61028

Date Due

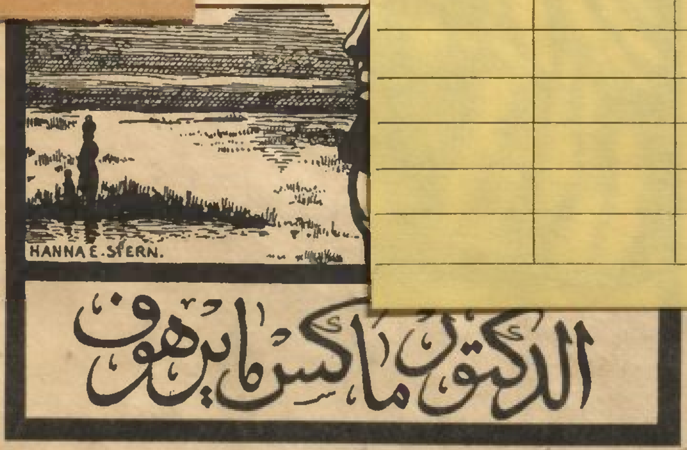

From the famous Meyerhof Library
Cairo. Egypt.
See notes on first (Arabic 'last') page
— by Prof. della Vida
Vatican Library —

MS.
Acc. no. 389/31
3693023

DR. CASEY WOOD
AMERICAN EXPRESS CO.
ROME, ITALY

Persian MS. on Ophthal-
mology, unknown
Author Bāward. Unicum.
£10.0.0
Purchased for 10 L.E., badly worm eaten
during the war.
Dr. M. Meyerhof
Cairo

H. 21.

Persisch

Persische med. Hs.

1) Augenheilkunde (Caiwād-
Lawā) des Šams ad-Dīn
Muh. Bāward. Mit Abb.
2) Abh. über Kopfkrankheiten
3) Über Fieber u. Gifte.

P. T. 500.

Dr. M. MEYERHOF
MÉDECIN-OCULISTE
SHARIA BAB EL SHARKY
en face du Jardin de l'Ezbékieh
au dessus du Bazar Oriental
Consultations 9—11 h. a.m.
Dimanche, 11—12 a.m.

الدكتور ماكس مايرهوف
حكيم العيون
بشارع الباب الشرقي
بجوار جنينة الازبكيه
فوق البازار اورينتال
عياده من ٩ الى ١١
يوم الاحد من ١١ الى ١٢

Le Caire, le 190

53
~~A2ff~~ Lil

1) عين الروا
رساله اتابكيه

Schams ed-Din
Moh. ibn el-Hassan
el-Kahhāl, el-
maarūf بباورد
bi-Bāwarō

Syntax

كتاب عين الزوادر جيم

1612 ... Herkchra (~~1690~~)

CASEY A. WOOD
Ophthalmic Collection
McGill Medical Library

دوجهار

256 pp

2: 12

LIBRARY
MEDICAL FACULTY
McGILL
UNIVERSITY

عین الدوا

م	ل	ک	ی	ط	ح
٤٠	٣٠	٢٠	١٠	٩	٨
	ص	ف	ع	س	ن
	٩٠	٨٠	٧٠	٦٠	٥٠
	ث	ت	ش	ر	ق
	٥٠٠	٤٠٠	٣٠٠	٢٠٠	١٠٠
	غ	ظ	ض	ذ	خ
	هزار	٩٠٠	٨٠٠	٧٠٠	٦٠٠

[illegible]

رسالهٔ اتابکیه
بسم الله الرحمن الرحیم
این رساله ایست موسوم
رساله اتابکیه و این را بر
گفتار نهاده آمده است
گفتار اول در بیان تحرید
... و تشریح آن و ذکر
...قات و رطوبات و غیر

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

سپاس و ستایش باری تعالی را که این جهان را بیافرید بی آلتی بکمال حکمت و قوت و قدرت
چنانکه شاید و زمین را در هفت گستر انید و چند بناها و الوانها در وی پدید کرد
و گیاه و کل ازخار و میوهاء رنکارنك از چوب خشك و از برك ترخز و دیبا و از قطره
باران لؤلؤ رخشان برافرید و بحر و درختان و آدمی چندین هزار گونه الوان
نکار کرد گنجی پیدا و نهان بر همه خلقان از ان قبل از بهر معرفت دل خلق اشکارا
کرد و اسمان بالای وی بیافرید و بنور کواکب منور کرداند و چرخ و فلك را
کردان کرد و بنیاد این بر دوازده برج و هفت کوکب نهاد و هجده هزار عالم
در وی پیدا کرد و آدم را بر گزید و با قامت الفی دل بینا و زبان گویا ارزانی داشت
چنانکه میفرماید لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ و این هجده هزار عالم
در وی پیدا کرد و صورتی خوبتر و زیباتر بنکاشت و عقلی بدین شریفی در وی نهاد
چنانکه فرموده است اَوَّلَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ عَقْلَ و راه بهشت و دوزخ بنمود و پیغامبری
فرستاد نماینده راسته و داد حجت و امر و نهی و رسالت داد صد هزاران
هزار درود و تحیت بر همه پیغمبران باد خاصه بر پیغمبر ما محمد مصطفی صلعم سرور
همهٔ انبیا الامین الذی وعد و وفا آرایش دین و دنیا و ملك و دولت گواهی
دهم و اقرار آورده‌ام برسالت وی و آمدن جبرئیل علیه السلام

ودنیا بحری است بی پایان وره گذر همه خلایق بیرون هرآینه بی زورقی نتوان رفت
واین زورق بی آلت نتوان ساخت وآلت این دوازده درخت است ودو بند تا
اورا استوار دارد واستادی که ازاین ساخته کند اگر خواهی بسلامت بدر رفتن
خود را درین زورق افکن تا گذر توانی کرد واین دوازده درخت امامان بحق اند
علیهم السلام مَثَلُ اَهلِ بَیتی کَمَثَلِ سَفینَةِ نُوحٍ مَن رَکِبَ فیها نَجا وَمَن تَخَلَّفَ
عَنها غَرِقَ واین دو بند خواجه هر دو عالم است محمد مصطفی سرور همه انبیاء
وَما اَرسَلناکَ اِلّا رَحمَةً لِلعالَمینَ و دیگر سیده نساء العالمین واستاد این معبود
بحق ونگارنده نقشها وروزی دهنده جمله جانوران که یَفعَلُ اللهُ ما یَشاءُ

مصنف این فصول ومقرر این اصول بنده ضعیف شمس الدین
محمد بن الحسن الکحال المعروف بباورد محتاج برحمة ایزدی میگوید خواستم که نخست
شمه از حال خویش باز گویم چون حق تعالی ما را بیافرید از قطرهٔ آب چنانکه میفرماید
اَلَم یَکُ نُطفَةً مِن مَنِیٍّ یُمنی خَلَقَ الاِنسانَ ضَعیفاً از کرم خود بجائی رسانید که
فرموده است وَلَقَد کَرَّمنا بَنی آدَمَ وَحَمَلناهُم فِی البَرِّ وَالبَحرِ وَرَزَقناهُم
مِنَ الطَّیِّباتِ وَفَضَّلناهُم عَلی کَثیرٍ مِمَّن خَلَقنا تَفضیلاً چون در نیک وبد
زمانه نگاه کردم عالم کون وفساد دیدم واجب بود بر من شناختن صانع این
کون وفساد ومعلوم است که شناختن این صانع بی چون باهلیتی تمام بتوان دانست
واورا استظهاری تمام میبایست وپدر ما جمال الدین حسن المعروف بباورد
که روانش پر نور باد استطاعت این نداشت اما بقدر استظهار خود تربیتی فرموده
وپدر ما دران وقت بتجارة مشغول بود مارا نیز هوس تجارت برخاست ترک
تحصیل رفت مدت سه سال بعد از سه سال در خویشتن اندیشه کرد السَّفَرُ قِطعَةٌ
مِنَ العَذابِ ترک تجارت کرد وباسر تحصیل رفت استظهار تمام نبود باری تعالی
دیگر باره مارا الهام داد که علمی به از علم طب نیست از بهر آن که گفته اند العِلمُ عِلمانِ
عِلمُ الاَبدانِ وَعِلمُ الاَدیانِ ما بچشم قناعت کردیم که چشم عضوی شریف است
همچون دیده بانی که بلندی گیرد وحق تعالی از حواس ظاهر عضوی شریفتر از این
نیافریده است اگر افریدی هم چشم بودی اما چون شریف یافتیم از حق عز وعلا

باری خواستیم تا ما را بخشش کند اکر چه ما را بتمام نداشتیم که جملهٔ عضوها را شروع
کنیم و حق تعالی ما را این نصیب ... داند اکر چه هر آنکس که یک عضو بتمام و کمال و
جهان طبایع بداند جملهٔ تن را تصرف تواند کرد و استاد ما مولانا امام سعید کافی
شمس الملة والدین جمال الاسلام والمسلمین ملك الافاضل والاطبا شرف الحاج
والحرمین و استاد مولانا قطب عالم شفاء الارواح بقراط الزمان اوحد الدین
الرازی فرمود که شما بدین یک عضو قانع باشی که اکر این عضو را بتمام و کمال
بدانی بر باشد ترا که همه تن زیرا که آن کاری بزرک است وقت باشد که بطومار
آن نرسی ما نیز مصلحت دیدیم قول استاد مسموع داشتن و برین کار کردن تا مدتی
بر آمد بعد از آن استاد ما رحمة الله علیه ما را اجازت داد بدین علم چون مدت بیست
سال در کذشت و آفتاب عمر باخر رسید حق تعالی ما را فرزندی بخشیده بود شایسته
این علم ما نیز دل خوش شدیم که بعد از وفات ما یادکاری ماند ناکاه فرمان حق
در رسید که اندیشه تو همه باطل است ما آن کنیم که ما را مراد است خود اندیشه
ما هم باد بود اری چه شاید کرد با قضاء حق مدتی با آن اندوه سر بردیم عاقبت
بانك بر نفس زدیم که مرده بجز صابری نخواهد بعد از آن کفتیم که ما را یادکاری
باید پس از وفاه تا بود که بر رکی بپند ما را ترحمی فرستد با آنکه جمعی اطفال و عورات
دامن کیر شده بودند و این ضعیف را از نهایت کمال منع کرده و تا این غایت هرکز
مربی چنانك در زمان ماضی دیکر حکما و اهل این صناعت را بوده نیافته مدتی
مدید بقناعت با روزکار خویش ساخته و غم حال و کار خویش ساخته بقلیل
و کثیر بر نفس خود نهاده و هیچ ممدی و هیچ معاونی نداشته الا فضل حق سبحانه
و تعالی و نیز می اندیشید که مبادا که این تصنیف موجب طعن طاعنان و ملامت
بدکویان کردد که لا یزال المرء فی سعة من عقله ما لم یقل کلمة او یصنف مختصرا
الا اعتماد بر کرم ناظران این کتاب کرد و نیز بر فضل ربانی و حق تعالی این نصیب
ما کرداند اکر چه از رای و تدبیر خود هیچ ننهادیم الا از قول بیست و یک فاضل
و حکیم و طبیب و مقدم که تجربه کرده بودند زیرا که همه بزرکان و صاحب تصنیف
بودند و چند استاد وقت را دیدیم و تفحص کردیم داروهائی که ایشان آزموده

بودن

بودند وحکماء قدیم وما نیز بقدر وسع آزموده‌ایم وهر حکیمی وفاضلی که بودند بسیار
تصنیفها کرده‌اند در علم تازی وپارسی مطوّل ومختصر وبطبایع نزدیکتر
وزودتر ادراک همی توان کرد واحکامش نیکوتر ودرست‌تر فامّا فهم
ایشان بر لفظها وعبارتها ایشان نمی رسد زیرا که هر حکیمی صفت چشم و
مداواء چشم اندکی گفته بود وهر یکی چیزی بگذاشته ما هم جمع کردیم اندرین
کتاب تصنیفی مختصر بیرون آوردیم وعبارتی سهل‌تر وادراک نزدیکتر
تا آن جماعت را رغبت زیادت‌تر شود بخواندن وحاصل کردن این علم وزودتر
معلوم گردد واگر نیز کسی را هوس این علم نباشد از براء خود بداند که علم طب
شریف است وحدّ طب آنست که حالهای تن مردم ودرستی وبیماری او درک
کنی تا چون تن درست باشد تندرستی بروزگار دارد وچون بیمار گردد
او را با حال سلامت آرد وهمه خلق محتاج‌اند بدین وهمه وقت کحّال وطبیب
حاضر نباشد وحق ازو راضی باشد که چیزی ازین کتاب دریابد سوگند میدهم
بهفت آسمان وزمین ودوازده ستارگان وهفت کواکب وصد وبیست
وچهار هزار پیغمبران وبحق خواجهٔ کاینات ورحمت عالمیان وشفاعت خواه
گناهکاران روز محشر وبحق وصی رسول رب العالمین وپیشواء مؤمنان
ومتقیان علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام وبحق آن وقت که فرمان
حق در رسید که جان تسلیم کن که امانت وشفقت بجای آر چنان که از خدای
وخلق شرمسار نباشی اری هرچه کاری بدروی با خلق این چنان کن که
با تو کنند بپسندی ان شاء الله که چنان ساخته شود که همه فضلا وحکما بپسندند
واگر این ضعیف را سهوی یا غلطی افتاده باشد خداوندان از سر کرم عذر ما
بپذیرند از خداوندان خداوندی آید واز بنده گناه **صفت آفرینش** سپاس
باری تعالی که این جهان بیافرید بجمال وکمال وآراسته گردانید چنانکه حرفی
در وی رها نکرد وهرچه خواست کرد وهرچه خواهد کند وکس مانع آن نباشد و
بر افعال او واقف نه واز عدم بسیار خلق از جن وانس از ناطق وغیر ناطق پدید
کرد وآدم را در قرآن مجید یاد کرد لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ

بنیکوتر صورتی و جای دیگر گفت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ بیافریدیم
از گل پوسیده ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ و او را نطفه گردانیدیم اندر
تاریکی استوار ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً باز خون گردانیدیم فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ
مُضْغَةً خون را گوشت گردانیدیم فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا انرا استخوان گردانیدیم
فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا و انرا بپوشانیدیم بگوشت ثُمَّ اَنْشَاْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ
اللهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِينَ هر چیز که در عالم آفرید ایزد تنهای ایشان هست تا پیدائی
که ایزد تعالی خواست و بخبر آمده است مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ شناختن
تن خویش شناختن حق است و آفریدگار بشناسد که از قطرهٔ آب چنین صورتی
پدید کرده است و آخر عمر خاکی پوسیده می باید که درین میان شناخت حق بداند
که از کجا می آید و بکجا میرود و هم چنین همه جانوران حق تعالی بمعرفت و الهام
بشناسند که ایشان را آفریدگاری هست و باقی است و هرچه در عالم فانی و منقطع
شود الا حق سبحانه و تعالی و جای دیگر می گوید علم دو است یکی علم تن و یکی علم
دین اول تن گفت از بهر آنک بی تن درستی هیچ طاعت و فرائض بجای نتوان آورد
و بر هیچ بیماری امر و نهی نیست و بهیچ طاعتی مشغول نتوان شد و نخستین رسول
که از خلق بخلائق آمد طبیب بود تا زهر از پازهر بدانست و مردم را بیدار گردانید
از چیزهائی که هلاک ایشان در آن باشد تا شکر باری تعالی بگزارند و بعالم
اندر صناعتی نیست بهتر از علم طب زیرا که صلاح نفس خویش و از آن خلقان
در آن باشد دانستن آفرینش مردم حق تعالی مردم را بیافرید بر مثال شهری که او را
دوازده در باشد و دو رود بزرگ از هر دو جانب و هر رودی صد و هشتاد
جوی از وی آب بردارند و دویست و چهل و هشت مادیان و پانصد و بیست
مزرعه و این دوازده در از وی دو چشم است و دو گوش و دو سوراخ بینی
و یکی دهن و دو پستان و یکی ناف و دو فرج و این پانصد و بیست مزرعه
پیوندست این دویست و چهل و هشت مادیان استخوان تنست و بنیاد اند
روی هفت اندام و سیصد و شصت پارهٔ پی راست کرد و در میان گوشت
پنهان کرد و پانصد و هشتاد قطرهٔ خون بیافرید هر قطرهٔ مثقالی و از فساد

این خون شش هزار چشم موی بیافرید و از فساد موی پوست را بیافرید و همچنان
چهار باد از چهار جانب اندر جنوب و شمال و صبا و دبور اند ر مردم این چهار باد
از چهار جانب اندر جنوب ساخته اند و همچنان که ابهار چهارگونه اند باری تع
مردم بوقت بهار افرید که شب و روز با هم دیگر راست بودند و افتاب بدرجهٔ
نخستین بود از چهار وقت بهار گرم و تر باشد و تابستان گرم و خشک باشد و
خزان سرد و خشک باشد و زمستان سرد و تر باشد و زندگانی گرم و نرم و
مرگ گرم و خشک چون بهار باشد شادی همه نبات باشد و همه جانوران حرکت
کنند و خونها و اخلاطها اندر رکها بجنبند و تنک کردند و برخاستن جانوران
بدان وقت بوده است و بدین سبب طبیبان دارو خوردن و رگ زدن اغلب در وقت
بهار فرمایند و آن چهار باد که گفتیم جنوب گرم و تر و شمال سرد و خشک و صبا
گرم و خشک و دبور سرد و تر و جنوب دست راست قبله و شمال چپ قبله و صبا
از سوی مشرق و دبور از جانب مغرب و کودک چون از شکم مادر بیرون اید پادشاهی
وی باد جنوب را باشد تا بالغ شدن و طبعش گرم و تر است چون بالغ شود پادشاهی
وی صبا را باشد و طبعش گرم خشک باشد و از ان وقت پادشاهی وی باد شمال
را باشد تا بر کشتن و طبعش سرد و خشک است و از پیری تا اخر عمر پادشاهی وی
باد دبور باشد و این چهار آب که گفتیم ار و آب شور بچشم اندر است زیرا که
چشم پیه پارهٔ است و اکرنه ازین شوری بودی افتاب نتوانستی دیدن و
تاریک شدی و آب تلخ بگوش اندر است از بهر انک تا مگس و جمنده نرود و کرنه
از بهر این تلخی بودی مگس پلیدی کردی و جمنده شدی و مغز را تباه کردی و مردم
هلاک شدی و آب خوش اندر دهن است اگرنه ان آب خوش بودی مردم مزه
طعام و شراب نداشتی و تلخ از شیرین و شور از ترش نداستی و آب کنده
بر پشت اندر است ایزد تعالی بدان سبب فریضه کرده است جنابت شستن
والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم

بخش اول شروع کنیم در چشم و از باریتعالی یاری خواهیم صفت چشم
بدان که صفت چشم چه باشد و فعلش چیست جالینوس میفرماید باری تعالی چشم را بیافرید

دریابنده و پیشتر مرکّب از هفت پرده و دو رطوبت و رطوبتی دیگر که حکما انرا جلیدی خوانند و درمیان این هفت پرده دو رطوبت استوار کرد برین مثال

طبقهٔ هفتم سپیده ملتحمه خوانند و خشک است یکی زجاجی و دیگری بیضی جلیدی درمیان و نور بینائی

جشم است و انرا و طبعش سرد و دو رطوبت است و این رطوبت این دو رطوبت رطوبهٔ جلیدی

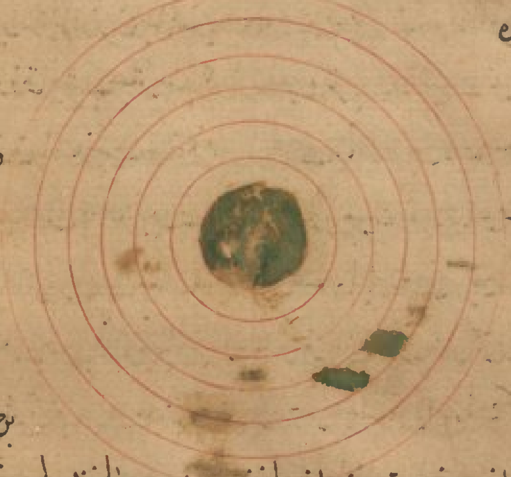

دارد و دیگران از بهر خدمت وی اند یا نفعی بوی میرسانند یا مضرتی از وی بازدارند و او چون نقطهٔ درمیان این هفت پرده و سه رطوبت تولّد شان از دماغست بشرکت پی نورانی و شرح این بجای خود گفته شود و این تمام ترین حدّ جشم است زیرا که هر چیز که باشد انرا دو حدّ باشد یکی عرضی و دیگری جوهری و این حدّ جوهری است جشم را منفعت جشم و فعلش بدان که منفعت جشم است که آفتها از تن باز دارد و تن را بدان نماید که خواهد باری تعالی جشم را بالاء همه تن او ید چون دیدبانی تا تن را نگاه دارد و فعلش است که هر چیز که باشد انرا ببیند و هیئت آن بداند و همه رنگها دریابد جشم بر مثال جشمه است که آب از و برآید و شهرستانی برو نهاده باشند تا مردم از و تمتعها برمیدارند جشم برآدمی همین صفت است و اگر نه بسا شوره زمین که افتاده است و از انجا هیچ نفعی نمیرسد بلکه مضرت بخش

دوم اندر یاد کردن طبع جشم طبع جشم گرم است و مزاجش تر است گرمی از بهر آنست که شریانها و رگها بسیار اند و پیوسته است و حرارت بدو می رساند ازین جهت استان بر مستوی اند داشتن و از هر سو نگریدن و تری مزاج جشم است که تولد پی نورانی از دماغست باشد که سردی بر مزاج غلبه کند اما طبع اصلی گرم است علامت مزاج گرم آسانی حرکت و بزرگی رگها و برنگ سرخ و چون دست بر نهد گرم علامت سردی دشخواری حرکت و باریکی رگها گرند و پیوسته است و چون دست بر نهد

سرد علامت تري بسياري رطوبت و بزرگي چشم دست بر نهد نرم علامت خشكي
رمص كم كند و اكر كند رمصي خشك باشد دست بر نهد سخت و امّا رنك چشم دليل بر
مزاج باشد زيرا كه چشم ازرق ميل بسردي دارد و كرمي اندك و خشكي بسيار و تري
اندك و چشم ازرق بشب بهتر بيند كه هوا سرد و تر شود دليل مردمان سردسير
چشمشان ازرق باشد چون سقلابيان و روميان و نيز انك چشم ازرق مزاجش
سرد است دليل بران كه چشم پيران ازرق ميشود چون سردي بر مزاج ايشان غلبه
كند و چشم سياه كرمي و تري بيشتر از ديكر چشمها باشد و ازين سبب بخارها و علت
آب بديد مي ايد و هر چشمي كه سياهي او سياه تر باشد مزاجش كرم تر و نرم تر باشد
دليل بر چشم زنكيان و حبشيان زيرا كه هوا و مسكن ايشان كرم است و مزاج ايشان
كرم و امّا چشم اشهل بهتر و خوبتر از همه چشمها باشد زيرا كه طبعشان معتدل است
و انتها بدين چشم كمتر رسد چون علت آب و انتشار و بر طبيب واجب باشد كه مزاج
نكاه دارد تا از اعتدال بيرون نشود و طبع بيمار كوشش دارد تا با مزاج اصلي
برد از براي انكه سلامت در مزاج اصلي است بخش سيم از كتاب شفاء العين
جالينوس فرمايد كه چشم ازرق و سياه بهوا تفاوت بكند و امّا [illegible] اختلاف اند
زيرا كه صورت از مادّه تولد كند و ماده از غذا بديد ايد و غذا [illegible] بعضي
نباتي و بعضي حيواني بعضي كرم و خشك و بعضي سرد و تر و [illegible] يعني مرض در رطوبتها
بديد ايد چشم ازرق باشد باشد يا سياه از نامعتدلي مزاج و امّا سياهي چشم
از هفت سبب باشد يا نور بينائي كمتر باشد يا روحي كه نور بينائي در وست
سياه بام باشد يا رطوبت جليدي كه نور بينائي در وست كوچك تر باشد
يا از طبقه اوّل دورتر باشد يا رطوبت بيضي بسيار باشد يا اين رطوبت بيضي
بسياه تمام باشد يا طبقه عنبي سياه تر باشد مانند انكور زيرا كه رنك انكور مختلف
است و ازرقي چشم از هفت وجه باشد برخلاف اين سياهي نور بينائي بيشتر
باشد يا روحي كه نور بينائي در وست روشن تر باشد يا نوري كه در رطوبت
جليدي است بسيار تر يا بطبقهٔ اوّل نزديكتر يا رطوبت بيضي كوچك
تر يا روشن يا طبقهٔ عنبي شفاف تر و حكما ازين نوع كفته اند ما نيز اكو

شرح ان دهیم کتاب دراز کردد وخواننده را ملال خیزد اما این وصف که کرده
شد در چشم سیاه وازرق باید که کار بستوند چشم شهلا باشد دلیل که چشم
شهلا روح بینائی بیشتر باشد و روشنائی بهتر و معتدل باشد و باسلامت
تر و بخارها و علت آب کمتر و رنجهای صعب کرا نزاد و انبا شد والله اعلم بالصواب

بخش چهارم این کتاب شفاء العین در رطوبة جلیدی که حق تعالی انرا چگونه آفریده است
از بهر آن اول شروع بر طوبة جلیدی کردیم که نور بینائی دروست و این دیگر طبقها
و رطوبتها از جهت وی اند بقراط حکیم فرماید که رطوبت جلیدی صافی و روشن
و سپید و هیئت او کرد و اندکی پهن و جای وی اندر میان هفت طبقه و دو رطوبت
همچون چراغ دانی که در میان قندیل نهند اما صافی این رطوبت جلیدی و روشنی
از انست تا همه رنگها بپذیرد نه بینی که هر چیز که آن صافی و روشن باشد رنگها زود
تر بپذیرد همچون ابگینه و بلور و کردی این رطوبت جلیدی حق تعالی از بهر آن آفرید
و در میان این هفت طبقه استوار کرد تا آفت بد و کمتر رسد و آفت همه شکلی زودتر
رسد که شکل کره باری تعالی فلک را کرد آفریده است تا آفتی بدو نرسد و پهنی رطوبت جلیدی
از آن است تا هیئتها تمام دریابد و غذا این جلیدی از رطوبت

زجاجی است و در این جلیدی هیچ رکی نیست و غذا بترشح می کشد
از زجاجی اما بعضی گفته اند بچه دلیل نور بینائی در جلیدی
است دلیل بر آن که می بینیم که آب در چشم آید بینائی باطل شود و این آب رطوبت
جلیدی را بپوشاند چون کحالان آب بگشایند بینائی باز آید و ما نیز این آب گشودیم
بینائی باز آمد بفضل حق تعالی در دیه حسناباد که بر در قزوین است حسن نام برادر
رئیس حسناباد اگر روشنائی بعنبیة یا بقرنیة یا بملتحم یا برطوبت بیضی بودی چون
آب در آمدی روشنائی باطل نشدی دلیل بر آن که آب در می آید این طبقها بدید اند
و دیگر طبقها و رطوبت زجاجی در زیر رطوبت جلیدی اند از اینجا معلوم شد که نور
در جلیدی است بخش پنجم از این کتاب شفاء العین در رطوبت زجاجی که حق تعالی
او را چگونه آفریده است و منفعتش چیست علی بن عیسی الکحال فرماید که رطوبت
زجاجی پس رطوبت جلیدی است یک نیمه رطوبت جلیدی را گرفته برین مثال

رهمچون ابگینه کداخته ورنکش سپید است سیاه بام وطبعش میلی
بکرمی دارد وچند منفعت درین رطوبت است اوّل رکهاء بسیار وشریانها بجاش
بیوسته اند وحرارت میرسانند ازادفع میکند تا مضرّتی برطوبت جلیدی نرسد
دوم غذا برطوبت جلیدی میرساند سیم رطوبت جلیدی یاری بروشنائی
چهارم رطوبت جلیدی رانکه میدارد ازطبقهٔ شبکی تا زیادتی نرسد زیراکه
طبقهٔ شبکی همچون دامی است چون نزدیك وی رسی اندکی نشست کردی وروشنائی
نقصان آمدی بخش ششم ازین کتاب شفاء العین در رطوبت بیضی که باری تعالی
اوراچکانه افریده است بدان که رطوبت بیضی پیش رطوبت جلیدی یك نیمه بالا
کرفته برین مثال درین رطوبت چند منفعت است اوّل روشنائی
از رطوبت جلیدی میستاند وبیرون میفرستد دوم انکه رطوبت جلیدی را نکاه
دارد تا حرارت طبیعی اوراخشك نکرداند سیم طبقهٔ عنبی را تری میرساند تا خشك نشود
وهمچنین هوا رانکاه میدارد تا ازسرما وکرما وازیادتی برطوبت جلیدی نرساند
ویبحث نشود چهارم انکه طبقهٔ عنبی دراندرون زبری دارد تری بدو میرساند تا خشکی
وزبری آن زیانی نکند برطوبت جلیدی جالینوس میفرماید که رنك این رطوبت بیضی
سپید است مانند سپیدهٔ خایه وکروهی فرمودند که غذاء این رطوبت از طبقهٔ
عنبی است وما ازاستماع نداشتیم زیراکه تری بدو می رساند بخش هفتم ازین
کتاب شفاء العین شروع کنیم در طبقات چشم اوّل در طبقهٔ صلب که حق تعالی
اوراچکونه افرید بدانك نخست عصبی که از مغز بیرون اید تا بسکرهٔ چشم
رسد و[illegible] دلیل که هرکه [illegible] بود کبران دو ورهٔ بوشش مغزاند چون ازاندرون کاسه
سربیرون آیند وبسکرهٔ چشم رسند وان ورهٔ سطبر ازوی جدا شود وسوء سکره
چشم اید وازانجا طبقهٔ صلب پدید آید وطبع این طبقه سرد وخشك است ورنکش
سپید ومانند انست که بر سر شانهٔ کوسفند باشد وانرا غضروف کویند
برین مثال 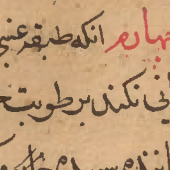 ومنفعتش انست که چشم را نکاه دارد تا از
استخوان کرفته نشود وازبهران چنین افریده است که
دایم الحرکة است تا افتاده نباشد چون کوشت وپوست وطبقه ورطوبات نکاه دارد

تخم مرغ

بخش هشتم اندرین کتاب شفاء العین در طبقهٔ مشیمی بدانك طبقهٔ مشیمی همچون
غشای است ازبهر انك کرد طبقهٔ شبکه درآمده است واین را ازان
سبب مشیمی خوانند وتولد این طبقه ازان ورده تنك است کر از قحف سر
بیرون میاید وشرح این در طبقه صلب کفته شد ودرین طبقهٔ مشیمی سه منفعت است
اول طبقهٔ شبکی را غذا میرساند دوم انك کر از طبقهٔ صلب بد ورسد باز دارد یا مضرتی
به شبکی نرسد سیم انکه خونی بد ورسد صافی وتنك کرداند وبر طبقهٔ شبکی
رساند چون بطبقهٔ شبکی رسد لطیف وصافی کند وبرطوبت زجاجی رساند
وزجاجی صافی ترکند وبرطوبة جلیدی رساند وهریك ازین طبقها غذا ازین
خون صافی بردارند وغذا این طبقهٔ مشیمی ازان رکها ست کر اندروست
واما طبع این طبقه مشیمی میل بکرمی وتری بیشتر دارد والله اعلم بخش نهم
ازین کتاب شفاء العین در طبقهٔ شبکی وآفریدن باری تعالی چون افریده
است بدانکه طبقهٔ شبکی مرکب است از دو چیز برهم بافته همچون دام یکی ازین نوری
دویم از ورده تنك کر ازان طبقهٔ مشیمی بادید امده است اما بدین آمدن این طبقه
ازکناره بی نوریانی است واین پی چون برطوبة زجاجی رسد انجاکه از رطوبهٔ زجاج
است ازان بوشش کر دروی است رکهاء چند باریك بیابند وچون بدین پی رسند
باوی بیامیزد واین طبقه شبکی ازین پی است وازین پردها کر یاد کردیم واین طبقه
شبکی کر در رطوبهٔ زجاجی درامده است برین مثال 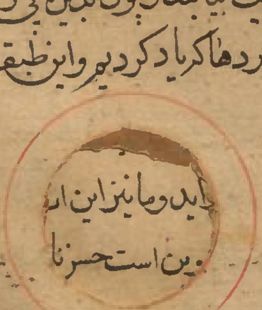

ودرین طبقه شبکی دو فایده است یکی غذا
برطوبهٔ زجاجی میرساند دویم روشنائی رطوبة
جلیدی بادی میدهد بواسطهٔ رطوبهٔ زجاجی
زیراکر نزدیکست بوی وغذاء این طبقه از طبقهٔ مشیمی است بخش دهم ازین کتاب
شفاء العین در طبقهٔ عنکبوتی بدانکه طبقه عنکبوتی بیش رطوبت بیضی است
ونیمه ازو کرفته واین طبقه عنکبوتی حاجزست میان رطوبة جلیدی ورطوبت بیضی
واین طبقه لطیف است ازبهر انکه نور بصر را حجاب نکند وابتداء این طبقه از
طبقه شبکی است ورنکش سپید است وشفاف چون آینه چون در چشم نکری

صورت اندرین طبقه بدید آید وطبع این طبقه سرد وخشك است واین طبقه چند
منفعت دارد یکی انکه میان رطوبت جلیدی ومیان رطوبت بیضی است تا در یکدیگر
نیامیزند و رطوبت بیضی هم طبقه عنکبوتی نکه میدارد تا رطوبت جلیدی را

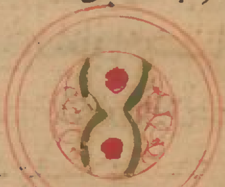

مضرتی نرسد برین مثال چون غذاء رطوبت جلیدی
بسیار شود وغلبه کند ان بسیاری ازوی بستاند
واین طبقه عنکبوتی راغذا از رطوبت جلیدی است

بخش یازدهم ازین کتاب شفاء العین در طبقه عنبی بدانکه طبقه عنبی
درپیش عنکبوتی است وروی او نرم است تا جلیدی را زیانی نکند واین طبقه
عنبی دوتو است روی بیرون نرمست وصقال دارد واندرون برزها
دارد بر مثال انکه درون اشکنبه گوسفند باشد برین مثال

واین طبقه عنبی چند منفعت دارد یکی انکه چشم را آب رسد
واین انکشاید آب بدان برزها درنشیند دوم انکه رطوبت
بیضی تنك ترشود یا زیادت ترشود برزهاء عنبی این جمع دارد ونگذارد که از هیئت
خویش بگردد وان روی بیرونی نرمست وصقال دارد تا زیانی بطبقه قرنی نرسد
وغذاء این طبقه عنبی از مشیمی است وچند منفعت دیگر دارد یکی انکه غذا را
بطبقه قرنی میرساند زیراکه اندر طبقه قرنی هیچ رگی نیست که غذا بدو رساند
از تنگی وصافی که هست دوم میان جلیدی وطبقه قرنی چون حجابی تا زیانی
از طبقه قرنی برطوبت جلیدی نرسد سیم روح بینائی نگاهدارد تا پراگنده
نشود ودلیل که هرگه سوراخ طبقه عنبی فراختر شود نور پراکنده شود چهارم
رطوبت بیضی رانگاه میدارد تا از طبقه عنکبوتی برنیاید وباز طبقه عنکبوتی
میدهد وطبع این طبقه عنبی میل بگرمی وتری دارد واندرون این طبقه سوراخیست
بر مثال التی که زرگران باریك کنند اندرون سوراخ فراخ وبیرون کوچك ونوری
که از رطوبت جلیدی بتابد دران سوراخ اندرون نشیند وبتدریج بر بیرون
می اید چون سوراخ اندرون عنبی باهم گسلد از زخمی که بر سر آید یا که از استفراغ
یا از درد سری یا از ابی که مرگرم ناگاه بر سر ریزند یا از آب سرد گسستن سوراخ

ازین باشد چون سوراخ کسسته شود نور پراکنده شود بخش دوازدهم ازین
کتاب شفاء العین در طبقه قرنی بدانکه طبقه قرنی بجز طبقه عنبی است وابتداء این
طبقه از طبقه صلب است روی بیرونی بتوان دید وسخت است وصافی شفاف
برسیان سرو تراشیده اما صافی وشفافی از انست تا نور چشم حجاب نباشد و
سخت از انست تا جمله اجزاء چشم را نگاه دارد واین طبقه چهار پوست است درزیر
یکدیگر نهاده برین مثال وهر پوستی طبعی دیگر دارد

پوست اول سرد وخشک وپوست زیرین میل بگرمی
دارد وخشکی وان دو پوست که درمیان اند معتدل اند
وغذاء این طبقه قرنی از طبقه عنبی است ومنفعت
این قرنی از انست که رطوبت جلیدی بپوشاند وآفتها از و باز دارد واز بهر آن
حق تعالی این طبقه قرنی را چهار تو کرد که اگر تو اول را آفتی رسد ان دیگر
بسلامت باشد واگر دومین را آفتی رسد دیگران بسلامت باشند بخش سیزدهم
از کتاب شفاء العین در طبقه ملتحم بدانکه طبقه ملتحم سخت است وسطبر از گوشت
سفید وچرب وبا عضلها ئی که حرکت چشم بدان است آمیخته وبیخ ناک برین
مثال واغاز رستن این طبقه ملتحم از شاخهاء

باریک است که هم از ان غشاء صلب رستست
وآن غشا سخت است زیرا که استخوان سر بست وغذا
از طبقه صلب است وگروهی فرمودند که غذاء این طبقه ملتحم هم از انجاست که
رسته است ومنفعت این طبقه ملتحم هم انست که چشم را نگاه دارد وهم اجزاء
چشم را پوشیده است وبر طبقه قرنی استوار شده وگوشت پذیرفته بدین سبب
او را طبقه ملتحم گویند وطبعش سرد وخشک است اینست که یاد کرده امد شرح طبقها
هفت گانه وسه رطوبتها چشم بجملگی بخش چهاردهم از کتاب شفاء العین
در عضلهای چشم که چند اند بدانکه عضلهاء چشم نه اند یکی دنبال چشم است
وچشم را بخود میکشد دویم اندر گوشه چشم است که سوی بینی است وحرکت
بخویشتن میکشد سیم اندر بالاء چشم است وچشم را بخود میکشد چهارم

اندر زبر چشم است و چشم را بخویشتن میکشد و دو کرد بر کرد چشم در امده اند و چشم را
چپ و راست و زیر و بالا میکرداند و سه دیکر عصب مجوف را کرفته اند و سخت
میدارند تا فراخ نشود و نور بینائی پراکنده نشود بر ین مثال و اندرین

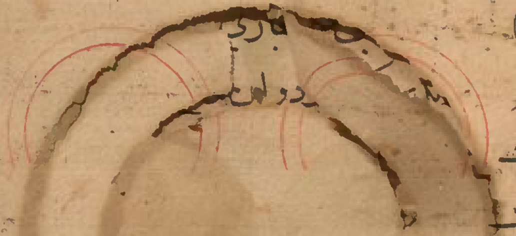

عضلها فایده دیگر ست
هم چشم را کرفته اند و نکاه
میدارند و حرکت این عضلها
ازان روح است که ری میان
تهی از دماغ بچشم میرساند و انجا دو بهره میشود بهری روشنائی بچشم
میرساند و بهری قوت حرکت بعضلها می رساند و شرح این پی کفته شود و طبع این
عضلها معتدل است ولیکن میل بسردی دارد زیرا که عضله همچون پی است
و اندرین عضلها خلاف بسیار است خواجه بو علی سینا رحمة الله علیه فرماید
که عضلها چشم شش اند سه انند که خاصه چشم اند و یکی انست که عصب مجوف را
نکاه میدارد و دو بر امون چشم اند بر امده اند و جالینوس فرماید که عضلهای چشم
دوازده اند عضلهٔ پلك چشم پنج سه انند که پلك را بر دارند و دو فرو خوابانند
و یکی عضله عصب مجوف را نکاه میدارد تا بیرون نخیزد و شش عضلها انند
که حرکت چشم بدیشان است جمله دوازده اند و اما علی بن عیسی کحال در تذکره
اورده است که عضله چشم نه اند و او فرمود که از قول بقراط و چند حکماء دیگر
میکوئیم ما برین اقتصار کردیم بخش پانزدهم از کتاب شفاء العین در پی نورانی
که چکونه بدید می آید بدانکه پی نورانی از نیمه پیشین دماغ برید میاید و ابرا عصب
مجوف خوانند چون برید می اید اندر میان کاسهٔ سر پهن کردد و این دو پی اندکه
خو سبحانه و تعالی هر یکی را از برای چشمی افریده است و چون تیز دیك سوراخ
بینی رسند هر دو بیکدیکر میپیوندند چنانکه هر دو سوراخشان یکی میشود
و بعضی کفته اند که بو یائی درین پی است انجا که بهم میرسد و کروهی دیکر کفته اند
که بو یائی در دماغ است و قول انها که کفته اند که بو یائی در عصب مجوف است
درست تر است بر لیل انکه اکر کوسفند کندی یا بوی تیز بدماغ رسد در حال چشم

آب بریزد و کحالان کفته اند رک سبلی بیشتر از بوی ناخوش بادید میاید پس اینجا
معلوم شد که از پی نورانی است که پی نورانی بچشم پیوسته است پس این هر دو پی
از یکدیکر جدا شوند از پیش ان که بهم پیوسته باشد و اندر کتاب یونانی برین

مثال صفت — کاسه سر
وپی نورانی — که از دماغ
بچشم میاید — و روشنایی
بچشم میرساند — پس هر یکی
ازین پی چشمی — شود بچشم راست
بچشم راست — وپی چپ
بچشم چپ — پی آنکه

ازقوت بینایی چیزی بکاهد و این بهانرم اند و لطیف و همچنین میشوند یا برطوبت
بعاجی شوند و انجا بارکها چند پیوسته شوند تا چون شبکی شوند و از بهر
اینست که این طبقه را شبکی خوانند و شرح این طبقه کرده شد و این دو پی
نورانی که در تن اند انند و بزرکتر از همه پی اند دلیل که این هر دو پی
سوراخ بین سوراخشان یکی میشود که اکر خواهد که چیزی باستقصا بیند
پس یکی چشم برهم نهد تا بدان دیکر بهتر تواند دید نه بینی که تیرتراش
چون تیر راست کند یکی چشم برهم نهد تا راست تواند دید دلیل دیکر
اکر سوراخشان یکی نبودی یکی را دو دیدی و هر چیز چنانکه بودی
ندیدی و اما منفعتی دیکر که سوراخشان یکی است تا اکر یکی چشم خلل
بپذیرد روشنایی همچنان باشد و در روشنائی هیچ نقصان نباشد
و طبعشان سرد و تر است همچون طبع دماغ و پیدا شدن آن پی
که چشم را جنباند از ان پوشش است که بر دماغ است و میاید تا بدین
عضله اید که یاد کرده شد و قوت و حرکت بدیشان رساند چنانکه
پیش ازین کفته آمد این دو عصب مجوف که حق سبحانه و تعالی
در تن مردم افریده است اینست که وصفش کرده شد بجملکی پس

17

جنس شانزدهم از کتاب شفاء العین در روح نفسانی ازین شروع کنیم که روح نفسانی از کجاست بدانک روح نفسانی از کجاست و آغازش

جگر است و بینائی چگونه بود اما باید دانستن که هرکه که طعام در

معده گوارنده شود بمیانجی جگر بخاری از انجا برخیزد پس طبیعت آن

بخار صافی کند و اندر جگر بدارد و آن روح طبیعی بود پس دیگر باره

انچه صافی تر بود ازین روح طبیعی برگیرد و بدل رساند و آن روح

حیوانی بود پس دل انچه صافی تر بود ازین روح حیوانی برداند و

بمیانجی هوا که از شش بدل میرسد بدماغ رساند بدان هر دو رگ و چون

بدماغ رسد انجا جمع شود و ازین جمع جسمی پادید آید چون پوشش

سطبر که شبکی خوانند اما فایده پوشش سطبر انست که غذا بدماغ

میرساند و روح نیز اندران پوشش بخش میکردد تا لطیف تر شود بدین

پوشش پس بدان پوشش دیگر اید که اندر زیر انست و همچنین در انجا

میکردد تا لطیف و صافی شود پس از انجا نزدیکتر اید و ساعتی انجا

باشد تا صافی تر شود و ثقلی که دران باشد طبیعت بینی فرستد پس

انچه باز ماند صافی و لطیف ان را روح نفسانی گویند **وازین سبب**

جالینوس فرموده است که نفس متابع مزاج تن است و پس اندران

پی میان تهی بیاید تا بچشم رسد و روشنائی چشم بدان بود و طبیعت

هر انگاه که خواهد که ماده را صافی و لطیف کند اندران درنگی کند و

ازین جهات اگر روح نفسانی محتاج ان بود که صافی و لطیف شود

اندرین همه ره گذر میباید رفت تا صافی شود اما بدان که بدین روح

چگونه چیزی بیند انست که این روح از دماغ بدین پی میان تهی آید

و بدان سوراخ عنبی بیرون اید و گرد ان چیز در اید که خواهد و پس دیگر

باره با میان چشم شود انجا که رطوبت جلیدی است و انچه دیده باشد

انجا قرار گیرد و روشنائی چشم و دیدن چیزها بدین صفت است که یاد کرده

آمد والله اعلم بالصواب

بخش هفدهم از کتاب شفاء العین در بیماری چشم که بدان کار باید کرد در و جمله آن بدانستن تا بر وی آسان بود در همه بیماریهاء چشم و این بیماری از سه گونه بود یا بسیط بود یا مرکب یا آن بود که از سبب بیرونی پدید آید چون ضربتی و نیز آن سه گونه بود یا بیماری بود که بینائی را رسد یا بالت بینائی رسد یا بالت حرکت و نیز باید که تا دانا بود هر بیماری مفرد و هر بیماری مرکب و بباید دانستن که شفاء بیمار بداروهائی بود که ضد بیماری بود و درستی نگاهداشتن هم بداروهائی باشد که موافق آن باشد بل که بقوت تر زیرا که چون بقوت تر نباشد آن رنج را رفع نتواند کرد و ازین سبب جالینوس فرماید هر داروئی که طبعش موافق چشم باشد آن را زیان دارد و آن دارو که طبعش مخالف چشم بود او را سود دارد و همچنین باید که علامت بیماری شناسد که از گرمی است یا سردی یا تری یا خشکی و انچ مرکب بود از ین جمله گونه و آن بیماری که با ماده بود یا بی ماده و همچنین نگاه کنند اندر چشم بیمار بری ماده و بکی ماده و سرخی چشم و خون بسیار کردن رگها باشد و بکی آن و بلک بالائین و زیرین و بدانند که آن بیماری از کدام خلطست

وباید کردانا بود بر حال درستی وماده درستی بر سه گونه بود یکی انکه درستی اندران باشد
وان چشم است با همه اندامها و دیگر انکه درستی یا ان باشد وان داروها است باید که داروها
چشم نکو بداند وقوت وفعلشان تا هر داروئی بدان رنج که شاید بکار برد و بداند که دارو
هفت گونه بود اول داروئی باشد که گشادگی را ببندد دوم داروئی که بستگی را بگشاید
سیم داروئی که چشم را بزداید وروشن کند چهارم داروئی که رنج را نابدید کند
پنجم داروئی باشد خشک کننده ششم داروئی باشد که بخته کرداند هفتم داروئی
باشد که درد ساکن کند اما داروهائی که منفذهاء گشاده را ببندد دو نوعست یکی
خشکست واز زمین خیزد وبعضی تراست وتر مرانچه زمینی است تربهای فرو نفر را اکثر
کند وچشم را که اشک که مرهمی ریزد سود دارد خاصه اگر در چشم ریشی یا بثره باشد لکن
بکار داشتن ان پس از استفراغ باید وپس از ان که مددها ماده‌ها از چشم باز داشته
وتن ودماغ پاک کرده از بهر انک اگر از تن مددی بد وهمی اید یا اگر اندر طبقهای
چشم ماده بسیار باشد ماده را از تحلیل باز دارد ودرد فزاید وبیم باشد که طبقه را
بسوزند وبخورد واین داروها قلیمیا است وتوتیا مغسول واسفیداج وطین
شاموس ونشاسته واز اگر اندر طبقه قرنیه قرحه باشد اگر بحکم ضرورت استفراغ
ناکرده این داروها بکار دارد روا باشد نوع دوم که نرم ولزج وترست بعضی شوینده
تراست وبعضی نرم کننده تر وبعضی پراننده تر وتحلیل کننده تر وحاجت بدین نوع از بهر
چهار معنی است یکی انکه هیچ یک ازین نوع سوزاننده نیست دوم انکه گاه باشد که حاجت
افتد که دارو اندر چشم دیر بماند وبسنده ان نکند داروها لزج چون کثیرا وصمغ ونشاسته
با داروهاء دیگر بیامیزد تا بصحبت این داروها اندر چشم دیر بماند ومنفعت ان یافته
شود سیم انکه داروها چشم بعضی سنگهاست وزمینی است ودرشتست وچشم
عضوی حساس ونرم ونازکست طاقت ملاقات داروهای زمینی ندارد خاصه
که دردمند باشد ازین نوع داروهاء نرم باوی بیامیزد تا ملاقات ان داروهاء
چشم را نرنجاند چهارم انکه گاه باشد که بچیزی نرم ولطیف حاجت اید تا درشتی را
که از ماده گرم وتیز تولد کرده باشد زائل کند وچشم را بشوید وتیزی وگزندگی خلط
بدارو باز دارد چون شیر زنان ولعاب لطیف ورقیق است از سپیده خایه مرغ بیشتر

شوینده ترست و سپیده خایه مرغ تیزی ماده را باز دارنده تر و نرم کننده ترست و آب
حلبه نیز نرم و شوینده است لکن براننده است و میل بکرمی دارد کرم و معتدلست
ز داروهاء جنس دوم که منفذهاء بسته بکشاید هم دو عست نوع نخستین چون
وج است و داجینی و فرفیون و حلتیت و سکبینج انجا بکار آید که از بس طبقه قرنیه
سطبر یا ماده غلیظ باشد و قوت داروهاء براننده بدان نمیرسد و اثر نمیکند ازین
نوع داروها با داروهاء براننده و تحلیل کننده بیامیزند تا منفذها را بکشاید و قوت
دیکر داروها بموضع افت رساند نوع دوم چون زهره جانوران است و آب بادیان
و غیران از داروهاء که سخت کرم باشد و از وی درشتی تولد نکند این نوع دوم
آب را که بچشم فرو د آید باز دارد و داروهاء جنس سیم دو نوعست یک نوع است
که وسخ و اثر قروح را ببرد اید چون قلیمیا و کندر و صبر و مانند آن نوع دوم داروها
است که سبل و جرب و ظفره و مانندان پاک کند چون نوشادر و قلقطار و توبال
مس و مس سوخته از بهر آنکه این همه سوزاننده است و بباید دانست از داروها
نوع نخستین قلیمیا اندر کرمی و سردی معتدلست و اندر زدودن کمتر از دیکرها
است بدین سبب کوشت رویاننده است و داروهاء جنس چهارم که کند معفن است
یک نوعست سوزاننده است و درشت است چون زنجار و زنکار و ظفره صلب را
و جرب مزمن را و خشک ریشه را ببرد اید داروهاء جنس پنجم قابض است دو نوعست
قوت قبض بعضی معتدل ترست و قوت بعضی قوی ترست انچ معتدل ترست
کل سرخ است و عصاره او و عصاره لحیه التیس و سنبل و زعفران و مامیثا و
سادج هندی این نوع انجا بکار آید که از چشم دردمند آب کمتر آید و نوع دوم
اقاقیاست و عصاره غوره و عصاره سماق و مازو خام و قشار الکندر و کلنار
و مانندان منفعت این نوع اندر چشمهاء دردمند کمتر از مضرت باشد انجا بکار
اید که خواهند که اجزاء چشم درست قوی تر شود و قوت بصر تیزتر و آب دویدن
باز ایستد داروهاء جنس ششم براننده است تحلیل کننده چون آب حلبه و حضض
هندی و بارزد و انزروت و اکلیل الملک و جند بیدستر و کندر و زعفران
و مرا اما قوت تحلیل مر از همه فزونست و زعفران با قبض کردن وی است براننده و بر

کننده است وکند رهمچنین برانبده وکرم کننده است این داروها اند رعلاج بثره
وقرحه واماس چشم بکار اید وانجا که رطوبتهاء غلیظ باو ریم راکه از پس طبقه قرنیه
مانده باشد تحلیل کند **داروهاء جنس هفتم** حذر کننده است چون لفاح وافیون
این جنس کمتر بکار شاید داشت ازبهرانکه قوت بصر را ضعیف کند وباشد که تمام
کند وچون بضرورت صعب وانجا که دردی عظیم باشد وترسد که طبقها را بخورد بکار
نشاید داشت وازین کونها داروها بسیار است وان داروها تمام در آخر کتاب بشرح
کرده شود میباید که وقت بیمار شناسد از ابتداء علت وان وقت که زیادتی کیرد تا وقت
بغایت رسیدن وان وقت که نقصان کیرد ومی باید که حد اول وزیادتی واخر بداند
وحد اول انست که بیماری بدید آید وزیادت میشود وحد زیادتی انست که هر روز
رنج زیادت تر میشود وقوت میکردد وقوت بیمار کمتر میشود وحد اخر انست که بغایت
رسیده باشد وبیمار قرار کرفته بدان حال که باشد بتر بود وحد نقصان انست که
رنج کمتر میشود وطبیعت دفع رنج میکند واماسی باید **دیکر** سختر از اول باشد هم
ازبیرونی باشد چون دود وکرد وحرارت افتاب وهم اندرونی چون فضله بجنبد
وبطبقۀ ملتحمه رسد واماس کند واین هم از سه نوع بادید آید یا ضعیفی چشم باشد
از فضلۂ بسیار که در تن باشد قوت کند وبر سر وچشم آید یا از فوتی رکها باشد که
ازدماغ بچشم بیوسته است وفرق از نوع اول واز نوع دوم انست که چون دود وکرد
از چشم باز دارد چشم قرار کیرد **نوع دوم** چون کرد ودود باز داری چشم قرار نکیرد
وهمچنان بادرد باشد پس معلوم شد که سبب این علت اندرونی است **علاج** بباید
کردن رک زند وشربت خورد بدین صفت بنفشه کاوزبان هریك سه درم عناب و
سپستان هریك ده عدد اصل السوس تخم کاشنی هریك یك درم جمله بجوشاند وبنا
بر نفد نافع آید بعد از سه روز اکر ماده بقوت باشد وسرخی چشم ودرد زایل نشود
اطریفل دو درم ایارج فیقرا یك درم بهم بسرشند وقت صبحی تناول فرمایند وبعدا
ماش آب خورد بروغن شیره [illegible] اول ودوم وسیم شیر زنان در چشم دوشند یا
سپیده خایه مرغ وبعد [illegible] داروی زرد با
کشیدن واین داروی زرد [illegible] باذرو رند د

ولیکن درد سخت کند باشد که اندکی داروی دردنشان در کشند یا زردهٔ تخم مرغ و اگر درد سر باشد یا زکام دارد نشاید کشید پس نه زرد و نه دردنشان الا بتر و داروی اسهال در خورد قوت و سال و چون درد سر و زکام ساکن شود داروی کشیدن آغاز کند و چون درد بر از گرفت شیاف بر یوما و ذرور ملکایا کشیدن و چون رنج ناخن رسید داروی اغبر و اگر بدارو و شربتها که فرمودیم زائل نشود حجامت کند و یکبار دیگر شربت و داروی اسهال خورد در خورد قوت و سال بیمار **نوع سیم** از اول و دوم سخت‌تر باشد و درد ناک‌تر بود اماس ملتحم بیشتر و ملتحمه وقت باشد که چنان اماس کند که سیاهی را بپوشاند و پلک چشم نیز اماس کند و سرخ باشد و رگها بسیار تر و این علت نیز از بیرون باشد بل که مادهٔ اندرونی باشد خونی و علامت خون چشم سرخ باشد و رگها سطبر و اشک بسیار ریزد و پلیدی بسیار کند **علاج** رگ باید زد و شراب بنفشه خوردن و غذا ماش آب خوردن بشیرهٔ خشخاش و مغز بادام و اگر بداروی اسهال حاجت باشد قرص بنفشه دهد و اگر دردسری یا بخاری باشد شیاف سفید بشیر زنان حل کند و در کشد و اگر درد زائل نشود یک بار یا دو بار داروی دردنشان در کشد و چون رنج در کیت افتد ذرور ملکایا یا شیاف بریوما یا شیاف ابیض کشد و طلی بر پشت چشم مالد **صفت** طلی اماس و حرارتی که از خون باشد و درد را زائل کند صبر شیاف مامیثا و حضض و زعفران و افیون و اقاقیا و طین ارمنی و صندل سرخ از هر یکی راست راست همه را بساید و شیاف کند و بوقت حاجت باب عنب الثعلب طلی کند **صفت** ضمادی که اماس و حرارت و درد را بنشاند عدس پوست کنده و صندل سرخ و گل سرخ و اندکی کافور همه را باب کاشنی ضماد کند **صفت** ضماد دیگر که اماس و شرناق را سود دارد گل سرخ و پوست انار شیرین و عدس پوست کنده هر سه را اندک آب بر پزند و بکوبند و بروغن گل چرب کنند و ضماد کنند **صفت** ضمادی که درد چشم خلنده را بنشاند و رطوبتهاء گرم صفراوی بنشاند برگ کاشنی اندر آب پزند و برگ نیلوفر و بنفشه با وی بیامیزند و بکوبند و بروغن گل چرب کنند و ضماد کنند **نوعی دیگر** از صفرا باشد علامت آن باشد که درد سخت کند و آب بسیار ریزد و اندرون چشم سرخ باشد چنانکه با زردی زند ولیکن اماس از خونی کمتر باشد

23

و نیز یا صفراوی اندکی درد سر باشد **علاج** شربت خورد گل سرخ نیلوفر گاوزبان بنفشه
هر یک سه درم پنج کاشنی دو درم آلو سیاه پانزده عدد پوست هلیله زرد دو درم عناب
ده عدد جمله بجوشانند و بپالاید و پانزده درم ترنجبین بر نهاده نافع بود و دیگر قیفال
زند و از شراب خوردن و جماع کردن پرهیز کند و بغذا مزوره ماش خورد و روزی زیرباج
و اگر صفرا زیادت باشد اول بامداد قدری شراب خشخاش یا نیلوفر یا سکنجبین
خورد و بروز نخسپد و از انگور و انار شیرین پرهیز کند و اگر آرزوی میوه کند بهی یا
امرود خورد و از سیر و پیاز و طعامهاء سرد و خشک چون ماست و دوغ پرهیز کند و
آب سرد بسیار نخورد و در همه درد چشم شکم سیر نباید و نه گرسنه و قی پیراهن بسته نشاید
و از قی کردن پرهیز کند و مسکن وی تاریک باید نگاه بآفتاب و سپیدی نکند الا بسیاه
و ازرق یا سبز و اگر تابستان باشد نگاه برگ بید یا برگ مورد کند و چون خواب کند
بر پشت باز خسپد و شیاف سپید بشیر زنان کشد یا داروی درد نشان چندان
که چشم قرار گیرد یک نوبت یا دو نوبت بیش نکشد زنهار که داروی درد نشان و داروی
که حذر کنند است بسیار نکشد و ما بسیار دیدیم که چشم کور شد از بسیاری کشیدن
داروی درد نشان و چون چشم قرار گرفت ذرور زرد کشد و شیاف برینوما و هر
دردی که با آخر رسد گرمابه سود دارد **صفت شیاف برینوما** که ماده را از چشم باز
دارد ضربان را ساکن کند و مزاج چشم باعتدال باز آرد و اندک رنگ و چشم را درست کند
شیاف مامیثا و انزروت هر یک هشت درم زعفران دو درم کتیرا یک درم افیون
نیم درم همه را بکوبد و بر بیزد و باب باران سرشند و شیاف کند وقت حاجت بسپیده
خایه مرغ بساید و بکار برد **نسخه دیگر** برگ گل تر پانزده درم زعفران هشت درم
افیون سنبل هندی هر یک دو درم صمغ عربی هشت درم بآب باران سرشند
و شیاف کند **نسخه دیگر** سرمه اصفهانی مغسول و قلیمیاء زر از هر یک هشت درم
مس سوخته مغسول چهار درم صبر دو درم مر و اقاقیا هر یک دوازده درم افیون
یک درم کوفته و بیخته بسپیده خایه مرغ سرشند و شیاف کند و بوقت حاجت
بشیر زنان حل کنند **صفت شیافی** که خون و اماس کمتر شود قلیمیاء سیم و اسفیداج
و صبر از هر یک ده درم گل سپید تازه بیست درم نشاسته سی درم افیون ده درم

کثیرا بیست درم صمغ عربی چهل درم باب باران ببرشند و بکار دارند صفت وردی
اصفر سنبل هندی گل سرخ صبر از هر یک بیست درم تخم فنلک یکدرم زعفران چهار
درم و نیم عصاره مامیثا بیست درم انزروت شصت درم افیون دو درم کثیرا
و نشاسته هر یک ده درم اگر در ابتدا درد صعب بوده باشد این شیاف بسیار باید
کشید و اگر درد صعب نبوده باشد یکبار یا دوبار کشیدی نوعی دیگر از بلغم باشد
درد سخت‌تر از صفراوی کند و اماس بیشتر و خلیدن بیشتر و آب بسیارتر و پلیدی
بسیارتر از صفراوی باشد علاج شربت خورد برگ گل سنا مکی لبلاب از هر یکی سه درم
پوست هلیله زرد ده درم بیخ بادیان بیخ کاشنی هر یک دو درم اصل السوس تخم بادیان
هر یک یکدرم بجوشانند و بپالایند و ده درم شکر برنهاده نافع اید و بداروی اسهال
حب شبیار دهند یا حب قوقایا دو درم اطریفل و یکدرم ایارج فیقرا و بداروی
کشیدن شیاف بریوما یا داروی زرد بر پشت چشم طلا کنند کر درد صفراوی
آورده اید و بشب زرده تخم مرغ پخته و بروغن گل حل کرده برنهادن سود دارد نوعی
دیگر از سودا باشد چشم سیاه بام باشد و درکوا فتاده و اندک خشکی کند و درد تخوارتر
تراند کردن و اماس کمتر از صفراوی و بلغمی بود علاج بنفشه گاوزبان نیلوفر هر یک
سه درم افسنتین ده درم عناب و سپستان ده عدد تخم کاشنی یکدرم جمله بجوشانند
و بپالایند و بیست درم ترنجبین بران هند و پنج درم روغن بادام در سرش ریزد
نافع اید در اخر رمد و بگرمابه معتدل بکار داشتن و داروی زرد به تخم مرغ حل
کرده کشیدن و شیاف بریوما بگلاب حل کرده نافع اید و این چهار ماده کر درد
چشم ازش باید آید از خون و صفرا و بلغم و سودا کر یاد کرده شد وقت باشد
کر ماده مرکب باشد با هم دیگر آمیخته چون خون و صفرا چون با خون سودا
یا صفرا و سودا علامت هر خلطی کر غالب‌تر باشد بد واء ان مشغول شود مثلا خون
و صفرا اگر خون زیادت‌تر باشد از صفراوی چشم را سرخی بیشتر باشد کر زردی
علاج خون باید کرد هر چیز کر دفع خون کند از صفرا نیز کند یا خون و بلغم باشد اگر
بلغم زیادت باشد چشم سپید باشد کر با سرخی زند دفع بلغم کند چون دفع بلغم کند
تسکین خون نیز باشد یا صفرا و سودا باشد اگر صفرا زیادت باشد چشم زرد باشد کر باسیاهی

زند دفع صفرا کند چون دفع صفرا کند سودا نیز زایل شود یا از خون و سودا باشد اگر
سودا غالب باشد چشم سیاه فام باشد که با سرخی زند دفع سودا کند چون دفع سودا کرده
تسکین خون نیز باشد و غرض این سخن آنست اگر چشم صفراوی باشد و تو دفع خون
کنی تا صفرا زایل شود غرض ما آنست که ماده مرکب باشد چون دفع خون کنی صفرا زایل
شود زیرا که مرکب است و صفرا گهی است از خون و این چهار نوع هم بدین صفت باشند
و این نیک بباید دانست و فهم این سخن حل کردن زیرا که تمامت رنج ازین چهار ماده پدید
می آید یا ساده یا مرکب و علامتشان یاد کرده شد و قانون چشم اینست تا معلوم باشد
علاج هم از انواع درد کرم است که نخست سپیده خایه مرغ اندر چکانند از بهر آنکه درد
نشانست تا تیزی ماده را باز دارد و بشوراند و شیر زنان هم درد نشانست ولیکن اندر وی
قوتی بر دانیده است و لعاب دانه بهی شیرین و لعاب اسبغول و آب صمغ هم رادع است
دم درد نشان و شیاف ابیض بشیر سوده اند و ابتداء دردها سود دارد صفت اسفیداج
ارزیز هشت درم صمغ عربی چهار درم افیون و کثیرا از هر یک یک درم کوفته و بیخته بسپیده
خایه مرغ سرشته شیاف کند صفت ذرور که از پس شیاف ابیض بکار دارند پوست
خایه مرغ بگیرند و از آب نمک بشویند و پوستهاء تنک از وی دور کنند آن با آب
خوش بشویند تا شوری از وی بشود و بکرباس پاره اندر کنند بدست نیک بمالند تا پوستهاء
تنک از وی تمام برود و در سایه خشک کنند و بسایند تا چون غباری شود و بکار دارند
رند بری دیگر که ماده از چشم باز دارد صواب آنست که پس از آن که تن از خلطها پاک
کرده باشند پیوسته چند ذره توتیاء پرورده بر گوشه چشم نهاده دارند صفت
پرورده توتیا بگیرند توتیای کرمانی سبک و بکوبند و بیزند بعد از آن اندر هاون
با آب خوش همی مالند مدت ده روز و هر روز آن آب را بریزند و آب تازه میکنند بعد
از ده روز خشک کنند و بکار دارند و نباید که پیش از استفراغ بکار دارند و زنهار
اندر مدت تزاید بیماری هیچ ذروری یا شیافی که اندرو عنزروت باشد بکار نشاید
داشت و ازین سبب سده و زهیچ داروی بچشم نباید رسانید زیرا که اگر آغاز ترحم
باشد و بوی انزروت بوی رسد چشم کور شود و خیانتی عظیم کرده باشد و جهد کنند
تا خداوند درد بروز نخسپد بایست اندر خواب شود و ماده درد چشم اندر خواب پخته

کوده وانرا اگر بشب خواب نباشد درد ورنج زیادت باید از بهر انکه بروز بسبب گرمی
هوا بروز بخارهاء دخانی ازش بتحلیل خرج میشود وبشب بسبب خشکی هوا بشب
مسام بسته شود وبخار تحلیل نکند واندر تن بماند وبر سر وچشم برآید ورنج نماید بدین
سبب استفراغهاء سرد وتر چون بنفشه ونیلوفر وگلاب وشمامها کر الفاح وافیون
وماننده آن سازند میبوید تا بشب خواب اید وچون تن از ماده پاک کرده باشی
درد از فرود امدن بچشم باز نایستد ضمادی باید ساخت از بنفشه ونیلوفر وگل برچشم نهادن
وطلیهای که پیش ازین یاد کرده امد بر پیشانی وصدغها مالیدن واب سرد بچشم نشاید
رسانید زیرا که ماده را خام کند وتحلیل نپذیرد وهرگاه که ماده از فرود امدن باز نیستد
چیزهاء قابض ومحلل بکار باید داشت چون شیاف ابیض انزروتی صفت اسفیداج
ارزیز هشت درم انزروت پرورده وکثیرا وافیون از هر یک یک درم صمغ عربی چهار درم باب
باران بسرشند وشیاف کنند وازین ذرور ملکایا صفت انزروت پرورده و
نشاسته ونبات مصری وصمغ عربی از هر یکی راست راست همه نرم بسایند وبکار دارند
نوعی دیگر انزروت پرورده ده درم نبات مصری سه درم نشاسته یک درم کف دریا
نیم درم این نسخه قوی تراست صفت ذرور بیمانیم نیک باشد کودکان را واحر درد را
ذرور ملکایانا ذرور اصفر صغیر نیم درم صفت ذرور اصفر صغیر انزروت پرورده
شیاف مامیثا دو درم اصفر کبیر سه درم نشاسته چهار درم همه را نرم بکوبند وبکار دارند
صفت ذرور اصفر کبیر انزروت پرورده هشت درم شیاف مامیثا دو درم افیون نشاسته
تخم گل از هر یک نیم درم زعفران سه درم مر دانکی نیم جمله هشت دارو ست اندر اخر علت
بکار دارند وبهترین طریق اندر بکار داشتن ذرور آنست که ذرور بهر دو گوشه چشم
رسانند اما اگر از پس اسهال وپرهیز صادق وتدبیرهای صواب درد ورنج بر حال خویش
باشد وسرخی وآب ریختن بر حال خویش نشان آن باشد که ماده اندر طبقهای چشم گرفته
است توتیا واسفیداج ونشاسته کشیدن وطلی کردن ورطوبتهاء بدین را پراکنده کردن وانرا
که اماسی مانده باشد اقاقیا ومر وزعفران ومس سوخته وصبر طلی کردن تا ماده از چشم
باز میدارد وباقی اماس را تحلیل میکند وهرگه که اب ریختن وبرهم گرفتن پلک ورمص
خشک زائل شود نشان آن باشد که ماده پخته شد ودرد اندر اخر افتاد شیاف

27

احمر لین کشیدن سود دارد و کرمابه معتدل چند کرت شیاف احمر کشیده باشد و درد هنوز باقی باشد احمر حاد کشند پس از همه داروی اعنبر وانکر با این همه تدبیرها روزکار دراز بهن دو درد بتمامی نشود باید دانست که بلک چشم کرد دارد علاج کر باید کرد و چون بخراشی اکر محتاج باشد یکبار دیگر داروی اسهال فرماید والله اعلم این مادها که وصفش کرده شد چون بلغم وسودا و خون وصفرا و مادهاء مرکب

صفت درد چشم که از خون باشد برین مثال	صفت درد چشمی که از سودا باشد برین مثال
باید که رک زند وجلاب سکنجبین خورد	باید که اب باقلی ونخود یکجا بخته وروغن
صفت درد چشمی که از صفرا باشد برین مثال	صفت درد چشمی که از بلغم باشد برین مثال
باید که رک زند وبخته هلیله با سنجد وآلو	اول طبع مجیب کی بشربتهاء وبداروها اسهال
صفت درد چشمی که خون وصفرا باشد	صفت درد چشمی که خون وسودا باشد
ابتدا برک زدن کند وبز ودماغ از خلط	اول رک زند باندازه قوت وشربة
صفت درد چشمی که صفرا وسودا باشد	صفت درد چشمی که خون وبلغم باشد
اکر صفرا غالب باشد اندکی خون بردارد	ابتدا بفصد قیفال کند وداروهای فرماید

اگرچه این چهار ماده ساده و مرکب صفتشان کردیم اما صورت حال برکشیدیم تا سهل تر
باشد بعد از آن چشم را با آب حلبه و اکلیل الملک و بابونه میباید شستن و اسفنجی بدان
تر کردن و ابرکهن گرم کرده بر پشت چشم میباید نهادن **صفت** که اندر آخر درد چشم
بکار باید داشت اکلیل الملک ده درم زعفران دو درم کشنیز تر پنج درم زرده خایه
مرغ یکعدد و نیم نان میده که اندر میبختج اغشته باشند پنج درم همه را بکوبند چون مرهم
کنند و بکار دارند و اگر هنوز زردی مانده باشد اندکی پوست خشخاش با این ضماد
بیامیزند و اما طلیها اگر در اول درد بکار دارند تا ماده را از چشم باز دارند صمغ عربی و زعفران
و صبر و شیاف مامیثا و حضض باید ساخت و بر پیشانی طلی کردن و اگر ماده گرم
باشد طلی از عصارهٔ خرفه و عصارهٔ بر و پستجو و اسبغول و آب عنب الثعلب و سپیدهٔ
خایه مرغ باید ساخت و اگر ماده سخت گرم نباشد و طلی از گرد آسیا و مر و کندر و زعفران
و سپیده خایه مرغ باید ساخت و اگر ماده سخت سرد باشد طلی از جندبیدستر و از
زعفران و زفت و داتیج باید ساخت و تریاک بزرگ طلی کردن سخت نافع است و
همیشه چشم از پلیدی پاک باید کرد خاصه اگر پلیدی بادهای خشک باشد و کوچک
و نباید که ریزه آن بچشم در شود که چشم را رنجه دارد و طریق پاک کردن از چنان باشد که
پارهٔ پنبهٔ نرم بر سر میلی که علاج چنان کنند که شایستهٔ بیمار باشد اندر ابتداء بیماری
و علاج آن کنند که تحلیل کند پس از آن و حال دیگر که میان این هر دو است علاج آن کنند
که بدین هر دو مانند بود اندر هر وقتی از ین وقتهاء چهارگونه که ما یاد کردیم سه مرتبت است
اول و آخر و میان علاج کند چنان که میباید کرد اندر هر مرتبتی و میباید که بدانند که داروهاء
چشم چند نوع اند بعضی نباتی و بعضی معدنی و بهری از جانوران انچه نباتی است چون صمغ
عربی و حلتیت و سکبینج و فرفیون و مانند این و بعضی عصارا است چون مامیثا
و اقاقیا و بهری از درخت است چون سادج و مازو و بهری چوبست چون بلیلج و اسارون
و عود بلسان انچ معدنی است شادنج است و توتیا و نوشادر و مانند این انچه از جانوران
است بهری رطوبت است که از پستان بدید میاید چون شیر و زهرها و سپیده خایه و پاره
از اندام ایشان چون سرو و جندبیدستر و شرح این داروها کرده شود بجای خود و
هر آنکس که خواهد که این داروها ترکیب کند و بداند که چگونه بکوبد و بسرشد و هر کدام فصلی
بهری

29

بهتر باشد اما انچه معدنی است چون شادنج و توتیای و روی سوخته و سرمه مینا بکیر
اوّل بشوید و بکوبد و ببیزد و بکرباسی باریك و سخت و این کوفته را در کرباسی باریك و در
کاسهٔ کند و بقدری اب همچون خمیر سرشند و آب زیادت میکنند تا چون کاسه پر شود
وآن آب در کاسه دیکر کند و بجنباند تا داروی که خورد باشد با اب بکاسه دیکر رود و آ
زیادت میکند و انچه خورد باشد برود و انچه درشت باشد درین کاسه بماند یکبار دیکر
بساید و هم برین ترتیب بشورد و این دیکر کاسه بنهد زمانی تا داروی اندرین آب کاسه
نشیند و ابرا از سر دارو بتدریج میریزد تا تمام بریزد و دارو را سر بپوشاند اندر
سایه خشك کند و انچه سنك است از معدنها چون سواد السند و قلیمیاء زر و نقره و زاج
بایدکه در کوزهٔ نو کند و در میان اتش کنند یکشبانروز بعد از ان بر کیرند و از کوزه بیرون
کنند و بشویند و پس بکوبند و بسایند و ببیزند و باب بشویند و اما صدفها چون شنج و حلزون
و انچه بدین ماند هم بباید سوختن و پس بشستن و بکوفتن و باب ببردن بدین ترتیب
که کفته امد و اسفیداج چند بار بباید شستن و بکوفتن و باید دیکر بشستن هم بران ترتیب
که کفته آمد سنبل بناخن براخورد کند و اندر هاون بساید اشنه را نیز هم بمقراض
خرد باید کردن و بدست بمالیدن تا پوسنك سیاه از وی برود و پس از ان اندر هاون
کردن و بسودن و قدری آب برش ریختن و نیك بسودن اما زنکار را خرد کند و در
کرباس باریك کند و در آب شوید و ان آب بنهد تا زنکار اندرین کاسه نشیند و آب
ازش بتدریج بریزد و زنکار سر بپوشاند و اندر سایه خشك کند و شستن زنکار بدین
صفت باشد اما زنکار را استعمال نباید کردن مکر با اسفیداج بسیار زیرا که چشم را بزند
خاصه چشم کودکان و زنان و شافها اندر بهار باید امیختن تا نیك تر باشد و ذرورها را
اندر آخر بهار باید سودن تا بهتر باشد اما انچه باب غوره و باب رازیانج بپرورد تا بك
کرا بهارا بستاند و صافی کند بافتاب چند روز و پس این داروها چون اشق و سکبینج
بایدکه باب ترکند تا بکدازد و پس اندر هاون کند و با داروهاء دیکر سرشد اما صمغ
عربی و کثیرا پارهٔ اب درش کند تا بکدازد و پس اندر دکو پارهٔ کند و صافی کند
و داروها اندرو سرشد و چون شافها اسفید خواهد کردن صمغ عربی و کثیرا
در هاون کند و بکوبد و بساید و این دیکر داروها بدین بیامیزد اما افیون پاره مس تنك

بجنباند و بر سر اتش نرم بنهد تا کرم شود پس افیون را پاره پاره کند و بر سر ان مس نهد تا نیك
کرم شود و چون داروی خواهد امیختن باید که طبع هر داروی نیك بشناسی تا داند که
ان دارو چند باید هر انکه که این دارو مفرد داروی نیك بود چون توتیای هندی و مانند
این باید که بسیار ترك بیامیزد و چون دارو بود که منفعتش اندك بود چون صمغ عربی
و مانندان باید که ازان پاره هم بدان بیامیزد و داروهاء مفرد کارکمتر فرماید از جهت
چند چیز داروی مرکب بیامیزد بهری از جهت ان علت که این داروهاء را جهت ان علت
امیخته باشند چون سکبینج و حلتیت که با شافه مرارات بیامیزد زیرا که اینها را فعلی
قوی است اندر تحلیل آب و بهری از جهت ان که تا داروها را بقوت کند چون آب
رازیانج که با شافه مرارات بیامیزند و بهری از جهت ان تا داروها را بزودی بطبقهای
چشم رساند چون مشك که اندر داروها کنند و بهری از جهت انکه تا داروها اندر
داروی چشم کند از سبب مرکبی و بهری از جهت ان تا قوت دارو نکاهدارد چون
افیون و بهری از جهت انکه تا تیزی کمتر کند چون اسفیداج که با زنکار بیامیزند و باید
که داروها ان کزینند که نیك بود و پاره که غشی در یش کرده باشند و پس داروها جدا
جدا بکوبد و بیبیزند و پس چنان بر کشند که اندر نسخهٔ داروی یاد کنم و پس با یکدیگر
بیامیزد و نباید که نخست برکشند و پس بکوبید که ان غلطی بزرك است زیرا که داروها
بهری آنست که بسیار باید کوفتن چون معدنیات و بهری انست که چون بیشتر ازان
کوبی که باید کوفتن طبعش بکردد و ان چون نشاسته است چون این داروها یك
یك کوفته باشی پس برکشند و اندر هاون کنند و ساعتی نیك بساید تا بیکدیکر امیخته
شود و اکر داروی که از اشافه باید کردن آب کرما یه اندر یش کنند و با یکدیکر سرشند
و شافه کنند و اندر سایه بخوشانند زیرا که افتاب قوت دارو ببرد و چون چشم را علاج
کنی بداروی تیز پس باید که میل داروی تیز اندر چشم کنی و صبر کنی تا بسوزاند
و چون سوختن دارو کمتر شود پس میل داروی نرم اندر چشم کنی تا منفعتش
بیشتر بود و باید که میل که بدان دارو در چشم میکنی سطبر بود و نرم و نباید که چشم
کسی را بداروی تیز علاج کنی و اندر سرش خلطی باشد زیرا که افتی آورد پس نخست
علاج سر باید کردن با ستفراغ و پس علاج چشم و چون داروی اندر چشم بیمار

خواهی کردن باید که چشم راست را بانگشت مهتر از دست چپ و بانگشت خداخوان از دست
راست بردارد و میل بانگشت مهین و ابتداء دارو باول چشم کند از ان سوی کند که بینی است
و بدان سو اورد که دنبال چشم است و پس انگشت خداخوان با خویشتن کیرد و انگشت
مهین را از دست چپ بر پشت چشم بمالد و بر یکدیگر بنهد و چشم چپ را بانگشت کهین
از دست راست و انگشت مهین از دست چپ بردارد و میل از اول چشم اورد و انگشت
مهین را بر پشت چشم بمالد و بر یکدیگر بنهد و هر انکه که خواهی که جفن را باز کردانی پس مژه
چشم را بانگشت مهین و انگشت خداخوان از دست چپ بکیرد و با یکی بخویشتن کشد و میل
بر پشت چشم بمالد و پس باریکی قوت بر پشت چشم کند و بانگشتان دیگر که مژه داری
جفن را باز کردانی و بساکن انگه خواهی بکن خواهی بربند خواهی درمال و پس نرمک با جای
خویش بر و چون جفن را باز کردانی نباید که دست از وی باز داری تا بمراد خود باز کردی
کران زیانی بزرک آورد پس باید که همچنان که باز کردانیده باشی هم تو با جای خویش بری
و چون استعمال داروی خواهی کردن باید که در اول و دنبال چشم و میل از میان چشم
دور دارد وی وانذر اسیب چشم هم چنین نباید کردن که میل بمیان چشم نرسد تا چشم
ریش نکند و چون علاج سعیده کنی باید که میل دارو برداری و بر سپیدی بمالی نیک
و از میان چشم بپرهیزانی و هر علتی را که دردش سخت بود علاجش بداروی نرم کنی چون
اسیب سخت و آبله و انچه بدین ماند و هر علتی را که کهن باشد و درد نکند پس علاجش بداروی
تیز باید کردن و چون کژ و ناخنه و سبل و مانند این و هر انکه که دو علت با یکدیکر باشد
از نخست علاج ان باید کردن که دردش سختر باشد تا ساکن شود و پس علاج ان دیکر
کردن اما درد سخت و اماس چشم از رطوبت چشم باشد تا از امتلاء حجابها چشم تا از کرد
امدن رطوبتهاء غلیظ یا از بادهاء که در ش افتد پس هر انکه که از تیزی رطوبت باشد
بیمار را استفراغ باید کردن تا مادت بر افتد و چشم را باب و سپیده خایه می باید
شستن و چون علت باخر رسد گرمابه سود دارد ویرا و هر انکه که از امتلاء حجابها
باشد بیمار را استفراغ باید کردن و رک زدن و چشم را باب کرم شستن پس باید
که چشمها را علاج کند بداروها که تحلیل کند و اب شنبلیله بقطره اندر چشم میکند
و هر انکه که از کرد امدن رطوبتهاء غلیظ بود نخست داروها اندر چشم کند که ان مادت را

لطیف کند و پس استفراغ کند و هر انکه کرد امدن بادها باشد پس کرماوه سود دارد
وان داروها کند که تحلیل کند و باشد نیز که اندر رکهاء چشم خونی غلیظ بسیار کرد
تی انکه اندر تن بیمار امتلا باشد وازین درد سخت خیزد باید که بیمار را آب شبت
فرماید تا بقوت و تیزی ان بکشاید و بهتر شود و حقنه همچنین سود دارد مر هر دردی
را که اندر سر باشد و باید که شقیقه را سخت ببندد و علاج درد سر کند بداروها و طلاها
و استفراغ کند تا ساکن شود و پس حقنه را کار فرماید و هر انکه کرد درد از مادتی باشد
که بدان نگاه باید کردن یا از سر خاسته باشد خاصه و اکر از همه تن می نماید پس استفراغ
باید کرد و سر را بغرغره و مانند ان و هر انکه که مادت که از پس سر اید پس از بیرون
قحف استخوان سر طلاها خشك بر انجا باید کردن چون عوسج یعنی اشترخار و علیق
کیاهی است و اکر مادت باز ایستد از اندرون استخوان به بیرون و علامتش عطسه است
و خارش بسیار پس بیمار را استفراغ باید کردن و رك زدن تا مادت بریده شود
و بیمار بیار امد و از بیماری چشم بهری انست که استفراغ اندر ان بکار بباید چون
نشانها که اندر چشم بود از سبیده و مانند ان پس از روی بکار نباید اینست
یاد کردن از چیزها که بکار باید اندر علاج چشم والله اعلم بالصواب مختصر هم
از کتاب عیز الدرا در تاویر چشم بر طبیب واجب باشد بدانستن و بر بن کار
کردن چون بیمار را ببیند و او را استفراغی باید کردن یا رك زدن اول بداند که ان
بیماری از کدام خلط است و مزاج تن و رنك روی و سال بیمار و کار و حال و وقت
هواء بیمار و مزاج شهر و عادت بیمار و قوتش اکر سبب بیماری وی از امتلا باشد و
استفراغ باید کرد اکر امتلا نباشد زنهار استفراغ نباید کرد و اکر امتلا بسیار باشد
استفراغ بسیار کند اندر خورد ماده و اکر امتلا کمتر باشد استفراغ کمتر زنهار حال بیمار
ببینی اکر لاغر باشد نباید که اسهال کند مکر ضرورت باشد در خورد قوت بیمار.
و اکر فربه باشد اسهال بباید کرد و اما سال بیمار اکر کودك باشد یا پیر نباید که استفراغ
کند الا بچیزهاء لطیف چون ترنکبین و شیرخشت و فلوس در خورد ایشان
اما وقت فصلها بداند اکر تابستان باشد و کرما کرم و اکر زمستان باشد و سرما سرد
پس نباید که داروهاء قوی کار فرماید که خطری بزرك بادید آید الا بداروی نرم و لطیف

واکر فصل بهار یا پاییز وطبع هوا معتدل پس اسهالی باید کرد درخورد قوت بیمار واما مزاج
شهرها کوش دارد چون حبش و زنکبار یا سرما سخت باشد چون شهر سقلاب پس اسهال
نباید کرد مکر بموافقت ان شهر واکر مزاج شهر معتدل باشد استفراغ اندر خورد بیمار
باید وهمچنین عادت بیمار بباید دانستن کی دارو خورده باشد یا نه اکر دارو نخورده
باشد داروی نرم ولطیف باید دادن وقوت بیمار بباید ودرخورد قوت استفراغ
فرماید وطبع بیمار بداند کی سخت باشد یا نه بوقت دارو خوردن اکر سخت باشد بداروها
نرم ولطیف طبع را نرم کند پس استفراغ کند وهمچنین کار وصنعت او بداند ودرخورد
صنعت او اسهال فرماید همچون اهنکر یا بنا یا برزیکر یا عصار وغذاء ایشان وتنعم شان
درخورد ان اسهال فرماید وهمچنین شهرهاشان بداند باید کی مردم کرمسیر بهواء
سردسیر مداوا کند وسردسیر بهواء کرمسیر زیرا کی مزاج مردم با شهر ایشان موافق بود
الأصل لا یخطی وهمچنین علاج برخلاف بیماری باید کردن اکر بیماری در پایها
والت زیرین باشد علاج از بالا باید کرد واکر بیماری در بالا باشد علاج از زیر باید
کردن واکر رنج در چشم راست باشد فصد از دست چپ باید کردن وجذب ماده
بدان جانب کشیدن واکر بیماری در چشم چپ بود فصد از دست راست باید کردن
وماده بدان جانب کشیدن وباید کی هر عضوی با هم دیکر مشترک باشد همچنان
کی میان پستان ورحم وچشم چپ وراست واین قانونها نیکو بداند وکوش دارد
اندر هر حالی کی استفراغ کنی چون باید کردن اندر هر وقتی **بخش نوزدهم از کتاب
عین الدوا در رنجی کی در پلک چشم آید** وچهار رنج پلک چشم بر بیست ونه بخش نهاده
اند اول شروع کنیم در کرکر در پلک چشم اید وعلاجش بدانکه کرکر در پلک چشم اید چهار
نوع باشد وان هر چهار یاد کنیم وعلاجش چون پلک چشم قوی باشد میباید کی پلک
را باز کردانی اکر مانند خشخاش بود سیاه بام بینی از اندرون پلک **بر این مثال**
صفت کر **اول چون** **باز کردانی**

بدین صفت باشند

بل لحیا گران گر خشکست و چشم را سرخ دارد و پلك را دشخوار تواند کرد و در آفتاب نتواند
نگرستن و مدام تر باشد و این علت از پس درد چشم گران گرمی باشد و علاج ناصواب
بادید آید و اگر این گرد سر باشد اول علاج درد کند پس با سر علاج گر رود **علاج** گر اول
باید که رگ قیفال زند و شراب بنفشه خوردن و پوست هلیله زرد و بعد از آن ماش آب
خورد بروغن شیره و شیر بنها و سفوفها فرماید بدین صفت و گرمابه معتدل بکار
دارد و اندر قوت بیمار و اگر دردی با این نباشد شیاف سرخ بر پلك بمالد **صفت**
شیاف سرخ شادنج شسته شش درم صمغ عربی پنج درم روی سوخته شسته سه
درم زاج سوخته شسته دو درم افیون مصری نیم درم صبر سقوطری نیم درم زنجار
پالوده دو درم و نیم زعفران و مر صافی از هر یکی دانگی نیم جمله ده دارو ست جمله
بکوبند و بیزند و بشراب کهن سرشند و اگر بدین شیاف بهتر نشود بشیاف
سبز و روشنائی باید مالیدن و بر عقب هر دارو کی که تیزی در وی باشد ذرور
عنبر باید کشید و این نوع گر بشکر نباید زدن بدان که خطری بزرگ دارد بدید آید الا
بشیاف سرخ و بزم شیاف سرخ و بزم شادنج شسته ده درم روی سوخته هشت
درم بسد و مروارید ناسفته و سادج هندی از هر یکی چهار درم صمغ عربی و کثیرا
و مر صافی از هر یکی دو درم خون سیاوشان و زعفران از هر یکی یك درم جمله ده
دارواند یك یك بکوبند و بیزند و بشیاف کنند بشراب کهن و شیاف سبز هم
بکار دارند و باید که پلك چشم را باز گردانی و این شافها را در مالی بساکن و بعضی گفته اند
پلك چشم را باز گردانی و مازو کوفته و بیخته برش بر اکنی و زمان نیك ببندی شفا
یابد و همچنین مازو و قرنفل کوفته برش بر اکنی شفا یابی و این علت معاودت
نکند و می باید که پلك چشم را باهستگی باز گردانی و باهستگی بجای خویش بری
و از پس شافها مالیدن میلی چند از اغبر کشیدن روا باشد **صفت** ذرور
اغبر توتیای کرمانی پرورده و شنج سوخته و پرورده از هر یکی ده درم نبات
مصری پنج درم جمله بکوبند و بسایند و بکار برند و بیمار پرهیز کند از غذاء
ناموافق **اما نوع دوم** از نوع اول درشت تر باشد و دانها بزرگ تر و آب
بسیار تر ریزد و پلك چشم قوی باشد و آفتاب نتواند دیدن

علاج رك زدن وحجامت كردن وشربتها خوردن وبر عقب داروها اسهال خوردن
بقوت تر از نوع اول وداروهاء تيز كشيدن چون باسليقون وشياف سرخ وشياف
سبز وبرود حصرم واكر باين جرب اندك باشد شياف بر بوما دركشند وشياف
كندري واكر دردي درين ميان باديد آيد علاج ان درد بداروهاء لطيف كنند
كه اندر درد چشم ياد كرده شود پس باسر علاج كر شود واكر كهن رفته باشد از ابله يا از درد
چشم مي بايد كه پلك چشم را باز كرداني وبشكر اسفيد بخراشي وبعد ازان كه بخراشيده
باشد قدري آب زيره ونمك در زيرد نيم كرم وبعد ازان زرده خايه وروغن كل
بايكديكر بيامیزد وبر پشت چشم نهد وببندد وباديكر روز اكر باد درد افتد رك زند
وشربتها خورد واسهال فرمايد چنانكه ياد كرده شد واكر دردي نباشد واماهي نكند
هم زرده تخم مرغ دركند وبعد از سه روز شياف سرخ نرم وشياف سبز اندر كشند
وبر عقب داروي اغبر واكر اندك دردي باشد داروي زرد يا داروي درد نشان
كه ياد كرده است دركشد وپس شافها كار دارد چون صحت يافته باشد كرمابه معتدل
بكار دارد وبعد از كرمابه اكر دردي وسرخي نباشد داروي باسليقون وداروي
روشنائي كار فرمايد وبر عقب دارو اغبر **صفت شياف سبز** زنكار پالوده سه درم
قليميا سيم واشق وصمغ عربي واسفيداج از هر يك دو درم جمله پنج داروست
بكوبند وببيزند وباب سداب شياف كنند وبكار دارند **اما نوع سيم** سخت تر از نوع
اول ودوم باشد وچون پلك چشم باز كرداني مانند پوست انجير باشد سياه بام
واماسش بيشتر وآب ريختن زيادت تر وانند رون چشم سرخ تر از اول ودوم و
افتاب نتواند ديدن واكر ببيند عطسه بر افتد وبحالان اين كر را انجيري كويند
از غذاي ناموافق وصفراء تيز وسودا باشد كه در درد چشم باديد آيد وداروها مخالف
كرده باشد ويا ابله در چشم باشد واو را بداروهاء خشك علاج كرده باشند ويا ماده
كرد سر ودماغ باشد همه روزه چشم اب ريزد اين كر تولد كند نخست رك زند از قيفال

و رگ پیشانی و یا حجامت بر پس قفا و شربتها خورد و پس از شربت داروی اسهال
فرماید و در همه دواء که باسلیقون و شیاف سبز و شیاف سرخ باید مالیدن و اگر دردی
باد پدید آید در میانه شیاف بربوما و شیاف ابیض بهم مالیدن کشیدن و داروی که
که درد را بنشاند چون درد زایل شود پس علاج که کنند و اگر بدین شانها بهتر نشود
دست کاری باید و دست کاری چنان باشد که پلک را باهستگی باز گردانی و بشکر
سفید بخراشی چنانکه نظر را زیانی نرسد پس بآب زیره و نمک بشوید و زرده خایه
و روغن گل در چشم ریزد و اگر آماسی یا دردی پدید آید شربت فرماید و ایارج
با اطریفل صفت ایارج فیقرا سنبل خوش بوی اسارون باریک سلیخه مصطکی
رومی زعفران حاسنی دارچینی تنک حب البلسان کزیده عود البلسان
پوست کرده هر یک یک درم جمله کوفته و بیخته با بیست درم صبر سقوطری امیخته
کار فرماید وقت حاجت یک درم ایارج و اطریفل یکمثقال بهم سرشند و حب
سازد بعد از آن شربت خورد اوّل شب تناول فرماید و اگر در پلک چشم دردی
باشد پلک سرمیل از شادنج بر پلک مالد و شیاف سرخ مالیدن و بر عقب دارو
اغبر و گرمابه معتدل بکار داشتن و غذاء لطیف در خورد سال و تن و هوا و قوت
دارو شربت کار فرماید نوع چهارم زیادت تر از همه گونه باشد که یاد کرده
آمد و درشتی پلک بیشتر و پلک سطبر تر و آب ریختن بیشتر و چشم دردمند
تر و آفتاب نتوان دید و نه روشنائی چراغ خاصه چون کهن باشد و کنارهای مژه
خورده شود و مژه بریزد و از ماده باشد غلیظ و صفراوی یا سودا امیخته برین مثال

علاج نخست رگ زدن و شربتها دارو ها استفراغ و غرغره با ایارج فیقرا
و حب قوقایا و صبر و رندیدن بشکر چنانکه یاد کرده آمد و شافها مالیدن و
ذرور ها کشیدن چون ذرور زرد و ذرور اغبر و اگر بادی یا درد سر باشد غرغره

کودن بتریاك اربعه وهربد وشبحیت شبیار دادن وایارج فیقرا واطریفل بهم امیختن یادن **صفت حب صبر** صبر یك درم بنفشه یکدرم تربد نیم درم زراوند دانکی محموده نیم دانك مقل دانکی جمله خرد کند و باب بادیان سرشته و حب سازد هر یك چند نخودی وقت صبحی تناول فرماید **بخش بیستم از کتاب عین الدوا در اماسیدن کناره پلك چشم وبربتازی شغیره کویند** اماسی دراز باشد که بر کناره پلك چشم آید بر رستنگاه موی مانند جو واز یك ر کوته باشد وانجا بایستد وسخت کردد وسبب از فضلهٔ غلیظ باشد وسوداوی که از اغذاء ناموافق وطعام بر سر طعام خوردن وریاضت ناکردن **علاج** بداند اکر جای ریخ کرم باشد وبزم دهست بر نهادن طلی کند بشیاف مامیثا وکل ارمنی باب کاسنی واکر جای علت کرم نباشد واماس کرم نباشد واماس سخت بزرك باشد **بربن مثال**

باب کرم بشویند وموم سفید کرم کردن ومیل اندرش زدن وبر اماس مالیدن یا دانکی بوره ویکدرم بیرزد باهم بسرشند وبر جای اماس کنند وسکبینج بسرکه حل کرده طلی کنند باانجیر وبیرزد اندر شراب بجوشانند وان آب درش مالند ویا صبر سقوطری باب بمالند وبر اماس کنند واکر بدین دارو بهتر نشود بس نیشتر بشکافد وبنیك بفشارد تا خون تمام بیاید **بخش بیست ویکم از کتاب عین الدوا درهم دوختن پلك حیشم** وقت باشد که یکی کوشه چشم بکیرد وقت باشد که هردو کوشه چشم بکیرد و باشد که هردو پلك از کنار تا کنار بکیرد **بربن مثال**

واین رنج از دو نوع باشد یکی ان باشد که در دست کاری تقصیر کرده باشد ولخچه
واجب باشد بجای نیاورده چون سبل و ناخنه و یکی دیگر در چشم قرحه بوده باشد
با پلک و مدتی دراز علاج ان کرده باشد و چشم بر هم نهاده هر اینه موضع جراحت
بر هم گرفته باشد **علاج** این دست کاری باشد انجا که بر هم نگرفته باشد میل در کند
و بر دارد بمدارا و انجا که دوسیده باشد بشکافند بسر ناخن برآیا یا بآلتی که ناخنه
بر دارند و اگر پلک بر طبقه ملتحم رسته باشد یا بر طبقه قرنیه اهسته پلک را بر دارد
و جای دوشیده بشکافد بآلتی که انرا امهت خوانند یا بسر ناخن براشکافد باهستگی
زیرا وقت باشد که طبقه قرنی شکافته شود و از انجا الت چشم بر آید و چشم را تباه کند
و پس آب زیره و نمک اندر چشم ریزد و زرده تخم مرغ و روغن گل بر پشت چشم نهد
و چشم را ببندد تا روز دیگر باز گشاید و احتیاط کند تا دیگر باره بدوسیده باشد
اگر دوشیده باشد بمدارا بر دارد و روغن گل و زرده خایه در ریزد و روز سیم قدری
ذرور ملکایا کند یا شیاف آبار یا شیافی که جراحت را اشاید یاذ رود زرد و اگر کنارها
پلک تمام گرفته باشد بدو صنارة پلک را بر دارد و بالتی که ناسور را شکافند شکافته
کند و آب زیره و نمک در ریزد و زرده خایه و روغن گل بر پشت چشم نهد و بلیتة
سازد از پنبه و بمرهم اسفیداج باز کرده اند و درمیان پلک نهد تا دیگر باره بر هم
نروید **صفت مرهم اسفید** موم سفید صافی یک درم روغن گل چهار درم یا روغن مورد
موم را بروغن حل کنند و چندان اسفیداج اندرو کنند که بر تابد و در نسختی
دیگر دانگی افیون آورده است و سپیده خایه مرغ یک درم **بخش بیست دوم**
از کتاب عین الدوا در کوتاهی پلک چشم اگر خفته باشد و اگر
بیدار پلک بر هم نتواند نهاد چنانکه سپیده چشم پدید باشد و انرا شتره
گویند و بعضی این رنج را خرگوشی گویند زیرا که خرگوش در خواب چشم بر هم ننهد
و این رنج از دو گونه باشد یکی کمی ماده پلک چشم و ان مادرزادی باشد و انرا علاج
نیست زیرا که طبیعی است نوع دوم از بریدن پلک و باز دوختن نه چنان که
واجب است **علاج** انرا باید شکافتن و پلک را با جای خود بردن و باز دوختن و
مرهم اسفیداج بر نهادن و این استادی حاذق باید درین صنعت تا چنان بدوزد

که پلک بهم رسند نوع سیم فضله باین عضلهاء پلک چشم رسیده باشد وانرا درهم
کشند زیراکه سه عضله اند که بر داشتن چشم و فرو خوابانیدن بدیشان است چنانکه
چنانکه در تشریح عضلها یاد کرده آمد چون ازین عضلها یکی بر هم چکیده شود
پلک کوتاه شود **علاج** گرما بر بکار داشتن و سر بخار آب گرم داشتن و روغن مالیدن
و موم روغن یا بنفشه و با خطمی بر پشت چشم نهادن و با ب حلبه شستن و کاشند
که خشکی غلبه کرده باشد برین عضلها از اطلیهاء نرم باید مالیدن چون شیاف
ماميثا و اقاقیا نوع چهارم از دشبه یا از گوشت افزونی دشبه را هم بدان
طریق بر دارند که بر دو محجر را بر دارند وان یاد کرده شود و اما گوشت فزونی
را بدارو ها نیز چون شیاف زنگاری و مانندان بر دارند و اگر بدارو کم نشود
گوشت فزونی بصنارها بگیرند بمدارا زیراکه گوشتی سست باشد و او را بناخن
بر دارند و با ب زیره و نمک بشویند و زرده خایه و روغن گل بر نهند پس دارو ها
نیز بکار دارد چون باسلیقون و شافی نوع پنجم خشکی عضلها باشد و از اطلیها
نرم باید نهادن چون زرده خایه و موم روغن مالیدن والله اعلم

بخش بیست سیم از کتاب عین الله واد در سطبری که به پلک چشم رسد

اما سطبری پلک چشم از یک گونه باشد از خلطی غلیظ و ماده سوداوی
و بخارهای غلیظ به پلک بالائین رسد و پلک بالائین سطبر شود والله اعلم بالصواب

چنانکه هرگاه او را ببیند گویی که گرد دارد و چون پلک را باز گردانی پاک و هیچ اثر
گری بروی نباشد و بیشتر سطبری پلک از طعام خوردن بشب خیزد **علاج**

40

باید که بشب طعام نخورد وطبع نرم کند شربتها لطیف وغذاهاء موافق خورد اندك
وشیاف مامیثا وزعفران بطلی بر پشت چشم میکند وضمادها از کلیل الملك وبابونه
وخطمی وبنفشه خرد کرده وبشیر دختران حل کرده وشیاف سرخ وبرم کشیدن
وداروی روشنائی در اندرون چشم ومر وشیاف مامیثا بگلاب حل کردن
وبر پشت چشم مالیدن نافع اید **بخش بیست چهارم از کتاب عین الدوا در حسا**
بلك چشم سخت شود چنانکه بمراد خود بر نتواند کردن چنانکه از خواب برخیزد
تا زمانی نیك چشم را بمالد بر نتواند کردن والله اعلم بالصواب **برین مثال**

واکر خواهد که بلك را باز کرداند بدشواری تواند کردانیدن از سختی بلك واندر
کوشهاء چشم هر وقتی پلیدی خشك بدید آید وسبب این علت خلطی باشد غلیظ
وخشك که از طعامهاء سرد وخشك خوردن عدس وکوشت کاو وبر وچیزی
که از آرد سازند وترب ودوغ وانچه بدین ماند ونیز باشد که این علت اندر اجزاء
چشم بادید آید از علاج ناصواب **علاج** نخست غذاهاء موافق باید فرمودن
وکرمابه وسر بنجار آب کرم داشتن وچشم باب کرم شستن وشیاف احمر لین
کشیدن وروغن بادام بر سر نهادن **بخش بیست وپنجم از کتاب**
عین الدوا در اماس بلك چشم از سه کونه باشد **یکی** از کرمی باشد
که بلك رسد **علاج** رك قیفال باید زد وشربتها خنك فرماید وغذاها سبك
خورد ومامیثا وصندل وکل ارمنی باب کاسنی طلی میکند بر بلك چشم **نوع دوم**
از خلطی بلغمی باشد که ببلك چشم رسد پرهیز باید کردن از طعامها غلیظ
ونفاخ وشربت خورد بدین صفت بنفشه سه درم پوست هلیله زرد
دو درم تخم بادیان یك درم اصل السوس یك درم جمله بجوشانند وده درم
ترنجبین بر نهد صاف کرده باز خورد وبر عقب دو درم اطریفل وپاره صبر

بآب طلی میکند بر پشت چشم و پلك چشم را باب گرم می شوید و سرکه باب میامیزد و بدان میشوید نوع سیم ضعیفی باشد که بالت چشم رسد وانرا قوت دهد بچیزها نرم و گرم و زرده خایه بروغن گل حل کرده بر پشت چشم نهادن وشیاف طلی برین مثال

بخش بیست و ششم از کتاب عین الدوا در آبله که در پلك چشم آید

آبله کوچك ان یك گونه واغازش خارشی باشد که در پلك افتد وخداوند علت می خارد واسایش میباید وهرکس که بیند پندارد که پشه یا مگسی گزیده است برین مثال

و رنگش سرخ باشد وسبب این رنج اماسی بود که ان خلطی صفراوی بود باد آید یا از هر دو گونه علاج رگ قیفال زند و پس استفراغ کند بدین شربت پوست هلیله زرد سه درم سنامکی سه درم اصل السوس یکدرم آلو سیاه ده عدد خرما هندی پنج درم کشمش شش درم بجوشانند و با لاید و بیست درم ترنجبین بر نهاده نافع بود و شادنج شسته کشیدن و ذرور اغبر و طلی که از شیاف مامیثا و گل ارمنی کرده باشند باب عنب الثعلب طلی کنند و بعد از مزور ماش یا مزور نار دانك چیزی دیگر نخورد صفت شیاف طلی صبر مامیثا گل ارمنی از هر یك یکدرم حضض نیم درم باب کاسنی شیاف سازد و بکار برد نافع اید بخش بیست و هفتم از کتاب عین الدوا در بادی غلیظ که در میان پلك چشم اید

و بعضی حکما انرا لمنه گویند و چون از خواب برخیزد پندارد که خاکی یا ریگی در چشم است و چشم را زمانی بمالد تا باز تواند کرد برین مثال ٥

علاج شربتهاء لطیف فرماید وغذاء موافق وکرمابه معتدل وهرشب کف پای
وکف دست بموم روغن میمالد وازکرما ودود وافتاب نکاهدارد وشیاف
طرخماطیقان درچشم میکشد صفت ان بکیرند شادنج شسته دوازده درم
قلقطار سوخته پنج درم زنکار صافی پالوده پنج درم ضمغ عربی کزیده ده درم
مس سوخته چهار درم افیون مصری وزعفران کاسنی ازهریك یکدرم
کوفته وبیخته ببیند باب کهن رازیانج بسرشد وشیاف کند نیك باشد بکنه
وسلاق وکروباد سبل وسستی پلك وشیاف حلوقی بسایند وبطلی
برپلك کنند باشیاف سیاه بخش بست وهشتم ازکتاب عین الدوا
کرد رکنده کرد رپلك چشم آید واین علت را ثولول نیز کویند وسبب این علت
خلطی سرد وسوداوی باشد ازغذاء ناموافق وطعامهاء غلیظ وطعام
کربرسر طعام خورد بی وقت والله اعلم بالصواب

علاج

اول تن را پاك کند بشربتها وداروها که درخورد ان خلط که صفراوی باشد
وروغن زیت وروغنهاء کرم ونرم درعلت مالیدن وشونیز بکوبند
وببیزند وبسر که طلی برکنده میکنند واکربدین بهتر نشود بناخن برابیرند
وبکیم بکذارند تا تمام خون برود وپس ازان خون را بسته کنند بداروی
بدین صفت کریاد کنم بکیرند خون سیاوشان یکدرم زاج دودرم خرد کنند
وببیزند وبدین خون را ببندند وپشك کوسفند که کهن شده باشد
اندر دیوارها بسرکه بمالند برکنده کنند وذرور اغبر درانداز روغن بمالد

نافع بود **بحث بست ونهم از کتاب عين الدوا در برد** برد ماده غليظ باشد که اندر ميان پلك چشم كرد آيد و بفسرد مانند تگرگ ويا چون ژاله واين علت بيشتر بر ظاهر پلك چشم افتد **بر اين مثال**

علاج طلى بايد كردن اشق وقنه بسركه كهن حل كند يا اشق وروغن كل بايد تا حلتيت بسركه واكر شوخ خانه مكس انكبين وعنزروت وعلك البطم هر سه باهم بسرشند وبر موضع رنج نهند واكر موم زرد وروغن كل وعلك البطم با شوخ خانه مكس انكبين بسركه حل كنند وبطلى بر پشت چشم كنند وطلى از بياسوس بكار دارد واكر بدين بهتر نشود پلك چشم را به پهنا بشكافد وبرد را بسر انكشت فوت كنند تا بيرون آيد واكر شكاف بزرك باشد يكى بند بر نهد وذرور اصفر بر كند واكر برد دراندرون پلك چشم باشد پلك را باز كردانند وبپهنا بشكافند برد بر دارند وبآب زيره ونمك بشويند نافع آيد ان شاء الله تعالى وحده **بحث سى ام از كتاب عين الدوا در تحجر** مانند عدسى اندر ميان پلك چشم پديد آيد از فضله غليظ سوداوى بود مانند اماسى كوچك **بر اين مثال**

وسبب اين فضله نرمى ولطافت پلك چشم است لطافت وانچه لطيف تر است از ماده خرج ميشود وانچه غليظ تر است بماند **علاج** رك زنند از ان جانب كه رنج باشد واستفراغ كند با يارج فيقرا وحب قوقايا ونيز حب اصطمخيقون وعرض ازين دارو خوردن اول انست كه طليها كنند ويا دست كارى يا ماده ديكر روى بدانجانب نهند بس مدت سه روز بآب كرم ميشورد واسفنجى بآب كرم كردن بر نهادن تا ماده نرم شود وبس مرهم دياخليون بر نهادن اكر رنج زايل نشود بس

پلک چشم را باز کرداند و بسر نیشتر بشکافد و قوت بسر انکشت بر پلک کند تا ماده بیرون آید وکاه باشد که ماده غلیظ بیرون اید یا دیم و باب زیره و نمک نیم کوم بشورد و کناره جراحت بربند دبپهلوی نیشتر باز و دیر هم نروید و ماده تمام پاك شود بخش سی و یکم از کتاب عین الدوا در قوی شدن کناره پلک چشم واین علت سلاق نیز کویند و چون کهن شود مژه هم ریزد

ونیز این ریخ درکوشه چشم افتد که از سوی بینی است و باشد که درکوشه چشم افتد که از سوی کوش است واین ریخ از خلطی باشد غلیظ کرم شده وسوخته وطبع بوره کرفته علاج ضمادها بر نهند ازین نوع شحم انار ترش بکلاب پخته وعدس پوست کنده یا شحم انار ترش وکل سرخ بکلاب پخته وبرك کاسنی وبرك خرفه و بسپیده خایه مرغ سرشته وبروغن کل آلوده بر پشت چشم نهاده و بامداد بکرمابه معتدل نشسته واین اکر سلاق کهن شده باشد حجامت بر ساق ورك پیشانی زدن وهر وقت در کرماوه شدن واول آب سماق در چکانیدن واکر حرارتی نباشد شیاف احمر و برود حصرم و شیاف دیزج کشیدن نافع بود انشا الله تعالی

بخش سی و دویم از کتاب عین الدوا در پیه که در پلک چشم اید ونیز سرناق کویند این علت را واین پیه در پلک بالاین بدید آید وعلامت او آنست که پلک چشم قوی شود و پشم دشخوار بر تواند کرد و پیوسته چشم سنکین باشد

برین مثال ه

واین علت کودکان را وکسانی را که مزاج ایشان میل برطوبت کند زیرا که پلک چشم

ایشان نازك باشد و چون انکشت مهین خدا خوان و انکشت مهین هر دو بر پشت
چشم نهی و اندك قوتی بر و کنی پیه در میان انکشتان بدید آید و پیه این زیر پوست
چون سلعه باشد و خداوند این علت اشك بسیار ریزد و عطسه بسیار آرد و آفتاب
در روشنائی چراغ نتواند دیدن رگ زدن و حجامت کردن و غذاء
موافق بکار داشتن و ذرور و اغبر کشیدن و طلی مالیدن بر پشت چشم بدین صفت
صبر یکدرم شیاف ماميثا دو درم قلیمیا یکدرم و نیم سنبل نیم کارمریك درم زعفران
نیم درم کل ارمنی یکدرم جمله خرد کنند و ببیزند و باب مورد سرشند و شیاف کنند و بوقت
حاجت بکار دارند و اگر بدین بهتر نشود دستکاری باید کردن و این دستکاری
از رنج و خطر خالی نباشد و باحتیاطی تمام باین شکافت زیرا که اگر کم شکافی پیه بر نیاید
و اگر بسیار شکافی غضروف پلك بریده شود پس چون دستکاری خواهی کردن بیمار
را پشت بدیوار باز هلی و یکی را فرمائی تا سر او محکم بگیرد و انکشت حیت خدا خون
و میانین بر پشت پلك چشم نهد و بهدارا قوت میکند تا پیه از بن مژه بنزدیك بر برود
و در میان انکشتان نگاهدارد و قوت بر چشم کند چنانکه پیه از میان انکشتان
بر آید و یکی را فرماید تا انکشت مهین بر سر او نهد برابر انکشتان بر آمده باشد بشکافد
چنانکه فراخی دو رگ و پیه از انجا بر آید و کرباس پارهٔ بر دارد و پیه بدو انکشت
بگیرد و بمدارا میکشد از هر سوی تا تمام کشیده شود چون کشیده شد زخمها
برهم نهد و قدری کاغذ باندازهٔ زخم تر کند باب دهن و بر سر زخم نهد و اگر پیه
گسسته شود قدری نمك سوده در مالد باید که ان بخورد یا رنجی ازش بادید نیاید
و اگر پس از ان آماسی کند شیاف ماميثا باب کاشنی یا آب گل باید سودن و طلی
کرد بر گرد چشم مالیدن چنانکه ان آب بزخم نرسد و اگر دردی پادید آید بذر رو
ملیکا یا بذر رود زرد دفع ان درد کند و شیاف طلی کرد در چشم آورده است
میمالد باب کاسنی و اگر دردسری پادید اید و شربتی خورد بدین صفت
برگ گل سنا مکی گاوزبان از هر یك سه درم خرما هندی پنج درم کشنیز خشك
یکدرم عناب و سبستان هر یك ده عدد تخم کاشنی یکدرم جمله بجوشانند و بسلاید
و بکی نبات بر نهد نافع اید بعد ماش آب خوردن بروغن شیره و بعد از سه روز

وقت باشد چنان آماس کند که باز کرداند و امانیزاندرون چشم را بپوشاند برین مثال

علاج رك زند و شربت خورد بدین صفت بنفشه کاوزبان لبلاب از هریك سه درم عناب و سپستان از هریك ده عدد تخم کاسنی یکدرم بجوشانند و بپالایند و پانزده درم ترنجبین برنهد نافع اید و بغذا ماش آب خورد بروغن شیرین هر روز یکبار بعد از سه چهار روز که شربت خورده باشد قرص بنفشه خورد و اکر کودك باشد حجامت کند و شراب بنفشه دهد و اکر شیر خواره باشد دایه رك زند و غذا لطیف خورد و روز اول و دویم و سیم زرده تخم مرغ پخته بروغن کل حل کرده بر پشت چشم نهادن و شیر دختران در چشم دوشیدن روز چهارم رانیمدانك زعفران و نیمدانك افیون خرد کنند با زرده خایه مرغ پخته بیامیزد و بر پشت چشم نهد والبته مدت سه چهار روز نباید که هیچ ذروری بچشم رسد تا معلوم شود که دراندرون چشم قرحه یا آبله یا ریش هست یانه چون معلوم شود که قرحه یا آبله یا ریش نیست ذرور ملکایا کنند ذرور زرد یا ذرور کوچك یا ذرور بزرك و اکر عیاذ بالله قرحه یا ریش یا آبله باشد دو دانك برد انزروت دانکی اشتغول در قدری شیر دختران جوشانند و ازان بقدری کنان در چشم می چکاند و اکر درد سخت کند شیاف ابیض بشیر دختران کشد و یکبار دیکر رك زند و شربتها خورد و استفراغها کند و غرض ازین که سه روز داروی بنابین کشیدن انست تا معلوم شود که قرحه در چشم خواهد بود یانه زیرا اکر قرحه خواهد بودن نباید که هیچ ذروری بچشم رسد که انزروت درو باشد و هر وقتی اندرمیان ذرورها عنبر میکنند و شیاف طلی میکنند که اندرون در چشم یاد کرده شود و اکر این شرط کوش ندارند و ذرور بچشم رساند خطری بزرك کرده باشد و خیانتی عظیم و طلیها ازین نوع بهد آرد جو دو درم و عدس دو درم

کل سرخ دو درم باب کل بپزد چون حل شود برو فاده کند وقدری روغن کل در مالد و بر پشت
چشم میزند و نوع دوم خونی باشد با صفرا امیخته و رنکش میل بزردی دارد و
آب کمتر از اول ریزد و اندك خارش کند باید که رك زنند و غذاء لطیف خورد و
ذرور زرد کشد و مرهمی از آرد جو و کل سرخ و پوست انار و نیم دانك زعفران
بخته کند و بر پشت چشم نهد و هر وقتی پلك چشم باز میکردانند وقدری شادنج
درش میمالند صفت ذرور زرد که سود دارد و درد پلك را انزروت پرورده
ده درم شاف ماميثا دو درم ذرور زرد بزرك سه درم نشاسته چهار درم بکوبند
و بپیزند و بکار دارند چون چشم کشاده باشد و معلوم شود که ریش است باید ذروری
که سود دارد و درد پلك را انزروت پرورده دو درم چشم پوست کرده نیم درم با
یکدیکر بکوبند و بپیزند و اندر چشم کشند و ذرور اعبر هر وقتی میکشند نافع بود
بخش سی و هفتم از کتاب عین الدواء در شمله اما شمله پلکهای کوچك
باشد وسوزان که بر پلك چشم جهد و زود ریش کردد و پهن باز میشود و
رنکش سرخ باشد برین مثال

واین علت از صفراء سوخته باید آید و مژها همه بریزد و این رنج باشد که
موی ابرو نیز بریزد علاج شیاف ماميثا باب کاسنی بطلی بر پشت چشم کردن و
هر انکه که این علت بمژه رسد مژه ریختن کیرد شربت خورد بدین صفت بنفشه
کاوزبان پوست هلیله زرد هریك دو درم خرما هندی چهار درم کل سرخ
و تخم کاسنی هریك یکدرم عناب و سپستان هریك ده عدد اصل السوس
یکدرم جوشانیده و پالوده و پانزده درم ترنجبین بر نهاده نافع اید چون
دو سه شربت خورده باشد حبی خورد بدین صفت ایارج نیم دانك ترید پوست
هلیله زرد و حب النیل هریك دو دانك افسنتین و مقل و کثیرا هریك دانکی

محموده ریوند هریك ستشو کوفته وپخته کند وحب سازد باب بادیان نیم شب تناول فرماید وبرود آب غوره ومامیثا وزعفران وحضض ... بر پلك چشم کند نافع بود انشا الله بخش سی وهشتم ازکتاب عین الدواء در سعفه هم چون سوس باشد در پلك افتد واز جایگاه مژه بدید آید واز مژه بهري بریزد واز رنك خود بکردد واین علت از خلطی بلغمی کندیده باشد و باشد که از سوداء کندیده باشد ورنکش سیاه فام باشد و باشد که هردو علت غلیظ باشد وکندیده وبخارشان به پلك چشم رسد وطبعشان انجا بارد واین علت ازش بدید آید

علاج استفراغ کند بداروهاي ازین نوع نیلوفر وکاوزبان ولبلاب هریك سه درم عناب ده عدد خرماي هندي وکشمش هریك پنج درم تخم بادیان اصل السوس هریك یکدرم جوشانیده وپالوده نباتي بر نهاده نافع اید وبغذا ماش آب خورد شرحه کوشت شیشك وبعد از ان که سه روز شربت خورده باشد حب خورد بدین صفت شیاف سرخ وشیاف دیرج میکشد وبرعقب ذرور اعبر وساق ارزن سوزانیده با روغن طلی کردن چون کهن کردد همچنان که کردند ند ببین وداروي روشنائی کشد نافع آید بخش سی ونهم ازکتاب عین الدواء در ریش کشتن پلك چشم واین از دو سبب بود یکی از ضربتی یا از چوبی یا از کاردي که بر پلك آید وپلك را ببرد ویا از نجی کرم که اندر پلك چشم افتد وریش کردد وغور کند وپلك را شکافته کند بر این مثال

علاج انکه از زخم باشد و پلک دریده شده باشد پلک را باز دوزند و کوش دارند
تا دیکر باره نشکافد و از کرد و خاک و روغن نکاه دارد تا عفونت نکند و اکر اندکی پوست
پلک رفته باشد بداروی علاج کند که کوشت رویاند چون مرهم اسفیداج پس
داروی خشک بر وی کند چون انزروت و صبر خورده کند و خون سیاوشان
و داروی که پوست ببندد و کونه شتره بادید آید و اکر دردی بادید آید باد رد
سری علاج بداروی استفراغ و شربتها و رک زدن و چون بیمار آرام کیرد علاج
ریش کنند و کوش دارند تا کوشت افزونی بادید نیاید که شتره تولد کند و اکر این علت
از کرمی باشد رک زنند و بداروی خنک علاج کند پس علاج ریش کند **بخش چهلم**
از کتاب عین الدواء در سلعه بدانکه سلعه همچون تخمها باشد که در پلک چشم
اید و اماسی کرد بود و پلیدی از وی اید و اندر میان پلک چشم بادید اید و این را
غشائی باشد و از چند نوع باشد یکی انکه اندر میان او کوشتی سخت بادید اید و آنرا
لحمی کویند و باشد که اندر میانش همچون انکبین و آنرا شهدی کویند و نیز همچون
آرد اله و آنرا عصایدی خوانند و علامت کوشت سخت پلک سطبر و فراخ تر و عصایدی
نرم تر از لحمی باشد و شهدی ازین هر دو نرم تر باشد والله اعلم بالصواب

علاج تن از خلط بد پاک باید کردن پس بدستکاری علاج این کردن و دستکاری
چنان باشد که پلک را پهنا بشکافد چنانکه نیشتر بپوست سلعه نرسد و جهد کند
تا سلعه درست بیرون اید با پوست و اکر چیزی بماند از او بروغن و داروی تیز
پوشانند تا تمام بیرون اید و اکر پوست سلعه دریده شود رطوبتی از وی بدر آید
و علاج آن دشخوار باشد و سلعه **بخش چهل و یکم از کتاب بار دکر**
عین الدواء در سستی تولد کند **پلک چشم و شرح آن** اما سستی پلک چشم چنان
بود که پلک چشم فرو آویزد و بر بالا نشود و مژها همه کج شوند و اندرون چشم برنجانند

وانج علت از رطوبتی بسیار کی بر مزاج بلك چشم قوت کند چنانکه قوت کند بر مزاج
بلك چشم علاج پرهیز کند از غذاي سرد و تر چون شیر و طلی از ین

نوع شیاف مامیثا و زعفران و مر باب مورد بطلی بر بلك چشم کنند اکر بدین طلی
بهتر نشود بباید بریدن و با زبد و ختن چنانکه اندر موی افزونی یاد کرده اید
صفت طلی که سود دارد سستی بلك چشم را صبر یکدرم اقاقیا ده درم افیون و
مامیثا هر یك چهار دانك و اکر دست بر نهاده کرم باشد این دارو باب کاسنی طلی کنند
و اکر معتدل باشد باب مورد می باید کی تریها کم کند و بدارو ها مسهل غرغره و عطسه
آوردن بدارویی که یاد کرده امدست و دارو هاء قابض بر پشت چشم طلی کردن
نافع بود بخش چهل و دوم از کتاب عین الدواء در سستری بلك
ستبر کشتن بلك چشم از سستی باشد و باشد نیز که از پس بیماری سخت بود بر ین مثال

بلك چشم کرم بود دست بر نهادن قدری صندل و پارهٔ مرداسنك باب کل طلی کنند
یا از کرمی بهتر نشود چون کرمی کمتر شود پارهٔ پنبه باب کرم و آب نمك تر میکند و بلك
چشم را بدان میشوید و ورد بنج نیز هم سود دارد و این طلی بکار دارد علاج شیاف
سبز که سبزی بلك چشم را و طرفه را و خونی که بر طبقه ملتحمه اید زنگ سرخ دو درم
وان سنگی که در میان بلبل باشد و نمك اندرانی و مرداسنك از هر یکی یکدرم
بکوبند و بیبزند باب کشنیز تر بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت شیافی باب
بمالند و بر بلك چشم طلی کنند بخش چهل و سیم از کتاب عین الدواء در موی افزونی

بدانك موي افزوني انجاكه مژه رسته است از اندرون بلك نزديك مژه مويهاء تا دو ۲ برابد

واندرون چشم را خراب كند واب ريختن كيرد وافتاب نتواند ديدن وچشم سرخ دارد وپيه وسبل ازش بادبد آيد واثر بياضي برسر لعبت باديد آيد يعني سپين واكر علاج نكند چشم را كور كند بسا چشمها كه از يكي موي كور شده است ومانيز هم ديده‌ايم واين علت از ماده غليظ تولد كند از كندين ولزج كه بادبد آيد زيرا كه اكر سوزنده وصفراوي بودي موي را تباه كردي وبرنيانيدي علاج تن ودماغ پاك كند بشربتها وداروهاء اسهال بدين صفت برك كل سناء مكي كاوزبان لبلاب هريك سه درم تخم باديان وكاشني واصل السوس هريك يكدرم عناب سپستان هريك ده عدد خرماهندي وكشمش هريك پنج درم جوشانيده وده درم شكر بر نهاده نافع بود وبغذا حمص آب خورد شب هر كوشت شيشك وبعد ازان كه ماده پخته باشد داروي خوردن بدين صفت ايارج يكدرم تربد غاريقون عصارهٔ قافت عصارهٔ افسنتين پوست هليله زرد حب النيل هريك دو دانك افيسون تخم الحنظل كثيرا مقل محموده هريك دانكي حب كند چنانكه رسم است ونيم شب تناول فرمايد وبقدر سال وبقوت بيمار وهوا مي كاهاند ومي افزايد ومصطكي وقرنفل مي خايد وبااطريفل هريد وشب ميخورد دو درم باهليله كابلي وجوز بوا در دهان كيرد وعنبر ميبويد وغرغره ميكند باايارج فيقرا وباب كامه وترياك اربعه تا دماغ پاك شود واين علت اكر اوّل بكيرند باين شربتها وداروها كه ياد كرده امد ست حاجت دستكاري نباشد وچون كهن كشت وموي قوت كرفت دستكاري بايد ودر تذكرهٔ كحالي ودر ذخيره از چند نوع دستكاري مي بايد كرد نوع اول داروي ماليدن چون باسليقون وروشنائي وشياف سبز تا ان رطوبتها كه سبب علت است تحليل صفت شياف ديزج كه بدين علت مخصوص است وسلاق را وسوختن چشم را

وجرب کهن را وموي افزوني را وسبل را سود دارد بستانند صمغ عربي وکثيرا
وقليميا وسپيده ارزيز ومرصافي وصبر وزنگار وزرنيخ سرخ وقلقطار سوخته
ومس سوخته ودارفلفل وفلفل سياه وفلفل سفيد وشادنج عدسي ونشاستر وسکر العشر
وتوبال مس سوخته از هر يکي دو درم انزروت سه درم دم الاخوين واقاقيا هر يک
يکدرم نيم توتيا وحضض وسنبل خوش بوي ومازو سوخته از هر يکي يکدرم عدد داروها
بيست وپنج است همه را نرم بسايند ويکدرم بيرزد باب سذاب وبتنی ترنج حل کنند
وداروها بدان بسرشند وشياف کنند ودر سايه خشک کنند وبوقت حاجت بکار
دارند **صفت** ديرنج ديگر اندرين علت موي افزوني وکمنه وسلاق وسبل را و
سوختن چشم را باز دارد بگيرد زنگار پالوده شش درم صمغ عربي واشق از هر يکي چهار درم
قليمياء زرقا افيون از هر يکي دو درم بيرزد يکدرم باب سذاب بسرشند وشياف
کنند **نوع دوم** موي را بر کنند بمنقاش وان سوراخ که موي برکنده باشند بنوشادر
داغ کنند ديگر بر نيايد وخون بزغ سبز ماليدن وخون مگس سگ وزهره هدهد ماليدن
واگر خون مگس سگ يا خون بزغ سبز ماليدن يا خاکستر مازريون طلي کنند علاجي قوي
است وخون خار پشت يا زهرهٔ خار پشت يا زهره کرکس ماليدن نافع است وزهره خار
پشت وزهره کرکس راست راست ودو چندان چند بيدا ستر خرد کنند وبخون
کبوتر شياف کنند وباب دهان بمالند وبرين موي کنند که برکنده باشند ويکدم کوش
دارند ودو جبر که بتمينه راخراب کند وسم خر سوخته ونوشادر هر سه بسرکه حل کنند
وطلي کنند سود دارد وکف دريا بلعاب اسبغول بسرشند وطلي کنند وخواجه ابو
علي سينا ميفرمايد که خون بزغ پيش من درست نيست **نوع سيم** موي فزوني بر موي
طبيعي دو سايند واين ان وقت توان کرد که اين موي يکي يا دو باشد واين موي افزوني
بر دارد وبر موي طبيعي دو سانند بصمغ عربي يا بکثيرا يا بمصطکي يا بسکبينج که زنان
بر چرخ مالند وازين صمغها که گفته امد يکي حل کنند وان موي افزوني که بر موي طبيعي
نهاده باشند بر و مالند ويکدم نگاه دارند تا بگيرد وبندش سخت شود واين يک
روز يا دو روز يا سه روز نگاه دارند **نوع چهارم** داغ کردن هم يکي يا دو يا سه دارد
وآلت داغ کردن سوزني باشد زرين **برين مثال** بلک را بسر انگشت بگيرد وبر

وقدری پنبه تر کند و در چشم نهد یا قدری خمیر تا حرارت داغ باندرون چشم نرسد
و سوزن گرم کند و موی فزونی را بر کند و موضع موی را داغ بر نهد و چون داغ کرده
باشد قدری سپیدهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل بر جای داغ مالد تا این داغ درست
نشود موی دیگر نباید کند **نوع پنجم** سوزنی باریک بردارد و موی سر بگیرد و دوتا
کند و در سوزن کشد چنانکه از سر حلقه باشد و موی دیگر درین حلقه کند از برای
احتیاط و پلک چشم را بسر انگشت بگیرد و سر سوزن برین موی افزونی نهد و بزند درون
پلک و بیرون پلک برآرد برابر موی طبیعی و آهسته میکشد تا حلقه بسر موی رسد
واین موی درین حلقه کند که در سوزن است سر میل و بکشد تا موی ببالا شود و اگر
موی افزونی ببالا نیاید وان حلقه بجهد با این موی دیگر حلقه را باز پس آورد
و چون بدر برده باشد بر موی طبیعی دوشاند بمصطکی یا به انزروت یا بصبر تا
دیگر باره بان جایگاه نشود و چون بیک بار این موی افزونی بدان گوشه اندر ببالا
نشود گوشه را باز جایگاه باید آوردن بدان موی که در ریش کرده باشد باید که آن موی را
بمیل باز جایگاه کند پس اگر آن موی گسسته شود یا گوشه سر زن را بجایگاهی دیگر
فرو برد زیرا که آن جایگاه فراخ شود و چون فراخ شود موی را بیندازد **نوع ششم**
بباید بریدن واین بریدن تشمیر گویند بدین نوع بیمار را پیش خویش پشت بنشاند
بازهلد و یکی را بگوید تا سر او بگیرد و احتیاط بکند اگر خند می باید برید سه کلبتین
برگیرد و ازنکی بکشد و از دست چشم بریدن گیرد یا بگوشهٔ چشم و چون بریده باشد بندی
برمیان زند اگر تنگ باشد بدوزد و اگر نه قدری پوست ببرد و باید که پوست بالا
راست برین مژه دوزد اول بند برمیان نهد و گره کند بعد ازان ازین سوی و ازان
سوی بند میکند و گره میزند با بریشم خام یا آنگاه که تمام شود و احتیاط کند یا عضلهٔ
که چشم بردارد نبرد که اگر بریده شود پلک فرو د آویزد و در تذکره کحالی آورده اند که
دو تخته چوب تراشیده بستانند باندازهٔ پلک چشم و پوست بردارند و نشان
کنند و درمیان آن تخته نهند و سخت ببندند چنانکه غذا بدو نرسد چون چند روزی
برآید این پوست خشک شود و بیفتد و پلک کوتاه رود و موی بریزد و هم در تذکرهٔ
کحالی آورده است بعضی از دست کاری ترسند و تمام دست کاری نتوانند شنیدن

نکاه دارد و هر سه چهار روز بناشتا دو درم اطریفل کوچک با سه درم
کلنکبین خورد و پرهیز کند از طعامها چون شیر و کوشت کاو و انچه بدین
ماند پس بستانند برک شقایق و اندر روغن بجوشانند و مژه را بدان روغن
بیندایند تا سیاه شود **بخش چهل و پنجم از کتاب**
عین الدواء در موی که کژ کردد و اندر چشم افتد بر بین مثال

واین علت از درد چشم پدید اید و علاج ناصواب و آب بسیار اید و خارش کند
و چشم سرخ کردد و اکر این علت را کوش ندارند سبل از وی تولد کند زیرا که
هر که که پلک را بجنباند مویها که در نظر افتد رکها برخیزند چنانکه در موی افزونی
یاد کرده شد بباید دو شاخ موی کج بر موی طبیعی و داروی تیز اندر جایکاه
موی مالیدن و بینه افیون بر جایکاه موی افزونی مالیدن و جالینوس کوید
که صدف کوچک سوخته بباید کرفتن و بکوفتن و با قطران بیامیختن و موی کج
برباید کندن و این دارو در جایکاهش بمالیدن تا دیکر باره بر نیاید
و هر چین که در علت موی افزونی کفته شد همان کند **صفت** داروی که مژه را
راست کند کاغذ سوخته و صدف سوخته و عقیق یمنی و حضض مکی از هر یک
دانکی نیم نوشادر نیم دانک و کافور جوی جمله خرد کنند و بشراب سرشته و
شافها کنند و بوقت حاجت با آب انکور بسایند و اندر چشم کشند
بخش چهل و ششم از کتاب عین الدواء در سنک و شبش که در پلک چشم
افتد و مقام شبش کویند واین از حرارتی خیزد و رطوبتی که نه طبیعی بود و طبیعت
او را بر پلک فرستد و این از طعامهاء غلیظ و نفاخ و از ریاضت ناکرده و بکرمابه
کرسنه از وی رطوبتی غلیظ پدید اید و طبیعت از او دفع نتواند کرد این رنج از وی
تولد کند و هر که که ماده بسیارتر باشد مقام بزرکتر باشد و سرخ تر از شبش و با بها
او خرد و باریک چنانک شاید دید و اکر ماده کمتر بود شبش خردتر و کوچک

تر باشد

علاج استفراغ کند اندر خورد بیمار و قوت و سال بحب ایارج و یا بحب صبر
و یا بحب قوقایا و همچنین غرغره کند یا دماغ از ماده پاک شود و مژه را بآب گرم
و یا بآب چغندر و نمک میشوید یا بآب مویزج و پاره عاقرقرحا چند انکه خواهی در آب
بجوشاند و چشم را بدان میشوید و غذاهاء موافق خوردن و گرما به معتدل بکار داشتن
و بوره و مویزج با یکدیگر بساید و بطلی برش کند **بخش چهل و هفتم از کتاب
عین الدواد رغرب** اماسی کوچک بود اندر گوشه چشم انجا که بینی
است بدید اید در میان سوراخی که از چشم ببینی است و در گوشه چشم که از سوی بینی است
گوشتکی نرمست که انرا کنج چشم گویند و این گوشت نرم همچون سپری که از چشم
ببینی نهاده اند یا ای که در چشم اید بار مصی بند یخ این کند مر سوراخ بر بینی میرساند
و هر که که این گوشت نرم ریش کرده اند او روهاء تیز یا از دست کاری چون
رگ سبل و ناخنه و گوشت برید اب ریختن باد بد آید و راه کذر بینی تباه
کند و ریش کرده و نیز بنا سود کند چون روزگار برآید و علاج نکنند

ریم کند بین دریش باد بد اید وقت باشد که از بینی ریم کند بین فرو آید و گاه باشد
که در پوست پلک کشاید و عصر و ق پلک را تباه کند و سوراخ با استخوان بینی
رسد و استخوان را تباه کند و گوشه چشم بزرگ شود چون انگشت بر نهی ریم
بیرون اید و دشخوار علاج پذیرد و نوعی دیگر است از غرب و ان است که
سوراخ بردن نکند و یا ورد باشد و پیوسته چشم را رنجه دارد و پلک چشم اماس

کرفته باندرون چشم سرخ وباد ردبود رگ زنند وداروی اسهال خوردن و
دماغ پاك كند باایارج فیقرا واطریفل در قوت بسیار وسبال وهوا وما میثا وزعفران
وصدف سوخته بسایند وبطلی بروی کنند وماش بخایند وبر غرب نهند خاصیتی
نیکو دارد وسرکین کبوتر بچه باخورده کنند بیامیزند وبروی کنند امّا این داروها
پیش ازان باید کرد که ریش کردد وچون سر کرد وپدید آید سوراخ ویی چوزی کهن
باید کرفتن اندر سوراخ غرب کرد باقدری مولارد وقدری مر وباهم دیکر بکوبند
ودرین سوراخ نهند یا بلته کنند وبزنکار باز کرداند ودرین سوراخ نهند
یونس فرماید که بهترین داروهای اینست زیرا که غور را پاك کند داروئی
که سود دارد غرب را پیش ازان که ریش کردد بکیرد حلزون وبسوزانند وباپاره
مر وصبر بکوبند وبروی نهند وباید دانست که این اماه که در کوشه چشم پدید اید ووقت
باشد که از بیرون پدید باشد ووقت باشد که پدید نباشد پس آن که پدید نباشد
استخوان را تباه کند وباشد که بینی مر او خود بجملکی تباه کند علاجش اینست که بشکافی
چنانکه استخوان پدید اید وکوشت پوسیده ازوی بر آوری چنانکه استخوان پدید آید
واستخوان را بخراشی چون استخوان را بخراشی اکر نرم باشد چنانکه آهن ازوی بخرد پس
استخوان درست باشد بخراشیدن پس استخوان د نباشد وچون استخوان
تباه شود علاجش بداغ باید کرد داغی باید سر او کرد واندر آتش نهادن تا سرخ کردد
وپس بران تباه شده نهند ودمی بدارند تا کرد برکرد داغ برجوشد پس داغ برکیرند
واستخوان را بسترند ودیکر باره داغ برنهند دو سه کرّت تا استخوان تباه شده
پاك کردد وانچه پوسیده باشد بسوزد وباید که خمیر بر چشم نهاده باشد یا کرباس پاره
تر کرده تا حرارت داغ بچشم نرسد پس مرهم اسفیداج علاج کنند وبعضی حکما کفته
اند که بجای داغ علاجش بداروی تیز کنی واما در تذکرهٔ کحالی اورده است که
علاج داغ بهست وبعضی طبیبان فرموده اند که غرب را باید سفتن واین چنان
باشد که التی سازند چون درفشی ستبر سر تیز غرب را بدان سوراخ کنند سر درفش
بر سوراخ غرب نهی واندك اندك قوّت بروی میکنی ومیکردانی اندك اندك
تا خون از بینی برآید ان وقت که خون بیاید سفته باشد درفشی باریك تر بردانی

وبنبه کهنه برش بحی ومرهم زنجار بازکردانی واندرون سوراخ نهی که سفته باشی
وهر بعد تازه میکنی تا همه ریم بخورد وپاك کردد وهر روز پلیته بزرکتر نهی تا سوراخ
فراخ میشود جون پلیته بیرون اری باهستکی وقت باشد که پارهاء استخوان با
پلیدی بیاید ونباید که پیش ازانکه پلیدی پاك شده باشد کوشت بر وپاید زیراکه
دیکر باره سفتن باید ودشخوار باشد علاجش بخش جهل وهفتم از کتاب
عین الدوا در کوشت فزونی که در کوشه جشم که از سوی بینی است
بدید اید مانند غدد برین مثال

انجاکه سوراخ از جشم ببینی میشود وان کوشتك نرم که اب را ببینی میرساند فضله
اندرو پادید آید وازحال طبیعی بکردد وبزرکتر شود علاج استفراغ کند بداروها
اسهال ودرخورد ماده بسیاری وکمی علاج ان بداروهاء نیز کند جون زنکار
وکوکرد وعلاج ناخنه ونباید که این کوشت افزونی بکلی بسوزاند وببرد که دمعه
آرد وتولدش ازان بود واما هرجه افزون تر از کندمه تا باشد ببرد وانجه طبیعی باشد
بکذارد تا علاج بصواب کرده باشد وعلتی دیکر ازش تولد نکند انشا الله تعالی
بخش جهل ونهم از کتاب عین الدوا درامدن اب از کوشه جشم
که از سوی بینی است وامااین علت از کمی ان باشد که کندمه خوانند ودر کوشه
جشم انجا که بینی است جون ان کوشت کم شود ابی که در جشم باز نتوان داشت

وباشد که علت غرب پادید اید وکمی این کوشت از جند نوع پادید اید از سبل یا از ناخنه

نرخ این کہ صواب باشد باید داروی تیز این گوشت بجملکی بسوزانیده باشد ونیز
از چشم پاک کردن بدستار چه درشت و یا ابله در چشم امده باشد و ریم بسیار
کرده واین علت ازش بد پدامده باشد چون گوشت نرم هیچ نمانده باشد
علاج بداروی کند کہ گوشت برویاند داروی کہ از زعفران و مامیثا وصبر
کرده باشند وشب یمانی ونبید وهمچنین سماق خرده کند کہ گوشت رویاند
واسفنجی بشراب تر کرده بر نهادن سود دارد بخش پنجاهم از کتاب
عين الرمد و درد چشم اکرچه هر رنجی کہ در چشم اید انرا درد چشم
کویند واین از چند نوع باشد اما درد چشم ان باشد کہ سپیدهٔ چشم اماس کند
ودرد کند وقت باشد کہ این درد از بادی یا اندودی یا ازکردی کہ بچشم رسد
از بیرون واین سهل تر باشد هر کہ کہ از باد و دود و کرد باز دارد قرار کیرد و درد
ساکن شود واین را داروی نشاید کرد الا شیر زنان درش دوشیدن بافتهٔ
کلاب واسایش دادن باطلی خشک بر پشت چشم مالیدن بهری ابنست کہ
نشاید سر روز دارویی بچشم رساند تا ریخ معلوم شود بعد از سه روز بکرما بر
رفتن اکر چشم سرخ باشد اندکی خون بردارد این درد سهل باشد زیرا کہ از
افت بیرونی باد یا بد چون افت بیرونی باز دارد قرار کیرد نوعی

این کرا نرا ناخنه کویند کوشتی باشد سپید وسخت مانند ناخن ان سبب انکر
در چشم است وپیوسته تر باشد ازان سبب نرم است کرا زکوشه چشم روید کراز
سوی بینی است وبر روی طبقه ملتحمه می اید تا بکنار سیاهی وپهن باز میشود وچون
بکناره سیاهی رسد انجا بایستد مدتی وباشد کر بکذرد تا سر لعبت وبینائی باطل کند
وباشد کرا نهر دو کوشه چشم بروید تا بسر شان بهم رسند وبینائی باطل کند و
چشم را ازحرکات باز دارد ومدام چشم آب ریزد وسرخ باشـــد

واکر دزدی با دید آید ومدت دراز کردد زیرا کرهر دارویی کرد یدرا سود دارد
ناخنه را زیان دارد ودارویی کر ناخنه را سود دارد درد را زیان دارد وتولد
این ناخنه از بوی ناخوش چون سیر وپیاز وکند بغل ومانند این باشد وانکشت
بسیار بر کوشه چشم مالیدن زیرا کر رکهاء چشم سرخ شوند وغلیظ شوند ورک
ناخنه ازیشان تولد کند علاج بدار وهای باید کرد نو مفرد ومرکب هرانکر که

ناخنه سفید باشد وتنك ودران زودي بديد آمده باشد داروی کشیدن چون روی
سوخته ونوشادر وقلقندیس ونمك اندراني وزهره خوك وزهره بز وهر وقتی روغن
پنبه دانه بقطره اندر چشم اندازد وداروي روشنائي کشیدن چون شیاف قیصر
وباسلیقون **صفت** شیاف قیصر که سود دارد ناخنه وکوشت افزوني را شادنج
شسته دوازده درم قلقندار سوخته وزنکار از هر یکی دو درم صمغ عربي وروی
سوخته از هر یکی شش درم بکوبند وببیزند وبآب باران بسرشند وشیاف کنند بوقت
حاجت بکار دارند **صفت** داروي روشنائی که سود دارد ناخنه را ودل سبل
وخیرکی چشم را بکیرد شادنج مغسول وروی سوخته قلیمیا سیم ونمك هندي وبوره
ارمنی وزنکار ودار فلفل از هر یك چهار درم فلفل سفید وفلفل سیاه وکف دریا
از هر یك هشت درم صبر سقوطري وقرنفل هر یك چهار درم زنجبیل بلیلج هر یك
دو درم زعفران نوشادر از هر یك یك درم هفده داروست بکوبند وببیزند وبکار برند
نخست خداوند ناخنه را بکرمابه برند تا ناخنه نرم شود وپس داروی درش مالند تا
زود بکدازد وچون روزکار برآید وناخنه کهن کردد علاجش جز دست کاری نباشد
اکر چند سال دارو کشد واجب است که نخست استفراغ فرماید وشربتها وداروها
اسهال درخورد خلطی که ظاهر باشد وغذا موافق دهد وبیمار را پیش خویش بخواند و
کسی را فرماید تا سر او محکم نکاه دارد ودیکر را فرماید تا پلك چشم را نکاه دارد بد وقلاب
که انرا جفن کیر کویند وقلابی بردارد ودر ناخنه او کند وبخویشتن کشد ویکی دیکر
از ان سوي ویکی دیکر ازین سوي چنانکه سر چهار قلاب درش اندازد واکر دوشیده
باشد بالتی که انرا مهت کویند بزیرش اندر باید کردن وبرداشتن واکر سخت اندر
دوشیده باشد پس کنارهاش بناخن برا باید بریدن بمدارا چندانی که مهت اندر
زیرش توانی کردن وبمدارا برداشتن واکر نه طبقه ملتحمه با ناخنه شکافته شود
پس باید که مهت سخت بمدارا بزیرش اندر کند وبدان سوي کشد که اول چشم
است وپس بناخن برابرد چنانکه از ناخنه هیچ بقیتی نماند واکر بقیتی بماند دیکر
باره بازدوید ولیکن چنان باید کرد که ان کوشت که بران جایکاه باشد از کوشه
چشم است که انرا کند مر خوانند نبرد که علت آب ریختن باديد وفرق میان ناخنه

والا، کوشهٔ چشم است که سرخ است وناخنه سفید وان نرم وان سخت وچون میبری
ابتدا بنال چشم کنی یا خطائی نیاید پس چون بریده باشی قطره روغن کل در اندازد
وبر عقبش آب زیره ونمك در زیزد و زردهٔ تخم مرغ با روغن کل بر پشت چشم نهد
باید که چشم را می جنباند از هر سوی تا بر پلك ندوسد ویکشبانروز خسبد پس دیگر
روز قطرهٔ روغن کل با زردهٔ خایه اندر کشد ودوم وسیم وچهارم ذرور ملکایا
کشد اگر بادی یا درد سری باشد باز   ان مشغول شود وبعد ازان داروی
روشنائی کشد وبر عقب اغبر واگر بقیتی از رك ناخنه مانده باشد بداروی
تیز دفع آن بکند وشرط احتیاط است که قلاب اندر چشم بگرداند بر روی ملتحم
هر یکی که در قلاب افتد ببرد از او نترسد که طبقهٔ ملتحم سخت است اندر قلاب
نیفتد **وجالینوس فرماید** که بیخ سوسن را بسایند وبر سر میل بر ناخنه نهد بگذارد
صفت باسلیقون که رك ناخنه وضعیفی چشم را وانتشار را وفرود آمدن
آب را وخارش واماس پلك را سود دارد زنجبیل ومامیران وفلفل ودار فلفل از
هر یکی دو درم زعفران ومروارید ناسفته از هر یکی یکدرم هلیلهٔ زرد وکابلی وصبر
از هر یکی دو درم سه درم نمك اندرانی وهندی ونمك سرخ از هر یکی دو درم شادنج عدسی
مغسول وکف دریا وتوتیاء هندی حجر بصری کحل اصفهانی مرقشیثا ذهبی قلیمیا
سیم و زر از هر یك پنج درم سادج هندی سه درم عدد داروها بیست ویك است

بخش پنجاه و دویم از کتاب عین الدوا در علت رك سبل

رکهای چشم باشد برخاسته وماده خون بدانجا ریخته ورکهاء چشم سطبر کشته و
بر روی ملتحم سرخ کشته مانند عنکبوت چون پلك چشم فروکشی از روی ملتحم برخیزد
واشك بسیار ریزد ووقت باشد که طبقهٔ قرنیه بپوشاند وچشم را تاریکی کند وافتاب
نتواند دیدن وپیوسته چشم را رنجه دارد وخارش کند وهر کس که نظر بوی کند که شراب
خورده است یا نبك

ورك سبل از دو نوع باشد یکی بیرون طبقه ملتحمه رکها برخاسته باشند مانند عنکبوت
و بر وی تیره سرخ و روی بیمار سرخ باشد و روشنائی چراغ و افتاب نتواند دید و سبب
این علت از ماده افزونی باشد که بدماغ رسیده باشد و وقت باشد که از درد چشم
بادید آید و علاج ناصواب کرده باشد این رکهای غلیظ بر روی ملتحمه بماند و سبل
کردد و از کرکهن تیز بادید اید و این سبل بیشتر مردمانی را باشد که سرد مزاج باشند
و بهوای سرد پرورده و بزمستان نیز باشد علاج رك زنند از صدغها و یا از پیشانی
و یا از هر دو کوشه چشم که ناظرین کویند و طلی معتدل بر پلك چشم میکنند و داروی
ازین نوع بینی باز او کنند تا دماغ پاك شود صفت داروی که بینی باز او کنند سود
دارد باد سبل را و سده که اندر بینی بود و هر بادی که اندر چشم و بینی بود بکیرد کندر
بکدرم مر صافی دو دانك حضض دانکی نیم زعفران دانکی نیم صبر سقوطری چهار دانك
بکوبند و بیزند و باب مرزنکوش تر بسرشند و حبها کنند هر یك چند عدسی و بروغن
بنفشه میسایند و بینی باز می افکنند و اکر علت قوی تر باشد مرزنکوش با شیر دختران
و روغن بنفشه بیامیزند و بقطره در دماغ اندازند صفت داروی دیکر که بینی
باز افکنند با عطسه آورد دماغ پاك کند از باد سبل و دیکر علت بکیرند کندس و
خردل و برك کل خشك از هر یکی قدری بکوبند و بیزند و ا ربینی افکنند و مرزنکوش
می بویند و غرغره کنند ایارج فیقرا و غذاء موافق و لطیف فرمایند و از چیزهاء غلیظ
که بخار بر سر و دماغ ارد بخورند چون باقلی و عدس و انکور و مویز و دوشاب و روغن
بچشم برسانند و اکر درد سری باشد نیز چنانکه یاد کرده شد بدهند و داروی اسهال
فرمایند بقدر بیمار و داروی کشیدن سود دارد چون شیاف سبز و دیج و باسلیقون
و روشنائی و بر عقب هر داروی تیز ذرور اغبر کشند و بکرمابه معتدل شدن و عنبر
بوئیدن و دود بچشم کرفتن و از کندها پرهیز کردن و اکر درین میان درد چشم با
دید آید درد را زایل کنند پس با سر رك ر د زیرا که اکر داروی تیز بدرد چشم رسد
اماله کنند وقت باشد که از علاج بسیار کردن که بادید اید در پلك چشم که را بر باید
داشتن و ما چند کس را دیدیم که ازین نوع رك سبل داشتند سه چهار بار پلك چشم را
بخراشیدیم رك زایل شد نوع دویم باشد که باندرون رسد رکهای که در طبقه ملتحمه

باشد وعلامتش ان باشد که چون در چشم نگري مانند ابري سرخ که بر روي ملتحمه
ایستاده باشد واشك ریزد وعطسه آرد بسیار خاصه چون روشنائي چراغ بیند
وروشنائي افتاب **علاج** رگ زند وشربت ودارو واسهال دماغ راو تن را پاك
کند چون حب ایارج یا حب قوقایا حب ذهب وغرغره کردن با ایارج فیقرا وتریاك
اربعه وبوي هاء خوش بکار دارد واز خوردنیهاء غلیظ پرهیز کند چون رشته وتتماج
وسیر وپیاز ونان تازه وماست وباقلی وعدس وبرنج وگوشت گاو وبرنج چون پاك
کرده باشد از خلط گرما بر بکار دارد وعنبر بوئیدن وداروهاي تیز چون باسلیقون
وروشنائي وشیاف سبز ودارو که خاکستر گون باشد نیك باشد که وسبل را وامدن
آب را بگیرند مامیران چیني پنج درم توتیاي کرماني پرورده وشنج سوخته وسرمه
اصفهاني وتوبال مس یکیک درم بکوبند وببیزند وبکار برند وبرود هندي همچنین
سود دارد سبل را **صفت** برود هندي که سود دارد سبل را وتاریکي چشم را بادی
که اندر پلك افتد بگیرند توبال مس وروي سوخته وزنگار صافي از هر یکي هشت درم
بوره ارمني وصبر سقوطري ونمك اندراني از هر یك چهار درم فلفل وزنجبیل وزاج
مصري سوخته از هر یکي یکدرم دود ابگینه وسفال سوخته از هر یك یکدرم بکوبند
وببیزند وبکار دارند واگر با سبل درد چشمي پدید آید گرم البته داروي سرد
اندر چشم نشاید کرد الا تدبیر شربت کند وداروي مسهل وزرده خایه مرغ با روغن
گل حل کرده بشب بر پشت چشم می نهد واگر درد سخت کند داروي زرد میکشد با زرده
تخم مرغ وهر وقتی در روز اغبر اندر اول ودنبال چشم مینهد وبر عقب دارو زرد اندك
شادنج معسول در میکشد چون درد بنشیند باسر علاج رود از ان سبل وچون
سبل کهن شود واز علاج کردن ملال خیزد بهتر ان نبود که بدست کاري دفعش کند
وچون دست کاري خواهد کردن مدت یك هفته تن ودماغ بشربت وداروي
اسهال پاك کند چون بدانست که تن ودماغ پاك شد گرمابه معتدل فرماید بعد
از ان بیمار را پیش خویش بخواباندن ویکي را فرماید تا سرش نگاهدارد وپلك
چشم را از هم بگشاید بقلابي که از اجفن کبر گویند وبدست شخصي دهد دانا وزیرك
وفرماید تا متحرك نگاه میدارد وقلابي بردارد بدست راست ودر گوشه چشم

کرازسر

کہ از سوی بینی است در سبل افکند انجا کہ میان سیاهی و پلک است چنانکہ در میان ملتحمہ
اند و جهد کند تا بیشتر رک سبل با سر قلاب کیرد و قلاب بدست چپ نکاه میدارد و یکی
دیکر بستاند و در پیش قلاب اندازد از بالاء چشم و همچنین می اندازد تا کوشه چشم
کہ از سوی کوش است و قلابها بدست چپ نکاه میدارد و ناخن بر این دارد و از کوشه
چشم کہ از سوی کوش است رکی ببرد و میل اندر ان زیر کند و باهستکی بدان کوشه برد
کہ از سوی بینی است تا سبل از روی ملتحم برداشته شود بعد از ان بریدن اغاز کند
از ان سوی سبل کہ با پلک چشم است میبرد تا بکوشه چشم رسد کہ از سوی بینی است
چون ان سوی بریده باشد ازین سوی دیکر کہ با سیاهی است اهسته ببرد تا بکوشه
چشم رسد کہ از سوی بینی است و چند یك موی سبل با کنارهٔ سیاهی کذارد زنهار
نکذارد کہ از کنارهٔ سیاهی چیزی بریده شود کہ اکر بریده شود رطوبتهاء چشم همه
از انجا بیالاید و چشم کور شود و چون بریده باشی از بالا قلابها همچنان بر سر بینی
اندازد و بر همان نوع کہ سبل بالا بریده باشد از زیرین ببرد از دست چشم تا بکوشه
چشم کہ از سوی بینی است چون بکوشهٔ چشم رسیدی قلابها بردارد و تمام ببرد
و کوشت کوشه چشم کوش دارد تا با سبل بریده نشود که بریده شود.   تولد
کند چون بریده باشد قلابها از پلک چشم بردارد تا بیمار اندکی اسایش دهد چون
اسایش داده باشد یکبار دیکر قلاب در پلک چشم اویزد و احتیاط اندرون
چشم بکند چنانکہ قلابی اندرش بکردانی اکر بقیتی مانده باشد با سر قلاب اندران
نیز ببرد و همچنین احتیاط کند هر یکی کہ در قلاب اویزد ببرد و نترسد کہ طبقهٔ ملتحمہ
سخت است قلاب اندرو نیاویزد چون فارغ شده باشد از بریدن قطرهٔ روغن
کل در چکاند پس باب زیره و نمك بشوید و بعد از ان زرده تخم مرغ با روغن کل
حل کرده و بر پشت چشم میبندد و نکذارد کہ یك شبانروز بخسپد و چشم را از
هر سوی میجنباند و اکر درد سری یا درد چشمی اغاز کند رك زند و یك روز
بکذارد چشم را بردارد و قدری روغن کل درش ریزد و میل کرد بر کرد چشم
بردارد تا پلک بر طبقهٔ ملتحمہ نه وسیده باشد و اکر وشیده باشد بشکافد و
باب زیره و نمك بشوید و زردهٔ خایه و روغن کل بر پشت چشم نهد مدت سه روز

درین نوع برود ورو زچهارم ذرور ملکایا اندرکشد روز پنجم شیاف ایار
بگلاب بمالد واندرکشد مدت یکهفته بعد از یکهفته داروهاء تیزکار فرما بد
چون باسلیقون وروشنائی وشیاف دبرج واکر درین میانه دردچشم بدید آید
دردچشم را زایل کند بعد از آن باسره ك سبل رود و بعد از هر روز یکبار ماش
آب خورد بروغن شیره بلك تا نان زیادت وهرسه روز زیرباج خورد هم بروغن
شیره مدت چهل روز برین بشود چون از سبل بریدن پانزده روز برآمده
باشد ودردسری یا دردچشمی نباشد بگرماوه رود و بعد از آن هریك هفته
میرود بگرمابه وچون چهل روز برآمده باشد کوشت بخورد وغذا بتدریج می
افزاید تا تمام با صحت آید بخش پنجاه وسیم از کتاب عین الدوا
ذرود قر اماسها سخت باشد کوچك کرد در کناره سپیده چشم پدید اید انجا کم
سیاهی است وقت باشد که از کوشهٔ چشم پدید اید انجا که سوی بینی است
ونیز باشد که در کوشه چشم پدید آید که از سوی کوش است وقت باشد که
انجا پدید آید که زیر پلك چشم است وچون درچشم نکری اما کوچك بینی
عقب یکدیکر کرد بر کرد سیاهی مانند مروارید که در ریسمان باشد

واین علت از کرمی بادید اید که بچشم رسد وقت باشد که از آن درد چشم
بادید اید وچشم را سرخ دارد ونیز باشد که سپید بود پرهیز کند از طعام غلیظ
واکر تن ودماغ پاك نباشد پاك کند بدارو ی اسهال در خورد ماده
از وی ذرود قرنوی کشد وشیاف سپید باذرود قرنوی وذرور ملکایا
وداروی کلکون که بو علی سینا ساخته است صفت بکیرد پوست
خایه شسته چنانکه پیش از این یاد کرده شد ده درم شادنج مغسل دو درم
بکوبد وبکار برد واکر مدت دراز کرد د شیاف سرخ وداروی تیز کشد نافع بود

بخش پنجاه وچهارم از کتاب عین الدوا در اماس ملتحمه بدانکه اماس ملتحمه از چهار نوع باشد **نوع اول** ناکاه بادی در ملتحمه پدید آید و بر جهد چنانکه پشه یا مکسی بکزد بیشتر اندر تابستان بود و رنکش همچون رنک بلغم بود

علاج طعامهاء لطیف خورد وطلیها بر پلك چشم نهد و نشاید که دارو کشند مدت سه روز و بویهای خوش بکار دارد واین نوع بسه چهار روز زایل شود حاجت داروی نباشد **نوع دوم** فضلهٔ بلغمی بود که در چشم ریخته شود و رنکش فام تر از بلغم بود و چشم سنکی تر از آن باشد که انکشت بر نهی زمانی نشان انکشت بماند **نوع سیم** اماس نرم تر از نوع دوم باشد واین را چون دست بر نهی زود تر از آن با جای خود رود علاج دویم وسیم یکی است باید که استفراغ کند شربتها و داروها

در خورد قوت ماده و سال بیمار داروی کشند که ماده را تحلیل کند وطلیها وضمادها که اندر علاج درد چشم یاد کرده شد که در ماده بلغم بکار دارد اندرین علت هیچ داروی خشك نباید کشید الا داروی که تحلیل ماده کند چون شیاف سرخ و نرم و اکر اندکی درد باشد شیاف بر یوما کشند و کرمابه بکار داشتن وضمادی ازین نوع سازند و بر پشت چشم نهند پوست نارنج و بنفشه و نیلوفر و همچنین چشم را باب نیم کرم میباید شست و هر وقتی قدری صبر باب حل کند و آن آب را در چشم کشند تا اماس بکذارد **نوع چهارم** ماده غلیظ باشد از جنس سیم و تولد سرطان هم ازین ماده باشد و بیشتر این کونه چهارم به پلك رسد و نیز با بروی رسد و علامتش آنست که اماس سخت باشد در ملتحمه و درد سخت نباشد و رنکش با رنك تن موافق بود و بیشتر این علت در آخر درد چشم پدید اید چون کهن کردد و باشد نیز که از بن سر مژه پدید اید که درین امده باشد و کودکان و زنان را بسیار باشد و نیز اند بیماری طبقه ملتحمه و چون از بیماری طبقه ملتحمه باشد اب بسیار ریزند و از بیماری

پلک آب نریزد و آب از بینی نیاید و این ماده غلیظ و سوداوی باشد علاج اندکی
خون بردارد و شربتی خورد بدین صفت برگ گل گاوزبان سنامکی از هر یک سه
درم تخم بادیان تخم کاشنی از هر یک یکدرم پوست هلیله زرد و افسنتین از هر یک
دو درم عناب و سپستان و آلو سیاه هر یک ده عدد اصل السوس یکدرم بجوشانند
و ده درم ترنجبین بر نهد صافی کرده نافع بود و چون شربتها خورده باشد و ماده پخته
شده حب قوقایا فرماید که بیش ازین یاد کرده شد صفت شیاف حلوقی که سود
دارد که خارش و بادی که اندر طبقه ملتحمه و پلک باشد روی سوخته سه درم
اقاقیا ده درم کثیرا و صمغ عربی و سنبل هندی و زعفران جاسی از هر یک یکدرم
بکوبند و بسرشند و شیاف کنند و بکار برند صفت شیاف اسود که سود دارد بادی
که در پلک چشم افتد روی سوخته یکدرم و نیم زعفران نیم درم سبد و مروارید از هر یک
یکدرم افیون یکدرم و نیم اقاقیا پنج درم شیاف مامیثا نیم درم بکوبند و ببیزند و
شیاف کنند و بکار برند بخش پنجاه و پنجم از کتاب عین الدوا در سخت
شدن طبقه ملتحمه بدان سبب چشم دشخوار توان گشادن و ان سختی تمامت
بطبقه ملتحمه نرسد و نیز باشد که به پلک نیز برسد و چون از خواب بیدار شود چشم دشخوار
تواند جنبانیدن وقت باشد که اندر گوشه چشم پلیدی خشک پدید آید برین گونه

و سبب این علت خلطی خشک و غلیظ باشد علاج اول طبع نرم باید کرد و شراب
بنفشه و داروی اسهال و قرص بنفشه و پیوسته گرمابه بکار داشتن و سر بجای
آب گرم داشتن و پیوسته آب گرم اندر چشم چکانیدن و خرقه پاره باب گرم تر
کردن و بر پشت چشم نهادن و پرهیز کردن از طعامها سرد و خشک و روغن
بنفشه و روغنهای نرم بر سر کردن که خشکی ببرد و ناف و کف پا و کف دست بموم
روغن مالیدن که از روغن بنفشه کرده باشند و برود آب غوره اندر چشم کشیدن

بخش پنجاه و ششم از کتاب عین الدوا در خاریدن ملتحمه

بدانکه خاریدن ملتحم ان باشد که خارش کند و آب بسیار ریزد و وقت باشد از بس خاریدن پلکهاء چشم سرخ کردد و از سرخی ریش کردد بدین مثال

ماده خارش بلغمی شور بود بطبع بوره که بطبقه ملتحم رسد و خارش پدید کند **علاج** بیمار پرهیز کند از طعامهای غلیظ و بدکوار چون تماح و رشته و باقلی و عدس و کوشت کاو و بنا الاشرجه کوشت شیشک و حمص آب چرب و کرمابه معتدل بکار داشتن و داروهاء نیز بکار بردن و شیاف سرخ و دبنج و داروی روشنائی و باسلیقون **صفت** باسلیقون بلبل و دار بلبل و زنجبیل و هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یکی پنج درم صبر یکدرم و نیم کف دریا شش درم شنکرف پنج درم سلیخه و قرنفل هر یک چهار درم نوشادر یکدرم بکوبند و بپیزند و بکار دارند و جمله یازده داروست

بخش پنجاه و هفتم از کتاب عین الدوا در باب ریختن و پیوسته بیرون آمدن آب

ریزد و این از چند نوع باشد **نوعی** از اندرون رکهاء کاسه سر آید یا از رکهای که در پلک چشم است علامات انست که آب پیوسته ریزد و عطسه بسیار آید بدین مثال

علاج اول تن را پاک کند از خلطی که ظاهر باشد و دماغ را بغرغره پاک کند و عطسه آرد بداروی که پیش ازین یاد کردیم ببینی بانا وکند تا دماغ را باعتدال باز آورد و ببوی خوش قوت دادن و هر سه چهار روز سر تراشیدن و بر سر

حجامت کردن **نوعی دیگر** که از رکهای بیرون کاسه سر آید علامات است که رکها
قوی باشد ورکهاء صدغ برهم نشسته **علاج** ضمادهای نهند که مادها باخشك
کند چون غبار اسیا وکندر سوخته وسوده وخاك او راوی که ازخار بکشند وآب
حظمی بر پس سر طلی کردن وطلیهاء قابض سود دارد **نوعی دیگر** از ضعیفی
عضلها باشد وعلامات است که چشم برآمده باشد وآب پیوسته ریزد وپلکها
دشخوار بر توان داشت **علاج** داروهای کنند قوت دهنده وتحلیل کننده
چون باسلیقون وبرود حصرم وروشنائی وشیاف احمر لین **نوعی دیگر** لازم
باشد واین هم از دو نوع باشد یکی مادر زادی باشد وان را علاج نیست **نوعی دیگر**
آنست که دست کاری باید کرد چون سبل وناخنه یاد کرده شد وکوشت کوشهٔ
چشم با ان برداشته اکر کوشت چشم با ان برداشته اکر کوشت کوشهٔ چشم بیشتر
برداشته باشند علاج نیست وا نرا اکر کوشت اندك برداشته باشند **علاج** به
درد کند وصبر ودود کندر وشیاف ماميثا وبداروهاء مفرد مرکب هرچیز که کوشت
رویاند سود دارد **نوعی دیگر** از کرمی مزاج چشم باشد علامت است که رکهای که
بچشم پیوسته اند فراخ شوند وسرخ کردند وجنبانیدن سبك باشد وابش کرم باشد
چنانکه روی بسوزاند همچنان که کسی بکرید وآب کریه کرم باشد زیرا که رطوبتها
بکدازد اندودی که از دل برخیزد وآب حده اید سرد باشد زیرا که رطوبتها بکدازد
اندودی بخنده بسته شود وعلامت ان که رکها بچشم پیوسته باشد انست که
رکها که بچشم پیوسته باشد تنك شوند وسرخی کمتر وجنبانیدن چشم باهستکی
وطبقهٔ ملتحمه سفید باشد وابش سرد وغلیظ چون دست بر نهند سرد **صفت**
داروی که سود دارد آمدن اب را هلیله را در میان خمیر نهند واندر تنور
بندند تا بسوزد پس از انجا بردارند واستخوانش بیوکند ویکدرم از ان بوست
با دانکی زعفران بسایند وهمچون سرمه درکشند با باره توتیای معدنی بستانند
واندر میان خرما باتش تیز بسوزانند وتوتیا از میان خرما بیرون کنند وچند
کرت باب بشویند ده درم از ان توتیا با یکدرم قاقله بکوبند وببیزند وبکار
دارند **صفت** داروی که اب ریختن را سود دارد توتیا تنك هشت درم

سرمه یکدرم قلیمیا از هر چهار دانگ شادنج یکدرم و نیم بکوبند و بازده درم آب هلیله
زرد بیامیزند و بکار برند و اگر مرهمی ازو با قلی بکنند و بر پیشانی طلی کنند سود
دارد سستی کاو کوشی کوژی چشم دور کند سود دارد **صفت** داروی که سود
دارد امدن اب از چشم استخوان هلیله کابلی سوخته یکدرم آمله و مازو از هر یک
نیم درم بکوبند و بیبیزند بکار دارند و اگر توتیا بسایند و باب مورد و باب هلیله
زرد پرورده کنند و خشک کنند و بسایند سود دارد **صفت** داروی که سود دارد
ریختن آب را شادنج معسول و توتیای پرورده و مرقشیثا ذهبی از هر یک یکدرم
سبد و مروارید ناسفته از هر یکی نیم درم شیاف مامیثا و صبر سقوطری از هر یکی
دانگی نیم بکوبند و بیبیزند چون غباری و بکار دارند **صفت** داروی که ریختن
آب که از سردی بود سود دارد فلفل و نمک هندی از هر یک یکدرم فلفل دراز و
کف دریا نیم درم سرمه پنج درم کوفته بیخته سرمه اندر چشم کشند و برود آب
غوره را سلیقون و داروی روشنائی و شیاف دینج و سرمه اصفهانی آب
ریختن را سود دارد **صفت** کحل اصفرار زعفران یک مثقال کافور
ریاحی نیم دانگ چون غبار سوده و بکار برده ریختن آب را سود دارد
صفت داروی که مزاج چشم را سود دارد توسان در مرسید هلیله زرد و صبر
هر یک چهار درم بلبل سیاه نیم درم دار بلبل یکدرم بکوبند و بکار دارند **بحث**
پنجاه وهشتم از کتاب عین الدعاء در بیرون آمدن از طبقه ملتحمه
و این از سه نوع باشد **نوع اول** از چوبی یا از سنگی که بر چشم اید و طبقه ملتحمه را
بشکافد و خون بیاید **نوعی دیگر** باشد ضربت بر اید اما نترکاند و خون از جایگاه
دیگر بیاید **نوعی دیگر** از نی کردن بسیار و وقت باشد که طبقه ملتحمه بترکد
و یا قوتی بر چیزی کند چون کمان و مانند آن بر این مثال

علاج درحال رگ قیفال زند وخون کبوتربچه کرم اندرچشم ریزد وشیر دختران
اگر سرخی چشم وآماس وخون آمدن هم چنان باشد پس سپیده خایه اندرچشم کند
باگل ارمنی وپاره کندر باشیر دختران بیامیزد واندرچشم میکند وزرده تخم
مرغ بپزد وبروغن گل حل کند وشب برپشت چشم نهند اگرخون زحمت دهد
خون رابحجامه پاک کند وشادنج مغسول واندکی کافور سوده کند وببندد واگر
خون بر بنامده باشد توتیا پرورده درچشم کند واگر آماس دیر بنشیند آب نمک
اندرانی اندرچشم کنند تا آماس بنشیند پس پاره صعتر وزوفاء خشک بآب
بجوشاند وبدان آب چشم رابشوید اگر باقی اماس مانده باشد پس آب ترب بقطره
اندرچشم میچکاند ومرهم از پوست ترب ومویزج وسرگین کبوتر سازد وبرچشم
نهد تا اماس راکم کند واگر طبقه ملتحمه دریده باشد بآب نمک وزیره بشوید واگر
زرنیخ سرخ بآب بساید وساعتی بگذارد تا آب صافی شود وآن بقطره اندرچشم
میچکاند وهمچنین اگر سرگین گاو وکندر اندر زیرچشم دود کنند سود دارد
وخون بازگیرد واین شافه سود دارد امدن خون از طبقه ملتحمه شادنج شسته
سه درم روی سوخته دو درم سبد وصروارید ناسفته هریک یکدرم ونیم
اسفیداج یکدرم فوفل چهار دانگ ونیم زرنیخ زرد وخون سیاوشان وزعفران
وکهربا از هر یکی نیم درم صمغ عربی وکثیرا هریک دو درم ونیم جمله داروها
دوازده است بکوبند وببیزند وبخون فروج بشیاف کنند وقت حاجت
بشیر دختران بمالد بخش نجاه ونهم از کتاب عین الله در چیزی که در چشم
افتد چون دود وگرد وباچیزی که همچون گرسته پاره کاه یا ریگ

علاج شیر دختران درچشم میدوشند وآب سرد اندرچشم میکنند تا پاک شود
واگر پره باچیزی درشت اندرچشم نشسته باشد وپدیدار نباشد تا زچشم راباز کند

زیر و بالا و احتیاط تمام بکند و آن احتیاط چنان باشد که پاره پنبه بر سر میل پیچیده اند
چشم بکر پهاند اگر چیزی درشت باشد و اندر نظر نشسته باشد بکیرد و نوبت شیر زنان
اندر خزان در چشم دوشد پس مداوا بردارد چنانکه پرده طبقه دریده نشود و اگر کوی
در سر لعبت افتد شیاف ابار کشند **صفت** قلیمیاء زر و اسفیداج ارزیز و سرب سوخته
و سرمه اصفهانی و صمغ عربی و کثیرا اسفید و ابار سوخته از هر یک هشت درم مرصافی
و افیون مصری هر یکی یک درم کوفته و با آب باران شیاف کرده **بخش سیوم از کتاب**
عین الدوا در قرحه دمناک ملتحمه چشم رسد و این قرحه ریش
باشد بزرک و غور بسیار بر کیرد و این را بتازی دبیله خوانند و اگر زود بعلاج آن
مشغول نشوی دریده کند و رطوبتهاء چشم تمام با لاید برین مثال

علاج باید که هرچند زودتر مشغول شود اول رک زند و داروهاء و مشربهاء
و داروی که   دفع باید و ماده هرچند زودتر بشبب کشد و داروی کند که ماده را
باز دارد چون شیاف سفید امونی و شیاف ابار و همچنین توتیای پرورده و زرد
و ذرور ملکا یا که فرحه کرده باشد سود دارد و چون کهن کشته باشد این شیاف سود دارد
بکیرند اسفیداج ارزیز هشت درم افیون انزروت پرورده و کثیرا از هر یک یک نیم کنند
نیم درم بکوبند و بیزند و با آب باران شیاف سازند و بکار برند و زرده خایه بر پشت چشم سپید بنهند
و علاج این علت چنان کنند که علاج ریشی که اندر طبقه قرنی پدید آید چنانکه آن جای
دیگر یاد کنیم **بخش ششم و یکم از کتاب عین الدوا در تفرق الاتصال** یعنی پیوند
طبقه ملتحمه از هم بشوند از سبب چوبی یا کاردی یا سنکی یا   که بر چشم

علاج در حال وساعت رگ زند رگ قیفال وتن را از مادهٔ خلط پاک کند هر چند
زودتر و ماده را گسسته کند از چشم وفرو کشد بزیر و غافل نباشد زیرا کر رطوبتهاء چشم را
زیان دارد و باشد کر انرا با لا اید و چشم خشک شود و از داروی کشیدن اگر خون امدن
بقوت باشد بگدرم شادنج و ببمد اینک کافور باهم دیگر بیامیزد واندکی اندر چشم کشد
وچشم را سخت ببندد و اگر خون کم اید توتیای پرورده بکار دارد و زردهٔ خایه
بخته بروغن گل حل کرده بر پشت چشم نهادن سود دارد و اگر خون بسیار باشد و
بپاره باستد دفع ان بتوتیا کنند و اگر بتوتیا باز نایستد قدری اب زیره و نمک
اندر کنند بچکانند بخش شصت و دوم از کتاب عین النوادر نوشته
کر از ملتحم بر اید از گوشه کر از سوی بینی است علاج
ان واین گوشتی است سست باشد کر رنگش سخت سرخ نباشد و رگها بدو
پیوسته چنانکه اندر رگ ناخنه باشد برین مثال ٥

این علت از خونی غلیظ باشد وسوخته کر انجا بیستد و بثره ازش تولد کند
علاج رگ زند واستفراغ کند بشربت و داروها درخور ماده پس قلابی اندرش
باید افکندن و بمدارا بخویشتن گرفتن و بمدارا ببریدن و بگذارد کر از سر قلاب بجهد زیرا کر
گوشتی سست است چون بریده باشد اب زیره نمک بشوید و زرده خایه مرغ با
روغن گل بر پشت چشم نهند و باشد کر گوشتی افزونی از طبقهٔ ملتحم بر آید از سبب نشتی
کر بدین امده باشد یا پس کشادن اب یا از سبب دستکاری چون سبل و ناخنه
یا از سبب بیرونی علاج همچنانکه بثره بردارد او را نیز بردارد و علاج هر دو
همچون علاج ناخنه وسبل کند بخش شصت وسیم در ریش طبقهٔ قرنیه ریشهایی
کر در طبقهٔ قرنی اید واین ریشها از هفت نوع باشد چهار از بیرون طبقهٔ
قرنیه وسه در اندرون طبقهٔ قرنیه وان چهار نوع کر بیرون طبقهٔ قرنی بدید آید

اول نقطه بزرك باشد جون دودي و نوع دوم مانند ابري واين از نوع اول
زبر باشد وعلامت ان بر سياهي نقطه بديد ايد بزركتر كمتر از نوع اول وبر بلك روشن
تر نوع سيم بر سياهي نقطه بديد آيد بزركتر از نوع اول ودويم نزديك بسپيدي
وبرابر او بر سپيدي مانند ابري سرخ بديد آيد وبيشتر اين بر كناره سياهي بديد ايد
ولكن بر سياهي باشد سپيد باشد ولكن بر سپيدي باشد ابري باشد سرخ باشد نكاه
در چشم كني مانند ابري بيني بر كنار سپيدي وبرابر او بر سياهي مانند ابله سفيد
نوع چهارم مانند ابري بيني بر روي قرني براكنده شده ونشر نوع ديكر
كه در اندرون طبقه قرني بديد آيد نوع اول مانند نقطه كوچك بيني سپيد كه
اندر كوي افتاده باشد ورنكش صافي باشد وپليدي خشك كند نوع دوم فراختر
از نقطه اول باشد ودردناك تر ورنكش تاريكتر وبيرون نزديكتر نوع سيم بزركتر
وسرخ ناك تر وپليدي بيشتر واكر مدت او دراز كردد رطوبت چشم بپالايد وچشم كور شود
وماده اين ريشها همه كرم وتيز وسوزان باشد وهمه رويها با درد وضربان باشد و
دم بدم همچون نيشتر بزير طبقه قرني بزند هر ريشي كه عور بسيار تر دارد ان را دبيله كويند علاج
دبيله چنانكه در دبيله ملتحمه بديد كرده است وياد كرده شد برين مثال

علاج جون ازين نوعها كه ياد كرده شد نوعي باو بديد آيد رك قيفال بزنند واسهال

ب كند در خورد قوت وسال وهريك هفته از رك قيفال قدري خون بيدارد
ازين نوع خورد بنفشه سه درم كاوزبان كل سرخ هريك سه درم عناب
شربتهاء سپستان الوسياه هريك ده عدد خرما هندي پنج درم كشمش شش درم تخم كاشني
يكدرم اصل السوس نيم درم جمله جوشانيده و پالوده وده درم خيار چنبر وبيست
درم ترنجبين صافي كرده نافع ايد و بعد از ان قرماش خورد بروغن بادام يا شيرين
و بعد از سه روز حب بنفشه فرمايد و در خورد قوت وسال بيمار و مدت سه روز
ظلي بر پشت چشم بنهد و نه داروي حذر كننده كشند تا ماده تمام فعل خود بكند زيرا كه
اگر ماده تمام فعل خود نكرده باشد و داروي حذر كننده بديش رسد چون شياف
ابيض و داروي دردنشان ماده آن آنجا بايستد و درد كند و طبقها را بخورد
و مدت دراز گردد زيرا كه اين ماده تيز است وسوزنده اوليتر انست كه مدت سه روز
بگذارند بعد از ان داروي كشيدن اغاز كنند چون شياف ابيض و شير زنان دوشيدن
و سپيده خايه مرغ در ريش چكانيدن با لعاب بردانه و بزرقطونا و علاجي كه در درد چشم
اورده است بايد كرد و بيمار را دست و پاي ماليدن و حجامت كردن بر ساق و اگر
ريش اندر چشم راست باشد بر پهلوي چپ خسپد و اگر اندر چشم چپ باشد بر پهلوي
راست خسپند و اگر فصد كرده باشد و داروي استفراغ خورده و درد و ضربان
ساكن نشده باشد يكبار ديگر رگ زند و داروي استفراغ خورد و قوت بيمار نگاه دارد
و طيهوج و فروج و اطراف بزغاله دادن تا قوت بيمار ضعيف نشود زيرا كه چون
ضعيف شود علاج دشخوار تر بود و اندر اول علت درد سخت باشد شير
دختران سود دارد زيرا كه تحليل كننده است و علامات ريشهاء چشم انست كه چون
در چشم نگري بر ظاهر طبقه قرنيه مانند ابري تاريك بيني بر سر قرنيه استاده
دليل است كه ريش خواهد بود زنهار زنهار بايد كه در اول داروي بچشم رساند كه از زرورت
اندروي باشد الا شير دختران و شياف ابيض بشير دختران حل كرده بعد از ان
سه روز و اگر ريش دير سر كند قدري آب شنبليله و با اكليل الملك اندر چشم ميبايد
كرد تا ريش از ش بيالايد و صافي شود پس طبيعت ان را برويانند و درست شود صفت
شيافي كه سود دارد آوردن ريم و پاك كردن و درد چشم را صمغ عربي و كثيرا و نشاسته

هر یک دو درم اسفیداج پنج درم افیون و قلیمیا سیم هر یک یک درم نکوبند و بآب
باران شیاف کنند و اگر بر کرانش بر اید سطبر بود شیاف انزروتی سود دارد
که یاد کرده شد و چون اندر پاک شود شیاف آبار میکشند تا آن گو که ریم ازش بر آمده
باشد هموار شود و چون هموار شد سپید گردد اثری بر انجا بد اید شیاف سرخ و زرد
کنند و ذرور اغبر و پس از آن شیاف سبز و اگر نشان ریش بماند بدارویی که نشان را
زایل کند **بخش شصت و هفتم از عین الاوراد ابله بطبقه قرنیه و شرح آن**
واین ابله از رطوبتی بادید آید که اندر طبقهای قرنی گرد اید واین طبقه قرنیه
چهار پوست است بر روی همدیگر چنانکه شرح آن یاد کرده شد و این ابله رنگ آن
بیکدیگر نماند از دو نوع یکی از گرد آمدن جایگاه که رطوبت اندرش گرد اید و نیز
از گرد آمدن جایگاه است که چون ابله در پوست اولین پدید آید زود نیک شود
و آسان تر از همه آبلها باشد و علامتش آنست که رنگش سیاه و صافی باشد و
سیاهیش از آنست که بیماری باز ندارد و از نور بینائی دورتر است و اندر زیر
پوست نخستین است و پوست نخستین تنک است و بدین آسان چون اندر
زیر پوست دویم و سیم بینی دیر علاج پذیرد و دشخوار باشد مداوا کردن و با
مخاطره باشد و درد سخت کند و رنگش سپید باشد و سبب سپیدی است
که روشنائی باز دارد از آنکه سیاهی طبقه قرنیه رسد و اگر ابله در پوست دویم
پدید آید رنگش همان بود اول و سیم اما از جهت گرد آمدن رطوبت از دو گونه
باشد یکی از کمی و بیشی یا آب یا از سطبری و تنکی رطوبت و هر آنکه رطوبت بسیار باشد
و تیز بود پس درد سخت کند و خطری بزرگ است و چون رطوبت اندک باشد
و سطبر درد پس کمتر کمتر بود و خطرش نباشد و باشد نیز که رطوبت سپید یا سیاه
یا سطبر یا تنک یا شور یا خوش باشد و ابله چون در پوست دوم پدید آید از
نور بینائی دورترک باشد آن آسانتر بود و ازش نباید ترسیدن و چون نزدیکی
بینائی باشد چون بهتر گردد اندر جایگاهش سپیده پدید آید و بینائی
باطل کند و چون اندر زیر پوست سیم و چهارم پدید آید علاجش
دشخوار بود و اگر نزدیک بینائی باشد ازش نباید ترسیدن بر بر منال

علاج نخست بباید دانست که فرق ابله وریش ابله چون نطقه سفید بود اول رگ
قیفال زنند وشربت وداروی اسهال درخورد قوت بیمار وا نطعامها بدبگ هیز
کند وشیاف ابیض و آب ربهم بمالند کشند وچون اندرد ساکن شد شیاف که انزروت
اندروی باشد درکشد وچون علت باخر رسد شیاف کند رکشد چون بهتر شود شیاف
سرخ ونرم تا علت را تحلیل کند وچون چشم درست شده باشد وسرخی رفته داروی
روشنائی کشد وشیاف دینج صفت شیافی که سپیده ازچشم برد که ازپس ابله
مانده باشد ونشان را بوره سرخ وتوتیا وقلیمیا وسرطان بحری وشبح سوخته و
مازو سوخته بکوبند وببیزند ونیم دانک سنبل اندرش کنند باردیگر بسایند وبکار
دارند واکر درچشم سرخی باشد یا دردی ذرور اغبر کشند با ان سرخی برود
واکر یکدرم پوست خایه شسته ویکدرم نبات مصری بکوبند وببیزند سپیده
ازچشم ببرد نقل شصت وهشتم ازکتاب عین الدوا در سپیده
که درچشم اید بدانکه سپیده که بر روی قرنیه افتد از دو نوع باشد یکی برظاهر باشد
ویکی در باطن انچه برظاهر افتد نشان خوانند واثر نیز کویند ودر ذخیره خوارزم
شاهی بنجاب آورده است دوم در باطن قرنیه سپیده کویند واین سطبر باشد و سست
دو قرحه وآبله باشد وباشد نیز که ازپس دردصعب باشد که سفید بر روی طبقه
بد اشود ونیز باشد که چشم بجوشد وداروی تیز اندر کشند اثر بادید آید وباشد که درد
چشمی که ازهوا بادید آمده باشد باز آبله بر روی قرنی بیدا شود والله اعلم بالصواب

وباید که فرق کند میان نشان وآبله وظاهر وباطن علاج میباید که بداند که سبب

ازجیست چون بدانسته باشد استفراغ اندرین ابله بباید مکر وقتی که کرمی بچشم رسد
از تیزی دارو کشیدن انجارك باید زدن و علاج این علت بدارویی باید کردن
که جلا دهد چون داروی روشنایی و شیاف دینج و در اول رنج شیاف ابیض
و شیاف ابار بکلاب مالید و کشیدن و هرانگه که سپیده تنك باشد آب شقایق
در چشم کشید و با عصارهٔ قنطوریون با عسل مصفی کشیدن سود دارد و اگر سپیده
تنك باشد باسطبرد رچشم دارو کشد چون روی سوخته و قطران و بورهٔ ارمنی
و نوشادر پیکانی و نمك اندرانی و کف دریا و خرچنك بحری این سپیده تا
ونشانرا سود دارد و همچنین سپیدهٔ چشم و ابله و اثری که بر روی قرنیه افتد
خرچنك بحری سوار السمك کف دریا بعر الضب پوست خایهٔ اشتر مرغ توتیای حجری
از هر یك دو درم و اندر نسخهٔ دیگر بگیرند اسفیداج ارزیز و توبال مس و زاج شامی و
مروارید ناسفته و عقیق سوخته و روی سوخته و قلیمیاء زر و توتیای هندی
و سفال سنگ و شادنج عدسی و توتیای کرمانی و توتیای محمودی و مس سوخته از
هر یك درم سنگی و اندر نسخهٔ دیگر دو بهر نمك اندرانی و دو درم بورهٔ نیم درم
مرقشیثا و شیرطج و دو درم کف ابگینه بکوبند و بیزند و دو دانك مس اندرش
کنند و دیگر باره نیك بسایند و بکار برند چون سرمه صفت شیافی که سود دارد
سپیدهٔ چشم را بگیرند سرکین پرستك و غافرفرجا و انزروت و زنگار و کف ابگینه
و قلیمیاء زر از هر یکی نیم درم بکوبند و بیزند و بانگبین بسرشند و بکار برند صفت
داروی که سپیده را و نشان ابله را زایل کند انزروت و بورهٔ ارمنی و نمك اندرانی
از هر یك دو درم و نیم و مرشیطرج یکدرم بکوبند و بانگبین بسرشند و بکار برند و
خداوند این رنج بگرمابه بیشود تا علاج زود بذیرد صفت شیافی که سپیده را
ببرد سرکین سوسمار سه درم زنگار یکدرم سبد سه درم اشنه نیم درم پوست خایهٔ
اشتر مرغ سوخته ده درم توتیای هندی دو دانك و نیم مشك دو حبه عدد داروها
ده است سرکین پرستك با انگبین سرشته ازموده است صفت داروی که
سپیده را رنگین کند و تاریك نماید مازو و اقاقیا هر یك یکدرم قلقند نیم درم همه را
باب شقایق النعمان بسرشند و سیراب کنند و خشك کنند اندر سایه و دیگر باره بکوبند

وبازهم باب شقایق النعمان بسرشند چند کرت واندر چشم میکنند وشیر خر تازه کر
هنوز کرم باشد اندر چکانیدن سپیذ چشم وازرقی راسود دارد وشیر کندم تر
اندر کنند چشم راسیاه کند وعصارهٔ عنب الثعلب وعصارهٔ پوست جوز تر وعصارهٔ
پوست انار شیرین اندر کشند چشم راسیاه کند وازرقی زایل کند وبندق راسوزند
وباروغن زیت بسایند وبر سر کودک ازرق چشم بمالند وانجا کر جایگاه مغز است ازرقی
زایل شود واین داروی آزموده است واب حنظل بمیل اندر چشم ازرق کشند سیاه
کردد وزعفران اندرین علت سود دارد **صفت** سرمه کر چشم راسیاه کند وسپیذی
کر از ریش باد اید بیوشد بکیرند سرمهٔ اصفهانی صافی سه درم مروارید نکرده
نا سفته مشک وکافور هریک دانکی سیاهی کر از روغن زیت بکیرند دو درم زعفران
یک درم بکار دارند **بخش سی ونهم از کتاب عین الدوا در سرطان که**
در طبقهٔ قرنی پدید آید واین سرطان چون خرچنکی باشد که در قعر قرنی
پادید آید وهمچون کوشت پارهٔ سرخ از قعر بر روی قرنی افتد ورکهاء چشم سرخ باشد
وقوی ودردش سخت باشد وبیمار بی قرار کردد ووقت باشد کر از بی قراری درد
درد سر پادید آید واز روی طعام نکند واکر طعام کرم خورد درد زیادت شود و
داروی تیز نشاید کشیدن کر ریخ را زیادت کند ونیز وقت باشد کر این سرطان
از طبقهٔ ملتحمه پادید اید وطبقهٔ قرنی را بکیرد بر این مثال ـــــــه

واین ریخ دشخوار زایل شود زیرا کر هر ریخ کر باشد داروی بقوت تر از ریخ باید
تا ریخ زایل تواند کرد واز بهر اینست کر ریخ جزام وسرطان علاج دشخوار پذیرد
زیرا کر هیچ داروی بقوت تر از این ریخ نیست واین ریخ از خلطی سوداوی پادید
شود اکر بیمار حرکتی کند ریخ ودرد سر زیادت شود **علاج** صواب اندرین علت
انست کر جهد کنند تا ریخ پادرد باشد ساکن کنند واکر بی درد باشد هم بران بماند

ونخست تن پاك بايد كردن از خلط سوداوي وبغذا شير تازه خوردن هر اوّل بامداد
وكوشت بره وبزغاله وانچه بدين ماند واعتدال مزاج برنكاه دارد ونيز آب پنير بايد خورد
يا داروي خورد بدين **صفت** افتيموني يكدرم سنامكي چهار درم كاوزبان پنج درم
تربد نيم درم بسفايج يكدرم سورنجان نيم درم تخم كاشني تخم كشوث تخم خيار
پوست كنده هريك دو درم هليله كابلي چهار درم خرنوب شامي ونمك هريك نيم درم رب السوس
يكدرم فنطوريون دانكي اسطوخودوس سنك ارمني وقرنفل ومصطكي هريك يكدرم
بكوبند وبپيزند وشربت ازين پنج درم اندر آب پنير بازخورد وهر بدو روز يك بار
درسنكي هليله كابلي با سه درم سنك شكر سفيد بخورد واين دارو اندر چشم كشند
صفت بكيرد توتيا وشادنج ونشاسته از هر يكي يكدرم شياف ماميثا وكل مختوم
از هر يكي نيم درم مرواريد ناسفته دو دانك بكوبند وبپيزند وبرمثال سرمه در چشم
كشند وسپيده خايه مرغ بازرده خايه با كلاب هم اميخته بشب بر پشت چشم نهد

بخش هفتادم از كتاب عين الدّواد ركمه يعني نموري كه در طبقه قرني پديد آيد واين دو نوع باشد يا از ذرده بد پديد آيد يا از ماده فضله
كه طبيعت انرا دفع كند وانجا بماند واين علّت ازش باديد آيد چو طبيب نكاه كند
مانند ناخنه در زير طبقه قرني بيند وبعضي بهتر يا بسيار تر وجايكاه بزرك كيرد
وسياهي را پنهان كند واسباب اين از سه كونه است اوّل انكه ريش پاك ناشده از غور
جراحت بسته شود يا شرناكرده ساكن شود وغور اندروي بماند سيم سبب ديد در سر
ماده انجا بديد آيد يا ماده دردي كه از تري باديد آمد باشد قدري بماند وبرهم شود
علاج اين مانند علاج بثره وريش است ميبايد كردن ودماغ پاك كند بداروي كه
درخوران ماده باشد چون قرص بنفشه وايارج فيقرا وحب قوقايا وحب شبيار وهر بسه
شب دو درم پوست هليله زرد ويك درم بنفشه وقت خفتن تناول كند وبخسبد
چون ماده از تن ودماغ پاك شده باشد قدري آب حلبه اندر چكانند وپس از آن
شياف كندر كشيدن بشير دختران **صفت** شياف كندر وانزروت اشق هريك
پنج درم كندر ده درم زعفران دو درم همه را خرد كنند وبحرير بپيزد حب اجدا وباب حلبه
تر شند وشياف كنند **صفت** داروي معسل كه اندرين علت بكار دارند زعفران

ومر و صبر از هر یکی یکدرم شراب سه درم عسل شش درم نخست زعفران اندر شراب
حل کنند پس صبر و مر و اربد باان بیامیزد پس بعسل سرشند و در شیشهٔ ابکینه کنند و
بامداد و شبانگاه در کشند سیاف احمر لین اندرین علت سودمند است **صفت**
شیاف الورد درد چشم سخت را و ریش بزرگ را و موی سرخ را و ورمهاء کهن را
و بیرون خاستن چشم را و رنجی که اندر پس طبقهٔ قرنی مانده باشد زایل کند و ماده را
از چشم باز دارد برگ گل سرخ تازه پانزده درم قلیمیاء سیم محرق مغسول پنج درم
و زعفران پنج دانك و نیم سنبل هندی دانکی سنسو مر صافی نیم کار و بمید انك صمغ
عربی پنج درم افیون نیم درم سهر ستوی و نیم حبه زنکار دانکی سنسو همه را بکوبند و بآب
باران سرشند و شیاف کنند اگر بدین علاج بهتر نشود علاج طرفه کنند و اگر بدین نیز
کار بر نیاید داروها که اندر علاج اب فرو آمدن یاد کرده اید بکار دارند و اگر بدین
نیز زایل نشود قدح کنند همچنان آب را و دیر باید ان راه که آلت قدح در برده باشند
بیرون آرند پس جراحت با علاج کنند اما اگرچه ما در روزگار خویش این عمل نکردیم
و از استاد ندیدیم و از استادان زمانه ندیدیم و لیکن در ذخیرهٔ خوارزمشاهی
یافتیم **جالینوس حکیم فرماید** اندر روزگار خویش کحالی را دیدیم که خداوند این
علت پیش خود بنشاند اندو سر و بهر دو دست بگرفت و بجنبانید سخت ما دیدیم
که ریم فرود امد از ان موضع انجکراب را که بچشم فرود آید بدارند و بماند ما این صنعت
نکردیم الا ابدا روی **بخش هفتاد و یکم از کتاب عین الدواء در ترشدن
طبقهٔ قرنیه** سبب ترشدن طبقهٔ قرنیه ماده غلیظ باشد که طبقهٔ قرنی را
بر دارد و علاماتش انست که بر روی طبقهٔ قرنی همچون دودی یا ابری تر
استاده باشد و بدین علت چشم خیرکی کند برین مثال ————

علاج تن را و دماغ را از خلط غلیظ پاك کند بحب قوقایا و حب شبیار و حب ایارج

صفت حب قوقايا افسنتين دانكى ايارج دو دانك مصطكى دو دانك شحم الحنظل
دانكى غاريقون دانكى تربد دانكى مقل دانكى سقمونيا نيم دانك جمله كوفته وبيخته كنند
وحب سازند بعد از انكه پرهيز كرده باشد بخورد وشياف مراراه وشياف دينج
وداروى روشنائى وداروى باسليقون كشيدن واز طعامهاى غليظ پرهيز
كردن نافع بود بخش هفتاد و دوم از كتاب عين الدوا در خشكى
طبقه قرنيه بدانكه اين علت از دو وجه پديد ايد يكى ماده اصلى كمتر شود و
هر چه بخش وى باشد اندك اندك از وى ستده وعوض ان بدو نرسد
وطبقه بدان سبب در هم كشيده شود دوم انكه رطوبت بيضيه كمتر شود وطبقه
در هم كشد وشناختن هر دو انست كه انچه بسبب كمتر شدن رطوبت بيضيه باشد
مردمك چشم تنك تر شود علاج بگرمابه رفتن وشير زنان بر سر نهاده وروغن
كل بنفشه وروغن نيلوفر ومانند ان ببينى در چكانيدن وطعامهاء لطيف
خوش كوار اشاميدن وانكه بسبب كمتر شدن ماده اصلى باشد مردمك چشم
بر حال خويش بماند واين علت پيران را باشد

علاج هر دو رنج دشخوارست واما اصل انست كه تدبيرهاء ترى فزايده كنند
وگرمابه معتدل بكار دارد وغذا وند علت را بكويد تا سر در اب خوش فرو برد و چشم
درميان اب برميدارد وبرهم مينهد بهتر ا اگر بنفشه ونيلوفر وپرسياوشان و
برك خطمى دران پخته باشند وصافى كرده چون دران اب چشم باز كند سودمند
تراست وازموده وروغن بنفشه وروغن نيلوفر وروغن بادام وشير زنان
ببينى اندر چكانند وبر فرق سر نهند وكشك جو وبنفشه ونيلوفر وبرك خطمى
اندر اب ببرند وبدان اب سر ميشويند در گرمابه معتدل وسپيده خايه مرغ و
شير زنان اندر چشم ميچكانند وبر دوام اندر شير زنان مينگرستن ودر كتان پاره

میکند ودر چشم میچکاند بر زقطونا نیز شاید شیاف ابیض بلعاب بزدانه حل کنند ودر کشند وشراب بنفشه میخورد بدین صفت نبفشه پنج درم عناب پانزده عدد تخم بادیان یکدرم در صد وپنجاه درم اب بپزند وبپالاید ویکی نبات بر نهاده باز خوردن نافع بود بخش هفتاد وسیم از کتاب عین الدواد کردیدن زلت طبقه قرنیه اما کردیدن رنك طبقه از دو رنج باشد یکی بسیاری ماده کردید رسد دوم چکونکی مادّه یعنی کردیدن رنك مادّه امّا انچه بسیاری مادّه باشد چیزها که بینند چون دودی یا چون ابری یا چو مدجی

علاج این در بخش طبقه قرنیه یاد کرده شد وامّا چکونکی مادّه اکر مادّه خونین باشد چیزهاء سرخ بیند واکر صفراوی بود بیند زرد واکر بلغمی بود سپید واکر سوداوی بود سیاه بام علاج این نوع علاج طرفه ویر قانست تن ودماغ از ماده که غالب باشد پاك باید کرد وشربتی که خوردان مادّه باشد چون سکنکبین وآب کاشنی وباید که غذا موافق خورد وبنفشه وبابونه وکل سرخ ونیلوفر در آب بجوشاند وسر بخاران دارد وسرکه وکلاب بهم امیخته جوشانیده سود دارد بخارش بخش هفتاد وچهارم از کتاب عین الدواد بیرون امدن طبقه قرنی وانرا در ذخیره نتو میخوانند وباشد که بادی یا ضربتی بدو رسد طبقه قرنی برداشته شود اندیکر اجزا وهمچون پیژه مینماید ومیان هردو فرق انست که برامدن طبقه قرنیه که انرا نتو میخوانند سخت باشد واکر میل بر وی بمالی فرو نشیند وبا درد واب ریختن باشد ولونش سرخی باشد که با سپیدی زند علاج دماغ پاك باید کرد بایارج فیقرا وحب قوقایا واطریفل کوچك وطعامها لطیف خوردن وچشم خوش بستن برباد نرم وتوتیا باب مورد وعوزه وشادنج عدسی کشیدن واکر با درد باشد شیاف

ابیض باشیر زنان حل کرده کشیدن و باذ روز زرد و بسیار باشد که این رنج بقرحهٔ
کند و بکشاید آزدرد سر یا چوب یا بادی و یا سنکی که بر سر اید و طبقهٔ قرنیه را از هم جدا
کند صواب ان باشد که هرچند زودتر دفع ان رنج کند و بعلاج ان مشغول شوند از بهر
انکه درافت ازو بادید آید یکی انکه رطوبتهاءِ چشم بپالاو چشم کور شود دوم علت
مور سرخ ازش تولد کند

علاج صواب ان باشد که چیزهاءِ قابض بر نهند چون سرمه یا کشنیز خشک
و ببندد و مدام بسته دارد و تن و دماغ پاك كند اول رك زدن و ایارج فیقرا خوردن
یا اطریفل کوچك و حب قوقایا و هر بد و شب سفوفی از دو درم پوست هلیله زرد
و یکدرم بنفشه و پنج درم شکر وقت خفتن بخورد و بخسپند اکر باد رد باشد
شیاف ابیض و داروی زرد کشیدن و اکر درد نباشد توتیاءِ پرورده و شادنج
مغسول و داروی اکبرین نافع بود بخش هفتاد و پنجم از کتاب
عین الدوا در فراخی لعبتك چشم که انرا انتشار کویند چون این لعبتك
فراخ شود البته نور چشم پراکنده شود و بینائی باطل کردد و این علت از پنج
سبب بادید آید یکی چون چوبی که بر سر اید یا از بالای سرنکون بزیر افتد
و یا ناکاه سر بر چیزی اید و این علت را علاج نباشد دویم دردسر سخت باشد
مدام البته ان مادّه از دماغ فرود اید و با طبقات چشم بیامیزد و لعبت را فراخ کند
سیم رطوبت بیضیه از انچه باشد بیشتر شود و با طبقهٔ عنبیّه بیامیزد
و لعبت فراخ کند و نشان این رنج انست که کرسنکی و ریاضت و نیم روز بهتر باشد
و بامداد و شبانکاه بتر و در کرمابه و آب بر سر نهادن بتر باشد چهارم از
خشکی بادید اید رطوبت بیضیه کم کند و بدان علت رطوبتی که در طبقهٔ
عنبیه باشد پراکنده شود لاجرم چون رطوبت بیضیه کم کردد هر آینه خشك شود

ولعبت فراخ زیرا اگر می بینیم که پوستی که تر باشد وانرا سوراخ کنند چون خشک شود
کنارها سوراخ باز کردند و بدین سبب سوراخ فراخ گردد والعلم عند الله

وعلامت وی انست که در گرما و ریاضت و گرسنگی بتر باشد و گرمابها و طعامها
تری فزاینده سودمند باشد و نگاه در چشم کنی سیاهی کوچک نماید **بنجم** اماسی
که در طبقه عنبیه افتد علامت وی انست که با درد و ضربان باشد و هر وقت تب
و درد سر باشد واین علامات بتر است می باید که این علامت بشرط بدارد و علاج
بصواب کند **علاج** انچه از چوب یا از جائی بیفتاده باشد اگرچه علاج دشخوار
باشد امارك قیفال زند و بر پس سر حجامت کردن ورك کوشه چشم زند و بر
شقیقه صندل طلی کردن و چشم بگلاب شستن یا باب سرکه و نیلوفر یا آب بید
تر کردن و بر پشت چشم نهادن واگر حرارتی باقی ماند ارد باقلی با شراب
انکوری تر کند و بر پشت چشم نهد واگر حرارتی باقی ماند ارد باقلی بی پوست
وارد جو باب بید یا باب برك خرفه تر کند و طلی کنند وقدری سپشم با کیوه
بر زرده خایه وروغن گل وقدری شراب انکوری بر نهادن سود دارد و دران
که از جای بیفتد یا ضربتی پدید آید در حال خون کبوتر بچه چکانیدن سودمند است
وروز سیم شیر زنان علاج دارد درد سخت که از گرمی باشد واین رنج با
دید آید که انتشار گویند همین علاج کند ورك کوشه چشم زند و بر پس سر حجامت
کند و دارو روی کشیدن که حرارت ماده نرم کند انچه از پس درد سر باشد اول
درد سر را زائل کند چون درد سر زایل شد شیاف مرارات کشیدن و هر وقتی
روغن بلسان در کشیدن وعلاج اب فرود امدن کردن **صفت** شیاف
مرارات زهره کلنك زهره حداهد یك دو مثقال زعفران یك درم بلبسل
صد و هفتاد عدد رب السوس پنج مثقال و چهار دانك اشق دو مثقال همه را

بکوبند وباب بادیان بسایند وبانکبین وکف سر سته بسرشند نسختی دیگر بلبل سفید
وزهرهٔ رخمه هریك دو درم زعفران نیم درم خربق سفید نیم درم همه راباب بادیان بسایند
وخشك کنند وباز بسایند وخشك کنند وبکار دارند نسختی دیگر زهرهٔ بز در وقت
یك مثقال زهرهٔ کلنك دو مثقال سرکین سوسمار یك مثقال ونیم نطرون نیم مثقال
بلبل دو مثقال زعفران یك مثقال اشق نیم مثقال خربق سفید نیم مثقال باب بادیان
بسایند وبانکبین کف کرفته بسرشند نسخهٔ دیگر زهرهٔ کرکس یك درم سرکین
سقنقور یك درم ونیم نطرون نیم درم همه راباب بادیان بسایند وبانکبین بسرشند
وانکر انتشار بود بسیاری رطوبت بیضیه باشد رك کوشهٔ چشم زدن ورك
هردو شقیقه سوختن سود دارد واستفراغ کردن بایارج وحب قوقایا وحب
شبیار واطریفل کوچك صواب باشد وشیاف مرارات کشیدن وهمان علاج
که آب فرود آید کنند سود دارد وآب دریا وآب شور کردن وبرسر ریختن خاصه
اکر باسرکه بیامیزند علاج نیك باشد وبر قفا حجامت کردن ماده را برپس بازکشد
صفت شیاف مرارات که انتشار را وآب فرود آمدن را سود دارد زهرهٔ
کلنك زهرهٔ باز زهرهٔ سوط زهرهٔ کبك زهرهٔ کرك زهرهٔ بزکوهی زهرهٔ عقاب
زهرهٔ کرکس زهرهٔ باشق زهرهٔ کور زهرهٔ کبوتر بچه زهرهٔ داج زهرهٔ شین
زهرهٔ لقلق زهرهٔ خوك زهرهٔ روباه زهرهٔ آهو زهرهٔ خرکوش زهرهٔ کوزن
از هر یکی دو درم زهرهٔ آدمی دانکی فرفیون شحم الحنظل سکبینج از هر یکی دو درم سکبینج
باب بادیان حل کنند وداروها بدان بسرشند وشیاف سازند وانکر سبب انتشار
وخشکی کرما بود تدبیرهاء تری فزاینده کردن سود دارد وشیر زنان برسر دوشیدن
وروغن بنفشه وروغن نیلوفر وروغن کدو وماننداین به بینی درچکانیدن سود
دارد شیاف ابیض بادار وی قرنوی بکلاب حل کرده کشیدن سود دارد وبرك
بید وشکوفهٔ باقلی از هر یك یك درم بکلاب طلی کنند بخش هفتاد وششم از کتاب
عین الدواد رخشك شدن لعبتك واسباب این رنج شش
چیز است اول ماده افزونی بطبقهٔ عنبیه رسد وانرا سست کند دوم مادهٔ
بیضیه کم شود ونشان انیست که چشم کوچکتر از انکه باشد وصاحب این رنج هرچیز

كه بيند دشخوار تواند ديد سيم ماده سرد و خشك بطبقهٔ عنبيه رسد روشنائي
كم شود چهارم مادهٔ كرم اين علت از پس بيماري كرم برسام باديد آيد پنجم
اما سي بچشم رسد و بر بيفشارد ششم خشكي محض غلبه كند بطبقهٔ عنبيه
وعلامات خشكي است كه هر چيز كه بيند از ان بزرك تر و تيز تر باشد حق تعالى
بصنع خويش لعبتك تنك افريده است وان طبيعي است و لحا لان اين را پسند
كردند زيرا كه نور چشم مجتمع باشد هر آينه كه نور بصر مجتمع باشد روشنائي زيادت
بود مي بايد كه اين بيماريها را و مزاج ماده را بتمام و كمال بدانند و بعلاج ان مشغول
شوند و هيچ خيانتي حاصل نشود

علاج اكر سبب تنكي لعبت غلبهٔ خشكي باشد علاج او تدبيرهاء تري باشد
چون شير زنان بر سر دوشيدن و روغنهاء تري كننده در بيني بچكانيدن و
كوشت را همچنين و آب خرفه و آب بيد و اب كوك و لعاب اسبغول اندر شير
دختران حل كردن و در چشم چكانيدن و غذاهاء چرب و نرم خوردن و سر و تا مدتي
يكزمان تا ماده را نرم كند و كاه كاه چيزي كرم خوردن و طلي كردن هم از بهر نرمي مادهٔ
و كرما بر و سر باب معتدل فرو بردن و چشم باز كردن و اكر غلبه رطوبت باشد شكم
راندن بحب قوقايا و حب ايارج داروهاء نرم و كرم در آب پختن و بر سر ريختن و اشيافها
كشيدن صفت شياف اشق يكدرم زعفران يكدرم زنكار يكدرم اخلاط زعفران
چهار درم باب باران شياف كنند و بكار دارند و اندر نسختي ديكر جاوشير يكدرم آورده
اند صفت اخلاط زعفران شياف ماميثا و زعفران و كل سرخ و صبر و مر قشيثا و نشاسته
و صمغ عربي از هر يك يكدرم همه را بكوبند و ببيزند و بكار دارند صفت داروي معسل
اشق دو مثقال زنكار چهار مثقال سركين سوسمار سه مثقال زعفران دو مثقال
صمغ عربي يك مثقال همه را بكوبند و بانكبين بسرشند صفت معسلي ديكر بلبل اشق
هر يك دو درم روغن بلسان يكدرم زعفران يكدرم اندر اب باران حل كنند و روغن با

بااو بیامیزند و با انکبین سرشند واکر از کمی ماده بیضی باشد و خشکی بر طبقهٔ عنبیه غلبه
کرده باشد این علاج نباشد ولیکن علاج خشکی باید کرد چنانکه کفته شد واکر از ماده
سرد و خشک باشد این علاج نباشد واکر کرمی باشد بداروهاء سرد و تر علاج باید کرد
وشیاف سپید با قدری دارو زرد حل کرده بشیر زنان درکشیدن بخش هفتاد و
هفتم از کتاب عین الدوا در طبقهٔ عنبیه چون طبقهٔ قرنیه شکافته
شود از چوبی یا از سنکی یا از ریشی طبقهٔ عنبیه از آنجا بر آید در کتاب ذخیره این را نتو
کویند و این از چهار نوع است نوع اول همچون سر مورچه باشد چنانچه هر که بیند پندارد
ابله است و فرق میان هر دو آنست که بدانی که رنگ چشم درست چکونه بود مثلا ازرق
یا سیاه این که از طبقهٔ قرنی بر آمده است اکر هم رنگ چشم است ابله باشد واکر هم رنگ چشم
نیست و کرد بر کرد طبقهٔ قرنیه خطی بینی که هم رنگ قرنیه باشد و اندکی کج رفته باشد
بدان که طبقهٔ عنبیه است و از آنجا بیرون آمده است که آن را نتو کویند نوع دوم بزرکتر
باشد همچون سر مکس نوع سیم همچون دانهٔ انکور باشد نوع چهارم بلندتر
از دانهٔ انکور باشد و چون روزکار دراز کردد کنارهٔ قرنیه بر نتو عنبیه روید چون
سر میخی که آن را صیقل داده باشند و کرد و میان او اندکی بر آمده و پلک او را نتوان
پوشانیدن

علاج باید که رگ قیفال زند واکر با درد سر باشد دفع درد سر کنند با ایارج و حب
شبیار و شربتهاء که ماده از دماغ فرو کشد و شیاف ابیض و شیاف اناب بهم مالیده
بکلاب یا بشیر دختران یا دارو زرد و مدام بکر با سر بسته داشتن و هر چند
علاج کنند از بحران که مدت دراز شود کنارهٔ علت قوی کردد و علاج نپذیرد و شادنج
عدسی پرورده کشیدن با آب برک زیتون یا عصارهٔ الراعی و توتیای پرورده
بآب برک زیتون یا آب برک مورد نوع سیم و چهارم تخته سازد از مس باندازه
چشم وزن او پنج درم یا شش درم و بر پشت چشم نهد و سخت ببندد یا از کرباس

سخت کیسه دوزند باندازه چشم وپر سرمه کنند وبر چشم بندد واز داروی کشیدن شیاف
ابار و داروی زرد وزهرو وبردی صفت ذرور وردی اسفیداج ارزیز ده درم
وچهار دانگ قلیمیاء سیم دو درم ودو دانگ صمغ عربی یکدرم ودو دانگ انزروت نیم
درم مس سوخته دو دانگ ودو حبه شادنج مغسول چهار دانگ افیون دو دانگ همه را
بکوبند وبکار دارند صفت اکسیری که اندرین علت سودمندست اسفیداج ارزیز
هشت درم قلیمیاء سیم وصمغ عربی از هر یکی چهار دانگ مس سوخته ونشاسته وافیون
هر یکی دو درم همه را بکوبند وبلعاب اسبغول بسرشند وخشک کنند وبسایند وبکار
دارند وهم علاجی که در بخش علاج قرحه وآبله یاد کرده است بکار دارند وبسیار باشد
که نوع سیم وچهارم خون بکشاید مداواء آن بشادنج وگل مختوم کنند وانرا که خواهند
که برکی آن بدید باشد در ذخیره آورده است که سوزنی در زیر او کشند ورشته
کرد او اندر آرند واندکی بکشند وان افزونی ببرند وبند رود شادنج یا سرمه جراحت
برکنند وبر پشت چشم زرده تخم مرغ نهند با روغن حل

بخش هفتاد وهشتم از کتاب عین الزواد در طبقه عنبیه

چون طبقه عنبیه رسد
وطبقه دریده شود واین آفت از دو نوع بود یا اندکی باشد واگر علاج نتوان
کرد واگر بسیار باشد واین طبقه بیرون آید وروشنائی کم کند وانچ بکذرد رطوبت
بیضیه از و بیرون آید وچهار آفت ازوی پدید آید اول رطوبت بیضیه
بیرون شود از میان عنبیه وجلیدیه وعنبیه بر سر جلیدیه نشیند رطوبت که میان
ایشان است پراکنده شود آفتی بزرگ پدید آید وآفت دوم نوری که در دماغ است
که اندر عصب مجوف بچشم همی آید انجا جمع نشود وزود از لعبتک بیرون آید و
پراکنده شود وآفت سیم آنک روشنائی بیرونی بجلیدی سخت نزدیک
شود ونوری که در دماغ است قوت او باطل شود آفت چهارم رطوبت جلیدیه
خشک شود از اندکی رطوبت بیضی واین علت از دو نوع باشد یا از بسیاری ماده باشد تیز وسوزان
که بلعبتک رسد ودر زهار ازهم جدا کند یا از ماده غلیظ وعفن که اندر انجا پدید آید و
مقام کند.

علاج تن ودماغ پاك كند بحب قوقايا وايارج فيقرا ورك زدن وشربتها وسفوفها
خوردن مثل اين صفت پوست بيخ باديان پوست بيخ كاشني از هريك دو درم سنا مكي
برگ گل وگاوزبان لبلاب هريك سه درم پوست هليلهٔ زرد وعناب وسپستان هريك
ده عدد تخم باديان وكاشني واصل السوس از هريك يكدرم بيست درم ترنجبين بر نهاد
باز خورد وغذاهاء لطيف خورد وسفوفي خورد بدين صفت پوست هليلهٔ زرد
دو درم بنفشه ده درم شكر پنج درم باهم خورد كند واول شب تناول كند وداروها
كه در بخش نه ياد كرده شد دركشد چون شياف ابار وابيض ودارويي اكسير اين
وذرد **بخش هفتاد ونهم از كتاب عين الدواء در آبي كه چشم فرو آيد**
واين آب از جمله مادهٔ غليظ ورطوبتي عفن كه بتدريج جمع شده باشد بر سر طبقهٔ عنبيه
در زير طبقهٔ قرني چون اين رطوبت غليظ بر سر طبقهٔ عنبيه كرد آيد ونوري كه از نور
جليدي ميپيوندد وجليدي به بيرون ميفرستد به ثقبهٔ عنبيه چون اين مادهٔ غليظ
حجاب كردد ميان جليديه وميان سوراخ بيروني روشنائي باطل كردد واما جالينوس
فرمايد كه اين علت رطوبت بيضيه است كه غليظ شود ونه آن ميخواهد كه كوهر بيضيه بكلي
غليظ شود بسبب بيروني كه بدو رسد فسرده شود اما آن همي خواهد كه از رطوبت
غليظ وغريب مدد يابد وآن رطوبت بتدريج بيرون آيد از ثقبهٔ عنبيه ودر پس
قرنيه كرد آيد وآنجا بماند وحال اين رطوبت از دو وجه بيرون نباشد اگر مزاج سرد باشد
فسرده شود واگر حرارتي ضعيف باشد كره ببندد وبهر دو حال مانع روشنائي شوند
وباطل كنند اما سبب فسردن اين رطوبت اندر مقام خود دو نوع باشد **يكي** آنكه
رطوبت خود سرد وغليظ بود **دوم** آنكه از مقام خويش بيرون شده باشد وبيرون
نزديك آمده واز گرمي اندروني دور افتاده باشد سبب گره گرفتن بسياري
رطوبت وضعيفي حرارت است همچنان كاسهٔ آش كه بشب در خانهٔ گرم بنهند
بامداد آن آش گره گرفته باشد واسباب اين علت شش چيز است **اول** قي كردن
بسيار **دوم** ذخمها از جائي بيفتادن وسر بر چيزي آمدن **سيم** سرماء
سخت وسردي مزاج ويا كسي كه در برف ودمه گرفتار شده باشد يا ناگاه آب سرد
بر سر ريزد **چهارم** ضعيفي روح باصره چنانكه پيران را ويا كساني كه بيماري

دراز کشیده باشد **پنجم** درد سر سخت وعلاجش نکنند بروزکار این علت پدید آید
ششم از طعامهاء غلیظ خوردن طعام بر سر طعام خوردن وبی وقت چیزی
خوردن وبر پشت خفتن واین علت بیشتر مردم سیاه چشم را افتد از بهر انکه چشم سیاه
رطوبت پاک تر باشد ودلیل بر انکه رطوبت میان طبقهٔ عنبیه وقرنیه است که چون
طبیب اندر چشم بیمار نگاه کند اب را بیند بر روی طبقهٔ عنبیه ایستاده باشد همچون
نقطهٔ سپید اندر زیر قرنیه پدید باشد وچون آن آب کحالان بکشایند طبقهٔ عنبیه
ببینند بسلامت ودلیلی دیگر اگر درمیان طبقه عنبیه بودی وان آلت که آب را
بدان کشایند بدانجا رسیدی رطوبت بعضی حرکت کردی وبدان راه بیرون آمدی
وازین سبب است که سر ان آلت را که آب کشایند گرد کرده اند تا مضرتی بطبقهٔ
عنبیه وقرنیه نرسد واگر نه از بهر این معنی بودی وسر ان آلت که اب را کشایند تیز
کرداندی تا اسان تر بودی اب کشادن وگوهر عنبیه خود نرم است ولغزنده وبهر
ان نرمست که هر چیز که بدو رسد جای بدان چیز باز نگذارد واندر رشود واز بهر
ان لغزنده است که آلتی که بدان اب کشایند بدو رسد بلغزد **سؤال** اگر پرسند
چون جای آب میان قرنیه وعنبیه است آب چگونه درمیان عنبیه پنهان توان کرد
جواب گوییم چون آلت آب کشا اندرمیان طبقه شود اندکی قوت بر پیه عنبیه
کند سوراخ کشیده شود واب بسوراخ فرو نشود ودرستی عنبیه درخود کشد وجای
کند وچون آلت اب کشا را بیرون ارند اب انجا بماند ولعنلك چشم بسلامت باشد
ودیگر کحالان گفته اند آب اندر درستی عنبیه پنهان نمی شود لیکن انجا که ماده
کمنه پنهان میشود پنهان شود ونزدیک حکما این درست نیست از بهر انکه
یا بعضی ازو غلیظ شود یا جملکی او واگر بعضی ازو غلیظ گردد در حال پنهان نتوان کرد
واگر پنهان کرده چون با دیگر اجزا پیوسته است اعتماد نشاید کردن زیرا که دیگر باره
تولد کند واگر این نیز تقدیر کرده شود که اندر درستی عنبیه پنهان بماند وباز تولد
نکند شک نیست ببقیه بدان سبب که از مقدار طبیعی کم تر شود ومضرتها که مانع
نقصان او باشند تولد کند واگر همگی او غلیظ گردد همگی بکشودن زایل نتوان
کرد ونشاید کرد **علاج** الابدا روی این که یاد کرده اند قول متقدمان است

و دلیلها که انگیخته اند اما استاد احمد فرخ رحمه الله در کتاب خویش همی گوید که آب یا میان
طبقه عنبیه و عنکبوتیه باشد یا میان قرنیه و عنبیه بینایی باطل کند و اندر میان حدقه
نیز که پدید آید کبودفام باشد چون ابری از علاج نیست نه بگشودن و نه بر اروی
کشیدن و آنچه میان قرنیه و عنبیه باشد اگر سخت غلیظ و فسرده باشد چون گچ یا
چون یخ آن نیز علاج نیست نه بگشودن و نه بداروی و آنچه در پیش نورانی باشد علامت
است بفرماید تا یک چشم سخت برهم نهد و یکی باز کند اگر لعبتک از آنکه باشد فراختر شده
باشد و اندر لعبتک هیچ تیرگی پدید نباشد و اگر باشد اندکی نماید از آب سیاه گویند و بعضی
از آنچه استاد احمد فرخ میگوید اندر سخن متقدمان همی آید یعنی آنچه میگوید که مقام آب یا میان
طبقه قرنیه و عنبیه باشد یا در میان عنبیه و عنکبوتیه یا اندر پیش نورانی و شک نیست
که این از خود نگفته است لکن ما آنچه در کتبها یافتیم چون ذخیره و دیگر کتبها و دلیلها که
انگیخته بودند و از استادان وقت همین یافتیم اگرچه در روزگار ما کسی نبود که دلش در
بند باشد و حاکمانی که این طلب کنند بجز نادان و زنان و لوریان و غرض ایشان که درین
زمانه اند است که مثل دارو در چشم کنند یا اندک تسلی حاصل شود نه آن طلب کنند که عاقبت
چه خواهد بود و علم آن حاصل است یا نه همچنان که متقدمین علم طب کرده اند سخنها
تا بدانند که علم حاصل است یا نه اگرچه ما نیز بغور آن نرسیده ایم و صد چون ما اما بقدر
وسع خویش طلب کردیم و استادانی که یافتیم تفحص کردیم و چون استادی نیافتیم
که این علم بکمال داشت ما نیز بدین قدر قناعت کردیم و اما آنچه استاد احمد فرماید
اندر سخن متقدمان است که اندر علامتها آب گشودن که رسیده اند یا نه بیمار را بفرماید
تا آن چشم که آب خواهد گشودن برهم نهد و دیگری باز کند و دست بر پیش بمالند و بعد از آن چشم
باز کند و نگاه کند که لعبتک چشم فراخ شده باشد پس بدان که ماده در پیش نورانی است
چون این معنی در سخن متقدمان یافته میشود بدان میماند که مقصود ازین بیشتری که هست
که موضع آب جز میان عنبیه و قرنیه نیست این را شاید گشودن و شک نیست که آبها
در میان عنبیه و عنکبوتیه نباشد زیرا که آلت آب گشاد در میان طبقه عنبیه و عنکبوتیه
نتوان بردن در پیش نورانی و بحال زیرک و دانا باید تا از شناختن این حال واقف
شود و بباید دانست که ماده اندر کمی و بیشی و اندر قوام و رنگ مختلف باشد

بعضی بسیارتر و بعضی کمتر و بعضی قوی تر و بعضی تنك تر و بعضی تیره تر اما اختلاف
ان در کمی و بیشی انست که بعضی را بسیار باشد و تمام لعبتك چشم بکیرد و روشنائی
باطل کند و بعضی را یك نیمه بکیرد و اندك باشد و باقی صافی ماند چون نکاه کند ان نیمه
که بسته هیچ نبیند و ان نیمه که کشاده باشد بیند و نیز باشد که ان ماده درمیان لعبتك
بسته شود و کرد بر کرد او کشوده و روشن هرچیز که بیند میانکاه او تاریك بیند و
اختلاف اندر قوام چنان باشد که بعضی را ماده رقیق و صافی باشد افتاب را و چیزها
روشن را بپوشد و از دیدن ان باز ندارد و بعضی را غلیظ و تیره باشد از دیدن افتاب
و غیران باز دارد بسیار باشد و از غلیظی بدان حد رسد که نام اب ازوی برخیزد و
اختلاف که اندر لون افتد چنان باشد که بعضی بلون هوا باشد و بعضی بلون ابکینه
و بعضی سپید مروارید فام و بعضی برنك کچ و بعضی برنك یخ و انرا بردی کویند و بعضی
اسمان کون و بعضی ازرق و بعضی پیروزه و بعضی سبز و بعضی زرد و بعضی اغبر لون
و بعضی سیاه و بعضی برنك سیماب و بعضی سرخ و بعضی همچون میغ و ازین پانزده
لون که یاد کردیم سه لون توان کشودن یکی که برنك هوا باشد و یکی برنك سیماب و
سیم همرنك مروارید

بدانکه فرود امدن آب علامتش ان باشد که نخست چیزها بچشم فرود اید خم کشته
یا چون مکس یا چون موی یا چون بخشهاء دود و غنی چون برق و چراغدان این همه
نشان آب فرود امدن باشد باید که بندارك ان مشغول باشی هرچند زودتر و بکار
سرسری و بازی نداری که زین رنج ابخیزد چون اب محکم کند بینائی باطل شود و علاج
این نتوان کرد مکر بدست کاری از صد یکی را ست نیاید و ان نیز که راست آید
بابانی ندارد و این همه از جهت ان کفته شد تا اول احتیاط کنی و سرسری نداری
و بسیار چشمها را این خیال پیش اید که نه اب باشد و فرق میان انکه اب باشد یا نه از هفت
کونه چیز بتوان دانست اول انك علت اب بتدریج میفزاید و بینائی تاریك میشود

تا بیک بار فرو د آید و بینائی باطل کند و مدت این تا شش ماه بیش نباشد چون از شش ماه بگذشت
چشم بسلامت باشد اغلب آن که از آن کمتر گردد دوم آنکه بپرسند که این خیالها اندر هر دو
چشم پیش آید یا اندر یکی اگر اندر هر دو چشم همی آید بلون و کوچکی و بزرگی و صغیر آید و میکاهد
یکسانست یا نه اگر صغیر آید و میکاهد بخار معده است علامت آب نیست تدارک باید
کرد بداروها که معده و سر و دماغ پاک کند و اگر صغیر آید و نمیکاهد و همیشه بر یک حکم است
و نخست اندر یک چشم بود و پس اندر هر دو پدید آید بباید دانست که علامت آبست
سیم آنکه نگاه کند تا رنگ لعبتک تیره است یا نه و ببایدکه هر دو یکسانست یا نه اگر هر دو
یکسانست علامت آب نیست و اگر یکی تیره است و یکی صافی علامت آبست چهارم
بپرسند از علیه چهار ماه بر بیند که در چشم هیچ تیرگی چون دودی یا چون گردی بر سر لعبتک
پدید باشد نشان آبست و اگر لعبتک روشن و صافی باشد بخار معده است پنجم
بپرسند بری معده چیزها پیش چشم می آید یا نه و چون معده سبک تر شود
آن وقت نیز می آید یا نه اگر در پری معده و تهی معده یکسانست نشان آبست و اگر
پری معده خیالها بیشتر بخار معده است و بسیار باشد که بسبب چیزها که بچشم فرود آید
صافی طبقها و رطوبتها چشم تیرگی حس بصر باشد و قوتست که حس شنیدنی
زیرو ئی همچنین نیز باشد هم اندر گوش پیوسته آوازها افتد و هم پیوسته بوی چیزی
بد و میرسد اگرچه ضعیف باشد و طبیبان این را ذکاء الحس گویند از شمار بیماری
نباشد **هفتم** آنکه از پس بیماری گرم چون برسام و غیر آن بعضی را خیالها پیش
چشم آمدن گیرد از بهر آنکه رطوبتهاء دماغ لختی سوخته باشد و از سوختن آن
چون دودی یا صمغی اندر دماغ مانده هر گه که آن دود اندر تجویف بچشم
آید خیالها پیش چشم آمدن گیرد و فرقش آنست که از پس بیماری دماغی باشد
و جدا بود این علت از مالیخولیا خالی نباشد و دیده صافی و اما علامتهای
که آب گشادنی است یا نه از چهار وجه طلب کن اول آنکه چون آب تمام فرود
آمده باشد رنگ آب ببیند اگر چون هوا صافی و روشن و کبودی آهن یا سرب
دارد بتوان گشودن دوم نشان تمامی آب فرود آمدن آنست که صاحب رنج را
در آفتاب نشانند و بگویند تا چشم برهم نهد و در حال دست بر چشم خود نهد و نیک

بمالد و از هر سوی بکرد اند پس بکوید تا چشم باز کند و در نکرد اکر آب از اندازه خویش کردیده
باشد و باز باندازه خویش آید تمام فرو آمده است و بتوان کشودن دوم آنکه بکوید یا
آن چشم که آب خواهد کشودن باز کند و چشم دیکر برهم نهد و این چشم که برهم نهاده
باشد بمالد نیك و چشم که باز کرده باشد نکاه درش میکند تا العنبك از اندازه خویش
میکردد یا نه اکر اندکی فراختر میشود بدان که آب میتوان کشاد و اکر فراختر نمیشود آب
نتوان کشاد از بهر آنکه فراخ باز شدن العنبك از آنست که ماده در عصب مجوف است
این هر دو علامت که یاد کرده آمد بیکجا باید تا آب توان کشودن و فایده یکی فراخ
شدن بعنبك دوم آنکه برنك آهن باشد یا سرب و انکه ازین دو یکی باشد و
دیکر نه آب کشودن فایده ندهد سیم آنکه صاحب بیماری را برسد یا روشنائی آفتاب
و چراغ بیند یا نه اکر همی بیند آب توان کشود و اکر نبیند نه چهارم آنکه بکوید تا چشم
باز کند و پنبه بر چشم نهد و بدان پنبه باد در دمد دمیدنی کرم بقوت پس پنبه
بر کیرد و نکاه کند اکر آب اندکی جنبیده باشد و رنك او نیکو باشد توان کشودن
و این آزمودن پنبه بدان سبب است که اکر بانکشت امتحان بسیار کند آب
مشوش کردد و کشادن دشخوار باشد بدین سبب انکشت بد فرو ببرند

هر آنکه که علامت ابتداء آب پدید آید چنانکه در پیش کفتیم چیزها از چشم
فرو د آید چون مکس یا پشه اکر هر چند زودتر بصلاح صواب پیش آن باز نشود
علاج فایده دهد و اکر علاج نکنند آب محکم کردد باشد که علاج پذیرد و باشد که نپذیرد
و خواجه ابو علی سینا رحمة الله علیه میفرماید که من مردی را دیدم عاقل و معتبر و دانا
که او را آب فرود آمد خویشتن را علاج کرد باستفراغها و طعام کمتر خوردن و از
طعامهاء تری فزاینده پرهیز کرد و بقلیه خشك و مطجنه اجتناب کرد و پس[مها]
محلل بکار داشت آب فرو نشست و نور بینائی باز آمد و طعام چیزهای خشك
باید چون کوشت کبك و تذرو و قلیه و کوشت بریان و مطجنه و نان خشك
اردو نا نخود و مانند این باید و اندر طعامها دارچینی و زنجبیل و سداب
و بادیان تر و خشك و آب کامه بکار باید داشت و علاج صواب آنست که
نخست تن و دماغ پاك کند بحب قوقایا و ایارج فیقرا و حب الذهب و هر هفته

یك شربت از ایارج فیقرا عسلی در مطبوخ قنطریون بدهند **نسخه** مطبوخ قنطریون
باریك سه درم ترید سپید مجوف نیم کوفته سه درم بسفایج نیم کوفته پنج درم مویز منقا
دانه بیرون کرده پانزده عدد جمله در دویست درم آب بپزند تا شصت درم بماند
قدری نبات بر افکند و بپالاید و یك کار ایارج عسلی درین مطبوخ حل کنند و بان
خورد **نسخه حب الذهب** صبر پنج درم هلیله زرد دو درم و نیم مصطکی و کثیرا
و زعفران و سقمونیا از هر یك نیم دینار گل سرخ بخورانك بوقت حاجت شربت دو درم
و نیم **نسخه دیگر** صبر و سقمونیا از هر یك یکمثقال هلیله زرد و تخم کشنه از هر یك
دو مثقال ترید سفید هفت مثقال شربت بوقت حاجت دو درم نیم زعفران هر دارو روی
که سقمونیا بر وی نهاده باشد هر بد و هفته یکبار دهد و اگر رنج بقوت باشد هر هفته
یك بار معجونی که اندر ابتدا آب سود دارد دوج انکیز د زنجبیل تخم بادیان از هر یکی
یك جزو همه را کوفته و بیخته اندر عسل کف کرفته با دو وزن و نیم داروها سرشند
و هر بامدادی یکمثقال می خورد و یاسمین و مرزنکوش و شونیز بوییدن سود دارد
صفت شیافی که اندر ابتداء آب سود دارد حزبق سپید ده درم بلبل سعید پنج درم
اشق یك درم همه را با آب ترب بسرشند و شیاف کنند و آب پیاز با عسل کشیدن سود دارد
آب بیرزند و انکزد خوردن و با عسل اندر چشم کشید سود دارد و زهرهٔ کرك و زهرهٔ
کفتار و زهرهٔ ماهی که بتازی شبوط کویند با عسل کشیدن سود دارد و از سنگدان
جبازی آن پوست که بر وی باشد بگیرند و خشك کنند و بچشم اندر کشند و عصاره
بخور مریم و برك او با عسل کشیدن آب را باز دارد و غرغره کردن باب کامه و ایارج
فیقرا سود دارد خاصه از پس استفراغ و زهرهٔ خروس اندر چشم چکانیدن سودمند است
و هر وقت روغن بلسان کشیدن نافع بود **صفت** دارویی که بروغن بلسان کنند
بلبل هشت درم قلیمیا چهار درم مس سوخته شانزده درم مرصافی دو درم
زعفران سبك دو درم روغن بلسان یك درم داروهاء خشك را باب باران بسایند
و زعفران و روغن بلسان بهم بسرشند و با داروها بیامیزند و ده درم صمغ عربی سوده
با همه بیامیزند گاهی با عسل بکار دارند گاهی باب بادیان و زهرهٔ افعی با عسل سرشته
کشیدن سخت نیك باشد **صفت** شیاف زهرهٔ گاو و بزا و یك درم انکزد اندر کرباس

نرم باکتان کند و اندرین زهره میمالد باهم یکبار دو حل شود پس یکدرم روغن بلسان
باوی بیامیزند وخشک کنند وشیاف کنند اندر ابتداء اب وعلت انتشار سود دارد
وسپیده را ببرد صفت داروی معسل سکبینج دو درم حلتیت وحرتق سیاه
از هر یکی شش درم عسل چندان که کفایت باشد سیاف سازند صفت شیاف
مرارات زهره کلنگ زهره کرکس زهره شبوط زهره عقاب زهره باز از هر یکی راست راست
هر ده درمی را ازین داروها دو درم فرفیون و یکدرم شحم الحنظل و یکدرم سکبینج همه را
باب بادیان بسایند و سرشند و شیاف کنند صفت داروی که اب را و ضعیفی بصر را
سود دارد حب الغار پوست کرده ده درم صمغ عربی یکدرم هر دو را بابول کودک نارسیده
بسایند و بچشم اندر کشند و خداوند ضعیفی بصر را باب بسایند خواجه ابو علی سینا میفرماید
که مردمان معتبر زهره افعی را ازموده اند و از وی مضرت زهره نیافتند ازینجا معلوم
میگردد تجربه از و احتراز نمی باید کرد راه علاج این علت بداروها خوردنی و کشیدنی
اینست که یاد کرده امد چون این شرطها بجای آورده باشند و علاجهای که یاد کرده
امده است بصواب و کمال بجای آورده باشند و مدتی درین علاج بسر برده چون
فایده ندیده باشند تدبیران جز که بدست کاری نباشد یاد کنیم ان شاء الله تعالی وحده العزیز

چنان باشد که چون معلوم شد که اب تمام فرود امد و علامتهای که یاد کردیم که اب میتوان
کشیدن و کشوده شود و فایده دهد و هیچ مانعی نباشد که از ان باز دارد چون درد سر
و زکام و سرفه و غیران اگر ازین معنی چیزی در راه باشد نخست علاج ان باید کرد
و تن و دماغ پاک باید کرد بداروهائی که یاد کرده آمده است و ان روز که اب کشایند
روزی باید که هیچ ابری و مانعی نباشد و صافی و خوش و شمالی باشد و صاحب این درد
را اندر سایه برابر افتاب بنشانند بر بالشی نرم و بگویند تا هر دو زانوی وی محکم بسینه
باز نهند و دستها بر زانو بندد و خویشتن را گرد کند بدین صفت

و کحال پیش او بر بالشی نشیند از او بلندتر و اکر یک چشم درست باشد   بر دو عرض
این چشم درست بستن است تا حرکت بسیار نکند و چشم را از هر سوی بجنباند زیرا که اکر
چشم درست جنباند این دکر چشم در حرکت اید و آب کشودن دشخوار باشد و یکی دیکر انکه
چیزهائی که حاضر باشند از وی بپرسند چون اب کشاده باشند تهمت ان نباشد که با
ان چشم درست می بیند و چون صاحب رنج شرطهای که کحال کفت بجای اورد یکی را بکوید
تا پس او سر او را محکم نکاه دارد و کحال بدست خویش پلک چشم او بر دارد و چشم را تمام بکشاید
و صاحب رنج را کوید نکاه بمن کن چنانکه میل دیده بکوشهٔ چشم باشد که سوی بینی است و کحال
سر آلت اب کشا بر انجا نهد که اب خواهد کشودن و نشان کند از بهر دو کار یکی انکه تا صاحب
رنج را بیازماید بدید بدن و دوم انکه بداند که نشان برابر لعبتک است یا نه می باید که سر آلت آب
کشا بر کوشه چشم باشد که سوی کوش است بر سپیدهٔ چشم دو دانک با کوشه چشم و چهار دانک
با سیاههٔ چشم و برابر لعبتک اندکی بالاتر و شیب تر نشاید و آلت اب کشا میلی باشد
از مس سرخ   و اکر چشم راست خواهد کشودن آلت اب کشا بدست راست
کیرند و سر آلت اب بران موضع نهد که نشان کرده باشند و بکردانند و اعتماد کنند بر آلت آب
کشا بقوتی تمام تا آلت اب بکشا بکردد و احسن ان باید که الت اب کشا   کشاده بیرون آمد
و زمانی بر آلت اب کشا اعتماد کند بقوتی تمام بدست دیکر پلک و انکشت مهین خداوند
پلکهاء چشم را نکاه میدارد تا صاحب رنج دیده نتواند کردانیدن و چون آلت اب کشا
کذر یافت نظر کند تا سر الت اب کشا در زیر طبقه قرنیه بیند و سر آلت آب کشا تا برابر
لعبتک بیارد و از وی اندر نکذرد بلکه اکر مقدار نیم جو در کذرد روا باشد و اکر بیشتر
در کذرد روا نباشد زیرا که جای آب کشا ریش کند چون بدین حال برسد دنبال اب کشا
بر میان انکشت خداوند و مهین او کند تا اندکی بیاساید و صاحب رنج را سخن خوش
کوید و بشارت دهد تا قوی دل شود و بسیار باشد که اندرین وقت صاحب رنج
خواهد که قی کند بدین سبب باید که ان روز هیچ نخورد و اندران ساعت اکر اغاز قی کند

اندکی شراب ریواس یا شراب بغنغر یا شراب غوره یا شراب انار بدهند تا ساکن شود و
پنبه پاکیزه بر چشم او نهند و اندکی دردمند باهستکی دمیدنی کرم و اکر برسانی انکر
کسی چیزی بیاشامد دم بر کشد صواب باشد و مقصود ازین اسایش چشم پس آلت آب کشارا
باهستکی بکرداند تا ازین قرینه بیند که سر آلت آب کشا بالای آب باشد پس دنبال آب
کشارا اندکی بر فرازد و آب را سر آلت آب کشا فرو نشاند چون بیند که آب فرو نشست
و بندهاء عنبیه از در خویشتن کشند صبر کند و آلت آب کشا بر وی بیرون بیارد
و نگاه کند اگر دیگر باره آب باز آید فرو نشاند چه بسیار باشد که درشتی عنبیه لزج
را دشخوار پنهان کند و باشد که تنک تر یا غلیظ تر باشد دشخوار فرو
تواند نشاند و بسیار باشد که تنک آب فرو نشیند چنانکه چیزی که در نشیب افتد و از وی
هیچ اثر نماند و بسیار باشد که عسری کند و همی باز آید و همکی او میل نکند بدان موضع که باید
پاکنده کند و هر پاره از وی بدان جانب که میل کند انجا باید برد اگر رنج بسیار نماید آلت
آب کشارا همچنان میباید داشت و بتیزی آب کشا بر کوشه چشم قوت کردن تا اندکی
خون بیاید اگر این خون فرو باید نشاند و اگر بی قصد بکار اندکی خون بیاید تا بیک
ترسد بی ایجبیسر لا با ان قدری خون فرو توان نشاند و اگر بن آب عسر باشد خون
تمام بدان موضع پنهان تواند کرد و با آب فرو نشاند چه قوت خون آب را بسوزد
و نیست کند و اگر خون را پنهان نکند انجا بفسرد و علت طرفه باز دید آید و تحلیل دشخوار
پذیرد و اندران حال که آب فرو می نشانند صاحب رنج را بفرمایند تا تنخنخ میکند از راه
حلق نه از راه بینی و آب دهان بحلق فرو میبرد تا بدین حرکت آب فرو میل کند و فرمان
بردارتر باشد و چون بحال دید که آب فرو نشست باهستکی میل را می پیچد و بیرون آرد
و زرده خایه مرغ و روغن بهم بزند و بر پشت چشم نهد و هر دو چشم را سخت ببندد
و صاحب رنج را اندر خانه تاریک برد و بگوید تا بقفا باز خسپد و خود را خفته سازد
و هیچ حرکتی نکند و سخن نکوید و اگر خواهد که سخن کوید بدست اشارت کند و خویشتن را
از عطسه و سرفه نکاه دارد و بر رکها شقیقه او ضمادهاء خنک کند و حذر کند تا
درد سری تولد نکند و اگر عطسه خواهد بینی را بدست بمالد تا عطسه ساکن شود
و از سرفه نکاه دارد و اندکی جلاب و روغن بادام و طعام وی اندکی باید و چیزی

اشامیدن نه چیزی که بخایند و روز دوم چشم را بکشاید و زیاده باهستکی بردارد و پنبه
بکلاب تر کند و چشم را بدان میشوید چنانکه هیچ زخمی بچشم نرسد و هیچ قوتی از دست بر چشم
نکند و پنبه بسپید خایه مرغ تر کند و بر پشت چشم بندد و اکر روز سیم بکشاید بهتر باشد
و فرموده باشد تا کل سرخ در آب بجوشانند و چشم را بدان آب بشویند و بیمار راست بنشیند
و پشت بدیوار باز داده و بالش بر چپ و راست نهاده چنانکه همه جوانب او باشد تا بدان
تکیه میکند و اسوده باشد و حرکتی نکند و شعری سیاه بر ادفرو او بندد و اکر خواهد شادنج
شسته با سرمه اندر کشد روا باشد و اکر پس از دو سه روز آب تولد کند اکر اماسی کرم تولد
نکرده باشد باز التِ اب کشا یا جای خود بر دجه بدان زودی ملتحم رسته نشود و بعضی
باشد که ملتحم نرم باشد اب کشا بروی نابستد که بروی قوت کند سر میل سوراخی باید
کند پس اکر التِ آب کشای بدان سوراخ در بردن و کاه باشد که بران سوراخ کوشت
افزونی براید سر ناخن برابر باید داشتن و هیچ اندیشه نباید کردن و بعضی کحالان
فروسوی قرنیه بشکافند و اب را بیرون اندرین راه خطری است است که اکر
باشد رطوبت بیضیه بخود کشد و بیرون ارد و ما این دستکاری
ندیدیم و عمل کردیم الاحیان که در پیش کفته شدیم دیدیم و هم دستکاری کردیم و اما خیالها
دیکر که نه مقدمه اب باشد علاجش انست که نخست هر یکی را سبب و علامات بداند اکر
از معده باشد بایارج فیقرا و حب قوقایا علاج کند و نیز معده را بکلشکر و مصطکی و
انیسون و عنبر ان قوت دهد و انچ مصالح معده است بجای ارد چنانکه در موضع
خویش یاد کرده امد و اکر معده کرم باشد و بمطبوخ هلیله پاک کند و بشراب انار و لیمو قوت
دهد و انچه از دماغ باشد بخارها از دماغ باز دارد و صندل و کلاب میبوید و بر صدغها
صندل بکلاب سوده میکند والعلم عند الله والله اعلم بالصواب

تمام شد کتاب عین الدواء تذکره کحالی بعون الله وحسن توفیقه فی وقت العصر
یوم الاحد رابع وعشرون من شهر صفر المظفر سنه
اثنی ومائه بعد الف هجریه النبویه المصطفویه
المحمدیه صلی الله علیه وآله
وسلم سنه ۱۱۰۲

علی بن الحاج الضعیف المحتاج الی الله الغنی ابن ...

عفی عنهما ... من کان بصیر ... انشاء الله

نسخه ذرور رمد نشان

انزروت پرورده ده درم چشم پنج درم ماميران دو درم کف دريا دو دانك نبات سه درم افيون دانکی جمله بکوبد و ببيزد و باهم امیخته کند و بکار دارد

ذرور رمد نشان اسفيد

انزروت پرورده ده درم نشاسته چهار درم افيون يکدرم جمله کوفته وبيخته باهم بياميزد وبکار دارد نافع بود انشا الله تعالی

ذرور قيصر

انزروت پرورده ده درم نشاسته چهار درم کف دريا دو دانك نبات سه درم جمله کوفته وبيخته باهم بياميزد وبکار دارد

صفت باسليقون

چوب راوسبل را وکمنه را وچنين که چشم را سود دارد بکيرند پلپل ودار پلپل وزنجبيل ودار چينی وهليله زرد وهليله سياه انهر يکی پنج درم صبر سقوطری يکدرم ونيم کف دريا شش درم شنکرف پنج درم سليخه وقرنفل انهر يکی چهار درم نوشادر يکدرم همه کوفته وبيخته باهم بياميزد ومانند سرمه در چشم کشد نافع بود ان شاء الله تعالی

نسخه ايارج فيقرا

حب بلسان يکدرهم دارچينی يکدرهم عود بلسان يکدرهم زعفران يکدرهم سنبل يکدرهم مصطکی يکدرهم اسارون يکدرهم سليخه يکدرهم صبر سقوطری شانزده درهم

نسخه ذرور غزنوی جهت اطفالان

چشم چهار درم ماميران دو درم کف دريا يکدرم انزروت پرورده سه درم نبات نيم درم کافور دستوری جمله کوفته وبيخته باهم بياميزد وبکار دارد نافع بود

صفت شياف رحير که خون شکم باز دارد

بکيرند زعفران وافيون ومرمکی وصمغ عربی وخون سياوشان وکندر وحضض مکی انهر يکی برابر نافع بود انشا الله تعالی

صفت برود غوره که انرا حصرمی خوانند

107

سلاق و دمعه و جرب و سبل سود دارد توتیای کرمانی ده درم ذریره حویه
ده درم پوست هلیله زرد پنج درم زنجبیل پنج درم دار فلفل دو درم و چهار دانک
مامیران دو درم و چهار دانک نمک هندی یکدرم همه کوفته و بیخته باب غوره
بپرورند چند بار تازه میکردانند تا پرورده شود بعد از آن نرم بسایند و بکار
دارند نافع بود ان شا الله تعالی وحده

حب السعال

مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیار و خیار بادرنک از هر یک یکدرم رب السوس
کثیرا از هر یک یکدرم خشخاش و مغز بادام کشمش از هر یک دو درم انیسون یکدرم
نبات ده مثقال خورد بکنند و قرصها سازد و هر یک شب یکی از آن در زیر زبان میگیرد
نافع اید ان شا الله تعالی

نسخه بدل الکحل الجواهر

کحل هفت درم مارقشیثا پنج درم اقلیمیا زرد دوازده درم مروارید ناسفته
سه درم زعفران نیم درم سادج هندی دو درم خرد کنند و بساید و بجربه ببیزد و بکار
دارد نافع آید

صفت داروی جهت انکه خون از بینی امدن باز دارد

بکیرند کهربا خاص و بنفشه تازه و جوز سرو هر سه را راست راست بهم دیگر
بسایند و در ماسوره در بینی باشند که خون باز ایستد بقدرت خدای تعالی

صفت دواء کلف و نمش و اثر ابله

بکیرند مغز بادام سپید کرده سه درم و بسایند نیک و تخم خربزه مغز بش
کوفته بغایت و سیماب دو درم اندرین مغزها بمالند و بکشند چندانکه
اثر سیماب نماند و مغزها سیاه شود هر شب طلی کنند و اکر هر ساعت توانند
بهتر باشد و یکهفته دست بروی نشویند و دست
بر روی نکنند و بعد از یکهفته بشویند
کلف و نمش پاک شده باشد
والسلام

نوی مای ووره بر

وغاريقون وه

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

من علم در علت هر عضوي از اعضا از سر تا قدم و معالجه

اين باب اول در صداع صداع دردي است كه در اعضاء سر باز ديد آيد و صداع گرم باشد يا سرد اگر گرم باشد يا ماده يا از خون باشد يا از صفرا يا بي ماده باشد علامت صداع خوني سرخي روي و چشم باشد و گران اندامها و شيرين طعم دهن علاج فصد قيفال است و حجامت ساقين و چيزهاي سرد خوردن همچو شراب عناب و شراب آلو و خرماي هندي با شكر سفيد بجلاب سرد خوردن و بغذا مزوره از خرماي هندي و آلو كشك با مغز بادام دادن و صندل و عرق گل بوئيدن صداع صفراوي علامت آن افروخته شدن گرمي در سر و روي بول و تشنگي بسيار و تلخي دهن و بيخوابي باشد علاج استفراغ صفرا كردن است و طبع را نرم داشتن با آلوي سياه و عناب و بنفشه و نيلوفر و سپستان و خرماي هندي و ورق گل و تخم كاشني و ترنجبين و خيار شنبر و آب انار ترش و شيرين با پوست فشرده با نبات و يا با ترنجبين بايد دادن و بغذا مزورهاي ترش بايد دادن چون خرماء هندي و زرشك و انار دانه با كشمش و مغز بادام و بعد از آن تبديل مزاج بايد كردن بچيزهاي سرد كننده صداع سرد با ماده يا از بلغم باشد يا از سودا علامت صداع بلغمي سنگين و سختي صداع باشد بي حرارت و سرخي روي و چشم و گراني سر و چشم و كاهلي بسيار خفتن و آب دهان و تري بيني

نود

وبول سفید وغلیظ باشد ونبض متعارت وبطی بود علاج استفراغ بلغم از جمیع
بدن باید کردن بحب صبر وحب شبیار وجلاب بیخ مهل خراشیدن وتخم را ازیانه
وگل قند باید دادن وغرغره با یاره فیقرا کردن بغذا نخود اب با مرغ ونیم مرغ دادن
بحسب قوت ومشك بوئیدن علامت صداع سوداوی بیخوابی ووسواس و
تیرگی رنگ روی وفتور وترشی طعم دهن وسبزی قاروره باشد علاج آن استفراغ
سودا باید کردن بمطبوخ افتیمون وهلیله سیاه وغاریقون وجلاب بالنکو ونبات
باید دادن وغذا نخود آب با زیره باج با مرغ ونیمرغ باید دادن بحسب قوت صداع
گرم بی ماده سبب آن حرارت افتاب بود که بر سر تابد تا نزدیك اتش نشستن علامت
صداع گرم بی ماده گرمی پوست سر واعتدال بول وتر ابودن وتشنگی بسیار وبیخوابی
بود وگرانی سر وچشم وروی علاج تعدیل هوا کردن ودر جای خشك نشستن وجلاب
از سکنجبین ساده وعرق گل با برف دادن وصندل وعرق وسرکه وتراشه کدوی تر
صداع سردی ماده علامت ان ان بود که گرانی در سر وچشم نباشد وتری بینی نباشد
واشتهای فاسد کند وبول رقیق واسفید باشد علاج بابونج وسبث واکلیل الملك
در آب بجوشانیدن وسر برو گذاشتن وبخار آن بوئیدن وطلاهای گرم بر سر نهادن
وجلاب نبات بالنکو دادن وغذا نخود اب ومرغ باب دویم در سرسام وماشرا
سرسام ورمی است که در یك حجاب از حجابهای دماغ باز دید آید واین مرض نخوست
یا از خون باشد یا از صفرا درسرسام خونی تب دایم وگرانی سر وروی وسرخی چشم
ودرد سر وهذیان ودرشتی زبان وکراهیت روشنائی باشد ونبض عظیم باشد
وقاروره غلیظ ثخین باشد علاج فصد قیفال کردن وخون برون کردن بحسب
قوت وجلاب بنفشه ونیلوفر والوی سیاه وعناب وسپستان ونبات وترنجبین
دادن طبع را بمطبوخ فاکهه نرم داشتن چون الوی سیاه گیل وعناب وسپستان
وتمر هندی وورق گل سرخ وتخم کاشنی وبنفشه ونیلوفر وسنامکی وترنجبین وشیرخشت
ومغز خیارشنبر میانهای روز روز جلاب نبات ونیلوفر دادن وغذا کشکاب با عناب
وخشخاش وبنفشه ونیلوفر علامت سرسام صفراوی تیزی تب وبیخوابی وتشنگی
وخشکی دهن وبینی وشوریدگی عقل وبسیار گفتن وهذیان وزردی روی وزبان

وسرعت نبض وبرجستن از جای خود وبول زعفرانی وناری بود علاج استفراغ
صفرا کردن بمطبوخ فاکهه چنانکه در سرسام خونی گفته شد وجلاب تمر وعناب
ونیلوفر وتخم کاشنی وتمرهندی واب انار ترش وشیرین بانبات وترنجبین وآب
تفوع واب خیار وکدو باید دادن وسرکه وصندل وروغن گل وآب خیار بالنک
خلخله ساختن وپوشیدن وبر سر نهادن ونطول کشکاب دادن واطراف بدن با آب
گرم وسبوس وبنفشه مالیدن ماشرا وماشرا ورمی است که در اندرون وبیرون
دماغ باز آید وبزرگ شود وگاه باشد که پوست روی بترکد واب زرد از آن تراوید
گیرد این مخوف است واز خون باشد واز صفرا علاج آنکه از خون باشد علاج
سرسام است ودرین حقنهای نرم لایق باشد باب سیوم در دوار وسدر
دوار بپارسی سرگشتن را گویند وسدر گویند که چون مردم برخیزد چشمان
تاریک شود وسر بگردد وبیم باشد که بیفتد واین مرضی یا بلغمی یا سوداوی یا ریحی
علامت سوداوی بسیاری فکر وبیخوابی وکم گفتن سخن وصلابت نبض بود
علامت بلغمی گرانی سر وروی ورگ وکدورت حواس وبسیاری خواب باشد
وتشنگی نباشد وبول سفید وغلیظ ونبض نرم بود علامت ریحی آن بود
که دیر نپاید وابتدای آب از چشم گشاده شود علاج جمله آنست دماغ را
تنقیه کنند بحب ایارج وحب اصطمحیقون وجلاب بالنکو وتخم رازیانه
وگلشکر وبیخ مهک خراشیده دهند غذا نخود آب با خشکدانه باید داد

باب پنجم در صرع صرع مرضی مخوفست سبب ان انکه سده ناتمام در راه روح نفسانی حادث شود کر اکر سده تمام باشد سکته باشد بدین سبب حرکات بی نظام و تشنج باز دید آید و ماده این مرض یا بلغمی باشد یا سوداوی **علامت** بلغمی سپیدی رنگ روی و فربهی بدن و زبان مصروع زرد باشد و از چیزها که موجب خشم نباشد خشم کیرد و عظیم و حواس ثقیل باشد و آب دهن بسیار باشد **علاج** تنقیه بدن باید کرد بحب ایاره اصطیخیقون و جلاب کرم از تخم رازیانه و بالنکو و کلشکر باید داد و غذا نخود آب با خسک دانه باید داد **علامت صرع** صرع سوداوی لاغری بدن و سیاهی رنگ و خفقان دل و ترشی طعم دهن باشد **علاج** استفراغ سودا باید کرد بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون و معجون نجاح و جلاب کرم از بالنکو و گاوزبان و کلشکر باید داد و غذا نخود آب با جوجه مرغ یا کوشت بره بمصروع باید خورد و از کرما و کرم و سرما پرهیز نگاه دارد نکذارد و کنار آب بنشیند و از جماع و سردی و مستی محترز باشد

باب ششم در سکته سکته مرضی است مخوف و ان علتی است که جمله حواس را باطل کرداند و ناکاه افتد و بیکبار افتد و سبب ان ماده بلغمی باشد که در راه کذر روح نفسانی سده تمام باز دید آورد و بطون دماغ ممتلی کردد **علامت** سهلی و سختی سکته و دشخواری و اسانی نفس زدن است و کف اندر سکته نشان کشاده شدن علت **علاج** انست که پنج روز بهیچ جلاب و غذا ندهند زیند سده شدن است روز ششم پر مرغ بروغن یاسمن چرب کنند و یا ایاره فیقرا آلوده کنند و بحلق فرو برند بافی کنند و جلاب انیسون و بالنکو و کلنکبین دهند و حقنها نیز کنند و پشت او بروغن زیتون کرم کرده بمالند و مرهم نطوس و تریاک بزرک بدهند و ماء العسل بجای آب میدهند و زهرهٔ کلنک با آب مرزنجوش حل کنند و اندر بینی او چکانند و غذا نخود آب با دارچینی و فلفل و کوشت کبک و بنجشک و کبوتر میدهند **باب**

هفتم در سبات سبات مرضی مخوف است و ان خوابی است مفرط دراز و بدشواری بیدار شود و چون بیدار کنند همچنان خفته باشد و سبب این مرض سرد شدن مزاجست بسبب خوردن داروهاء سرد و یا سرما مفرد که از بیرون بدو رسد و بسیاری بلغم **علامت** از سپیدی زبان و تهیج و فراموشی باشد و نبض مرجی و عریض

دیزم باشد علاج اکر از خوردن داروهای سرد باشد داروهاء کرم باید داد چون
تریاك مطرودیطوس واکر سبب مادهٔ بلغمی باشد تنقیه دماغ باید کردن بحبهایی
حب اباره وحب اصطخیقون وغذا نخوداب باسعتر دارچینی وکدو باو نانخواه باید
دادن وجند بیدستر وروغن یاسمین حل کنند ودر دماغ چکانند باب
هشتم اندر سهر سهر بیخوابی مفرط است وان مرضی مخوف است سبب ان کرمی
وخشکی باشد که بر مزاج دماغ غالب شود علاج روغن بنفشه وروغن دانه کدو
در دماغ بایدچکانیدن وشراب بنفشه وشراب خشخاش باید دادن واسایش
فرمودن واز غم واز فکر دور بودن وبکرمابه رفتن واب فاتر استعمال کردن
وغذا مزورهٔ ببیوش بامغز بادام واسفناج وکوشت بزغاله دادن وانچه
خواب آورد سماع آهسته خوش شنودن واواز بادم نرم که درختان جنباند
باهستکی وحکایتها خوش کوش کردن واطراف بدن اهسته مالیدن و
اکر کسی را بیخوابی سر فرخشك بدید اید نشان هلاك باشد باب نهم
اندر مالیخولیا مالیخولیا علتی سودائی مخوفست صاحب این علت بوسته
بد دل وهراسان باشد وفکرهای بد کند واندوهناك باشد بی سببی ظاهر وبادره
این علت یا سودائی باشد طبیعی یا سودائی یا طبیعی اخلاط اربعه باید که بسوزند
علامت انکه از سودائی یا طبیعی باشد سبز لون وفتور نبض وسیلان لعاب وانکه
از سودائی یا طبیعی بود واکر خون سوخته علامت ان سرخی بول وعظم نبض وبی
خوابی وخنده بسیار بود وانچه از صفرا سوخته باشد علامت ان سرعت نبض وهذیان
واخلاط عقل واز مردم جستن وخشم کرفتن وبیخوابی بود وانچه از بلغم سوخته
باشد علامت ان کاهلی وخواب بی نظام وتری بینی ودهان واین نبض سپیدی
لون بدن وسپیدی بول باشد علاج جمله انست که استفراغ سودا کنند بفصد
صافی ومطبوخ افتیمون ومطبوخ هلیله وحب نجاج وحب افتیمون وروغن
بنفشه وروغن کدو در بینی چکانیدن وجلاب بالنکو ونیلوفر ونبات
باید دادن وغذا نخوداب بامغز بادام واکر بیخوابی مفرط باشد شراب بنفشه وشراب
خشخاش بغذا مزوره بنوماش با روغن بادام وجراده کدو وبکرمابه بردن واب فاتر

استعمال کردن **باب دهم در نسیان وحمق** واین مرضی افتی است که در افعال فکری
باز دید آید بسبب نقصان وبطلان حالتی است که بکودکی وخرفی باز وسبب آن
شود مزاج سرد است که بر بطن اوسط دماغ غالب شود **علامت** ان خشکی بینی وبیخوابی
بود **علاج** غذاهای کرم وتر ومعتدل دادن چون نخود آب زردهٔ خایه مرغ ولورینه
وپاچه بزغاله وبره وروغن نرکس وروغن خیری بر سر ودماغ مالیدن وجلاب نبات
بالنکو دادن والله اعلم **باب یازدهم در عشق** عشق مرضی سودائی است ووسواسی
که مردم انرا بنفس خود کنند بمسلط کردانیدن فکر در نیکو امدن صورتی یا خلقی
علامت ان فراموشی وحیرت وسر در پیش افکندن وانداختن وچشم بکو فرو شدن
ونفسی دراز کشیدن واختلاط عشقست **علاج** مزاج دماغ کرم کردانیدن بغذاها
وشرابهای مرطب چون شراب بنفشه وشراب خشخاش ومفرح یاقوتی وبکرمابه رفتن
واب فاتر استعمال کردن وخود را مشغول کردانیدن بشغلهای بزرك که محبوب را
فراموش کنند ومجامعت کردن با غیر معشوق وفکر در معشوق کردن زایل کرداند
باب دوازدهم در لقوه این از استرخا وسستی عضلها ونیمه روی وابرو
ولب باز دید اید وپوست پیشانی از شکل طبیعی بکردد **علاج** جلاب کرم از انیسون
وکلنکبین وبالنکو باید دادن وبغذا نخود آب با خسك دانه وکوشت کنجشك
وتنقیه دماغ کردن بحب ایاره فیقرا وایاره لوغاذیا وحقنها تیز کردن واز پی
تریاق ومرودیطوس ومعجون بلادری دادن وروغن قسط در روی مالیدن
باب سیزدهم در اختلاج اختلاج جستن اندامست وان حرکتی است که اندر
عضلها افتد بی مرادست این مرض رطوبتی سرخ باشد که حرارت غریزی انرا تحلیل
باریح کند وکار کند وسبب خلط از مسام زود بیرون برود واختلاج کند وتولد ان
حرکت از بادهای غلیظ باشد **علامت** باد انست که دیر بیاید وزود بکذرد واکر اختلاج
روی بسیار افتد بیم کننده باشد بفالج وسکته **علاج** غذاهای کرم باید دادن چون نخود آب
با فلفل دارچینی وتخم رازیانه وکرد وباران موضع که جستن کیرد تجربه دست بسیار
باید مالیدن تا سرخ شود وروغن فرفیون وقسط مالیدن **باب**
چهاردهم در رعشه رعشه علتی است که حرکات ارادی با حرکات غیر ارادی انرا بازدارد

وامتحنه شود وچون خواهد که حرکتی بغیر اختیار بکند حرکتی غیر ارادی ازو باز دارد
واندر دست وسر بیشتر افتد وسبب کلی این مرض ضعیفی این قوت است وضعیفی آن
حرکت یا سوء المزاج سرد واین بیشتر کسانی را باشد که بیماریها بسیار کشیده باشند
علاج تقویت قوت باید کردن واستفراغ رطوبت بحب صبر وایاره فیقرا وحب قوقایا
باید داد وحب شیطرج وغذا نخود آب باخسک دانه وماء اللحم از مرغ وکبک با فلفل
ودارچینی باید دادن وروغن قسط مالیدن باب پانزدهم در فالج فالج سستی پیها
وعضلها واوتار است باطل شدن حس وحرکت است این علت فرود آمدن رطوبت
است از بطون بحسب ضعف بدن وقوت وراه گذر قوت محرکه وقوت حساسه فرو
بندند ونگذارد که بگذرد علامت آن سستی یک نیمه باشد وباطل شدن حس وحرکت
وسفیدی وصافی قاروره علاج آنست که تا چهار روز یا هفت روز بحسب قلت
وکثرت ماده بعلاج مشغول نشوند ودر ابتدا حقنها نیز باید کردن وحب صبر وحب
اصطمخیقون وحب منتن وشیطرج باید دادن وغذا نخود آب باید دادن ونخود آب
باگوشت گنجشک وکبک وتیهو وکبوتر بچه وفلفل کرویا ودارچینی وزیره باید دادن
وروغن قسط وروغن فرفیون وروغن بلسان باید مالیدن ومثرودیطوس و
تریاق فاروق باید دادن بجای آب ماء العسل وماء الاصول باید دادن باب
شانزدهم در رمد رمد درد چشم دست اگر چشم وروی سرخ باشند ورگها برخواسته
رگ قیفال باید گشودن حجامت کردن وجلاب نبات وعناب بنفشه دادن و
غذا مزوره بینوماش ومغز بادام واسفناج دادن مسهل از سنامکی وپوست
هلیله زرد وبنفشه والوی سیاه وعناب ونبات وترنجبین وخیارشنبر دادن
وآب سرد بر روی وچشم ریختن واگر سرخی روی چشم نباشد وپلکها چشم بسته
بایکدیگر دوشد علاج آن حب شبیار وحب ایاره فیقرا وجلاب بنج مهلک خراشیده
ونبات است وغذا زیره برنج با روغن بادام باب هفدهم ضعف بصر ورفتن
آب از چشم لطیف گردانیدن غذات وتقویت دماغ کردن به بویهاء خوش
وترک روزه وجماع کردن وهلیله کابلی وتوتیا خورد سودن ودر چشم کشیدن
باب هجدهم در گرانی گوش سبب گرانی گوش یا ماده غلیظ باشد یا بادی غلیظ

گرنادق

کر بادی باشد و بلغمی باشد جلاب تخم رازیانه و بیخ مهک خراشیده و کلنکبین باید دادن و غذا نخود آب با خسک دانه و تنقیه دماغ کردن بحب ایاره فیقرا و ایاره لوغاذیا باید کردن و اکر سبب بادی غلیظ باشد غذا لطیف باید دادن چون نخود آب و زیره برنج و ماء اللحم و روغن بادام تلخ با جند بیدستر و روغن سذاب و روغن بابونه در کوش باید چکانید.

درد کوش یا از خون باشد یا از ورم یا از بادهای مختلف اکر از خون باشد **علامت** سرخی لون و جهندکی درد کوش بود **علاج** فصد قیفال است و اسهال طبیعت بمطبوخ فاکهه و مطبوخ هلیله و جلاب و عناب و نبات و بنفشه دادن و غذا مزورة از بنوماش و غوره و انار دانه و بینو سرخ دادن و اکر از بادهای مختلف باشد **علامت** طنین و اواز دروغی در کوش بود **علاج** تنقیه معده کردن بحب شبیار و قی کردن و غرغره کردن و روغن مرزنجوش و نرکس و بابونه و سبت نیم کرم در کوش چکانیدن و غذا نخود آب با دارچینی و کرویا و فلفل دادن

باب نوزدهم در زکام و نزله

مبداء زکام و نزله و مامنت انچه براه کذر بینی فرود اید و اواز بکرداند انرا زکام کویند و انچه بحلق و سینه فرود آید انرا نزله کویند ماده زکام و نزله یا کرم بود یا سرد **علامت** ماده کرم است که چشم و روی سرخ باشد و انچه از بینی فرود اید کرم باشد و تیز و سبک و زیر دو بینی و حلق را بسوزاند و زکام سرد است که سر و روی کران باشد و انچه از بینی فرود اید غلیظ و سفید باشد **علاج** اندر زکام کرم فصد قیفال باید کردن و جلاب عناب و بنفشه و سپستان باید دادن و شراب بنفشه و شراب خشخاش در اب کرم حل باید کردن و دادن **علاج** اندر زکام سرد آرد ارزن و نمک و سبوس کندم در چیزی بندند و باتش کرم میکنند بر سر می نهند تا حرارت بقعر دماغ برسد و غذا اندک دادن و بر تشنکی صبر فرمودن و جلاب برسیاوشان و انجیر و مویز طایفی باید دادن و غذا نخود آب با خسک دانه خوردن و بینی بخار طبیخ بابونه و اکلیل الملک و شبث و مرزنجوش و شونیز فرود داشتن سود دارد و عود و قسط و لادن سوختن سود دارد

باب بستم اندر خون امدن از بینی

سبب خون امدن از بینی بسیاری خون در بدن یا دهن رکی کشوده شود یا بحران بیماری حاده باشد اکر سبب بسیاری خون بدن باشد فصد قیفال باید کردن

وشراب غوره وشراب ریباس وجلاب وعناب وسکنجبین ساده باید دادن واب کشنیز تر
ببرف سرد کرده در بینی چکانیدن وکل ارمنی ونشاسته وآب مورد وعرق کل طلای
سر کردن وبسد وکهربا وکل سوده در بینی افشانیدن ودر آب سرد نشستن وبرك بید
وکاهو وکل خشخاش وصندل مقاصری وعرق کل بوییدن وغذا مزوره زرشك وسماق
وانار دانه دادن واکر رعاف بحران صندل وکافور وکل ارمنی وکلاب بر جکر طلا باید کردن
باب بیست ویکم در ورم زبان ورم زبان ماده از خون باشد یا از بلغم یا از
سودا باشد علامت انکه از خون باشد زبان سرخ باشد ولعاب اندك باشد علاج
فصد قیفال وطبع را نرم داشتن بمطبوخ فاکهه ومضمضه کردن باب بهی سرخ
وآب کشنیز تر وآب کاشنی وآب کاهو وکتان بعرق کل تر کرده بر زبان انداختن
وجلاب نبات وعناب وآب انار ترش وشیرین با پوست فشرده دادن وغذا
کشکاب واکر چیزی نتواند فرو بردن حقنه کردن علامت انکه از صفرا باشد زردی
زبان باشد ودرد مفرط وافروختکی سر وروی وانفجار بسیار بر زبان پیدا شود علاج
از همام ورم خونی باشد بجز فصد کردن علامت انجه بلغمی باشد رنك ورم سفید باشد
وسرخ وبزرك ولعاب بسیار از دهن آید ودرد کمتر باشد علاج از مضمضه کردن
بایاره فیقرا وزبان را بسرکه وعسل وخردل مالیدن وحقنه نیز کردن وجلاب بخ مهك
باموبز طایفی دادن وغذا نخود آب بامغز بادام ساده دادن علامت انکه از سودا باشد
سیاهی رنك زبان وخشکی دهن علاج تنقیه بدن باید کردن واز سودا بمطبوخ
افتیمون وحب افتیمون وحب غاریقون وغذا زیره با برنج دادن با خروس بچه
باب بیست ودویم در ناخوشی بوی دهن سبب ناخوشی بوی دهن رطوبتی
عفن باشد واین رطوبت در بیخ دندان باشد اندر کوشت بن دندان باشد یا این
عفونت از خلطی باشد کرد در معده باشد علامت انکه از بیخ دندان وکوشت بن
دندان باشد انست که هر وقت که مسواك کند ودهن بشوید یا هر کاه که غرغره کند
ودندان پاك کند دهان خوش بوی کردد علاج رك قیفال باید زدن یا چهار رك
پیوسته دهن بسرکه وکلاب بشستن وسرکه وعاقرقرحا وکزمازك خاییدن وبمطبوخ
هلیله تنقیه بدن کردن وجلاب سکنجبین ساده بر عرق کل دادن وغذا مزوره انار دانه دادن

لی کوشت دادن واکر کرد دندان تباه شده باشد **علامت** انکه از عفونت خلطی باشد که
درمعده است است که بمسواك کردن ودهان شستن زایل نشود ودر وقت کرسنکی
بحت نیز باشد وکاه سبری یا هسته تر بود **علاج** است که تخم خربزه وتخم ترتیزه وتخم
شبث دران بجوشانند وقدری نمك وعسل دران حل کنند وبازخورند وبس مرغ
بروغن کنجد چرب کنند ودر کلو فرو برند وقی کنند وبعد از قی کلشکر با سکنجبین بایکدیکر
بسرشند وبدهند وخربزه ناشتا خوردن سود دارد وغذا مزوره زرشك وسماق
واب غوره باید دادن **باب بیست وسیم در درد دندان** سبب درد دندان یا
سوء المزاج کرم یا سوء المزاج سرد ویا از ورمی باشد که در بن دندانها بود **علامت**
انکه از سوء المزاج کرم باشد که چون آب سرد بدندان رسد اسایش یابد ودردی ارام
کننده باشد وانکه از ورم کرم باشد کوشت بن دندانها سرخ باشد واماس کرده یا ضربان
باشد **علاج** رك قیفال بایکشودن وحجامت کردن وچهار رك زدن وبسرکه
وعرق کل مضمضه کردن وجلاب سکنجبین وعناب باید دادن وغذا مزوره انار دانه
وبنوسرخ باید دادن وبمطبوخ هلیله طبع را نرم باید کردن **علامت** سوء المزاج
سرد باشد است که باد رد ضربان نباشد وافزونی خشکی در سر وروی نباشد وورم بن
دندان نباشد وهرکاه اب سرد بدندان رسد درد زیادت کند **علاج** مضمضه کردن بشت
بسرکه وبودنه وعاقرقرحا وایشن وبن دندانها را بپودنه وفلفل وشیطرج هندی
باید مالیدن وتریاك اربعه دادن اکر بدین تدبیرها درد ساکن نشود داغ باید کردن
وضمع توت بر دندان باید نهادن وتنقیه دماغ وبدن بحب ایاره فیقرا کردن وغذا نخود اب
ومرغ **باب بیست وچهارم در خناق** خناق دشخواری دم زدن است وسبب ان
ورم عضلها حنجره یا مری است واماس در باطنها وغشاییها ان وسبب ان ورم
یاخون باشد یا صفرا **علامت** خناق خونی سرخی روی باشد وهمچون زبانه اتش
کرمی در حلق میاید وشیرینی دهان وضربان حلق **علامت** صفرانی خشکی
دهان وزردی روی وافزونی خشکی حلق وتلخی دهن باشد **علاج** هردو نوع رك
قیفال کشودنست اما انکه خونی باشد اکر قوت تحمل کند خون بسیار بیرون باید کردن
تا بحد غشی انجامد واکر ضعیف باشد خون بتفاریق بیرون باید کردن وبحقنها نرم طبعت را

[illegible]

نرم داشتن وبینوسرخ وآب کشنیز وشراب توت وسرکه باید فرمودن حجامت بر مهرهای
پشت باید نهادن ومکیدن تا ماده از ره گذر حلق دور شود واطراف بدن باب گرم
وسبوس گندم وخطمی وبنفشه باید مالیدن ودر وقت تزاید غرغره بعناب ورب روباه روباه عنب الثعلب
تربك وبینوسرخ واب کاهو وشراب توت ومغز خیارچنبر باید کردن وبشیر ومزوره
زرشك غرغره کنند وچون ره گذر حلق گشاده شود اب انار ترش وشیرین وسکنجبین
ساده واب خیار وکدو وسر تخم تورك واب نقوع فواکه باید دادن وغذا کشکاب باید
فرمود باب بیست وپنجم در ربو ربو تنگی نفس است در حال رفتن وحرکت کردن
وبسبب ممتلی وپر شدن قصبه وشش از رطوبات سرخ دوشش علاج شراب زوفا
وبیخ مهك وپرسیاوشان وتخم رازیانه وگلشکر باید دادن وقی فرمودن پس از انکه
خردل وعسل خورده باشد با سکنجبین عسل واب ترتیزه وغذا نخود اب با مغز بادام باید
دادن باب بیست وششم در سرفه سرفه حرکتی است که طبیعت بان حرکت
رفع موذی از شش واز اعضا که بدان متصل است میکند وسبب سرفه یا تری باشد
ویا خشکی اگر تری باشد علامت ان باشد که تشنگی نباشد ونفث بسیار باشد علاج
بیخ مهك خراشیده نیم کوفته پرسیاوشان ونبات باید دادن وغذا مزوره از نخود
بینوماش ومغز بادام باید دادن واگر سبب خشکی بود علامت تشنگی وخوش امدن
هوا خنك بود علاج شراب بنفشه وشراب خشخاش باید دادن وجلاب عناب
بنفشه تر وسپستان ولعاب بهدانه وبنکو باید دادن وغذا مزوره بینوماش بامغز
بادام وحسوا از آرد باقلا وشکر وروغن بنفشه وکشنیز در سینه وحلق باید
مالیدن باب بیست وهفتم در ذات الریه ذات الریه اماس شش است سبب
ان ممتلی شدن شش باشد از بسیاری خون علامت ان تب تیز باشد وتنگی نفس
باکو یا که گلو میفشارند وسرخی روی علاج رگ باسلیق باید زدن وخون بمقدار
قوت بیرون کردن وجلاب عناب بنفشه ونیلوفر ونبات وترنجبین باید دادن
ولعاب بهدانه ونیلوفر وروغن گل بادام لعوق باید ساختن وطبع وا نرم ساختن
بمطبوخی از سنا مکی وبنفشه ونیلوفر وعناب وسپستان وترنجبین وشیرخشت
وغذا کشکاب با خشخاش ونیلوفر وعناب وروغن گلبادام دادن

باربر

باب بیست وهشتم در سل ریش شدن شش را سل کویند اسباب سل ترکترین آنست
کراز سر شش بیرون اید وفرود اید وشش را ریش کند علامت سل هرکاه کر از
حناوندان سرفه وذات الریه سرفه خون وریم بیرون می آید تب لازم باشد وبدن
لاغر میشود ورخسار سرخ میشود وتب ظاهرتر میشود نشان سل باشد وسبب دایم
نزدیك جایکاه علت است بدل وسبب سرخ شدن رخسار برامدن بخارهاست
علاج اکر در ابتداء علت دریابند وقوت تمام باشد رك باسلیق باید زدن وخون
بنفاریق بیرون کردن وجلاب بنفشه ونیلوفر ونبات وعناب وسپستان باید دادن
وکاه کاه شیر زنان کر دختر شیر دهد وشیر خر باید دادن وکشکاب باسرطان ونیلوفر
وخشخاش دهند واطراف بزغاله وخروس در بینی باید دادن ودران کوشیدن که
طبیعت مجیب نشود ودر امساك طبیعت باید کوشیدن باب بیست ونهم
در ذات الجنب ذات الجنب ورمی است کرم ودردناك کراند رحجاب دل وغشاء
کرمستبطن اضلاع است بیدا شود علامت تنکی وتواتر نفس است ودرد
پهلو چنانکه سوزن بعضوی فرو برند وتب لازم ونبض مساوی وسرفه خشك
اول علت ودر وقت تزاید وبرآمدن خون با نفث وکرانی پهلو علاج در اول رك
باسلیق باید زدن وخون چندان بیرون باید کردن کررنك بکرداند لیکن بدو سه دفعه
تاقوت ساقط نشود وجلاب بنفشه وعناب ونیلوفر وسپستان ونبات وترنجبین
وشراب بنفشه وشراب خشخاش باید دادن ولعاب بنکو با روغن کلبادام وشراب
بنفشه لعوق سازند ومطبوخ فاکهه وترنجبین وشیرخشت تا خلط را استفراغ کند
غذا کشکاب با بنفشه ونیلوفر وعناب وخشخاش وسپستان وروغن بنفشه وشراب
بنفشه دادن وموم روغن از موم صافی وکتیرا وخطمی وروغن بنفشه در سینه وپهلو
باید مالیدن واب سرد ومیوها نباید دادن باب سی ام در خفقان خفقان حرکتی
اختلاجی است کر دل را حادث میشود ویا از سوء المزاج کرم از اعراض نفسانی باشد
چون خشم واندیشها از بهر کارها نازك یا طعامها وشرابها کرم خوردن یا در معرکه حمام
بغایت کرم باشد امدن وشدن کردن وتشنکی بافراط کشیدن ودر کرمابه کرم بسیار
نشستن علامت خفقان کرم تشنکی وسوزش خرابی دل وراحت یافتن از هوای

خشک باشد علاج اگر خون غالب باشد رگ باسلیق از جانب چپ باید زدن وهوای خانه
خنک کردن وصندل وگلاب وکافور بر سینه نهادن وجامه معتدل پوشیدن وجلاب
نیلوفر وشراب حماض وعرق گاوزبان وعرق بید مشک وشراب سیب وشراب صندل دادن
وکشنیز خشک وورق گل وطباشیر باشراب سیب باید دادن ومفرح سرد ومفرح معتدل
وغذا مزوره زرشک وغوره با مغز بادام وفروج داد واگر سوء المزاج سرد باشد علامت
آنکه لون صاحب خفقان سفید ورصاصی باشد وتشنگی نباشد علاج شراب بالنگو
وشراب ریحانی وشراب سوسن باید دادن وجلاب بالنگو وفرنجمشک ومفرح گرم و
دواء المسک وپوست ترنج پرورده بعسل باید دادن وغذا نخود آب با مرغ وکبک بریان
کرده وزیره بارج دادن باب سی ویکم در غشی ٥ غشی باطل وبیکار شدن جمله
قوتها محرک وحساسه است واسباب غشی تحلیل شدن روح است بواسطه استفراغها
وتحلیل بافراط بسبب لذتی مفرط چون لذت جماع دردها بافراط چون درد قولنج و
معده یا امتلا باشد یا از ماده که خنق روح کند علامت غشی سردی اطراف بدن باشد
ونبض صغیر وضعیف وبطی باشد ولون زرد باشد علاج در وقت نوبت گلاب وآب
سرد بر روی باید زدن وصندل وگلاب وخیار بالنگ سرد کرده در حلق باید چکانیدن
وجلاب شراب سیب وشراب حماض ونیلوفر دادن وآنچه سبب دردها باشد علاج
دردها باید کرد وغذا ماء اللحم ومرغ بریان کرده وتخم مرغ نیم پخت باید داد باب
سی ودویم در آمدن خون از گلو علاج رگ باسلیق زدن وقرص کهربا باآب ورق
اسپوس وآب تخم تورک باید دادن وگل ارمنی با گلاب وسرکه ممزوج باید دادن وکندر
وخون سیاوشان واقاقیرها و روغن گل با دام طلی شسته نماید کردن وغذا فروره
از پنبو سرخ وآب غوره وسماق باید دادن باب سی وسیم در ضعف معده
ضعف معده یا از سوء المزاج سرد باشد یا از بسیاری بلغم باشد که در معده گرد آمده
باشد علامت آنکه سوء المزاج سرد باشد قراقر نفخ بسیار باشد ودواء سدرکاه کا
علاج گوارش زیره وزنجبیل ومربا وفلفل ونانخواه ومصطکی رومی باید دادن
وروغن مصطکی در معده مالیدن واطریفل وماده الحیوة دادن وغذا نخود آب
بافلفل ودارچینی دادن علامت آنکه از گرد آمدن بلغم باشد در معده غثیان

رفی نخوع باشد و تشنکی نباشد علاج قی کردن است باب عسل و اب برک ترتیزه و خردل
و جلاب بالنکو و رازیانه و کلنکبین باید دادن و حب شبیار و معجون خیارچنبر بلغم را
بیرون کردن و غذا نخود آب باکوشت مرغ و دارچینی و کرویا باید دادن باب
سی و چهارم در غشیان غشیان شوریدن معده باشد که یا پیش از طعام یا پس
از طعام خوردن بود اکر از بس طعام خوردن علاج کم خوردن غذا باشد و شراب
ابی خوردن و اکر پیش از غذا خوردن بود علاج مزاج معده کرم باشد علاج شراب
به خوردن بود غذا مزوره از ناردانه و اکر مزاج معده سرد باشد علاج قی کردن است
باب ورق ترتیزه و جلاب بالنکو و نبات دادن و شراب انار و نعناع دادن و غذا زیره و
برنج با مرغ دادن باب سی و پنجم در پیچیدن شکم سبب رطوبتی است که حرارت
بر تحلیل ان قادر نباشد و ازان نفخ و قراقر باز دید اید علاج کوارش زیره و شراب ریحان
باب رازیانه باید دادن و کندم و زیره کرمانی و ورق سذاب خاییدن و دستار کرم کردن
بانش و بر شکم نهادن و در کرمابه اب کرم بر شکم ریختن و غذا نخود اب بابان دارچینی دادن
فواق باب سی و ششم حرکت طبقه اندرون معده است و این حرکت است از
تشنجی انقباض کریختن از موذی و حرکتی انبساطی از جهت دفع موذی یا خوردن چیزی
کرم تیز باشد سوزه معده باشد از عقب خوردن غذا تیز یا دارو تیز علاج اب کرم
با روغن بادام جرعه میدهند و قی میفرمایند باب کرم و سکنجبین ساده و اب انار ترش و
شیرین میمکد نعناع میخاید و شراب به می لیسد و غذا حسو نرم با روغن بادام و شکر بدهند
و اکر سبب ان ماده غلیظ باشد ماهی شور بدهند و در عقب آن تخم شبت ترتیزه بجوشانند
و قدری نمک طعام در ان حل کنند و بدهند و بیه مرغ بروغن کنجد چرب کنند و بکلو
فرو برند و قی کنند و جلاب کلشکر و تخم رازیانه بدهند و غذا نخود اب باکوشت کبک
و کنجشک باید دادن باب سی و هفتم در هیضه و اسهال و زحیر سبب هیضه
ناکواریدن طعام است و فاسد شدن غذا در معده هرچه لطیف باشد و بصفرا ماند
ترود بقی بیرون اید و هرچه غلیظ باشد باسهال فرود اید علاج هرکاه که احساس کنند
که طعام اندر معده تباه شده در حال قی فرمایند تا معده پاک شود و اندر هیضه هیچ حرکت
نباید کردن لیکن خویشتن را آراسته باید ساختن باید که خواب بازدید این که هیضه را

هیچ علاج به از خواب نیسته وشراب غوره وشراب ریباس باید دادن اما اسهال مختلف
اللون باشد وبا ان پیچیدن شکم نباشد وبعید العهد بخوردن مسهل دفع باید کردن و
نباید بستن واگر ضعف پدید اورد پیچیدن شکم باشد باز باید بستن علاج قرص طباشیر
بست وسفوف ناردانه وآب به باید دادن وغذا مزوره سماق ومرغ فرمودن وبا اسهال
خون باشد علاج سفوف نشاسته وقرص طباشیر وبارتنگ وبنکو وتخم شاهسپرم
وصمغ عربی وتخم سپیدان بریان کرده باعرق گل باید دادن وغذا کاورس ومغز بادام
پوست کنده بریان کرده باخایه مرغ دهند واقاقیا وصندل وگل ارمنی وزیره کرمانی
وگلنار رباب مورد بسرشند وبرناف وشکم طلا کنند تزحر تقاضای برخواستن است
وهرگاه که برخیزد چیزی اندک جدا شود وغلیظ ومخاطی بعضی باخون وبعضی بی خون
علاج تزحر همچو اسهال خون باید کردن ومرهم شادنه استعمال باید کردن

باب سی وهشتم در قولنج مرضی معوی است وسبب ان بلغمی غلیظ ورسنده
باشد وبادی غلیظ که در روده کانها باشد وبا سبب خشکی ثقلها باشد از خوردن
غذاها خشک باز دید اید وقولنج که سبب ان بادی غلیظ باشد وثقلی خشک اول
روده اعور ممتلی گردد وپس امتلا بروده قولون باز دهند علامت باز دید
امدن قولنج که طبیعت بجیب نشود وشهوت طعام ضعیف وچیزهای ترش و
شور وتیز ارزو کند وشکم می پیچد ودرد پشت وساق پدید اید واب بسیار خواهد
علاج گوارش به نرم ومعجون خیارشنبر وگوارش تمری وسنای مکی وشکر باید
دادن واگر طبیعت نرم نشود حقنه نیز دوکرت کردن تا روده کان از ماده قولنج
پاک شود وشاف از تخم حنظل وبوره ارمنی وعنزروت واشق وصابون وورق
سداب استعمال کردن سودمند باشد واز اب سرد ومیوها اجتناب فرمودن
وهر بامداد جلابی گرم از گلشکر وتخم رازیانه دادن ودر اب نشستن از بابونه
واکلیل الملک وتخم شبث وروباه تربک وحسک وخطمی ونمک طعام نشاندن
وغذا نخود آب بامرغ وکبک وگوشت گنجشک دادن

باب سی ونهم در کرم که در شکم وروده کانها باز دید اید سبب ان رطوبتی غلیظ باشد که در سطح
روده کانها دو شیده شود وحرارت ضعیف از ان نتواند بتحلیل بردن رطوبات

فاسد و منفعن شود و از بناهی ان رطوبات کرمان متولد شوند و اسباب سابق ان طعام
غلیظ است و ناکواریدن ان و میوهای خام و شیر و ماست خوردن و بر امتلا مجامعت
واندر کرمابه رفتن **علامت** ان درد شکم و پیچیدن ناف و آمدن آب لعاب دهان
بود خاصه در وقت خواب و زردی روی و بدخوئی و زود کرسنه شدن و بستگی طبیعت
علاج یکهفته هر بامداد صد درم شیر تازه و ده درم شکر دران حل کنند و بدهند
و غذا نخود آب با خشک دانه و اویشن بدهند و روز هفتم برنک کابلی مقشر و شیح ترکی
و قسط تلخ و ترمس و تربد و سرخس و قنبیل و حب النیل از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته
بر سر شیر تازه باید دادن تا کرمان را بکشد و مستفرغ کرداند و اکر طبیعت دیر مجیب شود
جرعه سرکه کهنه در آب کرم ممزوج کرده بدهند و آخر روز غذا از کشک سوده با شیر باید
دادن و شافه از زهره کاو و جاوشیر با عسل سرشته استعمال کند ضمادی از شونیز با زهره کاو
بیامیزند و بر ناف ضماد کنند و روز دیکر جلابی از آب کامه و دوشاب بدهند و شربتی سرد
از نبات و کشنیز خشک و غذا بقاعده **باب چهلم در درد جکر** اکر درد جکر
با سرخی روی و امتلای بدن باشد **علاج** رک باسلیق باید زدن و جلاب تخم کاشنی و بارتنک
و نبات باید دادن و صندل مقاصری و کافور و آب کل بر جکر طلا باید کردن و غذا
کشک آب باید دادن یا بغوره یا نان جو و اکر رنک بدن سپید باشد و تشنکی نباشد
ماء الاصول و سکنجبین بزوری باید دادن و غذا زیره باج با کوشت کنجشک و کبک
صحرائی باید دادن **باب چهل و یکم در سوء القنیه و استسقا** سبب سوء القنیه
و استسقا سردی مزاج جکر است که از حال طبیعی بکردد و ضعیفی بدن پدید آید و لون
روی و بدن زرد شود و یا سپید و آماسی در زیر چشم و دست و پای پیدا شود از ان
سوء القنیه کویند و اما استسقا سبب ان مرضی بادیست و سبب ان ماده غریبست
که در فرجها متحلل شود و از ان سیفرا یابد و اقسام ان سه است لحمی و ذقی و طبلی و سبب
استسقاء لحمی سوء المزاج سرد باشد که اندر جکر و اندر رکها بر همه تن بسبب ناقص
شدن هضم ثالث پیدا شود **علامت** استسقاء لحمی پای آماس کیرد پس شکم
پس نثیان پس روی و اندامها دیکر هر کجا انکشت بنهند جای انکشت یکزمان
فرونشسته بماند و این نوع اسلم انواع استسقاست سبب استسقای ذقی آنست

کراب در رود کانی ومیاره بوست شکم ومیان ثرب ناف کرد اید وسبب این است که
میان ناف ومقعر جکر راه کذری هست که خون از ان مجری بجکر چنین میرسد ودرین
حالت که از ان مجری مستغنی شده اند مجری متلاشی شده است وچون جانب محدب
جکر بسبب سده یا ورمی بسته شود ان کذر بعضی وریت کشاده شود وبدین سبب
مزاج جکر سرد شود وتولید خونی مائی کند وکویا رودکانیها در میان اب سیاحت
وشناه میکند واین نوع از استسقا بدترین انواع است علامت این استسقا اماس
اطراف بدن باشد وسرفه خشک بدید اید وضعف زیادت کند وباخر اسهال
باندید آورد وچون مشک پر آب باشد که چون دست بر ان مینهند خضخضه میکند
سبب استسقاء طبلی انست که بادی غلیظ در ان موضع که اب در استسقاء زقی
جمع شده باشد جمع شود باندک رطوبتی وسبب این باد غلیظ کرمی مزاج جکر باشد
وباردی مزاج معده علامت این نوع از استسقاء انست که ناف بیرون اید وشکم
بغایت بزرک باشد وچون دست بر شکم نهند او از طبل بیرون اید وان بر امدن احشا
اسایشی یابد علاج نوع اول قی فرمودن است بتفاریق وداروهاء مسهل برفق دادن
واز آب ومبرات وپرهیز فرمودن وراه کذر سده بکشودن وماء الاصول وسکنجبین بزوری
دادن ودماغ را بغرغره پاک کردن وازداروها کردرین علت نافع است حب بارهو حب
ریوند وقرص لدشک بزرک وکوچک است ودر آب دریا وآب شور نشستن لایق باشد
ومستسقی در ریک کرم کرده مندفن کردن یا در افتاب کرم نشاندن از قوی ترین معالجها
باشد وجلاب از تخم کاشنی وپوست بیخ کرفس ونبات باید دادن
وغذا زیره باج از نخود وکشمش ومغز بادام وچاشنی سرکه واندک زعفران با مرغ باید دادن
علاج نوع دویم اول تدبیر ان باید کردن که اماس زایل شود بس تدبیر استفراغ کردن
چنانکه کاهی شربتی دهند که تسکین حرارت کند وکاهی شربتی که استفراغ کردن چنانکه
اب کند بطریق ادرار بول جلاب از تخم کاشنی وروباه تربک ورازیانه وکرفس
بانبات باید دادن واب کاشنی تر بانبات دهند وروباه تربک پنج درم تخم کاشنی
پنج درم بانبات ده درم بجوشانند وسی درم آب کاشنی باشد بکیرند وبا یکدیکر
بیامیزند ومغز خیار چنبر بست درم دران حل کنند وبدهند تا طبع را نرم کند

وحب مازدیون ودیوند وحب غاریقون بدو سه کرت بدهند وغذا نخود آب باد رجینی
وتخم رازیانه ومرغ میدهند **علاج نوع سیم** اکر کرمی غالب بود سکنجبین بزوری خنك
وضمادی از صندل وعود ولادن وتخم کرفس ومشك بر جکر نهادن وغذا زرشك دادن
واکر سردی غالب بود تخم رازیانه وسکنجبین غافت وسنبلهٔ هندی دادن وماء الاصول
ومعجون حب الغار باید دادن وغذا نخود آب ومغز بادام وخسك دانه دادن
باب جهل ودویم در درد سپرز اکر رنك بدن سیاه باشد وبول زرد باشد
علاج رك اسلیم باید زدن از دست جپ وجلاب روباه تروك وتخم کاشنی وسکنجبین
بزوری باید دادن واکر بدن تیره باشد ومعده ضعیف باشد وهفتم نیك باشد **علاج**
ایاره فیقرا باید دادن وادرار بول باید کردن وماء الاصول وسکنجبین بزوری وسذاب
وتخم تره تیزه باید که بجوشانند وقدری نمد باندازه سپرز ترتیب کنند وبدان سرکه بجوشانند
وبر موضع سپرز نهند وسرکه بناشتا اشامند وغذای مزورهٔ زرشك وزیره باج
میدهند **باب جهل وسیم در یرقان** یرقان تغیر رنك
وروی ورنك سپیدهٔ جشم ورنك تمام پوست تن را کویند ویرقان یا زرد باشد
یا سیاه واسباب تولد یرقان زرد بسیاری تولد صفرا از جکر وسده انکه منفذ فرود
امدن صفرا بجانب روده کانی اندهره یا از قبیل دفع طبیعت باشد که دفع مره صفرا بظاهر
بدن کند بجهت بحران **علامت** یرقان زرد سبب حرارت جکر وتولد صفرا باشد
تشنکیست وتلخی دهان وزردی زبان وبول ناری وکف ان زرد بود **علاج**
جلاب تخم کاشنی وخرماء هندی والو سیاه والو کیلی ونبات وترنجبین باید داد
وبمطبوخ هلیلهٔ زرد استفراغ صفرا باید کردن وسکنجبین وعرق کاشنی واب خیار
وکدو واب انار ترش وشیرین وشیرهٔ تخم توزك باید دادن وقرص تباشیر نرم
وقرص کافوری وقرص معتدل وقرص زرشك وخرماء هندی باید دادن واکر
بازدید امدن یرقان از دفع طبیعت باشد ومرضها ماده جون پیش از روز هفتم
بود بد باشد واکر رطوبات بسیار از بدن بطریق اسهال وادرار مستفرغ شود
وجون روز هفتم بازدید آید نشان خیر باشد یرقان سیاه بیشتر از سپرز باشد و
جکر نیز باشد ولیکن از سپرز باشد سبب ان سده باشد انکه منفذی که میان جکر

وسبز باشد علاج رگ اسیلیم باید زدن واز دست چپ وبمطبوخ افتیمون استفراغ باید کردن واب پنیر وسکنجبین دادن وغذا ازبره باج ساده باید دادن باب چهل وچهارم در درد گرده ضربانی باشد وبول سرخ باشد علاج رگ باسلیق باید زدن وجلاب ازشیره تخم خیار بالنگ وخربزه وخیار زه با نبات باید دادن واگر نشان غلبه خون نباشد طبع را بمطبوخ فاکهه وترنجبین وخیارچنبر نرم باید داشتن وغذا مزور از سبوس ماش ومغز بادام باید دادن واگر بول خون اید قرص کهربا با وگل ارمنی و بارتنگ بریان کرده وقرص کنار وخون سیاوشان وکندر باید دادن وغذا مزور از سماق با مغز بادام وفروج باید دادن واگر در بول ریگ باشد معجون حجر الیهود وجلاب تخم رازیانه وشیره تخم خربزه با نبات باید دادن وغذا نخوداب واگر سلسل بول باشد اطریفل کوچک وبزرگ وشاه بلوط وشکر وقرص کندر باید دادن وغذا مرغ بریان کرده نافع بود باب چهل وپنجم در ریگها ورم مثانه بیشتر ریگها که در مثانه پیدا اید او ورم گرم باشد علامت درد سخت باشد وگرفتگی بول وتب نیز محرقه وسیاهی زبان وهذیان گفتن واماس زهار علاج رگ باسلیق باید زدن ودر آب سنگی که دران بنفشه وخیری وخطمی وروباه ترک پخته باشد باید نشاندن وضمادی از ارد باقلا وارد جو وبنفشه وخطمی وروباه ترک با نبات باید دادن وطبع را بمطبوخ فاکهه نرم داشتن وغذا مزوری از سبوس ماش با مغز بادام دادن ریگ وسنگ مثانه وگرده ریگ وسنگ که در گرده ومثانه تولد کند این علت بیشتر کودکان را باشد ومردم فربه وسبب سنگ وریگ رطوبتهای لزج است که در غذاها غلیظ تولد کند علامت هرگاه که این بول غلیظ ودقیق وصافی شود وبول سیاه که بیرون دو بیماری اید نشان تولد سنگست علاج قطع ماده ان کردن اول بقی و ادرار البول واسهال وجلاب تخم کدو وتخم کرفس وماء الوصول وسکنجبین بزوری باید دادن وطبع را بقرص بنفشه ومعجون خیارچنبر نرم باید داشتن ودر آب زن باید نشستن که خسک وبابونه واکلیل الملک وشبیث وورق کرنب وورق خطمی وبیخ سیاوشان ومرزنگوش دران پخته باشند ومعجون حجر الیهود وباب برگ خیار دشتی میدهند وغذا نخوداب با تخم رازیانه دادن

باب چهل و ششم در ضعیفی قوت مجامعت در نقصان باه یا از ضعف شهوت
باشد و یا از استرخاء سستی منی باشد و ضعف شهوت یا از ضعف بدن باشد یا از اندکی
غذا خوردن یا از لاغری بدن باشد و زردی رنگ همچنین علاج تقویت بدن کردن
تدبیر [illegible] وانکه از اندک خوردن غذاء بود غذا زیاده باید کردن و خواب فرمودن
بهلو و بشادی مشغول بودن و مدتی ترک مجامعت کردن و اکر سبب اندکی منی باشد
علاج از غذاهای مرطب باید دادن چون حلوای ترنجبین و معجون اللبوب و هریسه
از کوشت بره و بط و سر بریان و زنجبیل پرورده و نقل بو ینطابغی و پسته و مغز بادام
کردن و غذا کران بهر هیجان باه خورند غذائی باید که در وی سه معنی بود یکی آنکه میل بکرمی
دارد و اما آنچه در وی این سه معنی حاصل است نخود است و لوبیا و کزر است و شلغم اینست
و مانند آن اکر سبب سستی و استرخاء الآت منی باشد علامت آن وقت تنکی منی باشد
علاج از اطریفل بزرک و کوچک باید دادن و غذا کباب بریان کرده باب
چهل و هفتم در رنجهای مقعد رنجهای مقعد چون ضربانی درد و ورم در مقعد حادث شود
علاج رک باسلیق باید زدن و در آب شبشک و بنفشه و خطمی و پوست خشخاش نیم
کوفته و ورق لوبیا نشاندن و زرده تخم مرغ و روغن کل بادام ضماد باید ساختن
و جلاب عناب و نبات باید دادن بواسیر دانچند باشد که از فساد غذاها
حادث شود و هم در اندرون سرخ باشد و هم برون اکر آن خون روان باشد علاج آن
قرص کهربا و قرص کلنار با شراب مورد و شراب به باید داد و اکر خون روان نباشد
علاج از حب مقل و اطریفل مقلست و غذا نخود آب باکندنا باید فرمودن باب
چهل و هشتم در بیماری انثیان اماس خایه علاج از کثیرا در هاون اسرب باید سودن
چندانکه قدری اسرب با آن سوده طلا باید کردن سود دارد و طبع را نرم باید داشتن
و قرص بنفشه و غذا مزوره غوره با مغز بادام باید دادن خارش قضیب سبب آن
ماده تیز باشد که در آنجا منصب باشد علاج رک باسلیق باید زدن و مطبوخ هلیلهٔ
زرد باید دادن و خلطهای تیز مستفرغ کردن و صندل سرخ و شیاف مامیثا و عرق
کل طلا باید کردن و علق که آنرا دیوچه کویند بر روی ران باید افکندن فتق و قیله
فرود آمدن بعضی از روده کانها و یا باد غلیظ است بکیسهٔ خایه اتساع مجازی علاج

است کرانها برهم فشارند تا با زجای خود رود و برفاده بند دو از پیاده رفتن و مجامعت
کردن و طعامهای نفاخ خوردن پرهیز کند و کوارش زیره و معجون حب الغار باید دادن
و ضمادهای قابض بر وی نهند چون اقاقیا و صبر و پوست انار و مازوی سبز و برگ
مورد و کلنار و جوز سرو و ابهل و سریشم ماهی و خداوند قیله کر انرا باد کند کویند
معجون کندر و سنجر نینا باید دادن و غذا نخود آب با مرغ و کبك و کنجشك باید دادن
والله اعلم **باب چهل و نهم در بسیار آمدن خون حیض** اگر سبب تیزی و
کرمی خون بود رگ باسلیق باید زدن و طبع را بحب اصطمخیقون نرم داشتن و شیرهٔ
تخم توره و آب ورق اسپیوش با کل ارمنی و قرص طباشیر ست و قرص کهربا و قرص بسد
با شراب مورد و شراب بر دادن و غذا مزوره از سماق و آب غوره و زرشك باید دادن
بسته شدن خون حیض سبب قوی ترین ان سده است و سبب سده یا فربهی با فراط
سبب بسته شدن رگها و منفذها و باریکی ان باشد **علاج** اگر از فربهی افراط باشد
رگ صافن و مابض باید زدن و بر ساق حجامت کردن و جلاب بر سیاوشان در تك
باید دادن و تخم مرزنکوش با عسل جوشانیده کر سبب لاغری و با فراط بود **علاج**
ترطیب بدن باید کردن و سکنجبین ساده باید دادن و در غذاها اگر زود هضم
شود باید افزودن و بگرمابه معتدل باید رفتن و روغن بنفشه در بدن باید مالیدن
باب پنجاهم در نقرس و حذابر که انرا کنج و مفاصل کویند و عرق النسا و درد
و رگ این رنجها یکیست اگر در پیوندهای انگشتان پای ریزد انرا درد و رگ
کویند و اگر در مهرهای پشت فرو ریزد انرا جذب بر خوانند و اگر در دستها و
زانوها فرو ریزد او را درد مفاصل کویند **علامت** اگر رنجها از مادهٔ خون بود
اول استفراغ خون باید کردن و از جانب مخالف و پس دو روز یا نیم روز قی
باید کردن و از آب سرد و میوها خوردن و جماع کردن پرهیز باید کردن و بمطبوخ
هلیله و مطبوخ سورنجان و سنا مکی و بیخ مهك و حب سورنجان استفراغ باید فرمودن
و غذا نخود آب ساده دادن و اگر ماده بلغم باشد جلاب تخم رازیانه و کلنکبین و در روز
قی باید کردن باب شبث و تخم تربیزه و عسل و نمك طعام و حب اصطمخیقون و حب
ایارج فیقرا استفراغ باید کرد و غذا نخود آب با کبك و مرغ دادن و روغن قسط

و روغن ضروع و روغن شبت و بابونه باید مالیدن و حقنهای تن باید کردن والله اعلم
باب پنجاه و یکم در دوالی و داء الفیل دوالی علتیست کی رکهای ساق پای غلیظ شود
جون کره کره بر یکدیکر پیچیده شود و سبب این خونی سوداوی باشد درین رکها منصب شود
واین علت بیشتر حمالان را و بیکاران را و پای ایستادکان حضرت پادشاهان را حادث
شود و داء الفیل ان بود کی ساق پای و قدم همچون ساق پای پیل غلیظ و استبر شود
و مادهٔ این علت خون سوداوی و بلغمی باشد علاج اول رک باسلیق باید کشودن
و قی فرمودن و اسایش دادن و از بن ران تا قدمها بریسمان محکم پیچیدن و بمطبوخ افتیمون
و تنقیه بدن باید کردن و حب سورنجان دادن بیاپی و پس از تنقیه بدن خاکستر
چوب رز و تخم خربزه و تخم ترب و سرکین بز و ارد حلبه با روغن زیت طلا باید کردن
و غذا زیره باج و نخوداب و مرق کندم باید دادن والله اعلم باب پنجاه و دوم در بیماریها
کی در ظاهر تن پیدا شود چون سعفه و کر و خارش سبب سعفه تکاسف مادهٔ تن باشد
در ظاهر بدن علاج رک باسلیق باید زدن و بهر الیدن باید کشودن و تنقیه بدن
بمطبوخ افتیمون باید کردن و حجامت باید کردن و جلاب عناب و نبات و ترنجبین
باید دادن و روغن بنفشه در بینی چکانیدن و موم صافی بجای سعفه باید مالیدن
و غذا نخوداب و سوس اب با روغن شکر باید دادن کر و خارش سبب ان مادهٔ غلیظ
باشد عفن کی در رکها جمع امده باشد و طبیعت از ظاهر پوست دفع کند علاج
رک باسلیق باید زدن و استفراغ بمطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله زرد و مطبوخ شاهتره
باید کردن و سکنجبین ساده و اب شاهتره باید کردن و جلاب بنفشه و عناب و
الوی سیاه و خرمای هندی و نبات و ترنجبین باید دادن و غذا مزوره از پیو ماش و اکو
کلی و تمر هندی باید دادن و اب پنیر و سکنجبین سودمند بود و در اب کبریت و اب شور
نشستن تری تمام پیدا کند و تخم ریباس و مغز استه زرد الوی زرد و صبر اسقوطری
و سیماب مغسول با سرکه بیامیزد و هر روز از ان قدری در ماست مزج کند و در کرما بر
طلای بدن کند و از جماع کردن و طعام شور و شیرین و کوشت خوردن پرهیز کند والله
اعلم باب پنجاه و سیم در بهق و جذام علاج بهق قی کردن است و استفراغ
بلغم کردن بحب اصطمخیقون و حب ایاره و مطبوخ ترب و جلاب از تخم رازیانه رومی

وسکنجبین باید دادن و غذا نخود آب و آب خسک دانه با کوشت مرغ و کوشت کبک باید
دادن و از شیطرج هندی و تربد سفید و تخم ترتیزه و روناس و خرمل کوفته و بیخته
با سرکه کهن آمیخته طلا باید کردن علاج جذام رگ بهر البدن و باسلیق باید کشودن
و بمطبوخ افتیمونی و معجون نجاح و حب افتیمون و مطبوخ هلیله سیاه و زرد و استفراغ
سودا باید کردن و تریاک افعی و شراب صرف باید چشانید و طلاء بدن باید کردن
و روغن بنفشه و روغن کدو در بینی باید چکانیدن و هر روز باید رفتن و غذا نخود آب
دادن والله اعلم باب پنجاه و چهارم در بثره و حصف علاج
بثره جلاب الوی سیاه و الوی کیلی و تمر هندی و ورق گل باید دادن و بمطبوخ هلیله
زرد استفراغ باید کرد و سبب حصف شوری عرق باشد و ناشستن بدن و ترک حمام
کردن یا در هوای گرم حرکت کردن علاج استفراغ سودا باید کردن بمطبوخ فاکهه
و بعرق گل و تمر هندی و سکنجبین ساده در جایگاه خنک بنشستن و آب سرد خوردن
و غذا مزوره از بینو ماش و کدو دادن و آب انار ترش و شیرین مکیدن و تخم خرفه
با گلاب طلا باید کردن والله اعلم باب پنجاه و پنجم در حصبه و آبله و کوک
علاج حصبه و آبله جلاب عناب و نبات و شفترک باید دادن و طبع را بسته داشتن
و نگذاشتن که نرم شود و غذا آردجو و کشکاب و عناب و بینو سرخ دادن و شفترک
در جامه خواب بر اکند علاج کوک مطبوخ افتیمون عیاره فستق باید دادن و مرهم
زنگاری طلای کوک کردن والله اعلم باب پنجاه و ششم در ورمها
هرگاه که ورم نزد همسایگی اعضای رئیسه باشد در ابتداء رادعات استعمال باید کردن
و در وقت تفزید رادع با محلل باید آمیختن و در وقت انحطاط بر محلل تنها اختصار
باید کردن و ورم یا از خون باشد یا از صفرا یا از سودا یا از بلغم و اگر ورم خونی بوده
علامت آن سوزش و ضربان و گرمی جایگاه ورم و سرخی رنگ ورم باشد علامت
صفرای بخار روی و زیادت گرمی جایگاه ورم باشد علاج این هر دو نوع رگ باید
زدن و حجامت کردن و جلاب عناب و خرمای هندی و ترنجبین باید دادن و طبع را
بمطبوخ فواکه و خیار چنبر و شیرخشت نرم داشتن و طلاهای سرد و خشک بر نهادن
و غذا کشکاب دادن علامت ورم سودائی وی صلابت ورم باشد و سیاهی رنگ

آن وسردی جایگاه ورم علاج اسهال سودا باید کردن بمطبوخ افتیمون وحب افتیمون
ومرهم دیاخلیون برنهادن واگر بلغمی بود علامت آن تری ورم باشد چون انگشت بر ریش بنهد
بایجایگاه انگشت زمانی بماند ولون ورم سپید بود علاج جلاب بنج مهك خراشیده نیم کوفته
باگل شکر باید دادن وغذا نخود آب واسهال بلغم باید کردن وحب اصطمخیقون وحب ایاره
واگر آماس سقط باشد وپاضربه اول فصد باید کردن وصندل سرخ وزعفران راستادا
باب کشنیز تر سوده طلا باید کردن والله اعلم

باب پنجاه وهفتم در سرطان وخنازیر

ورمیست سخت وانرا بیخها بسیار باشد وسبب سرطان ماده سوداوی باشد که
در اعضاء نرم متحلل ریزد وزنانرا در پستان ورحم بسیار افتد ومردانرا در حوالی حلق
وقضیب ونشان تدبیر صواب است که انچه بدید آمده باشد نگذارند که زیاده شود
ورگ اکحل باید زدن واستفراغ سودا بپایی باید کردن ومطبوخ افتیمون وحب افتیمون
وانچه در علاج جذام ومالیخولیا گفته شد انجام آن معالجت باید کردن وماء الجبین
باسکنجبین درین مرض سودمند است وسبب حدوث خنازیر سوء الهضم وتخمه
باشد وان آماسی سخت باشد کوچك علاج استفراغ بلغم باید کردن بقی ومسهل و
حب اصطمخیقون وحب ایاره فیقرا ومطبوخ تربد باید دادن وجلاب بالنکو و
تخم رازیانه وگل شکر باید دادن وغذا نخود آب ودارچینی ومرهم دیاخلیون برنهادن

باب پنجاه وهشتم در تبها

اجناس عالیه تب سه است حمی یوم وحمی
دق وحمی عفن هر تب که زمان آن کوتاه باشد آنرا حمی یوم گویند سبب حمی یوم
در تابستان در آفتاب نشستن ونزدیك آتش بسیار نشستن وغذاهای گرم خوردن
وریاضت بسیار بی هنگام کردن ودر جماع الحال کردن وبیخواب بودن وغم
خوردن واندیشه کردن وخشم گرفتن علاج شربتهای سرد باید دادن
چون سکنجبین وخرمای هندی با برف واب نقوع باید دادن ومزوره
از بنوماش وتمر هندی با برغاله باید دادن وچون تب زایل شود بگرمابه
باید رفتن تب دق بیشتر از تب دق نبض صلب ودقیق باشد وضعیف
ومتواتر ومدقوق از حرارت تب آگاه نباشد وبینی باریك شود وچشم
درگو افتد وهرگاه که مدقوق غذا خورد حرارت تب پس از یکساعت ظاهر شود

علاج کشکاب با سرطان و نیلوفر باید دادن و در خانه خنک باید داشتن و هر روز
بکرمابه معتدل باید بردن و در آب فاتر نشاندن و روغن بنفشه و روغن
کدو بر بدن باید مالیدن و شیر ماده خر که کیاه تر خورده باشد باید دادن
و آب خیار کدو و شراب خشخاش اگر لایق باشد و کاه کاه آب کاهو و آب
انار شیرین و سیب شیرین و شراب صندل و قرص کافوری و قرص معتدل
سودمند بود مزوره پینو ماش با فروج و باچه بزغاله دادن لایق باشد و طبع را
نباید کذاشتن که نرم شود **تبهای عفن** یا از عفونت خون و صفرا باشد یا از عفونت
سودا و بلغم اکر از عفونت خون باشد آنرا مطبقه کویند و پیوسته بدن کرم
باشد تا آنکاهی که منقضی شود **علامت** رنك روی و رنك چشم سرخ باشد
و طعم دهان شیرین **علاج** فصد باید کردن و طبع را بمطبوخ فاکهه و هلیله
زرد نرم داشتن و جلاب آلوی سیاه و نبات و خرمای هندی و نبات باید دادن
و پس از استفراغ آب خیار کدو و شیره تخم بوترك و سکنجبین باید دادن و هر خلطی
که بیرون عروق متعفن شود آنرا محرقه کویند **علامت** آنست که حرارت این
تب لازم بود و اندرون کرمتر از بیرون بود بدین سبب تشنکی سخت غالب
بود و رنك زبان زرد باشد یا سیاه و این تب سرما و ناقص نباشد و فرق
میان محرقه و مطبقه آنست که محرقه نوبت غب اشتداد کند و مطبقه آنست
که نه چنین باشد **علاج** جلاب تخم کاشنی و بنفشه و آلو سیاه و تمر هندی و آب
انار ترش و شیرین و نبات و ترنجبین باید دادن و استفراغ صفرا بمطبوخ
فاکهه که در آن مغز خیارچنبر و شیرخشت و برك کل و هلیله زرد باشد
باید کردن و بعد از استفراغ تمام آب خیار کدو و آب تخم بوترك و سکنجبین
و قرص طباشیر نرم و آب نقوع فاکهه باید دادن و غذا کشکاب با تخم کاشنی
و نیلوفر و عناب و خشخاش دهند و هوای خانه و جایکاه خنك باید داشتن
برك بید و کدو و خشخاش در جایکاه بیمار باید کستردن و اکر صفرا بیرون
رکها و عروق متعفن شود آنرا غب کویند دو کونه خالصه و غیر خالصه درازی
مدت خالصه هشت ساعت باشد و درازی غیر خالصه دوازده ساعت:

واین تب یکروز آید ویکروز نیاید واگر زند بیر باصواب بود عدد نوبتهای این تب
هفت نوبت بر نگردد **علامت** آن نبض سریع ومختلف باشد وقاروره رقیق
وناری وزعفرانی بود ودر ابتداء تب ناقص ولرزانیدن تمام باشد ودر حالت
لرزانیدن تشنگی تمام باشد وزود باز گرم باشد **علاج** این هر دو نوع یکیست
جلاب تخم کاشنی وپوست بیخ کاشنی وخرما هندی والوی سیاه والوی کیلی
وبرگ گل سرخ ونیلوفر ونبات وترنجبین باید دادن وغذا کشکاب وطبع را
بمطبوخ فاکهه ومطبوخ هلیله زرد نرم باید داشتن واستفراغ صفرا کردن
وپس از استفراغ قرص طباشیر وقرص معتدل باید دادن وسکنجبین بزوری
استفراغ صفرا **شطر الغب** از جمله صفراست بسیار آن باشد که اندر یکی
نوبت دو بار یا سه نوبت سرما آغاز کند **علاج** بیخ مهک خراشیده وتخم
کشوت با نبات وترنجبین باید دادن واب گرم وسکنجبین باید دادن وقی
فرمودن واستفراغ صفرا وبلغم بمعجون خیار چنبر وسنامکی وقرص بنفشه
ومطبوخ هلیله کردن ترید وتخم رازیانه باشد کردن وغذا کشکاب
بانخود وتخم رازیانه باید دادن **تب بلغمی** سبب آن عفونت بلغم باشد **علاج**
نبض صغیر وضعیف وقاروره در ابتدا سپید وتیره باشد وباخر نارنجی شود
وسرما ولرزه قوی باشد وغثیان وقی بسیار افتد **علاج** قی باید فرمودن بسکنجبین
عسلی واب گرم وجلاب گلشکر وسکنجبین باید دادن وغذا بانخود وتخم رازیانه
واستفراغ بلغم باید کردن بمطبوخ تربد وقرص بنفشه ومعجون خیار چنبر
تب ربع از عفونت سودا باشد واین تب دو روز نیاید ویکروز آید اگر اندرون
عروق متعفن دایم باشد ونوبت ربع اشتداد کند **علامت** آن لرزه
وسرما باشد در ابتداء تب ودر استخوانها شکستی باشد وبسیار بلرزد و
لبث او بیست وچهار ساعت باشد ونبض صلب وبطی باشد **علاج** واجب
چنان باشد که درین تب حفظ قوت وفا کنند که این تب از امراض مزمنه است
تا قوت وفا کند وروز اول از غذا واب سرد منع کنند وقی فرمایند وجلاب سکنجبین
وگلشکر باید دادن وغذا نخود آب با مرغ تا نضج پیدا شود وپختگی تمام شود مسهل

نباید دادن وچون نضج پیدا شود استفراغ سودا باید کردن بمطبوخ افتیمون وحب افتیمون ومعجون نجاح ودر معالجت تب خمس وسدس وسبع این باشد

باب پنجاه ونهم در معالجت زهر کزیدن ورمانیدن حشرات

شوکران خناق سخت آورد واطراف بدن سرد کند وچشم تاریک کند علاج اول قی باید کردن وحقنه کردن وهر ساعت شیر گاو با افسنتین وفلفل باید دادن زرنیخ چشم سرخ کند وزبان سیاه کند واندام سست کند علاج روغن گاو وشیر باید دادن تا قی کند وغذاهای چرب دهند افیون جمله بدنرا سست کند وبعضراند وفواق وتنگی نفس آورد علاج قی باید فرمودن بروغن گاو وآب نیم گرم وبوره ونمک طعام وسیر ومغز جوز نافع است وتریاک مترودیطوس باید دادن وچند بیدستر بو بایندن و نگذارند که بخواب رود بلادر بیماریهای حاده تولد کند واگر کسیرا دو مثقال بدهند هلاک شود واگر از آن خلاص یابد دیوانه شود زنگار لرزه در بدن پدید آورد ومزاج گرم کند وخناق آورد وشورش در اندرون پیدا کند ورودگانی را ریش کرداند علاج آب گرم وروغن گل بادام با شکر دهند وبشلک تازه ولعاب بنکو وبهدانه ومزوره از زرشک کزیدن جانوران اگر عیاذا بالله افعی بگزد آن عضورا باید بریدن که خلاص در آن است واگر نتوانند بریدن محجمه برنهند وآن عضورا بمکند وزفت وفرفیون وجاوشیر وقنه وپیاز بر موضع کزیده نهند تا زهر بکشد ومرغ خانگی یا خروس بکشند وسینه بشکافند وبر آن موضع نهند و هر ساعت که فاتر شود دیگری مینهند وسرکه ونمک وزهره گاو وزهره بز با خاکستر چوب انجیر وچوب رز بر آن موضع نهند وروغن گاو ودیرینه بسیار دهند و در آب شیر نشانند ونگذارند که بخسپد وحرکت فرمایند وتریاق بزرگ یکمثقال با شراب کهن بدهند واندر گرمابه میبرند تا عرق کند ومارمهره با خویشتن سود دارد علاج کزیدن کژدم اول زهر او بیرون باید کردن پس تمکید کردن به نمک وکاورس گرم وسیر وعاقرقرحا کوفته بدان موضع نهند وتریاق اربعه ومثرودیطوس وسحرنیا بغایت سودمند است کزیدن سگ دیوانه جراحت آن نباید کذاشتن

کە درست شود محجمه برنهادن ومکیدن ومدت چهل روز جراحت کشاده باید
کذاشتن تا زهر ان تمام بپالاید وتریاق اربعه وتریاق فاروق باید دادن
وجکر همان سک دیوانه کە کزیده باشد خوردن سود دارد وذو النزاریح نعناع
سودمند است واکر خواهند کە بدانند کە سک دیوانه بوده است یا نه قدری خمیر بدان
موضع کە سک دیوانه کزیده باشد بمالند اکر دیکر سکان نخورند سک دیوانه باشد
کزیدن عنکبوت از کزیدن عنکبوت بادها در شکم تولد کند واطراف سرد شود
ونفوظ بدید اید معالجت کژدم کزیده درین باب نافع است وکرمابه وعرق آوردن
سودمند است وشونیز وسعد وبرک سذاب وخسک کە در شراب پخته شود
سود دارد **کزیدن هزارپای** چهل وچهار پای دارد وازهر سوی بیست و
دو وازکزیدن دردی سوزنده بدید آید نمک وسرکه طلا کردن نافع بود **دوای**
کە بر خود طلا کنند وجانوران زهردار بکریزند مغز سر خرکوش با سرکه وروغن
زیت کداخته طلا کنند حب بلسان در روغن زیت کداخته طلا کنند
جانوران زهردار بکریزند **زنبور** اکر موش بخورد بر کسی زخم کند هم در روز
کزیدن بکشد **علاج** بسیار مکیدن وان موضع کزیدکی بکل وسرکه طلا باید
کردن وبورق خبازی کە انرا خیرو کویند وروباه تروک ضماد باید کردن
وکرباس ببرف سرد باید کردن وبران موضع نهادن وآب برف بران موضع
ریختن وبورق بادروج ومکس باید مالیدن وآب انار ترش وشیرین
وآب خیار کدو وآب کاشنی باید دادن تا بخورد وکشنیز خشک سه درم
کوفته وبیخته بر شراب سرد باید خوردن وغذا مزوره غوره دادن وروغن
مذبت در بدن مالیدن بشه باز دارد **مار** از دود سر وکوزن واطراف برد
بیخ سوسن وکوکرد وعاقرقرحا بکریزد نوشادر اندر آب حل کنند ودر خانه
بنهند مار بکریزد **کژدم** بشك وزرنیخ ومیعه وپیه راستا راست
بستانند وپیه را بکدازند وزرنیخ وبشك ومیعه بران بسرشند و
نزدیک سوراخ کژدم دود کنند کژدم بیرون نیاید مرداسنک وخربق
موش را بکشد مغناطیس بر در سوراخ موش نهند بکریزد وزهره کاو در خانه

موران بریزند موران بکریزند زرنیخ وکندر دود کنند مکسان بکریزند
زنبور از دود کوکرد بمیرد واز دود سیر بکریزد برك خیار در خانه دود کنند
خنسفا بکریزد بشه از دود برك مورد خشك ودود شونیز ودود تراشه
چوب صنوبر ودود سرکین کاو بکریزد وحنظل اندر آب کنند وان آب اندر خانه
پراکنده کنند کیك بکریزد شیر از خروس سپید واز آتش بکریزد
لقلق وطاوس وخارپشت ومرغ ابی خانه را
از حشرات پاك کنند چمندکان
از بشان بکریزند
والله اعلم
بالصوا[ب]

الملک المجاز

درحص ٢٠

درباد ٢٠١

خریداری گردید به بیست و ... تاریخ

پنجم محرم الحرام

۱۲۰۷ ۳۶

مجموعه [illegible] ورق
[illegible]

138

ه کنند کیک بکریز
اقلق وطاوس

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

باب ۱ اندر انکه تب چیست
باب ۲ حمی یوم اسباب
باب ۳ در تبها عفونة
باب ۴ در غب خالص تب
باب ۵ در غب غیر خالص ه
باب ۶ در تب محرقه
باب ۷ در تب مطبقه
باب ۸ در تب بلغمی
باب ۹ در تبهاء بلغمی دایم
باب ۱۰ در تب ربع
باب ۱۱ در تب ربع دایم
باب ۱۲ در تب دق ه
باب ۱۳ در دق شیخوخه
باب ۱۴ در تبها کر بعد از چهار روز و پنج روز و شش روز
باب ۱۵ در تب انقیالوس ه

باب ۱۶ در تب لیفوریا
باب ۱۷ در حمی عشق
باب ۱۸ در تبهاء مرکب
باب ۱۹ در تبهاء وبا
باب ۲۰ در حصبه وجدری
باب ۲۱ در بادشنام
باب ۲۲ در نشانها
باب ۲۳ در نشانهای قرحه
باب ۲۴ در ورمها
باب ۲۵ در ثالیل
باب ۲۶ در ترکیدن
باب ۲۷ در رفتن پوست
باب ۲۸ در حصف
باب ۲۹ در قوبا
باب ۳۰ در جرب وخارش جرب
باب ۳۱ در شری وجوشش
باب ۳۲ در ماشرا
باب ۳۳ در نمله
باب ۳۴ در جایها که سوخته باشد
باب ۳۵ در اورام
باب ۳۶ در دمامیل
باب ۳۷ در سرطان
باب ۳۸ در خنازیر
باب ۳۹ در سلعه
باب ۴۰ در غدد وعقد

باب [illegible]
باب بیست و [illegible]
باب بیست و [illegible]
باب بیست و [illegible] ۱۲۱

باب ۴۱ در بلغمیه

باب ۴۲ در طاعون

باب ۴۳ در اکله

باب ۴۴ در عرق

باب ۴۵ در چیزها که در اعضا رود

باب ۴۶ در افتادن

باب ۴۷ در علاج شخص که او را جون زده

باب ۴۸ در زهرهای معدنی

باب ۴۹ در خوردن زهرهای نباتی

باب ۵۰ در خوردن ستوعات

باب ۵۱ در خوردن چیزهای نباتی که [illegible] در اعضا باز دید کنیم

باب ۵۲ در زهرهای حیوانی

باب ۵۳ در خوردن زهرها

باب ۵۴ در داروها که در اعضا طلا کنند جانوران نگزیرند

باب ۵۵ در چیزها که در خانه دود کنند جانوران بگریزند

باب ۵۶ در گزیدن جانوران

باب ۵۷ در گزیدن زنبور

باب ۵۸ در گزیدن هزارپای

باب ۵۹ در گزیدن ادمی

باب ۶۰ در گزیدن گرگ و سگ

باب ۶۱ در گزیدن سگ دیوانه

باب اول اندر انکه تب چیست و چگونه پدید اید کسان

تب حرارتی غریب است که در دل برافروزد با هوا که در تجویف دلست و طبیبان ان را روح خوانند و با خون اندر رگها بگذرد و اندر همه تن پراکنده شود و همه تن را گرم کرداند بر حالی که مضرت ان فعلهاء طبیعی بدید اید و طبیعی شهوت طعام

و ترا است

وشراب است وهضم آن وقوت برخاستن ونشستن وخفتن وغیر آن اما گرفتن
وگساریدن تب چنان باشد که ماده فزونی اندر تن گرد آید وحرارت غریزی از هضم
وبصلاح آوردن آن عاجز آید وازان ماده بخاری تولد کند وروح را اندر شراین
غلیظ گرداند وبدان سبب بدشواری گذر تواند کرد وبدشواری دم تواند زد ومختنق
شود وگرم شود گرم شدن ناطبیعی وان گرمی بدل باز دهد واز دل باز بشراین باز آید
وبهمه تن پراگنده شود تب پدید آید از بهر آنکه هرگاه که ماده گرم اندر عضوی گرد آید
وانجا مکث شود سوء المزاج گرم باشد که اندران عضو پدید آمده باشد وشراین وروح
آن عضو گرم باشد واین تب از عضو باشد واز بهر آنکه شراین از دل رسته است هرگاه
که روح وشراین عضوی گرم شود گرمی آن اندک اندک بدل باز دهد وان هوا که اندر
تجویف دلست آن حرارت غریب را وان سوء المزاج را قبول کند وباز اید اندر شراین
بهمه تن باز دهد وهمه تن را گرم گرداند بدین سبب همچنانکه دل حرارت غریزی است
مبدا حرارت غریب گردد واز بهر این گفته که تب حرارتی غریب است که اندر همه تن
پراگنده شود وگساریدن تب چنان باشد که آن بخارها که هوا را که اندر تجویف دلست
وخون را که اندر شراین است غلیظ کرده باشد وگرم کرده وتب آورده بقوت حرارت
غریب ومعونت حرارت غریزی پخته شود ولطیف گردد وبظاهر تن مندفع
شود وبسوی بیرون میل کند وتحلیل پذیرد تب گساریده شود تب آمدن اینست
وگساریدن تب این وهرگاه که تن از خلط پاک باشد تب یک روزه باشد وطبیبان
انرا بتازی حمی یوم گویند واگر اندر تن خلط بد باشد حرارت اندر آن آمیزد تبی
که بدان خلط منسوب است تولد کند والله اعلم بالصواب **باب**
دوم حمی یوم **اسباب** حمی یکی عفونت هواست یا بخارید که با هوا بیامیزد
یا گرم شدن دل ودماغ از حرارت آفتاب وحرارت گرمابه وآتش یا بی هنگام
در آب تنک یا بد غسل کردن ویا آب بد خوردن وریاضتی وحرکتی برخلاف
عادت کردن یا درجماع الحال کردن یا بی خوابی وغم واندیشه بسیار یا غذا نا
موافق **علامتها** یکی آنست که اسباب این تب واصله باشد سابق نباشد و
کسلانی وتکسر ودردها چنانکه اندر دیگر انواع تبها باشد اندرین تب هیچ نباشد

واکر صداعی و تکسری باشد لازم و قوی نباشد و قاروره و نبض خوب باشد بلک هر دو
اکر خوب نباشد حکم نشاید کرد که تب یکروزه نیست ازبهر انکه ممکن بود که سبب ان تب
دیکر بود که بیش از تب بودست و خداوند تب را اندر کرمابه فرستند اکر اندر حال
که اندر کرمابه اید فراشا یابد که عادت نبوده باشد بدانند که تب عفونی است یکروزه
نیست و اکر فراشا نیابد یکروزه است یا ممکن کردد که یك روز نباشد و درنك کردن در
کرمابه اخلاط ساکن را بجنباند و بدان سبب تب یکروزه عفونی کردد پس صواب
انست که از کرمابه بدان قناعت کنند که تا تب کدام نوعست و هیچ درنك نکنند علاج
هیچ کس را از خداوندان این تب غذا باز نشاید داشت مکر کسی را که سبب تب او تخمه
باشده باشد دیکر همکنان را غذا لطیف باید داد چون فروج و بزغاله بکشك جو و اسفاناج
یا غوره و مانند ان خاصه مردم صفرائی را و کسی را اکر در ابتدا تب فراشا یافته باشد
اکر هم اندر اغاز تب باشد چند لقمه نان اندر آب زده یا اندر کلاب یا اندر آب
انار یا اندر شراب ممزوج بباید داد و اکر سبب تب از رنج و ریاضت باشد
اسایش باید فرمود و اکر سبب بسته شدن مسام و کثافت بشره باشد ریاضت
معتدل و مالیدن بخرقهاء درشت باید فرمود پس ابزن و کرمابه فرمودن
و غذا اندر اخر انحطاط تب باید داد و از اب سرد منع نباید کرد ازبهر انکه تا قوت
برجای باشد از مضرت آب سرد نباید ترسید و بباید دانست که اب سرد
اندر راحت دادن و باز داشتن حرارت غریب بهترین علاجی است مکر که اندر
احشا ضعفی باشد و تب سددی باشد اندك تر و با خر تب باید داد و هیچ کس را
اندرین تب استفراغ نشاید کرد مکر خداوند سده را و خداوند تخمه را و کرمابه بردن
اخر این تب سخت نافع است مسام بکشاید و تری اندامها باز دارد و بخار فاسد
تحلیل کند والله اعلم و اکر حمی یوما از ترك کردن حمام باز دید شود علامت
عرق بسیار بر اعضا خشك بوده باشد و مسام بسته باشد علاج بحمام رفتن
و عرق بسیار کردن و اعضا بسبوس و مغز خیار مالیدن و شربت از نبات و عرق
بید و عرق کل خوردن غذا ماش سفید کرده و مغز بادام چون حرارت ساکن
شود بحمام رفتن و اب معتدل بر خود ریختن و اکر شراب معتاد باشد اندك اندك

خوردن واکر حمي یوم از زکام ونزله باز دید شود علاج فصد کردن وشراب خشخاش
وبنفشه وشراب عناب خوردن از هر کدام که موجود باشد غذا کشکاب ودر علاج این تب
تقصیر نباید کردن که تا باذات الجنب وذات الریه باز دید شود واکر حمي از تاخیر
کردن طعام باز دید شود علاج شربت از نبات وبسته جو خوردن وغذا کشکاب و
آب سرد اندك اندك خوردن جون تب زایل شود درحمام رفتن واب معتدل بر خود
ریختن واحتراز کردن از کارهاء سخت وخشم وغضب اکر حمي یوم از بسیاري
خواب واسایش تولد کند باید دانست که بیداري مر روح را همچون حرکت است
مرتن را از بهر انکه بیداري جز ان نیست که روح نفساني حواس را کار میفرماید وروح
حیواني حرکتهاي اندامها را بر حسب اختیار نفساني بر نظام همي دارد بدین حرکتها
بخارهاء فزوني بتحلیل ان روح جدا میشود پس هر کاه که مردم بسیار خسبند وریاضت
که عادت داشته باشد دست بدارد بخارهاي فزوني اندر روح بماند وتحلیل
نیابد وروح بدان سبب کدر وکرم شود وحمي یوم تولد کند وکدر بیارسی تیره
باشد علامت هر کاه که معلوم شود که بسیار خفتست وریاضت معتاد است
وبدارد باید دانست که این تب از بسیاري خفتن وریاضت ناکردن خاسته است
ونشان دیکر انست نبض بسبب بسیاري بخار ممتلي باشد علاج کرمابه وعرق
اوردن واب معتدل بکار داشتن وریاضت معتدل کردن ومالیدن اعضا وغذا هم
ازان نوع که اندر دیکر تبها یاد کرده شد واکر حمي یوم از شادي تولد کند همچنانکه
از خشم بافراط حمي یوم تولد کند از شادي بافراط نیز تولد کند علامت ان همچون
علامت حمي یوم که از خشم تولد کند مکر هیات چشمها که بر خلاف ان باشد و
همچنانکه از خشم اندر چشم بتوان دید از شادي اندر چشم این بتوان دید وتواتر
نبض این کمتر باشد علاج همچون حمي یوم غضبي است حمي یوم که از غشي تولد کند ممکن است
که بسبب غشي روح را حرکتي واضطرابي پدید اید وبسبب ان حرکت اعضا کرم شود
وحمي یوم تولد علامت ان انست که علامت تبهاي دیکر هیچ نباشد واحوال نبض
اندر غشي مختلف باشد کاهي سردي غلبه کند ونبض باطل شود وکاهي حرارت بر
افروزد ونبض سریع شود واندر بیشتر احوال نبض خرد وبی غشي همچون نبض خداوند

ذبول باشد صلب و دودی علاج نخست صندل و گلاب سرد کرده بر سینه و بر روی
او زنند و او را بیدار کنند و بخورها سوختن و بویهای خوش بویانیدن و آنچه اندر
باب غشی یاد کرده شد بکار داشتن و غذاها که زود گوار باشد دادن مانند ماء اللحم و زرده
تخم مرغ نیمبرشت و اگر ماء اللحم با شراب دهند قوت را زودتر بر جای باز آرد و اندرین
وقت از حرارت تب باک نباید داشت و چون از غشی بیرون آید علاج تب بشربتها و غذاها
سرد و تر باید کرد حمی یوم که از گرسنگی تولد کند گاه باشد که مردم گرسنه شوند و
حرارت غریزی از بهر آنکه غذا نیابد که آنرا هضم کند روی باخلاط تن آرد اگر طبیعت چیزی
از کار فرو نه ایستد بدین سبب بخارها برخیزد و روح از آن بخارها تیره شود و گرم
گردد و حمی یوم تولد کند علامت این تب آنست که نبض صغیر و ضعیف شود علاج
اندر آبزن نشیند و چون از آبزن برآید روغن اندر مالد و غذا حسوی از کشک
جو و اسفناج و با کاهو علی الجمله حسو سرد و تر باید و اندک خورد تا چون این حسو هضم
شود سپیدبیج بشوربا و اسفیدباج کوفته و دیگر غذاها شود حمی یوم که از تشنگی
تولد کند هم بدان طریق که از گرسنگی حمی یوم تولد کند تشنگی اولیترست از بهر آنکه
بخارها که از نایافتن آب و ناگذاشتن طعام تولد کند گرم و سوزان تر باشد اندک اندک آب سرد
میخورد و مضمضه میکند تا سپیدبیج جرعه جرعه خوردن آغاز میکند و شربت آب میوهها خاصه
آب انار ترش و امرود و اگر تواند در آب سرد غسل کند سخت نافع بود پس تدبیر خواب
و آسایش کند و غذا آنچه خورد باید که سرد و تر باشد والله اعلم حمی یوم که از حرارت آفتاب
تولد کند بباید دانست که مردم که اندر گرمابه گرم بیشتر مقام کنند یا نزدیک آتش یا در آفتاب
نشینند دماغ گرم شود و هوای گرمابه و هوای که از آفتاب و از نزدیک آتش گرم شده باشد
از راه دم زدن بدل رسد و از دل بمیانجی شرایین اندر همه تن پراکنده شود حمی یوم تولد
کند و این نوع حمی یوم بیشتر از آفتاب تولد کند و اثر بیشتر اندر دماغ باشد خاصه اگر در تن
فضله باشد حرارت آفتاب بگدازد و بخاران رود بر دماغ شود و درد سر آرد از حرارت
گرمابه و آتش سر بیشتر اندر دل باشد علامت این چهار نوع است یکی آنکه معلوم شود
ازین سببها که یاد کرده شد چون گرمابه و نشستن و رفتن اندر آفتاب و نزدیک آتش که
اتفاق افتاده باشد دوم درد سر و آنکه سر گرمتر از دیگر اندامها باشد سوم آنکه چشم سرخ باشد

وشعاع روشنائی نخواهد که ببیند چهارم انکه ظاهر تن کرمتر از باطن باشد ونشان انکه
باطن بدان کرمی نیست انست که تشنکی بدان اندازه نکند که تبهای دیکر کند که بدان کرمی
باشد این خاصیت تبی است که از حرارت افتاب تولد کند تشنکی صعب آرد ونفس عظیم
کرداند **علاج** خلخه سازند از ده درم سرکه وبیست درم کلاب وپنج درم روغن کل وبر سر
یخ یا برف سرد کرده خرقها کتان بدان تر میکند وبر سر او می نهند ومیبویانند وصندل سفید
وکافور اندر خلخه کنند ومیبویانند وبر سر وسینه مینهند وبنفشه ونیلوفر وکافور و
شاهسفرم پیش خود مینهد وجامه نرم بپوشانند ونخسبند یا ساکن بنشیند وراه باد
از ان خانه باز دارند تا باشد که عرق کند واب سرد بسیار نخورد از بهر انکه معده را سنکین
کند یك شربت بخورد تمام چنانکه دل خوش کردد واز شربتها شراب بنفشه وشراب
نیلوفر وشراب غوره وشراب ریباس وشراب ترشی ترنج وامبا نار ترش وشیرین سرد
کرده واندکی روغن کل بر چکانیده میخورد تا تشنکی ودرد سر بنشاند کشکاب سرد
کرده باشکر یا پست جو باشکر سودمند باشد وچون تب بوقت انحطاط رسد اندر
کرمابه اکرچه از زکام ونزله اثری باشد باك ندارد ودر کرمابه تاخیر نکند واب خوش
نیم کرم بسیار بر سر او ریزند تا تری کمتر کند وتب بتحلیل بکسارد واز خانه کرم وهوای
ان دور باشد واکر اندر ابزن فاتر بنشیند سودمند باشد وخداوند این تب را بابزن
وکرمابه حاجت بیش از ان باشد که روغن مالیدن واکر اندر ابزن بنفشه ونیلوفر
وبابونه پخته باشند سودمندتر باشد واکر اش زکام باشد روغن از وی دور دارند
واکر نباشد سر او بروغن بنفشه وروغن نیلوفر چرب کنند وطعام از نان میده باشد
اندر آب یخ ترید کرده یا مزوره کدو وماش باخل وزیت یا مغز خیار وخیار بادرنك
وکاهو وبرك خرفه واز پس غذا طلب اسایش وخواب کند **حمی یوم** که سبب ان
طعامها وداروهاء کرم باشد بباید دانست که چنانکه اندر حمی که از حرارت افتاب
تولد کند دماغ کرم شود وتب اندر روح نفسانی باشد واندر حمی یوم که از حرارت
کرمابه ونزدیك اتش تولد کند دل کرم شود وتب اندر روح حیوانی باشد اندر تب
جکر کرم شود وتب اندر روح طبعی باشد **علامت** او انست که اندر جانب
جکر حرارتی زیادت یابد وتشنکی غلبه کند ودهان خشك میشود وچشمها

ورخسار سرخ وبسیار باشد کرصداع ارد علاج اول تدبیر ادرار بول باید کردن وشربتها
خنک ازتخم خیار وتخم خیار بادرنک وتخم خربزه وتخم خرفه باسکنجبین ساده پس طبع را
نرم کند بشیرخشت وخرما هندی باب انار ترش وشیرین باشیرخشت وخوردن
توت شامی سرد کرده وشراب توت ومغز خیار وخیار بادرنک ولعاب اسفغوش
باشکر موافق باشد وتدبیرهائی کر اندر باب کذشته کرده امده است والله اعلم
بالصواب حمی یوم کر ازخوردن شراب تولد کند علاج این تب علاج خمار است
واب انار وشراب غوره سرد کرده سخت موافق باشد ومالیدن دست وپای وخواب
سود دارد واکر درد سر باشد طبع را باب میوها نرم باید داشت یا فصد کردن یا قی
کردن وچون در اخلاط افتد اندر کرمابه رفتن واب خوش نیم کرم بسیار بر سر او
ریختن وغذا دراج وتیهو وفروج مرغ باب غوره یا ناردانه یا زرشک حمی یوم
کر ازخشم وغضب بازدید شود علامت چشم سرخ شود وفراخ شود وحرکت بسیار
کند وبول سرخ باشد علاج اکر بدن بقوت باشد فصد کردن وانار ونبات وتمر هندی
ونبات خوردن واکر سعال باشد لعاب دانه به وشراب نیلوفر وعرق بید وکل
ونبات نیم کرم خوردن غذا کشکاب باشیره خشخاش واسفناج وسخنهای لطیف
وظرافت پیش او کفتن وصندل وعرق کل بوئیدن واکر سعال نباشد خوردن شراب
غوره وشراب انار وشراب ریباس وشراب حماض نیک باشد غذا مزوره ترش ومیوها
سرد وتر خوردن واحتراز کردن از کارها سخت وخشم وغضب وشراب وخوردن
دوغ ترش سرد کرده نیک باشد واکر حمی الیوم از ناکردن خواب بازدید شود
علاج شراب خشخاش نیم کرم خوردن غذا کشکاب باشیره خشخاش ومغز بادام
واسفناج وکدو وچون تب زایل شود بحمام رفتن واب معتدل برخود ریختن و
بزودی بیرون امدن عرق نباید کردن وروغن بادام وروغن بنفشه درخود
مالیدن وبوئیدن خیار بادرنک وکاهو وکدو نیک باشد واکر حمی الیوم از هم و
غم وفکر وترس بازدید شود علاج شراب سیب وشراب صندل وشراب حماض
خوردن غذا کشکاب باتمر هندی ومزوره ویاران ودوستان پیش خود
نشاندن وسخنها وظرافتها پیش او کفتن نقلست از محمد ذکریا کران کسانی

کہ غذا بسیار خورند امثال کوشت کاو وکوشت بوی کرده وهریسه وشراب غلیظ تب
در ایشان بسیار واقع شود **علاج** هر بامداد سکنجبین خوردن غذا کوشت بره وبزغاله
با تمر هندی وزرشك وبزودی فصد کردن اکر تقصیر رود تب باز دید شود وکستانی
کہ کار سخت کنند وچون اشتهاء طعام باز دید شود بزودی غذا باید خوردن واکر
تقصیر کند یا غذا کرم وخشك خورد بزودی تب باز دید شود واجب کند احتراز کردن
وغذا سرد وتر خوردن اکر تقصیر رود تب دق باز دید شود خاصه کسانی کہ محرور باشند

باب سوم در تبهاء عفونة

تبهائی کہ از عفونت اخلاط باز دید شود اول اخلاط کرم شود هر خلطی کہ در بدن غالب باشد حرارت در ان اثر کند ومتعفن شود بعد از ان کرمی در روح اثر کند بعد از ان در رکهای شرایین در تمامت اعضا تاثیر کند بران موجب کہ یاد کرده شد وسبب عفونت انواع است از غذا بدکه زود فاسد شود یا از غذا کہ جوهر ان بد باشد کہ در میان طعام خورده باشد کہ تری دران غالب باشد وخلط بد باز دید شود وحرارت عزیزی از نضج ان عاجز باشد یا عفونتی کہ حرارت غریب باز دید شود همچنانکہ از خیار وخیار بادرنك والو سیاه وامرود وشفتالو ومانند اینها یا از سده کہ در مجری باز دید شود وتحلیل نیابد وسده انواع است از بسیاری اخلاط یا غلیظی اخلاط یا لزوجة وچون سده پیدا شود عفونة باز دید شود امثال انکہ اب چون روانه باشد طعم وبوی ولطافت ان خوش باشد وچون بسته شود وبر یك جای قرار کیرد طعم وبوی ولطافت دکرکون وکنده شود خاصه حرکتی بی وقت کردن وبر امتلا طعام خوردن وترك تدبیرهاء نیك کردن ونقصان هضم معده وجکر اما عفونة اخلاط کہ در داخل عروق وخارج عروق باشد ان در معده وجکر وزهره وسپرز وامعا باشد وچون خلط در خارج متعفن شود تبها دایر باز دید شود چنانکہ تب مفارقة کند وبعد از ان تب باز اید شرح هریکی در جاء ان کفته شود ان شاالله واکر در داخل عروق متعفن شود تبها دایم لازم باشد وتب بزودی مفارقت نکند سبب انکہ جرم عروق غلیظ است دیر بتحلیل رود واکر عفونة در تمامت عروق وعروقی کہ نزدیك دل است باشد زیاده سختی ونقصان ان پیدا نباشد مکر وقتی کہ ماده بتحلیل رفته باشد یا طبیعت بقوة باشد

ماده اندرون داخل عروق بخارج اندازد وتنها کرد در خارج عروق بازدید شود انچه از عفونت
بلغم باشد علامت هر روز تب بالرزه اید سبب انکه بلغم در بدن بسیار است و زود
جمع شود و بزودی متعفن میشود بسبب تری و بسختی بتحلیل رود بسبب لزوجت
وتب سوداوی که تب ربع است بسختی متعفن میشود بسبب سردی وخشکی و بسختی
جمع میشود سبب انکه کمتر از اخلاط دیکر است علامت یك روز اید ویکروز
نیاید وتب صفراوی ان وسط است میانه تب بلغمی وتب سوداوی است سبب انکه
صفرا کمتر از بلغم است وبیشتر از سودا است زود متعفن شود بسبب حرارت و
زود بتحلیل رود بسبب لطافت بدین سبب یك روز اید ویکروز نیاید وعفونت
خون در داخل عروق باشد وانچه در خارج عروق باشد ان در اورام وبثرات
ودمامیل باشد چون پخته شود وکشاده شود تب زایل شود وعفونت چهار نوع
است برحسب اخلاط چهارکانه وتنها مرکب که بازدید شود شرح هر یکی کفته
شود باب چهارم در غب تب غب خالص ان باشد که یك روز
اید ویك روز نیاید سبب این تب عفونت صفرا باشد در خارج عروق در جکر
باشد یا زهره علامت اول لرزه سخت اغاز کند وسرما اندك باشد وحرارت
غالب باشد وسبب عفونت وکرمی صفرا باشد که از عضوی که جمع شده باشد بیرون
اید وبر عضل واعصاب وکوشت بکذرد واعضاء او کرم شود همچنانکه سوزن با عضا
فرو برند وتشنکی غالب شود ودرد سر وسخنهای بیخود کفتن وقی وغثیان
وباشد که اسهال صفراوی بازدید شود که بیمار کرم مزاج ولرزه بسیار توقف نکند
بزودی کرم شود وعرق کند وقاروره زرد وغلیظ باشد وبوی حرارت در ان
باشد ونبض بقوة ومتواتر باشد وبیشتر این تب در کسانی بازدید شود که مزاج
ایشان کرم باشد وخشك وحرکت سخت کنند وغذا اندك خوردن وغذا کرم
وشراب صرف بسیار خورند در هواهاء کرم اما تب غب سه نوع است غب خالص
وغیر خالص وشطر الغب اما غب خالص ان باشد که یك روز تب اید ویکروز
نیاید وان روز که تب اید شش ساعت بیش توقف نکند وباشد که ماده
بسیار باشد دوازده ساعت توقف کند وسی وشش ساعت تب نباشد اکر

طبیب حاذق باشد وبیمار مطیع باشد این تب ازتب روز بکذرد وبسیار
باشد کر بچهار روز زایل شود این نوع بسیار اتفاق افتاد وخلاص ازین تب بقی وبعرق
وباسهال باشد وبسیار باشد کر بقی وعرق زایل شود واکر دوازده بکذرد وان تب
غیر خالص باشد **علاج** غب خالص ان روز کر نوبت باشد اکر تب بامداد بکاه
اید هیچ جلاب وغذا نباید خوردن تا تب زایل شود بعد ازان جلاب خوردن از تخم
کاشنی سه درم نبات ده درم غذا کشکاب با تمر هندی میان روز شربت خوردن
نیك باشد واکر سعال باشد جلاب خوردن از نیلوفر سه درم بنفشه سه درم تخم
کاشنی سه درم ترنجبین ده درم غذا کشکاب با شیر خشخاش واسفناج وکدو و
اکر سعال نباشد خوردن تمر هندی ده درم نبات ده درم واب انار ترش وشیرین
ونبات خوردن نیك باشد واکر سعال باشد خوردن شراب بنفشه ونیلوفر وسبستان
ولعاب بهدانه واسفیوش نیك وچون سه روز وچهار روز بکذرد وطبیعت سخت
باشد روز نوبت چون کذشته باشد جلاب خوردن از الو سیاه پانزده دانه بجوشانند
وصافی کند ترنجبین ده درم شیر خشت ده درم باهم امیخته بازخورد واکر طبیعت
هر روز دو مجلس یا سه مجلس مجیب شود مسهل نباید خوردن **صفت** مسهل
عناب پانزده دانه سپستان بیست دانه سنا مکی پنج درم نیلوفر وبنفشه وورق
کل سرخ ودانه کیاه بزرك از هر یکی سه درم پوست هلیله زرد پنج درم الوچه
سی دانه تمامت بجوشانند وصافی کنند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین ده درم شیر خشت
ده درم صافی کرده باهم بیامیزد وبازخورد وصبر کند تا اسهال تمام شود بعد ازان
شربت خوردن از نبات وعرق بید واسفیوش غذا اخر روز کشکاب **صفت**
حقنه سنا مکی هفت روز بنفشه ونیلوفر تخم کاشنی وورق کل سرخ از هر یکی سه
درم سپستان بیست دانه الو سیاه ده دانه سبوس در صره بسته یك کف جو کوفته
یك کف خطمی یك کف تمامت در سه رطل اب بجوشانند تا یك رطل بماند صافی
کند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین ده درم روغن بنفشه ده درم شکر پنج درم باهم
امیخته نیم کرم عمل کند کر مجرب است وخلاص کلی است وصاحب این تب را چیزهای
سرد وتر خوردن نیك باشد واکر سعال نباشد خوردن شراب الو وشراب ریباس وشراب غوره

وشراب ترنج وشراب لیمو وشراب حماض نیك باشد واکر سعال باشد احتراز کند از چیزها
ترش وآب سرد واکر درد سینه وپهلو باشد خوردن شراب نیلوفر وبنفشه وعناب
وسپستان وشراب خشخاش ولعاب دانه به واسفیوش ولعاب خطمی از هر کدام که باشد
نیك باشد غذا کشکاب باشیره خشخاش وکدو واسفناج نیك باشد چون تب زایل شود
بحمام رود وروغن در خود مالد بعد از ان اب نیم کرم بر خود ریزد نقلست از اهرن
که بسیار که غب خالص بعد از سه دور یا چهار دور تب محرق شود غب خالص از جمله
مرضهاء حاده است نقلست از ثابت بن قره که بیش از نوبت امدن دلالت
کند که ماده فاسد بسیار شود وبعد از نوبه آمدن دلالت کند که ماده اندك است
نقلست از محمد زکریا که بیش از نوبت امدن دلالت کند بر لطافت اخلاط
وبعد از نوبه آمدن دلالت کند بر غلیظی اخلاط اکر حرارت غالب باشد خوردن
قرص کافور نیك باشد اما وقتی قرص کافور خورد که استفراغ کرده باشد واکر
خواهد که تسکین حرارت جکر کند بستاند اب کاشنی وسرکه وکدو وعرق کل باهم
بیامیزد وکتان پاره بدان ترکند وبر پهلوی راست می اند از دساعت بساعت اما
وقتی که معده از طعام خالی باشد وطبیعت از علت خشك باشد دلالت کند بر کرمی جکر
چیزهاء سرد وتر باید خوردن نقلست از علی بن زین که تب غب از صفراء لطیف
باز دید شود چیزهاء بغایت کرم نباید خوردن که ورم باز دید شود صفت مسهل پوست
هلیله زرد بیست درم یکشبانروز در آب جوشاند بعد از ان بجوشاند وصافی کند ترنجبین
ده درم شیرخشت ده درم صافی کرده باهم بیامیزد ومحموده بریان کرده دانکی دران حل کند
وبازخورد وصبر کند تا اسهال تمام بشود صفت ملین طبیعت شراب الو ده مثقال ترنجبین
ده مثقال شیرخشت ده مثقال عرق بید عرق کل از هر یکی ده مثقال باهم امیخته بازخورد وصبر کند
تا اسهال تمام بشود صفت ملین دیکر الو سیاه ده دانه وتمر هندی پانزده مثقال باهم
بجوشاند وصافی وترنجبین ده درم وشکر ده درم باهم امیخته بازخورد وخوردن شیره
تخم بزبین بانبات وسکنجبین واب خربزه هندی وقرص طباشیر نرم یکمثقال سکنجبین ده مثقال
نیك باشد که طبیعت نرم کند صفت قرص طباشیر نرم بکیرد طباشیر دو درم ترنجبین
سه درم مغز تخم خیار وخیار بادرنك ومغز تخم کدو از هر یکی دو درم کتیرا وصمغ عربی

وخشخاش وتخم بربین ازهر یکی نیم درم تمامت کوفته وبیخته بلعاب اسفیوس سرشند وقرص کند ودر سایه خشك کند شربتی یکمثقال با ده درم سکنجبین اکر سعال باشد ده درم شراب بنفشه روز نوبت اکر تب بامداد بکاه اید تا سه ساعت نکذرد هیچ جلاب وکشکاب نخورد واکر تب میانه روز اید بامداد جلاب نا خورد چون نوبت بکذرد کشکاب نا خورد در روز نوبت تلیین نباید کردن وچون بکلی مفارقت کند وسعال نباشد مزوره ترش خوردن با فروجه وبزغاله واحتراز کردن از شراب وحرکت سخت ومجامعت وخشم و غضب وکوشت وکباب وحلو وچیزهاء شیرین وتیز وهرچیز که کرم وتیز باشد وحمام که بغایت کرم باشد وبسیار باشد که طبیب و بیمار تدبیر خطا کند این تب نقل کند بغب غیر خالص یا شطر الغب یا تب ربع **باب پنجم در غب** غیر خالص وشطر الغب **علامت** میان غب خالص وغیر خالص انست که غب خالص از شش ساعت یا دوازده ساعت نکذرد وغیر خالص بیست وچهار ساعت یا سی وشش ساعت استقامت کند بحسب اندکی و بسیاری ماده وغب غیر خالص از عفونت صفرا غلیظ باشد که با بلغم تیز امیخته شود چنان نماید که یك خلط است همچنانکه چیزی سرد امیخته شود وازان بخاری بازدید شود **علاج** اکر طبیعت بقوة باشد وخون غالب باشد فصد کردن وبقدر حاجت خون بیرون کردن وسعی کردن که طبیعت نرم شود واکر طبیعت سخت باشد جلاب از تخم کاشنی وبیخ سوسن ازهر یکی سه درم الوسیاه ده دانه نبات ده درم غذا کشکاب واندکی بخورد ودرین تب لرزه اندك باشد **علاج** غب غیر خالص وشطر الغب بهم دیکر نزدیك است اما شطر الغب این تب مرکب است از صفرا وبلغم واین سه نوع است اول ان باشد که صفرا غالب باشد وبزودی زایل شود بقی وعرق وادرار بول دویم ان باشد که بلغم غالب باشد این نوع مزمن شود سوم ان باشد که صفرا وبلغم مساوی باشد **نقلست** از جالینوس که تب شطر الغب از تبهاء دائمه است که ترکیب این تب از بلغم لازمه است وصفرا مفارقه کند وان روز که نوبت تب صفرا باشد تب سخت تر باشد سبب انکه چون تب بلغمی لازم شود صفرا زایل شود چون صفرا باز اید تب زیاده شود **علاج** اکر صفرا غالب باشد واحتباس طبیعت باشد جلاب خوردن از الوسیاه هفت دانه تخم کاشنی وبیخ سوسن ازهر یکی سه درم نبات ده درم غذا کشکاب اندکی بخورد واکر سعال باشد جلاب خوردن از نیلوفر سه درم تخم کاشنی وبیخ سوسن ازهر یکی

سه درم نبات ده درم واکر بلغم غالب باشد
جلاب خوردن از تخم کاشنی وبیخ سوسن
ازهر یکی درم

سه درم کلشکر ده درم غذا نخود وجو مساوی واکر بلغم وصفرا هردو مساوی باشد جلاب
خوردن از تخم کاشنی سه درم بیخ سوسن سه درم نبات ده درم غذا کشکاب ونخود چند روز
ترین موجب خوردن تا چون خلط پخته شود مسهل خوردن که صفرا وبلغم مستفرغ شود اما
بزودی مسهل نباید خوردن که ماده لطیف مستفرغ شود وغلیظ بماند ومزمن شود **صفت**
مطبوخ سناء مکی پنج درم بنفشه ونیلوفر وتخم کاشنی ورازیانه وبیخ سوسن واسطوخودوس
وبسفایج از هر یکی سه درم پوست هلیله زرد وسیاه از هر یکی پنج درم مویز طائفی بیست دانه
عناب وسپستان والو سیاه از هر یکی ده دانه تمامت بجوشانند وصافی کنند مغز خیار چنبر
ده درم ترنجبین بیست درم صافی کرده باهم بیامیزد اکر بلغم غالب باشد یکدرم تربد سفید
کوفته بیخته بر سر شربت افشاند وباز خورد وصبر کند تا اسهال تمام بشود بعد از آن شربت
سرد خوردن غذا بر قرار **صفت** مسهل دیکر اکر بلغم غالب باشد عناب ده دانه سپستان
بیست دانه سنا مکی هفت درم نیلوفر وتخم کاشنی ودانه کیاه بزرک بادرنجبویه بیخ سوسن
کاوزبان از هر یکی سه درم تمامت بجوشانند وصافی کنند ومغز خیار چنبر ده درم ترنجبین ده
مثقال باهم امیخته تربد سفید مجوف تراشیده دو درم کوفته بیخته بر سر شربت افشاند وباز
خورد وصبر تا اسهال تمام بشود بعد از آن شربت سرد باز خورد غذا بر قرار اکر خلط باقی باشد
بعد از چند روز قرص بنفشه باز خورد **صفت** قرص بنفشه بکیرد بنفشه کبود ومغز
بادام پوست کنده از هر یکی دو درم تربد سفید مجوف تراشیده یکدرم رب السوس نیم درم
پوست هلیله زرد نیم درم محموده بریان کرده دانکی نیم تمامت کوفته وبیخته بر سر ده درم
شکر بجلاب نیم کرم باز خورد **صفت** مسهل دیکر سناء مکی پنج درم ورق کل سرخ وبیخ سوسن
ودانه کیاه بزرک از هر یکی سه درم بجوشانند وصافی کنند شکر هفت درم معجون خیار چنبر
پنج مثقال دران حل کند وباز خورد واکر بدین تدبیرها تب زایل نشود شراب بزوری میباید
خورد **صفت** شراب بزوری پوست بیخ کاشنی ده درم پوست بیخ رازیانه پنج درم تخم کاشنی
هفت درم تخم رازیانه پنج درم تخم خیار وتخم خیار بادرنک از هر یکی پنج درم تمامت نیم
کوفته در یک من اب وچهار یک سرکه یک شبان روز بجوشانند وبعد از آن بجوشانند
تا چهار یکی سرکه کم شود بدست بمالد وصافی کنند نبات یک من بران نهد وباتش نرم
بقوام آرد شربتی ده درم غذا زیره باج با فروج وکبک وتیهو واکر هم بامداد یک مثقال

اقراص الورد درین شراب حل کند نیك باشد **صفت** اقراص الورد ورق گل سرخ ده درم
عصارهٔ غافت شش درم عصارهٔ افسنتین سه درم مصطکی یکدرم ونیم سنبل واسارون
وفقاح واذخر وانیسون از هر یکی یکدرم تمامت کوفته وبیخته قرص کند شربتی یکمثقال
صفت زیرباج نخود مقشر وسرکه ومغز بادام وقشمش وورق چغندر واندکی زعفران
وعرق بید وگل از هر یکی قدری دران آمیخته سعی کردن که طبیعت نرم باشد واحتراز
کند از آب سرد این تبی باشد که بچهل روز مفارقت کند وبسیار باشد که چهار ماه بماند
وباشد که شش ماه واگر تدبیر مخالف رود یکسال بماند وعاقبت قوة ضعیف شود واستسقا
بازدید شود محافظت باید کردن نیکو وقی بسکنجبین وآب گرم نیك باشد وغذا کشکاب
که رازیانه دران پخته باشد که ادرار بول کند وچون لرزه آغاز کند دست وپای در آب گرم
نهادن نیك باشد بستانند بابونه واکلیل الملك ومرزنگوش وشبت از هر یکی قدری بجوشانند
تا مهرا شود همچنان جوشان در شیب پیراهن برد تا عرق کند بعد ازان دست وپا بدان
بشوید واگر زایل نشود اقراص الورد که در تب بلغمی یاد کرده میشود میخورد وخوردن
نقوع بدین **صفت** نیك باشد ابکاشنی وآب رازیانه از هر یکی قدری صبر سقوطری
قدری دران حل کند هر بامداد قدری میخورد تا سه روز بگذرد اگر احتیاج بمسهل باشد
این حب باز خورد **صفت** حب عصارهٔ افسنتین نیم درم تخم کاشنی نیم درم ایارج
فیقرا یکدرم شحم حنظل نیم درم محموده بریان کرده دانگی کوفته وبیخته بسرشند ودر میان
حلوای یاقوت از عسل بنهد وفرو برد وصبر کند تا اسهال تمام شود بعد ازان نگاه داشت
کردن وقی کردن نیك باشد واگر بلغم غالب باشد رازیانه یا زیره یا کرویا یا شبت از هر کدام
که باشد قدری در کرباس بسته در مزوره اندازد بحسب صفرا وبلغم تدبیر کردن وبسیار
باشد که در تدبیر خطا رود تب دق یا استسقا بازدید شود **باب ششم در تب
محرقه** تب محرقه دو قسم است یکی محرقه صفراوی است که صفرا در داخل عروق متعفن
شود وان بر سه قسم است یکی عفونة در عروق که نزدیك دلست ویکی در عروق که
نزدیك جگر است ویکی در عروق که در معده است یا از عفونة بلغم شور باشد که نزدیك
باشد بدان جاها که یاد کرده شد واین چنان باشد که صفرا لطیف سوخته شود
ویا بلغم شور رقیق سخته شود **علامت** ماده که در نزدیك دل متعفن شود اندکی

سیاهی زبان بدان باشد وتشنگی بسیار ولیکن نزدیک جگر باشد زبان سرخ وزبر وتشنگی
بسیار وانچه نزدیک معده باشد سلیم تر باشد وتب محرقه مخوف تر باشد از غب خالص
وغیر خالص وشطر الغب ودر نوبت سختی زیاده شود وبیشتر این تب در جوانان
وکودکان بازدید شود امادر کودکان خوف کمتر باشد سبب رطوبة بسیار که در بدن
ایشان است ودر پیران وزنان اندک بازدید شود اما بیشتر خلاص یابند بسبب
سردی وتری که در ایشان باشد **علامت** تب دایم وزردی لون وتیزی نبض وزردی
قاروره مانند اتش وتشنگی بسیار وخشکی دهان وزبان سیاه شود این از حرارت
دل باشد واگر سرخ وزبر باشد از حرارت جگر باشد واگر زرد باشد از حرارت معده باشد
ودرد سر واختلاط عقل وسخنهای بیهوده گفتن ودیوانگی واضطراب کردن وبی خوابی
ودر ابتداء طبیعت سخت باشد وباشد که خون از بینی بیاید وبیمار خلاص یابد واگر
این زحمت در طفلان بازدید شود شیر نتواند خوردن **علاج** همچنان تب غب خالص
باید کردن **نقلست** از شیخ ابو علی سینا که تب محرقه فصد نباید کردن که بدن را خشک
گرداند وحرارت زیادت شود تدبیر بچیزهاء سرد وتر باید کردن که تسکین صفرا
وحرارت کند وسردی وتری در بدن بازدید کند در ابتدا جلاب خوردن از الوسیا
ده دانه تخم کاشنی سه درم نبات ده درم ترنجبین ده درم باتمر هندی ده درم نبات
ده درم غذا کشکاب باتمر هندی واگر سعال باشد جلاب خوردن از نیلوفر وتخم کاشنی
ودانه گیاه بزرگ وبنفشه از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا کشکاب با نیلوفر وشیره
خشخاش وکدو واسفناج **نقلست** از بقراط که چون در تب محرقه سعال بازدید شود
تشنگی اندک شود سبب انکه سعال نباشد مگر بحرکت کردن شش وچون حرکت کند
هوا بدل وجگر رسد واگر سعال نباشد خوردن انار ترش وانار شیرین ونبات
با ترنجبین نیک وخورداب زرد الو خشک والو سیاه نیک باشد وسعی کردن که
طبیعت نرم شود واگر چنانچه طبیعت خشک باشد سرسام بازدید شود واگر سعال نباشد
اب بغایت سرد خوردن نیک باشد ورسول علیه السلام فرموده است که این تب
همچون حرارت دوزخ است چندانکه چیزهاء سرد وتر خورند باک نباشد واگر طبیعت
سخت باشد مطبوخ خوردن نیک باشد واگر سعال باشد خوردن شراب بنفشه

وبنف

ونیلوفر وخشخاش ولعاب دانه به واسفیوش نیك باشد واکر احتیاج مسهل باشد برین موجب
بازخورد **صفت** مطبوخ سنامکی پنج درم بنفشه ونیلوفر وتخم کاشنی ودانه کیاه بزرك
وورق کل سرخ از هر یکی سه درم پوست هلیله زرد پنج درم عناب ده دانه سپستان بیست
دانه الوی سیاه سی دانه تمامت بجوشاند وصافی کند مغز خیارچنبر ده درم ترنجبین ده درم
شیرخشت ده درم صافی کرده باهم بیامیزد وبازخورد وصبر کند تا اسهال تمام شود بعد
ازان شربت سرد بازخورد غذا کشکاب وبوییدن کدو وخیار بادرنك وکاهو وبنفشه
وبید نیك باشد وبید در شبب انداختن نیك باشد واکر رعاف بازدید شود خون بسیار
امدن زیان دارد واکر طبیعت سرد ورد ونوبت باسه نوبت مجیب باشد مسهل نباید
خوردن واکر حرارت غالب باشد بامداد قرص کافور خوردن بعد ازان کشکاب خوردن
وخوردن لعاب دانه به واب انار دانه ترش باشراب انار نیك باشد واب خیار وخرن
هندی وشیره تخم ریحان بانبات وبی نبات نیك باشد واکر حرارت غالب باشد صندل
وکافور وکلاب وعرق بید وعرق کاشنی وسرکه باهم زدن وکتان پاره بدان تر کرده
بر پهلوی راست نهادن واکر زبان سیاه وزبر باشد لعاب دانه به بالعاب اسفیوش
وروغن بادام ساعت بساعت مالیدن وپاك کردن نکذارند که بار بر زبان باشد
مبادا که سرسام بازدید شود واکر سعال نباشد اب بغایت سرد بازخورد چندانکه
بلرزاند که حرارت ساکن شود وبزودی عرق کند وخلاص یابد ودر جای سرد
نشستن وبید وبنفشه وکاهو وکدو پیش خود نهادن وبوییدن واکر اسهال
بازدید شود پست جو دو درم قرص طباشیر بست یکدرم ده درم شربت سرد باز
خورد وخوردن این سفوف نیك باشد تخم ریحان وخشخاش تخم شاهسفرم تخم کاهو
از هر یکی سه درم جو دو درم تمامت کوفته وبیخته شربتی سه درم با ده درم رب انار
یا رب به خوردن واکر هذیان واختلاط عقل بازدید شود شیر زن بر سر دوشیدن
وبنفشه وروغن بنفشه بوییدن **نقلست** از بقراط که در تب محرقه چون لرزه
بازدید شود نیك باشد واکر عرق کند بهتر باشد سبب انکه ماده از داخل عروق
بخارج عروق امده باشد بزودی خلاص یابد **نقلست** از جالینوس که چیزهای
قابض بسیار نشاید خوردن امثال به وامرود که مجرای مسام تنك وحرارت زیاده شود

مکر وقتی که اسهال وضعف باز دید شود **نقلست** که هذیان کفتن و رعاف خاص است
بر تب محرقه **نقلست** از اهرن که اب بغایت سرد در اول تب محرقه نشاید خوردن مکر وقتی که
نضج پیدا شود که در ابتدا حال را غلیظ کرداند و سده باز دید کند **نقلست** از ثابت بن قره ماده
که صاحب تب محرقه را چون کرانی در سر باز دید شود شیر نشاید دوشیدن بر سر و هیچ روغن
نباید مالیدن که دلالت کند که رطوبة در دماغ بسیار شده است اما نیك باشد خطمی و بنفشه
و کلیل الملك و بابونه در اب بجوشاند و دست و پا در ان نهد **نقلست** از محمد ذکریا که
صاحب تب محرقه را از خوردن اب سرد و میوهاء سرد و چیزهاء ترش منع نباید کردن که
چون چیزهاء سرد ترك کند مضرت زیاده شود و در معده و دماغ حرارت زیاده شود
بلك دماغ سوخته شود و تشنج باز دید شود و باشد که لقوه باز دید شود و همچنانکه بقراط
فرموده که اکر لرزه باز شود و عرق کند تب زایل شود **نقلست** که مسهل که ماده صفرا
براند در تب محرقه بغایت نیك باشد **صفت** قرص از نقل شیخ الرئیس طباشیر دو درم
ورق کل سرخ دو درم زعفران دو دانك تخم بربهن و تخم کاشنی از هر یکی سه درم
تخم کدو و تخم خیار از هر یکی دو درم و نیم کافور دانك نیم تمامت کوفته و بیخته بسرشند
و در سایه خشك کند شربتی دو درم **صفت** قرص دیکر ورق کل سرخ چهار درم
مغز تخم خیار بادرنك و تخم بربهن از هر یکی دو درم زعفران دو دانك کافور دانك
نیم صمغ عربی و نشا و کثیرا و رب السوس از هر یکی یکدرم تمامت کوفته و بیخته بسرشند
و قرص کند شربتی دو درم چون تب مفارقت کرده باشد و سعال نباشد خوردن
ساده و سکنجبین به و شراب حماض و شراب غوره و شراب ریباس و خوردن مزوره
ترش از انار دانه و تمر هندی و زرشك و غوره و مغز بادام و قشمش و فروج و
بزغاله بعد از چند روز بحمام رفتن و احتراز کردن از حرکت سخت و افتاب کرم
کرم نشستن و حلوا و شیرینی و جماع و خشم و غضب و خوف و خواب نا کردن و اکر
طبیعت سخت باشد مسهل خوردن فایده بسیار دهد انشا الله تعالی **باب**
هفتم در تب مطبقه حکیم فاضل جالینوس نقل کرده است که تب مطبقه از عفونت
خون باشد که چون خون متعفن شود صفرا کردد پس صفراوی باشد این قول خلاف
رای بقراط است و شیخ الرئیس هم احتراز کرده است که اعتبار قول بقراط است

برهان تخم خرفه

که تب از خون باز دید شود دو قسم است یکی تب مطبقه که خون در رد اخل عروق متعفن
شود و یکی سونوخس که از جوشیدن باز دید شود و سبب جوشیدن بسیار است
از سده باشد که حرارت بسته شود و بسیار باشد که در اخر تب دق باز دید شود
و باشد که تب محرقه باز دید شود و جالینوس گفته است که تب مطبقه مرکب باشد
سبب آنکه چون عفونة در خون باز دید شود در تمامت اخلاط عفونت باز دید شود که
خون مادر تمامت اخلاط است پس این تب اعم باشد و سبب باز دید شدن این تب
از امتلاء بد باشد و سده و ریاضت بسیار که معتاد نبوده باشد کردن ترك فصد
و حجامت کردن و بسیار باشد که سبب خوردن میوه بسیار باشد امثال خیار و خیار
بادرنك و امرود و مانند اینها که خون آب پاك کرد اند و این تب دایم باشد و مفارقت
نکند الا بوقت بحران که خون بسیار از بینی بیاید یا عرق بسیار کند و این تب
سه نوع است یکی آنکه روز بروز زیاده میشود این نوع بد باشد و یکی آنکه هر روز
نقصان میشود این نوع سلیم باشد و نوعی دیگر زیاده و نقصان نشود این نوع
میانه حال باشد و بحران این تب در روز چهارم و روز هفتم واقع شود و بسیار باشد
که سرسام باز دید شود باشد که حصبه یا آبله شود و بسیار باشد که بواسطه چیزهاء سرد
و تر که بکار داشته باشد و خون را سرد کردانیده باشد لیثرغس که سرسام سرد بلغمی است
باز دید شود و بیشتر این تب در جوانان و کودکان و کسانی که شراب و حلوا و گوشت
بسیار خوردن و در فصد و حجامت تقصیر کند باز دید شود و بیشتر این تب در زمستان
و بهار باز دید شود و بسیار باشد که تب اهسته شود و بیمار بی خود شود و شکم اماس
جنانکه دست که بدان زنند او از طبل کند و اسهال درین وقت فایده بدهد بعد از آن
بثرها بیرون اید که میل آن بسرخی باشد این نوع علامت بد باشد علامت تب مطبقه
تب دایم و سرخی چشم و روی و رگهای پیشانی و گردن برخاسته و تنگی نفس و غلیظی
قاروره و تشنگی و خشکی دهان و سرعت نبض و چون دست بر اعضا نهند نرم تر
باشد چنان نماید که عرق خواهد کردن یا از حمام بیرون اید و باشد که درد گلو
و آب از چشم روان شود و حرارت این کمتر از تب محرقه باشد اما تب سونوخس
مانند حمی یوم باشد و بیشتر تاثیر این حرارت نزدیك دل باشد در روز اول

و روز دوم و سوم فصد کردن و چندان خون بیرون کردن که نزدیك غشی باشد که
بزودی خلاص یابد و اکر در فصد کردن تقصیر رفته باشد و بر بیمار حرارت غالب
شود چنانکه پاره پاره سیاه بر زبان باشد علاج تبحر قر باید کردن هر بامداد
جلاب خوردن از تمر هندی ده درم نبات ده درم یا جلاب خوردن از آلو سیاه
ده دانه تخم کاشنی سه درم نبات ده درم عناب ده دانه و اکر آب انار ترش و شیرین
با پیه فشارند سه وقیه نبات و ترنجبین از هر یکی ده درم خوردن نیك باشد و
چیزهاء خوردن که تیزی خون بنشاند مانند شراب غوره و شراب ریباس و شراب
لیمو و شراب نارنج از هر کدام که باشد ده درم و شراب عناب نیك باشد و خوردن
آب سرد نیك باشد و اکر حرارت غالب باشد قرص کافور خوردن نیك باشد اما بهترین
غذا نیك در تبهاء کرم کشکاب است چنانکه بقراط فرمود ما الشعیر من افضل الاغذیة
فی مداواة الامراض الحارة و افضل علاجها التبرید و الفطنة و ان یکون الغذاء
سریع النفوذ که زیاده نکند و خوردن شراب الو نیك باشد و اکر خشکی و تشنکی
غالب باشد آب خیار و شیره تخم بر بهن خوردن اما کفته اند که آب بغایت بیش
خوردن و چیزهاء بغایت سرد هم نشاید خوردن که ماده را غلیظ کرداند
و از تحلیل باز دارد و اکر طبیعت سخت باشد مسهل باید خوردن صفت مطبوخ
سناء مکی هفت درم نیلوفر و بنفشه و تخم کاشنی و ورق کل از هر یکی سه درم تمر
هندی ده درم آلو سیاه ده دانه عناب پانزده دانه سپستان بیست دانه الوچه
سی دانه تمامت بجوشاند و صافی کند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین و شیرخشت
از هر یکی ده درم صافی کرده باهم بیامیزد و باز خورد و صبر کند تا اسهال تمام بیابد
بعد از ان شربت سرد باز خورد از نبات و عرق بید و اسفیوش کشکاب و اکر حرارت
غالب باشد و سعال باشد جلاب خوردن از عناب ده دانه و اسفیوش سه درم
سپستان ده دانه نبات ده درم غذا کشکاب میانه و نیز شربت خوردن از نبات
و عرق بید و دانه به و خوردن شراب عناب و نیلوفر و بنفشه و خشخاش
از هر کدام که باشد نیك باشد و خوردن لعاب دانه به و اسفیوش و نبات
و ترنجبین نیك باشد غذا کشکاب با کدو و اسفناج و اکر سعال نباشد چیزهاء ترش

159

خوردن نیك باشد صفت شراب که فایده بسیار دهد الو سیاه پنجاه دانه الوچه
شصت دانه تمر هندی چهار یکی تمامت در یکمن نیم آب بجوشاند تا نیمی بماند بعد از آن
حماض ترنج و عرق گل و نبات از هر یکی یك رطل با وی بیامیزد و با آتش نرم بقوام آرد شربتی
ده درم وقتی خورد که سعال نباشد و طبیعت نرم نباشد و خوردن آب هفت میوه با ترنجبین
نیك باشد و اگر بیمار ضعیف باشد شیاف بردارد از نمك و بوره ارمنی و شکر سرخ و
اگر حقنه کنند نیك باشد صفت حقنه شبت و نیلوفر و گیاه بزرك از
هر یکی سه درم سپستان و عناب از هر یکی بیست دانه جو کوفته یك کف
سبوس در صره بسته یك کف ورق خطمی یك کف سنا مکی پنج درم تمامت
بجوشاند و صافی کند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین ده درم روغن بنفشه ده درم

درم روغن بنفشه ده درم آب کامه پنج درم ورق چغندر یک دسته اب بگیرد بورهٔ
ارمنی نیم درم تمامت باهم امیخته عمل کند نقلست کران تب کرم کرسه روز اهسته
شود روز زایل شود وان تب کردران سوم وچهارم زیاده شود بد باشد دلیل برین
نقل کند بقراط کوید کل حمی مطبقة یشتد علی ثلثة ایام وانها عظیم الخطر وقلب
اصعب الامراض واعظمها الحمیات الدایمة وان تب کر بغایت کرم باشد وزایل شود
ودیکر تب بازاید بهتر ازان باشد کر تب دایم باشد واکر تب دایم وعرق واسهال بازدید
شود وتب زایل نشود بد باشد دلالت کند کر ورم دراندرون باشد یا عفونت بسیار
در تمامت عروق متمکن شده وطبیعت از دفع کردن عاجز باشد دلیل برین نقل
قال بقراط الحمیات الحادثة عن اورام الاحشاء کلها غیر مفارقة نقلست از
فقراطیس کر تب چون مزمن شود کشکاب با عسل باید خوردن چنانکه هفت یک
کشکاب عسل باشد کر باد را ربیرون اید وسده بکشاید نقلست از جالینوس
کر کشکاب در معده ترش شود کشکاب با عسل وسکنجبین باید خوردن کر خلط
بتحلیل برد واکر کرمی غالب باشد کشکاب مفرد باید خوردن که نقلست کر شخصی را
تب بازدید شد در روز فصد کرد وچندان خون بیرون کرد کر غشی کرد جماعتی کر حاضر
بودند کفتند این شخص هلاک شد بعد از زمانی بحال خود بازامد وتب بکلی زایل
شد واین مجرب است اما خوردن سکنجبین بشربت سرد نیک باشد کر سده بکشاید

وزود زایل شود **نقلست** کر تب کرم و تیز هر شب لعاب بردانه واسفیوش ولعاب دانه
خوردن نیك باشد بعد از نضج و نقاء بدن هر شب دو درم کل ارمنی مراح بزودی
باصلاح اید وماده را از سینه وپهلو باز دارد **نقلست** از محمد زکریا کر چون در تب مطبقه
ضد کردن تقصیر کرده کر باشند آب بغایت سرد خوردن نیك باشد چنانکر بلرزاند
کر بزودی عرق کند و تب زایل شود واکر اهسته شود بکلی زایل نشود و بیست روز کذشته
باشد **علاج** تب بلغمی باید کردن واکر در معده یا کرده یا مثانه یا جکر یا شش یا رحم ورم باشد
ب سرد زیان دارد **نقلست** کر اکر تب بغایت کرم باشد وتشنکی و زبان خشك باشد
بتد پرها ساکن نشود وخفقان وضعف دل باز دید شود دلالت کند کر اخلاط فاسد
ربدن بسیار باشد ودر غایت جوش باشد وطبیعت عاجز باشد این نوع بد باشد
هیچ تدبیر بهتر از خوردن اب سرد نباشد واکر از اب سرد منع کنند رکهاء دماغ خشك
شود وباشد کر رکهاء دماغ بر کیده باشد واندکی خون بیرون اید بعد از ان هلاك
شود از خوردن اب سرد چون سعال و ورم نباشد هیچ خوف نباشد مکر در نضج تاخیر
مند وبهترین قول جالینوس اینست کر چیزهاء سرد وتر خوردن وانتظار نضج وبحران
باید تا مدت هفت روز کشکاب خوردن بعد از ان تا روز چهاردهم کشکاب وسکنجبین
خوردن اکر مانعی نباشد وبعد از ان تا روز بیستم مزوره ترش خوردن بعد از بیست روز
فروج وبزغاله خوردن بعد از ان اندك اندك زیاده کردن تا صحت تمام حاصل شود
الابن سرابیون کر اکر در میان تب در فصد کردن تقصیر رفته باشد رب حماض ترنج
تمر هندی وشراب غوره وشراب ریباس خوردن نیك باشد کر جوشش وعفونت خون
بنشاند وتسکین حرارت کند **نقلست** از ابو منصور کر جوانی را دیدم که در خوردن غذا
تقصیر کرد واو را تب امد در حال جوان غذا خورد تب زایل شد سبب ان بود کر صفرا
غالب بود بعد از ان خوردن آب هفت میوه نیك باشد کر طبیعت مجیب شود و خوردن
قرص طباشیر نرم نیك باشد **صفت** قرص طباشیر نرم طباشیر سه درم تخم ترب بهن
نه درم مغز تخم خیار خیار بادرنك از هر یکی چهار درم مغز تخم کدو واشنی درم
صمغ عربی وکثیرا ونشا از هر یکی دو درم ترنجبین هشت درم تمامت کوفته وبیخته
بلعاب اسفیوش سرشد وقرص کند شربتی یك مثقال با ده درم سکنجبین

یعنی خوفر

صفت قرص دیکر ورق کل سرخ سه درم زرشك دانه بیرون کرده دو درم مغز تخم خیار
وخیار بادرنك از هر یکی دو درم تخم بربهن وطباشیر از هر یکی سه درم صمغ عربی وکتیرا ونشا
از هر یکی یکدرم ریوند چینی زعفران از هر یکی دانکی تمامت کوفته وبیخته بسرشند وقرص
کنند شربتی یکمثقال باده درم سکنجبین غذا مزوره از تمر هندی ونار دانه وزرشك و
غوره ومحافظت تمام کردن واکر اندکی زحمت باقی باشد سکنجبین بزوری خورد بدین صفت
صفت سکنجبین بزوری تخم کاشنی وتخم کشوث از هر یکی سه درم پوست بیخ کاشنی
وپوست بیخ کبر وپوست بیخ رازیانه از هر یکی هفت درم تخم خیار وخیار بادرنك از جمله پنج
درم تمامت نیم کوفته در یك من آب وچهار یکی سرکه نقوع کند یك شب ویکروز بعد
از ان بجوشاند تا چهار یکی کم شود صافی کند نبات یکمن بدان نهد وباتش نرم بقوام آرد
شربتی ده درم باب هشتم در تب بلغمی دایر این تب را مواظبه کویند هر روز آید
سبب این تب بلغم زجاجی یا بلغم حامض یا بلغم حلو یا بلغم مالح باشد اما بیشتر این تب از
بلغم زجاجی یا بلغم حامض باز دید شود وچون در خارج عروق متعفن شود مدت دراز عنان
اکر فایز با زمستان باز دید شود سخت باشد وبوقف این هجده ساعت باشد اکر تدبیر نیك
رود در مدتی یکماه زایل شود واکر بکذارد دو ماه زایل شود که هر روز تب آید زودتر زایل شود
وعرق بسیاری کند که بسیاری عرق دلالت کند بر لطیفی ماده وقوة طبیعت علامت
در ابتداء لرزه وباشد که لرزه اندك باشد واشتها طعام باطل زایل شود وآب از دهان بسیار
آید وغثیان وچشم وروی آماس کند ولون زرد شود وتشنکی اندك باشد واکر سبب عفونة
بلغم مالح باشد در اول لرزه پیدا شود وسرما اندك باشد واکر از عفونة بلغم حلو باشد لرزه
وسرما اندك باشد واکر سبب از عفونة بلغم زجاجی باشد سرما ولرزه بسیار باشد واکر از
عفونة بلغم حامض باشد سرما ولرزه اندك تر باشد از زجاجی عفونة اندك اندك پیدا شود
همچنانکه کرمی که بر آتش نهد اندك اندك کدلخته شود ودر حال کرم شود ودرین تب
سستی وغشی بسیار باشد بسبب ضعف معده وچون دست بر اعضا نهند حرارت تمام
نماید وبتهای بلغمی چنان نماید که عرق خواهد کردن ولون صاحب تب بلغمی سبز وزرد نماید
وسرخی اندك باشد ودر اول نبض ضعیف نماید ودر آخر سرعت پیدا شود وبول در اول
سفید ورقیق باشد از سبب سردی وسده بعد از ان سرخ شود بسبب عفونت وتب

در نوبت اول هجده ساعت توقف کند وشش ساعت تب زایل شود سبب انکه ماده این علت
بغایت غلیظ ولزوج باشد وبیشتر این علت درکسانی واقع شود که مرطوب وبلغمی
باشند ودر طفلان وزنان وپیران وکسانی که پیوسته از طعام ممتلی باشند ومیوهاء
سرد وتر بسیار خورند ودر شهرها که هواء ان سرد وتر باشد ودرین تب در شب
زحمت زیاده باشد **علاج** تدبیرهاء باید کردن که ماده تحلیل برود وطبیعت نرم باشد
وحرارت زیاده نشود وتحلیل بلغم کردن هر بامداد که جلاب خوردن از سکنجبین ده
درم کلشکر ده درم غذا کشکاب بارازیانه واکر حرارت غالب باشد از تخم کاشنی
سه درم بیخ سوسن سه درم نبات ده درم غذا کشکاب واندکی نخود میانه روز شربتی
خوردن از سکنجبین ده درم غذا پیش از نوبت بچهار ساعت باید خوردن بعد از انکه
خلط پخته باشد مسهل خوردن **صفت** مسهل سناء مکی هفت درم بیخ سوسن
بالحوکا وزبان رازیانه افسنتین رومی تخم کاشنی حاشا پوست کبر از هر یکی سه درم
سنبل یک درم ونیم پوست هلیله زرد وهلیله سیاه از هر یکی هفت درم مویز طایفی
ده مثقال تخم قرطم بیخ درم تمامت نیم کوفته در چهار رطل اب بجوشانند تا دو رطل
بماند وصافی کند کلنکبین ده درم شکر ده درم مغز خیار چنبر پانزده درم صافی
باهم بیامیزد تربد سفید یک درم کوفته وبیخته بر سر شربت افشانند وبازخورد وصبر کند
تا اسهال تمام بشود بعد از ان شربت سرد بازخورد از نبات وعرق بید وتخم
شاهسفرم غذا اخر روز کشکاب با نخود واکر از خوردن مطبوخ ملول باشد
حب بازخورد **صفت** حب ایاره فیقرا یک درم تربد سفید یک درم حب النیل نیم درم
غاریقون نیم درم انیسون نیم درم شحم حنظل دانکی نمک هندی دانکی تمامت
کوفته وبیخته باب رازیانه بسرشند وحب کند ودر میان حلوا ما قوت نهد وفرو برد
وصبر کند تا اسهال تمام بشود بعد از ان شربت سرد خورد از نبات وعرق بید وتخم
شاهسفرم غذا جو ونخود با ماش ونخود بعد از ان تدبیر نیک کردن که این تب بزودی
زایل شود وقی کردن روز وحقنه کردن نیک باشد **صفت** دواء قی بیخ سوسن
ورازیانه وشبت از هر یکی سه درم بجوشانند وصافی کند عسل ده درم نمک یک درم
روغن کنجد ده درم تمامت باهم امیخته بازخورد وپر مرغ بحلق فرو برد وقی کند

وچیزها خورد که ادرار بول کند **صفت** دوا که ادرار بول کند وطبیعت نرم دارد رازیانه پنج
درم تخم کرفس پنج درم مغز تخم خیار وخیار بادرنك از هر یکی پنج درم نبات پانزده درم کوفته
وبیخته شربتی چهار درم واکر طبیعت سخت باشد هر شب یکمثقال میخورد **صفت**
دواء تربدی بدین صفت تربد سفید مجوف تراشیده کوفته وبیخته ده درم مصطکی
وزنجبیل از هر یکی دو درم کوفته وبیخته بنبات سرشند هر شب یکمثقال میخورد چون
نرم شود هر روز دو مجلس اید ترك کند ودرین تب نکه داشت معده باید کردن و
اکر معده ضعیف باشد ضماد باید نهاد ضماد قصب الذریره وسك ورامك وبرق کل
سرخ از هر یکی ده درم زعفران نیم درم کوفته وبیخته باب برنجاسف یا ابسمرزنکوش بسرشند
وطلا کند واکر هر بامداد کلشکر ده درم رازیانه دو درم مصطکی یکدرم باهم بیامیزد
وباز خورد فایده تمام دهد غذا نخود وماش وکبوتر وکبك ومرغ وخوردن این قرص
نیك باشد **صفت** قرص غافت وترنجبین از هر یکی شش درم طباشیر وورق
کل سرخ وسنبل از هر یکی یکدرم کوفته وبیخته قرص کند شربتی دو درم باده درم سکنجبین
صفت سکنجبین تخم کاشنی ورازیانه وتخم کشوث از هر یکی سه درم عاره غافت
دو درم پوست بیخ کبر وپوست بیخ رازیانه وپوست بیخ کاشنی از هر یکی پنج درم انیسون
دو درم تمامت نیم کوفته در یکمن آب وچهار یکی سرکه یك شب ویکروز نقوع کند وبجوشانند
تا چهار یکی کم شود بدست بمالد وصافی کند ویکمن نبات اضافت کند وبجوشانند تا
بقوام اید شربتی ده درم خورد وچون تب اهسته شود واحتراز کند از خوردن میوها
سرد وغذاء سرد وغلیظ وآب سرد واکر این علت در پیرون واقع شود یا مرطوب و
قاروره سفید باشد هر بامداد نیم درم تریاق در آب رازیانه یا اب زیره حل کرده خوردن
واکر در جوان واقع شود وتشنکی غالب باشد سکنجبین ده درم خوردن باپنج درم کلشکر
وهر چیز که ادرار بول کند نیك باشد وخوردن زیرباج بسرکه وروغن زیت نیك باشد
وروغن کرم بر معده بمالد وشلجم سرد خوردن نیك باشد ومفرح از نعناع وفلنجمشك
نیك باشد ودر نکرداشتن معده وجکر سعی کردن بخوردن مصطکی وکندر وسعد
ومانند ان وغرغره کردن بابی که شبت وبابونه واکلیل الملك وسپستان وعسل در ان
پخته باشد وغذا کشکاب زیره ورازیانه وتخم کرفس ونخود از هر کدام که خواهد

واکر تب مزمن شود معجون خوردن نیك **صفت** معجون تربد سفید یکدرم شحم حنظل
دانکی غاریقون نیم درم عصاره غافت وافسنتین ومصطکی از هر یکی دانکی تمامت
کوفته وبیخته بعسل بسرشند این یك شربت باشد پنج درم سنامکی وسه درم مکی
ورق کل سرخ بجوشانند شکر پنج درم معجون دران حل کند وباز خورد وچون تب از یك
ماه بکذرد هر روز یکمثقال اقراص الورد باده درم سکنجبین خوردن نیك باشد
صفت اقراص الورد ورق کل پنج درم عصاره غافت شش درم عصاره افسنتین
سه درم سنبل واسارون وفقاح اذخر وانیسون از هر یکی یکدرم کوفته وبیخته
بسرشند وقرص کند شربتی یکمثقال باده درم سکنجبین **صفت** طبیخ بوست بیخ کاشنی
وبوست بیخ کرفس بوست بیخ رازیانه تخم رازیانه تخم کرفس انیسون وزیره وبادآورد
وشکاع از هر یکی پنج درم تمامت در آب بجوشانند تا مهرا شود صافی کنند هموزن آب
سکنجبین دران بیامیزد وباتش نرم بقوام آرد شربتی ده درم با یکمثقال اقراص الورد
واکر تب باقی باشد معجون یاد کرده شده خوردن وهر روز بحمام رفتن وعرق کردن
نیك باشد بعد ازانکه قی کرده ومسهل خورده باشد واکر تشنکی باشد اب کرم تا بید
خوردن کی تحلیل بلغم کند وتشنکی ساکن شود **صفت** دواء نانخواه کوفته با عسل
معجون کند هر روز دو درم میخورد واکر درد سر باز دید ابی کی اکلیل الملك ومرزنکوش
وبابونه دران جوشانیده باشد بر سر واعضا ریختن فایده تمام واکر حال غلیظ ولزج
باشد این مدتی بماند وکرمی اندك باشد وطعم دهان ناخوش باشد درین تب سکنجبین
خوردن فایده ندهد چیزی باید خوردن کی تحلیل بلغم کند وسده جکر وکرده بکشاید
وبادرار ماده فرود آرد وخوردن شراب کهنه نیك باشد **صفت** قرص در ابتدا
تب بلغمی نیك باشد انیسون وصبر از هر یکی چهار درم عصاره غافت ورازیانه
ومصطکی از هر یکی سه درم وج یکدرم تمامت کوفته وبیخته قرص کند شربتی ده درم
باده درم سکنجبین عسل واب کرم خوردن **نقلست** از جالینوس کی تب بلغمی کی
هر روز اید تا انکاه کی بدن از اخلاط پاك نشود تب زایل نشود این تب بیشتر در کودکان
بازدید شود ومزمن شود وبیشتر از علت معده بازدید شود همچنانکه تب ربع بیشتر
ازعله سپرز بازدید شود وتوقف این تب هجده ساعت وبکلی زایل شود **نقلست**

ازشرك هندي كه هيچ علاجي در تب بلغمي بهتر از قي كردن نيست چون هفت روز كذشته
باشد **نقلست** از يهودي كه صاحب تب بلغمي لون بوسته زرد يا سفيد باشد وسرما
ولرزه سخت باشد وبسختي كرم شود چنانكه تصور كند كه درميان برف نشسته است وپيراهن
كتان پوشيده باشد ونمناك باشد واطبا تب بلغمي را مانند بهيزم تر كرده اند كه چون بر آتش
نهند آتش اندك باشد ودود بسيار دليل برين نقل **قال** اهرن شبه الاطبا الحمي
البلغمية بالحطب الرطب فيلقي في النار فيكثر الدخان ويقل وقوده **نقلست** از ابن
سرابيون كه صاحب تب بلغمي كه خلط پخته باشد ومسهل خورده باشد نشايد بحمام رفتن
نقلست از محمد زكريا كه بهتر علاجي در تب خوردن چيزهائي است كه ادرار بول كند
امثال غافت وشاهتره وكندر وباداورد وشكاع وتخم كرفس وانيسون ورازيانه وتخم كدو
ونانخواه وغذا اندك خوردن وخواب بسيار كردن وبوقت انكه معده خالي باشد احتراز
كردن از ميوهاء سرد وتر وماست ودوغ وماهي تازه وبرنج وترشي وامتلاء طعام اما
خوردن ميويز وقشمش وانجير وفانيد وفستق وبندق ومزين ومرغ وكبك وكبوتر
وكنجشك ومعجونهاء كرم نيك باشد **بـــاب نهم در تبهاي بلغمي دايم**
اين تب را النفتر كويند سبب اين تب عفونت بلغم در داخل عروق **علامت** هيجان تب
بلغمي دائر باشد درين تب سرما ولرزه سخت نباشد ومانند تب دق باشد وشش ساعت
بتاهسته شود وتشنكي كاه كاه بسيار باشد وبول غليظ درين تب عرق اندك باشد
بلكه خود نباشد مكر انكه كه بكلي تحليل رفته باشد **علاج** جلاب خوردن از تخم كاشني
وپوست بيخ كاشني پوست بيخ رازيانه از هر يكي سه درم بيخ سوسن سه درم ونبات ده درم
غذا كشكاب بانخود با جلاب خوردن از سكنجبين ده درم كلشكر ده درم در ابتداء چيزها
بغايت كرم نشايد خوردن واب بغايت سرد زيان دارد چون خلط پخته شود مطبوخ
خوردن **صفت** مطبوخ سناء مكي پنج درم بيخ سوسن سه درم ورق كل سرخ ونيلوفر
وبنفشه از هر يكي سه درم مويز طايفي ده منقال انجير ده دانه عناب وسپستان از هر يكي
پانزده دانه كاوزبان وبالنجو از هر يكي سه درم تمامت بجوشانند وصافي كنند مغز خيارچنبر
ده درم ترنجبين ده مثقال تربد سفيد يكدرم كوفته وبيخته بر سر شربت افشانند
وبانخورد وصبر كند تا اسهال تمام بشود بعد ازان شربت سرد خوردن از نبات

وعرق بید وتخم شاهسفرم غذا اخر روز بخورد واکر تب باقی باشد برقرار اول خوردن
بعد ازان قرص بنفشه خوردن واکر تب باقی باشد علاج تب بلغمی که درا ول یاد کرده
شد کردن ونکه داشت کردن که سرسام بلغمی باز دید نشود ونیك باشد خوردن
کلنکس واقراص الورد وهرچیز که ادرار بول کند وقی کردن بغایت نیك باشد ٥
بسکنجبین واب کرم واسهال کردن بمعجون که در باب اول یاد کرده شد وسعی کردن
که طبیعت نرم باشد **صفت** دوا از نقل شیخ زنجبیل ومصطکی از هر یکی ده درم
تربد سفید مجوف بیست درم کوفته بیخته بعسل کف کرفته سرشند هر شب
دو مثقال میخورد چون طبیعت نرم شود هر روز دو نوبت یا سه نوبت مجیب شود
ترك کند واکر اسهال باز دید شود شراب نعناع وشراب میبه وتخم شاهسفرم بریان
کرده خوردن ومالیدن اعضا نیك باشد وچون تب مزمن شود این قرص خوردن نیك
باشد **صفت** قرص پوست هلیلهٔ زرد وصبر وعصارهٔ غافت وافسنتین از هر یکی
شش درم تمامت کوفته وبیخته سرشند وقرص کند هر روز یکدرم وهر شب نیم درم
با ده درم سکنجبین خوردن واب ودق کرفس وورق رازیانه وبیخ اذخر وبیخ
سیاوشان هر روز قدری خوردن مفرد ومرکب واکر سردی غالب باشد هر روز
قدری فلفل سوده با شراب کهنه امیخته خوردن ومالیدن روغنهای کرم نیك
باشد وجامهها بسیار بر بالا انداختن وخفتن تا عرق بکند بغایت نیك در جمیع
احوال تدبیر باید کردن که تحلیل وادرار کند **باب دهم**
در تب ربع دایر که یکروز تب اید ودو روز نیاید سبب این تب را عفونة
سودا باشد در خارج عروق وبعضی کفته اند که از سوداء محض باشد وباز دید
شدن این تب از اخلاط سوداوی خشك باشد که بمرور ایام بخته شود ومدتها
در بدن بماند سبب انکه سودا درویی حرن وتمامت اخلاط است وباشد که سودا دموی
باشد یا سوداء صفراوی یا سوداء بلغمی وبعضی از اطبا کفته که از سوداء طبعی تب
ربع باز دید میشود از سوداء مختلف است شیخ ابو علی اعلی الله درجه کفته است که
که در تمامت اخلاط عفونتر باز دید میشود از سوداء طبعی تب ربع باز دید شود و
بیشتر این ربع بعد از انتهاء عفونت باز دید شود یا سبب ورمی یا علتی که در سپرز باز دید
سود

این نوع سخت تر باشد سبب آنکه بیشتر باستسقا ادا کند واکر از عقیب تبهاء عفونی باز
دید شود زیاده خوف نباشد واز بسیار رنجهاء دیکر ایمن باشد امثال مالیخولیا وصرع
وسکته وتشنج اکر تن بر صواب کنند در مدة چهار ماه یا شش ماه بانکه بسال زایل
شود وباشد که دوازده سال استقامت کند این نوع اندك واقع شود وتب ربع
چون مزمن شود باستسقا ادا کند **علامت** در ابتداء سرما ولرزه سخت چنانکه
دندانها بر هم زند ولرزه بر استخوان افتد ودرد مفاصل واعضا باز دید شود و
چون لرزه بکذرد اندك اندك کرم شود ونبض ضعیف شود برحسب سن ووقت
وغذا اکر از پیش خورد باشد واستقامت این تب بیست وچهار ساعت زیاده
نباشد بلکه اندك تر باشد بر سبب عفونت سودا واکر سبب از سوداء بلغمی سوخته باشد
استقامة بیشتر باشد وبیشتر این طب از عقب شطر الغب یا تب بلغمی باز دید شود
بول سفید ونبض ضعیف واکر از سوختن خون باز دید شود **علامت** بول سرخ وغلیظ
وبدن بقوة از لون ومزاج معلوم شود وباشد که بعد از تب مطبقه باز دید شود یا از
ورمهاء خونی باز دید شود نبض بقوة باشد ونفس سخت وتشنکی بسیار ولرزه وکرمی
اندکتر باشد وعرق بسیار واکر صفرا سوخته باشد **علامت** نبض بقوة ومتواتر وتشنکی
بسیار وهذیان کفتن وتلخی دهان وخشکی زبان وپارهٔ زردی بر روی زبان این
نوع از عقیب تبهای صفراوی باز دید شود امثال تب محرقه وغب خالص وشطر الغب
واکر از سودای طبیعی باز دید شود **علامت** حلاتة نبض وکدورة قاروره وتنکی
نفس **علاج** اکر این تب در فصل بهار یا تابستان باز دید شود وبدن بقوة باشد
وتدبیر نیك کنند در مدت چهل روز ساکن شود اما بعضی کفته اند که تا چهل روز
نکذرد هیچ علاج نباید کردن این زیاده اعتبار ندارد سبب این بنده جامع امتحان کرد
از ابتداء تب تا مدت دو ماه زایل شود واکر بدن بقوة باشد ومانعی نباشد در ابتداء
فصد کردن از باسلیق اندست چپ نظر بر خون کردن اکر سیاه وغلیظ باشد تمام
بیرون کردن واکر خون سرخ ورقیق باشد در حال نه بندد بعد از آن جلاب وغذاء
لطیف خوردن تخم کاشنی بیخ سوس از هر یکی سه درم کلشکر ده درم غذا نخود
وماش سفید کرده ومغز بادام چون خلط پخته مسهل خوردن **صفت** مطبوخ

سناء مکی پنج درم بالنجوکا وزبان تخم کاشنی از هر یکی سه درم رازیانه دو درم اسطوخودوس
دو درم بسفایج فستقی ونیلوفر از هر یکی سه درم ورق گل سرخ وبنفشه از هر یکی
چهار درم پوست هلیله زرد پنج درم شاهتره چهار درم عناب وسپستان از هر یکی
پانزده دانه پوست بلیله وامله منقا از هر یکی سه درم افتیمون در صره بسته در
جوش اخر اندازد پنج درم ترنجبین بیست درم صافی کرده باهم بیامیزد ترید سفید
تراشیده کوفته بیخته یکدرم بر سر شربت افشانند وبازخورد غذا بر قرار بعد ازان اگر
بدن بقوت باشد هم تدبیر اول کردن واگر ضعیف باشد مزوره ماش سفید کرده
ونخود وفروجه مرغ وکبک وتیهو وخوردن زیره باج نیک باشد صفت
زیره باج نخود وسرکه ومرغ واندکی زعفران ومغز بادام وقشمش ودر وقت فرو
گرفتن عرق گل وبید قدری در وی چکانند واگر بلغم غالب باشد قدری دارچینی
زیاده کند واحتراز کند از غذا که تولد سودا کند امثال گوشت گاو وبز وگوشت شتر
وقدید وپنیر خشک وبادنجان وکلم وعدس وباقلا وبرنج وماهی شور واگر در ابتداء
طبیعت نرم باشد بزودی مسهل نباید خوردن ودر روز نوبت هیچ جلاب وغذا
نخورد تا نوبت بگذرد وقی کردن بغایت نیک باشد واگر طبیعت سخت باشد وبیمار
ضعیف باشد روز نوبت سکنجبین ده درم عرق بید وگلاب ده درم خوردن بعد
از چند روز مسهل خوردن صفت مسهل دیگر پوست هلیله زرد وهلیله سیاه
از هر یکی هفت درم سناء مکی پنج درم شاهتره پنج درم عناب وسپستان والو سیاه از
هر یکی پانزده دانه تخم کشوث وتخم کاشنی ورازیانه از هر یکی سه درم افتیمون در صره
بسته در جوش اخر اندازد هفت درم تمامت بجوشانند وصافی کنند مغز خیارچنبر ده درم
ترنجبین بیست درم صافی کرده باهم بیامیزد ترید سفید خراشیده کوفته بیخته یکدرم
بر سر شربت افشانند وبازخورد وصبر کنند تا اسهال تمام بشود بعد ازان شربت سرد
بازخورد غذا بر قرار واگر تب از صفرا سوخته باشد هر بامداد جلاب خوردن از تخم
کاشنی وبیخ سوسن از هر یکی سه درم الو سیاه ده دانه غذا کشکاب واندکی نخود
میانه روز شربتی از سکنجبین ده درم بعد از چند روز مسهل خوردن صفت
مسهل سناء مکی هفت درم بنفشه ونیلوفر وتخم کاشنی وورق گل سرخ دانگیاه برزر

ازهر یکی سه درم پوست هلیله زرد پنج درم آلو سیاه ده دانه بالنجو پنج سوسن کاوزبان
ازهر یکی سه درم تمامت بجوشاند وصافی کند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین بیست درم
صافی کرده باهم بیامیزد وباز خورد وصبر کند تا اسهال تمام شود بعد ازان شربت سرد
باز خورد از نبات وعرق بید واسفیوس غذا ماش سفید کرده روز نوبت قی کند واگر
قی سخت آید آب چغندر وخردل وماهی شور ازهر یکی قدری بخورد بعد ازان سکنجبین در آب
گرم حل کرده باز خورد وقی کند **نوعی دیگر** خربق در میان ترب بنهد ویکشب رها کند بعد
ازان ان ترب بخورد وقی کند وروزها که نوبت نباشد اب کاشنی وسکنجبین خوردن نیک
باشد وچون تب اهسته شود اب انار واب کاشنی واب رازیانه ونبات باهم امیخته خوردن
غذا مزوره زیره باج با برگ چغندر وابکامه وسرکه وزیت خوردن تا بگذرد مرغ وکبک
وگوشت وبحمام رفتن وآب گرم بر خود ریختن فایده تمام دهد اما عرق نباید کردن و
احتراز کردن از کار سخت وخشم وغضب وخواب کردن فایده تمام دارد وخوردن
شراب انگور سفید نیک باشد وسعی کردن که بدن فربه شود واگر تب باقی باشد و
از مطبوخ خوردن کراهیت باشد بستاند کاوزبان سه درم سنا مکی پنج درم ورق
گل سرخ سه درم بجوشاند شکر هفت درم معجون نجاح پنج مثقال دران حل کند وباز
خورد وصبر کند تا اسهال تمام بشود بعد از شربت سرد باز خورد غذا ماش سفید کرده و
مغز بادام **صفت** حب که سودا وبلغم بیرون برد پوست هلیله سیاه وبسفایج واسطوخودوس
وافتیمون ازهر یکی دو درم نمک هندی وورق گل سرخ ومصطکی ازهر یکی نیم درم
کثیرا دانگی در آب حل کرده باقی کوفته وبیخته دران سرشد وحب کند ودر میان
حلوا بنهد وفرو برد وصبر کند تا اسهال تمام بشود بعد ازان غذا بر قرار واگر تب ربع
از بلغم سوخته باشد هر بامداد جلاب خوردن از تخم کاشنی سه درم پنج سوسن سه درم
بالنجو دو درم گلشکر ده درم غذا نخود اب با شیره تخم کاوینه واگر مزاج ضعیف باشد
با مرغ یا کبک یا تیهو میخورد چند روز بدین موجب خوردن اگر مسهل باشد بدین
موجب باز خورد **صفت** مسهل سنا مکی هفت درم پوست هلیله کابلی وهلیله
سیاه ازهر یکی پنج درم رازیانه وتخم کاشنی وتخم کشوث وافسنتین رومی و
آسطوخودوس وبسفایج ازهر یکی سه درم بالنجو وکاوزبان ازهر یکی سه درم

مویز طایفی ده درم بیخ سوسن سه درم سپستان سی دانه باهم اپخته تربد سفید
کوفته وبیخته بکدرم غاریقون نیم درم بر سر شربت افشاند وبازخورد وصبر کند تا اسهال
تمام بشود بعد از آن شربت سرد باز خورد از نبات وعرق بید وتخم شاهسفرم غذا
غذا بر قرار دو روز نوبت قی کند بستانند شبت وتخم ترب وبیخ خیار وبیخ سوسن از هر یکی
قدری بجوشاند وصافی کند وبازخورد وقی کند واگر تب ربع از سوداء سوخته باشد
هر بامداد جلاب خورد از تخم کاشنی وپوست بیخ کاشنی وبیخ سوسن از هر یکی سه درم
گلشکر ده درم غذا ماش سفید کرده ونخود چون خلط پوخته شود مسهل از معجون
کاخ کر یاد کرده **صفت** مسهل بستانند خروس پیر ونخود بسفایج هفت درم بجوشانند
تا مهرا شود ومرق باز خورد واگر تب مزمن شود وقوة تمام باشد وبدن فربه باشد
وحرارت غالب نباشد هر روز مقدار یک بندق از معجون فلافلی یا از دواء الحلتیت میخورد
صفت دواء الحلتیت بستانید مر وبیر زورق سذاب خشک وفلفل از هر یکی
مناسب هم کوفته وبیخته در عسل کند هر بامداد مقدار یک بندق وشبهم این قدر میخورد
وخوردن شراب کهنه نیک باشد وروغن بدین موجب در خود مالیدن **صفت**
قسط وعاقرقرحا ودرمنه ترکی از هر یکی قدری در آب بجوشانند تا مهرا شود
صافی کرده وروغن کنجد اضافت کند وبجوشانند تا آب برود وروغن بماند
چون غذا هضم شده باشد در خود مالد وخوردن این قرص نیک باشد **صفت**
قرص عصاره غافت سه درم لک وریوند چینی وحب البان از هر یکی چهار درم
رازیانه سه درم زعفران دو درم کوفته وبیخته باب رازیانه یا آب کاشنی یا آب
کرفس سرشند وقرص کند شربتی یک مثقال با ده درم سکنجبین اما گفته
شود که تب ربع را با دویه گرم وخشک نشاید علاج کردن خاصه که بیمار ضعیف
باشد نباد اگر تب دق باز دید شود اما چیزهاء گرم وتر خوردن وروز روز
بحمام رفتن بی آنکه عرق کند وآب گرم بر خود ریختن وروغن کنجد با روغن خیری
در خود مالیدن وشیر آب با نبات خوردن بغایت نیک وخوردن این قرص
فایده تمام دهد **صفت** قرص ورق گل سرخ وفرنجمشک وطباشیر از
هر یکی سه درم مغز تخم خیار وخیار بادرنگ وتخم برنهن از هر یکی دو درم

خرفه

تخم کاشنی وتخم کشوت از هر یکی یکدرم ونیم صمغ عربی ونشا از هر یکی یکدرم
ریوند وعصاره غافث از هر یکی نیم درم عصاره سوسن سه درم تمامت کوفته
وبیخته سبز شند وقرص کنند شربتی یکمثقال با ده درم سکنجبین نوعی دیکر
بستانند مویز دانه بیرون کرده وافتیمون باهم بکوبند هر روز قدری میخورد فایده
تمام دهد ردست و باد رآب کرم نهادن فایده تمام دهد واکر رطوبة دهان بسیار
باشد خوردن کلشکر با ازیانه وتخم کرفس نیک باشد وخوردن زرده تخم مرغ
ومویز وانجیر ومغز بادام نیک باشد **نقلست** که نوعی از تب ربع معکوس بازدید
شود چنانکه دو روز تب اید ویک روز نیاید **علاج** جلاب وغذاء لطیف
خوردن ودود زود بحمام رفتن که ماده رقیق کردن این جامع جمعی را دید که
این تب بریشان واقع شد جلاب خوردن از تخم کاشنی وبالجو وبیخ سوسن
وکاوزبان از هر یکی دو درم نبات ده درم سکنجبین ده درم غذا ماش سفید
کرده ونخود ودود بحمام رفتن بزود تب زایل شود **نقلست** از اهرن که
احتراز کنند صاحبان تب ربع در ابتداء از خوردن ادویه واغذیه که بغایت کرم
باشد امثال تریاق وسجرینا وداء الحلتیث وهرچیز که کرم وخشک باشد که علت
زیاده کند واخلاط بر اعضاء پراکنده شود وتب دایم باز دیده شود اما بعد از دو ماه
که بدن بقوة باشد وبلغم غالب باشد شاید **نقلست** از ابن سرابیون که
چون تب ربع مزمن شود اکر بدن بقوة باشد وحرارت اندک باشد وچند روز
روزه دارد وغذا اندک خورد سبب انکه حرارت در اعضا اصلی تاثیر کند
وکداختن باز دید شود وتب دق بازدید شود **نقلست** از محمد زکریا که بهتر
علاج در تب ربع مسهل خوردن است وطبیعت نرم داشتن وچیزهاء کرم
ترخوردن وکفته اند که تب ربع باشد که دوازده سال استقامت کند وباشد که
سی سال از غایت غلیظی سودا این نادر باشد مر طبیب حاذق باشد وبیمار مطیع
از دو ماه یا شش ماه یا یکسال نکذرد که زایل شود **باب**
یازدهم در تب ربع دایم ربع دایم ان باشد که سودا در داخل عروق متعفن شود
ایی تب اندک واقع شود **علامت** تب دایم ودرین تب لرزه وعرق اندک باشد

ودر نوبت تب ربع زیاده شود در روزها دیکر تب اهسته باشد علاج جلاب
خوردن از سکنجبین ده درم کلشکر پنج درم عرق بید وکلاب ازهر یکی پنج درم
شربت سازد وبازخورد با سکنجبین بزوری ده درم کلشکر ده درم عرق بید
وکلاب ازهر یکی پنج درم جلاب سازد وبازخورد صفت سکنجبین بزوری
تخم کاشنی سه درم بوست بیخ کاشنی پنج درم رازیانه سه درم بوست بیخ رازیانه
پنج درم تخم خیار وتخم خیار بادرنك ازهر یکی پنج درم درتمامت نیم کوفته در یکمن
اب وچهار یکی سرکه یك شبان روز بخسانند بعد ازان بجوشانند تا چهار یکی کم
شود بدست بمالد وصافی کند نبات نیمن بدان بنهد باتش نرم بقوام آرد شربتی
ده درم واکر احتیاج مسهل باشد انجه در باب تب ربع یاد کرده شد بازخورد و
اکر طبیعت بقوة باشد وخون غالب باشد در ابتداء وفصد کردن باقی تدبیرهاء
کرمتر بکار داشتن

باب دوازدهم در تب دق

دق حرارت غریب باشد که در دل بازدید شود در اعضاء اصلی تاثیر کند
ورطوبت فنا کند وبتحلیل برود واین سه مرتبه است چنانکه در اعضا رطوبتها
بهر نوعی باشد اول رطوبتی است در عروق اعضاء مانند تری وشبنم واین
رطوبت ان باشد که چون اعضاء غذا نیابد که این رطوبت را جذب کند وغذا دوم
رطوبتی در میان اعضاء متشابه است در جایهائی که بیوستکی اعضا بدان است
وسیوم رطوبتی که در اعضاء اصلی که در افرینش تمامت اعضا بواسطه این رطوبت
محکم باشد ومتفرق نشود همچنانکه مغز واعصاب هر انکاه که حرارت در رطوبت اول
تاثیر کند دریافتن سخت باشد علاج سهلست ومرتبه دوم چون حرارت در
رطوبت که بیوستکی اعضا بدان است تاثیر کند شناختن سهل باشد اما علاج
مشکلست برحسب مزاج وقوة نظر کردن ومرتبه سیوم چون حرارة در رطوبت
اصلی تاثیر کند کران مغزها وپیه واستخوان وکوشت است خلاص مشکلست اما
رطوبت اول مانند روغن است که در چراغ باشد ومرتبه دویم را مانند روغن
است که فتیله بخود کشد ومرتبه سیوم را بروغن که تمامت فتیله وچراغ بدان
محکم باشد چون حرارة دران تاثیر کند ازان دق مستحکم کویند امکان خلاص نباشد

ومفتت نیز کویند وهمچنین از حرارة مزمن وحرارة مغذیه دق باز دید شود همچنانکه
از سل ورم معده باز دید میشود از مرتبه اوّل ودوم اکر بدن بقوة باشد و
تدبیر نیك رود امکان خلاص باشد ومرتبه سیوم چون اتش در روغن فتیله
وچراغ دان افتد وبسوزاند امکان خلاص نباشد وسبب تب

تب دق از حمی یوم وحمی عفن واورام واغذیه واشربه کرم با دید شود وبسیار باشد
که اول تب کرم بازدید شود وبیمار را از غذا واب سرد منع کنند وغذا لطیف و
باشد که بعد از اسهال بسیار وعرق وادرار بول بازدید شود وبعد از شطر الغب

١٧٧

بازدید شود سبب استفراغات وادویه گرم که اتفاق افتاده باشد خاصه که بیمار
محروری وجوان باشد **علامت** نبض دقیق وصلب ومتواتر بریک قرار باشد
وحرارة بغایت نباشد وتب اهسته ولازم باشد وچون دست بر اعضاء بیمار نهد
اندک اندک حرارة زیادة وچون غذا خورد حرارة زیاده شود بر صفت آنکه گرم که
اب بران ریزند بخار ازان برخیزد یا مانند چراغ که روغن دران کنند اتش زیاده
شود وبیشتر تب دق از طبیب جاهل وبیمار که مطیع نباشد بازدید شود ومسهل
خورند واز اب سرد منع کنند تب دق بازدید شود اگر درین تب بدن فربه باشد
وقوة تمام باشد امید خلاص باشد واگر ضعیف باشد وچشم درگو افتاده وبینی باریک
وبروی کشیده وگوش زرد یا سفید وپوست پیشانی کشیده وخشک مانند
استخوان وپوست بر اعضا چسبیده وگردن باریک وحنجره بلند واستخوان سینه اعضا در
پیدا شود ودر اعضا بعد از پوست واستخوان نماند واو ضعیف شود ورگها
پیدا شوند ورنگ روی زایل شود وشکم باریک وبقی گاه بپشت چسبیده شود
واستخوان پشت دست پیدا شود وناخنان دست وموی سر دریده شوند
چون با این علامتها اسهال بازدید شود بد باشد وزودی هلاک شود **علاج**
نوع اول علاجها سرد خوردن وبجای سرد نشستن وبنفشه وکاهو ونیلوفر
وبید وخیار بادرنگ وکدو پیش خود نهادن وبوییدن وبر جامه بسیار نشستن
وخفتن وبرف پیش نهادن وکوزهای پر اب بر اطراف نهادن واگر زمستان باشد
جای معتدل نشستن وروغن بنفشه وکدو بوییدن وهر بامداد شراب بنفشه و
شراب خشخاش ونیلوفر از هر کدام که باشد خوردن واب خربزه هندی وشیره تخم
بربهن با نبات وعرق بید وعرق گل خوردن غذا کشکاب با کدو واسفناق
وماهی کوچک خوردن وکافور وعرق گل بام سوده بوییدن با کتان پاره بدان تر
کرده بر سینه وپهلو راست نهادن چون گرم شود بردارند ودیگر بنهند ووقتی که معده
از طعام خالی باشد واگر حرارت غالب باشد هر بامداد قرص کافور خوردن بعد ازان
کنند اب خوردن ولعاب به واسفغول خوردن نیک باشد وزود زود بحمام
رفتن واب معتدل برخود ریختن اما عرق نباید کردن واگر تابستان باشد هر روز

دو سه نوبت غذا خوردن و آب سرد اندک اندک و ساعت بساعت خوردن و گرسنگی
و تشنگی احتراز کردن و اگر هر روز دو نوبت در آب شنک حمام نشستن فایده بسیار دهد
و آب معتدل بر خود ریختن بعد از آن که غذا خورده باشد بد و ساعت بحمام رفتن
و چون از حمام بیرون آید جامهای نرم پوشیدن و اعضا بروغن بنفشه و کدو
مالیدن و مغز خیار و خیار بادرنگ و کاشنی و بربهن و شفتالو و انار شیرین و سیب
انهر کدام که خواهد خوردن اندک اندک و هر چیزی که سرد و تر باشد و طلاها که یاد
کرده شد بر معده نهادن و چون از حمام بیرون آید یکساعت خفتن و نگذاشت
سر و دماغ کردن که زکام باز دید نشود و اعضا آهسته آهسته مالیدن و روغن
بنفشه و کدو در اعضا مالیدن و خواب بسیار کردن فایده تمام دهد و نماز شام
در حمام رفتن و چون بیرون آید غذا خوردن و خواب کردن و اگر خشکی غالب باشد
شیر زن یا شیر خر بر اعضا دوشیدن بعد از آن روغن کدو مالیدن و از حرارت
اندک باشد دوغ گاو که روغن آن گرفته باشد خوردن و چون حرارت ساکن
شود شراب انگور سفید ممزوج اندک اندک خوردن و احتراز کردن که اسهال
باز دید نشود و اگر اسهال باز دید شود بزودی قبض کردن و اگر آب بش زرد
و چون روغن زیت باشد چیزها بغایت سرد خوردن و اگر لاغری و خشکی
غالب باشد و حرارت اندک باشد شیر خوردن نیک باشد خاصه شیر زن یا شیر
خر و شیر بز و چون شیر خورند اندکی سکنجبین آمیخته کنند تا اگر در معده بنیر
شود و اگر تشنگی غالب باشد آلو سیاه ده دانه ترنجبین ده درم بجلاب خوردن
و چون طبیعت نرم باشد ترک کند و قرص طباشیر ممسک خوردن غذا کشکاب
و چون ضعف تمام باز دید شود و استخوانها تمام پیدا شود و چشم در گو افتد غذا
باید خوردن که زود هضم شود و قوة زیاده کند امثال آب گوشت که از پشت ما زو بره
باشد و سرج با فروج کراب سیب و به در آن پخته باشد و اگر اندکی شراب
در آن باشد شاید و نان کاک در آن ترید کنند و اندک اندک میخورد و جامه کتان
بصندل آلوده پوشیدن را کرد و سر تباشد عود در آتش نهند و ریاحین امثال
بنفشه و شاهسفرم و نرگس و نیلوفر و عرق بید و عرق گل در افشانند و میبوید

درده اکنده بریان کرده وفروج بریان کرده اندک اندک خاییدن وآب آن خوردن وتفل
انداختن واکر بغایت ضعیف باشد فروج برساند بعد از ان بکوبد وآب ان بکیرد با قدری
کشنیز ولیمکی دارچینی وقدری شراب ونان کعک ترید کند واندک اندک بخورد
صفت قرص کافور که حرارت دل وجکر بنشاند ودر تب دق ودر تب محرقه نیک باشد
ورد گل سرخ ده درم طباشیر سفید پنج درم تخم کاهو هفت درم تخم ربهن شش
درم تخم کاشنی دو درم مغز تخم خیار بادرنک پنج درم مغز تخم کدو چهار درم
بیخ سوسن دو درم ترنجبین ده درم کافور نیم درم تمامت کوفته وبیخته بلعاب
اسفیوش سرشته وقرص کند ودر سایه خشک کند شربتی دو درم نافع باشد صفت
سفوف چون طبیعت نرم باشد خوردن فایده دهد وقبض کند ورق گل سرخ
وطباشیر از هر یکی پنج درم گل ارمنی وصمغ عربی بریان کرده از هر یکی دو درم
زرشک وسماق از هر یکی سه درم تخم حماض بریان کرده ده درم تمامت کوفته و
بیخته شربتی دو درم هر بامداد وهر شب دو درم باده درم رب به یا رب انار
یا شراب ریباس خوردن نقلست از جالینوس که علامت تب دق ان باشد
که رکها حرکت کند کمتر از جایها دیکر باشد ودر دیکر تبها نه چنین باشد
نقلست که چون تن ضعیف باشد وکوشت وخون اندک باشد آب بغایت
سرد نشاید خوردن که ضرر باعضاء اصلی واندرون رسد نقلست که طبیبان
جاهل چون بیمار بقوت باشد وکوشت وخون در بدن تمام باشد بیمار را از آب
سرد وغذا منع کنند تب دق بازدید شود وقوت ضعیف شود بعد از ان آب بغایت
سرد هیچ فایده ندهد خاصه که بیمار محرور وصفراوی باشد وحرکت بسیار ومباشرت
بسیار کرده باشد دلیل برین نقل قال جالینوس ان الابدان المرارية الخفيفة
اليابسة مستعدة للوقوع في الحميات ومتى امسكت عن الحمام والطعام وافرطت
في الرياضة والسهر والجماع ونحو ذلك فان هي حمت وامسكه عن الغذاء لجهل
الاطباء وقعت في الدق چون این تدبیرها وعلامتها که یاد کرده شد تفصیل
بود وطبیب مزاج بیمار نشناسد ومنع غذا وآب سرد کند بی شک تب دق
بازدید شود وبهترین علاج در تب دق هوای سرد وجای با آب سرد است در استا

علت

که بزودی باصلاح آید و بیشتر تب دق از گرمی جگر و دل و معده باشد و بیشتر تب دق از
بیماریهای مزمن بازدید شود اگر بزودی تدبیر کنند زود زایل شود و اگر تقصیر رود بد
باشد و اگر از اعراض نفسانی بازدید شود امثال خشم و غضب و غم و هم علاج بحکایات
و لعبهای نیک اینها از خاطر بیرون کنند و با دوستان و یاران موافق نشستن و در حمام
آب نیم گرم بر خود ریختن و هر بامداد شراب خشخاش یا شراب سیب با عرق بید و عرق
گل خوردن و خوردن مفرح یاقوتی یک مثقال نیک باشد غذا کشکاب با اسفناج و کدو
خوردن و طلا از صندل و کافور و عرق بید بر سینه نهادن و اگر از حرکت کردن
بسیار و خواب ناکردن تب بازدید شود علاج خواب بسیار کردن و آسایش دادن و در
حمام آب معتدل بر خود ریختن چون از حمام بیرون آید روغن بنفشه با روغن کدو
در خود مالیدن و شراب بنفشه یا شراب خشخاش یا شراب نیلوفر با عرق گل و عرق بید
خوردن غذا ماش سفید کرده با مغز بادام و اسفناج و کدو خوردن و اگر تب دق بعد از
اسهال بازدید شود علاج چیزهای سرد قابض خوردن امثال قرص کافور و قرص
طباشیر و سفوف نشاسته و سفوف انار دانه با زرشک و اگر تب دق بعد از روزه
داشتن یا غذا اندک خوردن یا از تشنگی بازدید شود علاج آب خربزه هندی و شیره تخم
خربزه با نبات یا شراب سیب یا رب به یا شراب حماض یا شراب از هر کدام که موجود باشد
با عرق بید خوردن و غذا کشکاب با فروج یا ماهی تازه کوچک یا کشکاب با سرطان
خوردن و لعاب اسفیوش و دانه به با نبات و روغن بادام فایده بسیار دارد و اگر
حرارت غالب باشد هر بامداد یک مثقال قرص کافور با ده درم آب انار شیرین یا آب
خربزه هندی خوردن بعد از زمانی کشکاب با سرطان خوردن میان روز
شربتی از ده درم شراب خشخاش خوردن بعد از آن بحمام رفتن و در ابشنک که
بنفشه و نیلوفر و گل کدو یا کدو و بید در آن پخته باشند نشستن و بر خود ریختن
و در حمام جای معتدل نشستن و در وقت شربتی از نبات و عرق بید و اسفیوش
خوردن و اگر ضعیف باشد رب انار ملیسی خوردن نقلست که صاحب تب
دق را اطلا بغایت سرد و خشک زیان نه سبب آنکه مسام بسته شوند و ضرر زیاده
شود نقلست از جالینوس که جمعی را تب دق بازدید شد در ابتدا آب بغایت

سرد خورد تب زایل شد اما در اخراب تغبیار سرد زیان دارد نباید خوردن واکر خواهند
که شیر خورند از پستان خورند بهتر باشد که سرد نشده **نقلست** از بوسن که چون بول بشن
بلون غذا باشد که خورده باشد و رنگ ان زرد و بوی ان کنده باشد یا سرخ باشد که میل ان
بزردی باشد و غلیظ و لزج باشد و چرب صفت باشد بدان که ان اعضا و کوشت باشد
که کداخته میشود بزودی علاج باید کردن بخوردن اب سرد و غذا سرد **نقلست**
از یهودی که هر تبی که یک هفته یا دو هفته بر یک قرار باشد و زیاده که نشود و نقصان
نکند و چون سه هفته بکذرد همچنان زیاده و نقصان نشود ان تب دق باشد
نقلست از اهرن که صاحب تب دق را حاجت مسهل خوردن نباشد چون سهلها و دیکر
و مفتحات نباید خوردن چون سهلهای دیکر **نقلست** از ثابت که اکر صاحب تب دق را
از شیر خوردن ملال باشد و حرارت زیاده شود دوغ کاو روغن کرفته خوردن نیک باشد
روز اول ده درم روز دوم پانزده درم همچنین زیاده میکند تا مقدار سی درم بقدر
هضم زیاده و نقصان میکند و سرطان خوردن نافع تمام دهد بدین صفت سرطان
از اب شیرین بکیرد و دست و پای ان بیندازد و بشکافد بریان کند بعد از ان باب شیرین
پاک بشوید بعد از ان با جو و کدو و چندان برساند که مهرا شود و پس از خوردن کشکاب
یک مثقال ازین قرص باز خورد **صفت** قرص باربنک سه درم کل ارمنی چهار درم
خشخاش پنج درم طباشیر چهار درم ورق کل سرخ شش درم تخم ریبهن و مغز تخم
کدو و مغز تخم خیار و خیار بادرنک و دانه برا از هر یکی شش درم رب السوس دو درم
نشا و کثیرا و صمغ عربی از هر یکی سه درم تمامت کوفته و بیخته با لعاب اسفغول سرشند
و قرص کند و در سایه خشک کند شربتی یکمثقال باب خیار کدو یا بعضی خربزه هندی
یا باب خیار بادرنک هر بامداد خوردن بعد از ان کشکاب خوردن واکر طبیعت
نرم شود جو بریان کرده شیره یا خشخاش بریان کرده چون پوخته شود دو درم صمغ
عربی بریان کرده کوفته بران افشانند و بازخورد اکر بدن بقوت باشد شیر بر بدن
دوشند واکر ضعیف باشد شیر نشاید دوشیدن **نقلست** از محمد زکریا که اکر
تشنکی غالب و سعال نباشد بستانند اب غوره و اب ریبهن و اب جو جوشانیدن
و یخ در ان اندازند تا سرد شود و کتان پاره بدان تر کنند و بر پهلو و معده مینهند

کردن وتدبیری که در باب تب بلغمی یاد کرده شد کردن واکر بدن لاغر باشد وضعیف علاج
تب ربع باید کردن وبیشتر این تب از سودا یا بلغم بازدید شود واندک باشد که از سودا
مفرد پیدا شود وبسیار باشد که از ترکیب صفرا وبلغم پیدا شود واکر وقت آمدن تب
پیدا نباشد نکه داشت باید کردن تا اکر تب ربع شود چون تدبیرهاء مخالف رود
علاج اکر ماده صفرا وبلغم غالب باشد جلاب خوردن از تخم کاشنی وبیخ سوسن از
هر یکی سه درم نبات ده درم غذا ماش سفید کرده ونخود واکر سودا وبلغم غالب باشد
جلاب خوردن از تخم کاشنی وبیخ سوسن از هر یکی سه درم رازیانه دو درم نبات ده درم
غذا نخود وشیر تخم کاوسنه واکر ضعیف باشد با فروج یا تیهو چون خلط پخته
شود اکر صفرا وبلغم غالب باشد مسهل از معجون نجاح خوردن که در باب شطر الغب یاد
کرده شد یا قرص بنفشه خوردن الح که در باب تب ربع یاد کرده شد وچون ابتدا تب باشد
قی کردن به تخم شبت وتخم خیار وپوست بیخ خیار وعسل وکنکر زد ودر علاج تقصیر
نباید کردن اکر تقصیر رود تب ربع بازدید شود وچیزها بغایت کرم بسیار نباید خوردن
که اخلاط بسوزاند وتب دق بازدید کند واکر بدن بقوت باشد وبلغم غالب باشد
روزه کرفتن وغذا اندک خوردن فائده تمام دهد واکر سبب تب از ورم باشد
اول تدبیر ورم کند که زیاده وزایل شود واکر سبب تب از افتادن یا ضرب رسیدن
باشد این از جنس حمی یوم باشد علاج حمی یوم باید کردن زیاده خوف نباشد
نقلست از ابو منصور که شخصی را در هفت روز تب می آمد وبغایت ضعیف
بود چند روز تدبیر لطیف کرد وبنیرات با نبات خورد بزودی خلاص یافت

باب پانزدهم در تب انقیالوس

درین تب اندرون سرد باشد وبیرون کرم باشد وسبب این تب بلغم زجاجی باشد
که اندرون حاصل شود واندرون را سرد کند وچون حرارة در ان تاثیر کند عفونت
بازدید شود وبخار از ان براید ودر اعضا پراکنده شود وکرمی در بیرون بازدید شود
واندرون سرد علامت چنان تصور کند که اندرون او برف است وبیرون کرم
سبب انکه چون ماده جمع شود کرمی وحرارت پیدا نبود وچون ماده متعفن از
جای خود حرکت کند وبر اعضا بکذارد واعضا از ان اکاهی یابد سردی در اندرون

وگرمی در بیرون پیدا شود علاج شربت خوردن از سکنجبین ده درم عرق بید ده درم عرق
گل پنج درم گلشکر ده درم ماش سفید کرده و نخود و مغز بادام و خوردن زیره باج
با نخود و سرکه و مغز بادام و قشمش نیک باشد واگر جلاب خورد از رازیانه دو درم
بالنجو دو درم گلشکر ده درم نیک باشد و سعی کردن که طبیعت و هر روز قی کردن
و بحمام رفتن نیک باشد و چون خلط پخته شود مسهل خوردن صفت مسهل
سناء مکی پنج درم بیخ سوسن و بالنجو و ورق گل سرخ از هر یکی سه درم بجوشانند
و صافی کنند سک هفت درم معجون خیارشنبر پنج مثقال دران حل کنند و باز خورد
واگر تب باقی باشد چند روز دیگر احتمال نکند بعد از ان قرص بنفشه خوردن
واگر تب باشد هر بامداد شراب بزوری ده درم قرص گل یا قرص غافت یکمثقال
دران حل کرده باز خورد صفت قرص گل ورق گل سرخ ده درم طباشیر
دو درم سنبل یکدرم رب السوس مغز خیار و تخم کاشنی از هر یکی دو درم تمامت
کوفته و بیخته بسرشند و قرص کنند شربتی یکمثقال واگر بلغم غالب باشد و بیمار تمام
گوشت باشد و بول غلیظ و سفید باشد علاج تب بلغمی باید کردن و هر بامداد
جلاب از تخم کرفس دو درم رازیانه دو درم بیخ سوسن دو درم گلشکر ده درم
غذا نخود و شیره تخم کاویشه و قدری فلفل یا دارچینی چون خلط پخته شود
مسهل خوردن صفت حب که بلغم غلیظ زجاجی بیرون کند صبر سقوطری و
تربد سفید مجوف تراشیده از هر یکی یکدرم حب النیل نیم درم غاریقون نیم درم
شحم حنظل دانگی نمک هندی و مقل از هر یکی دانگی کوفته و بیخته باب کرفس
یا اب رازیانه بسرشند و حب سازند و در میان حلوا بنهد و فرو برد و صبر کند
تا اسهال تمام بشود بعد از ان شربت سرد باز خورد غذا نخوداب با مرغ دو
سه روزی بدین موجب خوردن بعد از ان بحمام رفتن و هر روز یکمثقال
قرص غافت با ده درم سکنجبین بزوری میخورد صفت قرص غافت غافت
چهار درم ورق گل سرخ سه درم طباشیر ده درم کوفته و بیخته قرص
کنند شربتی یکدرم تا یکمثقال صفت قرص دیگر غافت هفت درم
ورق گل سرخ و سنبل از هر یکی پنج درم طباشیر شش درم کوفته و بیخته

قرص کند شربتی بکمثقال صفت قرص افسنتین که تحلیل بلغم کند و منفعت بسیار دارد افسنتین رومی اسارون وتخم کرفس وانیسون ومغز بادام تلخ و وشکاع وباد آورد وعصاره غافت ومصطکی وسنبل

انهر یکی دو درم کوفته وبیخته بسرشد وقرص کند شربتی بکمثقال باده درم سکنجبین بزوری غذا مزوره نخود وشیره تخم کاو ویشه با مرغ وکبک وتیهو پوخته میخورد نافع باد

باب شانزدهم در تب لیفوریا

درین تب اندرون بغایت کرم باشد وبیرون سرد وسبب این تب ماده غلیظ لزج باشد که از غلیظی ولزجی حراره دران نفوذ نکند وشیخ کفته که بیشتر این تب از بلغم غلیظ بازدید شود و باشد که از صفرا غلیظ بازدید شود که حرارة دران تاثیر کند ومتعفن شود واز غلیظی که باشد بربیرون نکند واندرون بغایت کرم باشد وتشنکی غالب شود وهذیان ونفس متواتر وزبان سیاه شود این نوع بغایت باشد سبب انکه ماده فاسد بسیار باشد ودر نزدیکی دل وجکر منتشر شده باشد وچون حرارت دران تاثیر کند بخار فاسد ازان برخیزد واز غلیظی بربیرون نفوذ نکند ان بخار فاسد ازان برخیزد ودر دل تاثیر کند وپاره سیاه برزبان نشیند خاصه که خلط غلیظ زجاجی باشد دراین تب ازچهاردهم تا بیستم خوف باشد وکاه کاه

عرق کند و زیاده سبك نشود **علاج** هر بامداد جلاب خوردن از نیلوفر و تخم کاشنی
از هر یکی سه درم بالنجو دو درم نبات ده درم غذا کشکاب و اندکی نخود و اکر تشنکی
و حرارة غالب باشد هر بامداد جلاب خوردن از تخم کاشنی سه درم دانه کیاه بزرك
سه درم ترنجبین ده درم درین تب غافل نباید بودن و چیزها بغایت کرم و بغایت
سرد نباید خوردن که این تب بازدید نشود الا از خلط بغایت غلیظ کرج و اکر حرارة
اندك باشد هر بامداد جلاب خوردن از بالنجو سه درم نبات ده درم با شراب بالنجو
ده درم و سعی کردن که طبیعت نرم شود و اکر احتیاج مسهل باشد بدین موجب
باز خورد **صفت** مسهل سناء مکی پنج درم بیخ سوسن و ورق کل سرخ و دانه کیاه بزرك
از هر یکی سه درم بجوشاند و صافی کند شکر هفت درم معجون خیار چنبر پنج مثقال
دران حل کند و باز خورد بعد از ان خوردن سکنجبین و کلشکر نیك باشد و اکر سکنجبین
بزوری خورد بهتر باشد و اکر بدن بقوة باشد و بلغم غالب باشد قرص افسنتین و معجون
فلافلی خوردن نیك باشد و اکر بدن ضعیف باشد و حرارة غالب باشد جلاب خوردن
از تخم کاشنی و بیخ سوسن از هر یکی سه درم الو سیاه ده دانه نبات ده درم غذا کشکاب
بعد از چند روز مسهل خوردن بدین صفت عناب ده دانه سپستان بیست دانه الو سیاه
ده دانه نیلوفر و بنفشه دانه کیاه بزرك شاهتره هلیله کابلی پوست بلیله از هر یکی
سه درم سناء مکی و پوست هلیله زرد از هر یکی پنج درم تمامت بجوشاند تا مهرا شود
صافی کند مغز خیار چنبر ده درم کلشکر پنج درم باهم امیخته باز خورد و صبر کند اسهال
تمام بشود بعد از ان شربت سرد خوردن از نبات و عرق بید و اسفیوش غذا بر قرار
و زود زود قی کردن نیك باشد و غذا اسط خوردن امثال زیره باج و اکر ضعیف
باشد مرغ و کبك و تیهو در مزوره برساند و اکر باد در روی و چشم و پشت پای پدید
شود سکنجبین بزوری و عرق کاشنی خوردن غذا زیره باج با مزوره زرشك با نار دانه
که نخود دران باشد **صفت** شراب بزوری پوست بیخ کاشنی ده درم پوست بیخ رازیانه
پنج درم تخم کاشنی پنج درم تخم خیار و خیار بادرنك از هر یکی پنج درم تمامت نیم کوفته در یك من
اب و چهار یکی سرکه یك شبانروز بخوساند بعد از ان بجوشاند و صافی کند نبات
سه چهار یك برابر نهد و باتش نرم بقوام ارد شربتی ده درم و اکر طبیعت سخت باشد

یکمثقال قرص طباشیر بزم در ده درم شراب بزوری حل کرده باز خورد صفت
قرص طباشیر بزم طباشیر پنج درم ورق گل سرخ دو درم تخم کاهو دو درم مغز تخم
خیار و خیار بادرنگ از هر یکی دو درم نشاسته نیم درم کثیرا نیم درم ربالسوس دو درم ترنجبین
هفت درم تمامت کوفته و بیخته بلعاب اسغیوش سرشته و قرص کند و در سایه خشک
کند شربتی یکمثقال یا ده درم سکنجبین نافع باد

باب هفدهم

در حمی غشی یعنی که غشی باز دید کند سبب این تب دو نوع است یکی از اخلاط باز دید شود
که بغایت تیز و رقیق باشد یک روز سخت تر باشد و یک روز سبکتر و در بیشتر اوقات
مانند تب غب باشد دو نوبت یا سه نوبت بگذرد بیمار ضعیف و گداخته شود و
اشتهاء طعام باطل شود و نبض ضعیف گردد و غشی کند این نوع بغایت بد باشد
و این تب بیشتر در کسانی واقع شود که گرمی و خشکی بر ایشان غالب باشد و تدبیر مخالف
کنند و چون تب باز دید شود بوقت دی قوت ساقط شود و هلاک شوند و نوع دوم از
بسیار اخلاط غلیظ خام باشد علامت آن علامت تب بلغمی باشد و اعضا سست باشد
و باد در چشم و روی باز دید شود و اگر غذا خورد سستی و باد زیاده شود و تب قوی گیرد علاج
نوع اول جلاب از تخم کاشنی سه درم شراب انار یا شراب غوره یا شراب ریباس یا لیمو
یا شراب نارنج یا شراب سیب ترش از هر کدام که موجود ده درم یا ده مثقال خوردن
غذا کشکاب با آب انار یا سیب ترش و در جای سرد نشستن و جامه کتان پوشیدن
بصندل آلوده و صندل بر اعضا مالیدن و یخ و برف بر اطراف بنهادن و بید و برگ
انگور و ورق سیب و بنفشه و کاهو و خیار بادرنگ و کدو پیش خود نهادن و بوئیدن
و نان کعک در آب انار ترش خوسانیدن اندک اندک خوردن و اگر اشتها طعام باشد
ماش سفید کرده با شیره مغز بادام و کدو و اسفناج و آب غوره یا آب انار ترش و پیش
از آنکه غشی باز دید شود غذا خوردن و اگر غشی باز دید شود دهن باز کند و شراب
حماض و آب سرد و عرق گل کرده در حلق او ریزند و اگر بیمار ضعیف باشد قدری شراب حلم
انگور در آب سرد و عرق بید در حلق او ریزند و اگر طبیعت بغایت سخت باشد حقنه
کند از چوب کدو و روغن گل سرد کرده و احتراز کردن از هواء گرم و حمام و خشم و
غضب و چیزی گرم خوردن و در آب سرد نشستن فایده تمام دهد و اگر حرارت غالب باشد

یکمثقال قرص کافور در دوغ گاو حل کرده خوردن وغذا که میل بسردی دارد خوردن
علاج نوع دوم از خلط غلیظ خام باز دید شود مالیدن ساق دست و پای چیزی
زبر چنانکه اعضا سرخ شود اهسته اهسته بر بالا رفتن تا بن ران و بغل مالیدن تا نیمی
از روز بگردد نیمه روز دیگر که باقی باشد در خواب و اسایش باشد و اگر تشنگی باز دید شود
سکنجبین عسل خوردن و چون اشتها طعام باز دید شود کشکاب با عسل یا شکر خوردن
و غذا که در باب تب بلغمی یاد کرده شد و اگر طبیعت سخت باشد حقنه کردن از ان چغندر
و بوره ارمنی و جلاب خوردن از تخم کرفس و سکنجبین عسل و قی کردن بغایت نیک باشد
اما مسهل نباید خوردن والله اعلم

باب هجدهم

در تبهای مرکب دریافتن تبهاء مرکب مشکل است اندیشه تمام باید کردن و سبب هر یکی
معلوم کردن و علاج کردن ان باشد که هر روز تب اید و ان از ترکیب صفرا و بلغم باشد
و بسیار باشد که در یکروز یا یکشب دو نوبت تب اید یا سه نوبت اید و ان تب از یک
جنس باشد و بسیار باشد که از دو جنس مختلف باشد و باشد که اول تب لازم باشد و
دیگر تب دایر اید و باشد که اول تب غب اید بعد از ان تب ربع اید و باشد که تب بلغمی آید
و بسیار باشد که از وقت بگذرد و باشد که نوبت دو تب باهم متفق شوند و باشد که نوبت
هر یکی جدا شود امثال انکه تب غب باز دید شود و تب ربع باز دید شود روز دیگر تب
غب نیاید روز سوم تب غب و تب ربع متفق شوند و باشد که روز چهارم تب مفارقت
کند و روز ششم تب باز دید شود فی الجمله دریافتن ان مشکلست و سبهاء دریافتن
هم مشکل است بهتر ان باشد که طبیب التفات نکند بر نوبت تب و حکم ان نکند بلی احتیاط
کند بر دلایل و عوارض بر حسب قوت و ضعف بیمار و خاصه که کدام خلط غالب است اگر
سبب از تدبیر و غذا بد باشد ان را باصلاح ارد و اگر با تب سعال باشد و ان از ورم جگر
باشد یا معده یا شش یا عضوی دیگر باشد اول تدبیر ان کند که ورم زایل شود و بعد از ان
علاج تب کند اذا کان وجعان معا و لیسا هما فی موضع واحد فان اقواهما اخفی الاخر
اول الجز قوی تر و خطرناک تر باشد علاج کند و باشد که شطر الغب و غب خالص باهم متفق
شوند و باشد که تب بلغمی دایم باشد و تب غب با ان جمع شود اگر علاج تب بلغمی کند بیمار
هلاک شود علاج جلاب خوردن از تمر هندی ده درم نبات ده درم ترنجبین ده درم

غذا کشکاب باشیره خشخاش سبب انکه خلط سوخته نشود واکر طبیعة سخت باشد
هر بامداد سکنجبین ده درم قرص طباشیر نرم یکمثقال خوردن واکر احتیاج مسهل باشد
بدین موجب خوردن سناء مکی پنج درم بنفشه ورق کل سرخ تخم کاشنی بیخ سوسن از
هر یکی سه درم تمر هندی ده درم ترنجبین پانزده درم مغز خیار چنبر ده درم صافی کرده
باهم بیامیزد ترید سفید مجوف کوفته بیخته یکدرم برسر شربت افشانند وباز خورد و
احتیاط تمام کند که کدام خلط غالب است اکر صفرا غالب باشد **علامت** خشکی زبان
تشنکی غالب وخواب اندک واکر بلغم غالب باشد **علامت** تشنکی اندک وباد در چشم
وروی **علاج** اکر صفرا غالب باشد هر بامداد جلاب از تخم کاشنی سه درم سکنجبین ده
درم واکر حرارت غالب باشد یک مثقال قرص کافور خوردن غذا کشکاب با سرطان
واسفناج وکدو وهر علاج که در باب تب محرقه یاد کرده شد واکر بلغم غالب باشد جلاب
خوردن از تخم کاشنی وبیخ سوسن از هر یکی سه درم رازیانه دو درم غذا جو ونخود
بشین تخم کاوبشه باقی علاجی که در باب تب بلغمی یاد کرده شد ودر جمیع احوال
قوة نکر دارد واستفراغ بسیار نکنند که در اخر تب دق باز دید شود **نقلست**
از ثابت بن قره که تبها که از عفونة باز دید شود سی عدد است **نقلست** از اهرن
که تبها که از عفونة اخلاط باز دید می شود سی وسه عدد است ده از ان مفرد است که از
عفونة صفرا باز دید میشود در داخل عروق ودر خارج عروق وسودا وبلغم همچنین
ویکی از عفونة خون در داخل عروق وخون در خارج عروق متعفن نشود مکر که در اورام
ازین جمله دوازده عدد از عفونة اخلاط سه کانه باشد که از صفرا وبلغم وسودا
اند که با خون امیخته اند ومتعفن میشود **نقلست** از محمد زکریا که امکان نباشد
که طبیب تب مرکب را تشخیص کند وعلاج ان کند بلی بر طبیب واجب است که احتیاط
نیک کند از تبها مفرد علاج تبها مرکب کند والله اعلم

باب نوزدهم

در تبهاء وبا وبا فاسد شدن هوا باشد واکر حال طبیعی کردیدن همچنانکه فصلها
از حال خود دکر کون شوند وبیشتر تب وبائی در اخر تابستان واول پائیز باز دید شود
واکر در فصل بهار باز دید شود بغایت بد باشد سبب انکه هواء فصل بهار بر تمامت
حیوانات موافق تر از فصلهاء دیکر باشد وچون فاسد شود بد باشد وچون عفونت

درهوا

درهوا بازدید شود وبدن از اخلاط فاسد پاک باشد زیاده المی نرسد واکر بدن ممتلی
باشد بزودی مرض بازدید شود نقلست از جالینوس که اکر امتلا در بدن نباشد از
بازدید شدن وبا هیچ خوف نباشد واکر امتلا باشد بزودی بازدید شود خاصه که در
افتاب کرم حرکت کند وکار سخت کند وغذا فاسد خورد وادویه که معتاد نباشد بکار دارد
واب ایستاده وکنده خورد اما ابی که بر روی زمین روان باشد عفونة اندک در ان تاثیر
کند اما وقتی که خاشاک یا چیزی دیکر امیخته شود انرا فاسد کرداند وبیشتر این تب در
کسانی بازدید شود که در بدن امتلا باشد ودر فصد وحجامت تقصیر کنند ومجامعت
بسیار کنند وکوشت وحلوا وشیرینی وشراب بسیار خورند وچون عفونت در هوی بازدید
شود در روح تاثیر کند ورطوبات که در نزدیکی دل باشد متعفن شود وضرر ان بتمام
اعضا برسد علامت تب وبائی ان باشد که بغایت کرم نباشد وتبی دایم باشد و
باشد که تشنکی غالب شود واندرون سوزان باشد ونفس بلند برارد وغشیان
وباطل شدن اشتهاء طعام پیدا شود وچون طعام بخورد در معده ودل اغاز کند
وسپرز بزرک شود وهذیان وبیخوابی بازدید شود وباشد که شکم بزرک شود مانند
استسقا وباشد که اسهال صفراوی یا سوداوی وقی کردن بازدید شود وقی که کرد
یا زنکاری یا صفراوی کند یا عرق کند ودرین تب بول ونبض زیاده تغیر نکند و
بیشتر طبیبان درین تب مدهوش کردند وکیفیته ان معلوم نکند علاجت وچون
در آخر بهار واول تابستان باران بسیار باشد وروز هوا بسته مانند ابر وبخار
وغبارناک باشد وبادها جنوبی بسیار باشد وهوا ایستاده باشد وحرکت کند سعی
باید کردن وبدن بزودی از اخلاط پاک کردن بفصد وحجامت وخوردن مسهل که
خاصه که اخلاط کرم وتر در بدن بسیار باشد اکر خون غالب باشد بزودی فصد باید کردن
وچون حیوانات که در زیر زمین مقام دارند بربالای زمین ایند وبرق در هوا پیدا
شود وجانوران امثال موش وعقرب ولقلق وپرستوک از اشیانه بیرون روند
وبیضه رها کنند وموش وعقرب بر روی زمین بسیار شوند حقیقة وبا باشد
علامت اکر خون غالب باشد فصد کردن واکر اخلاط دیکر غالب باشد مسهل
خوردن وبدن پاک کردن واحتراز کردن از کوشت وشیرینی ومیوهاء کرم وتر

وحمام وآب کرم وهر بامداد جلاب خوردن از تمر هندی ده درم نبات ده درم وخوردن
شراب انار وغوره ودیباس ونارنج ولیمو از هر کدام که باشد ده درم با برف ویخ سرد کرده
میخورد وشراب سیب ترش بغایت نیك باشد غذا مزورهاء ترش از انار دانه تمر هندی
وسماق با مغز بادام وقشمش بی کوشت واکر ضرورت باشد فروج وبزغاله واسفناج
وکدو شاید ودایم انار ترش میمکد واکر از سعال خوف نباشد خوردن سیب ترش وبه
ترش نیك باشد وآب بغایت سرد خوردن وجای سرد نشستن وبید وبنفشه ونیلوفر
وورق سیب وکاهو بپش نهادن وصندل وکافور سوده بوییدن وهر روز دو سه
نوبت جایی که خواهد نشستن آب زدن ویخ وبرف بپش نهادن وعود خام وعنبر
ولادن وصندل وکافور ومورد وپوست انار وسیب وبه وآبنوس وچوب کز
بر آتش نهادن تا دود کند واحتراز کردن از کار سخت وخشم وغضب وسعی کردن
که مقامی که نشینند سرد باشد تا سردی وخشکی در بدن باز دید شود واحتراز
کند از غذا که تری وخشکی در بدن باز دید کند خاصه کودکان وجوانان وکسانی
که بدن ایشان فربه باشد وسرخ وسفید باشد واکر در اخر تابستان کرما سخت
باشد ودرزادین خشکی غالب باشد وغبار در هوا باز دید شود واجب کند نکه
داشت طبیعت کردن وجای سرد نشستن وترك حرکت وکار سخت ومجامعت
وروزه داشتن ودر آفتاب کرم کردیدن اما آب بغایت سرد خوردن وبست
جو ونبات خوردن نیك باشد واکر مزاج کرم وخشك باشد کشکاب با اسفناج
وکدو خوردن ونیك وبد خوردن خربزه هندی وخیار بادرنك وریباس وکدو وهر روز
نماز پیشین جای سرد نشستن واکر انسان وحیوانات در ان وقت بسیار بیمار
شوند وهر شب برق وزبانه آتش در هوا پیدا شود از ان بسیار ببینند واکر تنکی در
نفس پیدا شود وقی بسیار کند بهر نوع که باشد هیچ میوه نباید خوردن وآبی که اندك
باشد وبر روی زمین بود نشاید خوردن آب چاه نیك باشد خوردن وسر چاه
محکم کردن ودر خانه نشستن وهر روز سرکه وآب در خانه افشاندن واکر در هوا
عفونت باز دید شود صندل وعود وکافور وقسط وکندر وسك ومر بر آتش نهادن
ورباحین سرد در خانه افشاندن وعدس وجو وسماق وسرکه خوردن وسرکه وآب

باهم امیخته اندك اندك خوردن كافور اندكی نیك باشد وقتی كه بدن از اخلاط پاك
كرده باشد وبسیار باشد كه در فصل بهار وتابستان خناق باز دید شود **علاج** فصد
وحجامت كردن وهر روز وهر شب غرغره كردن بعرق كل كه سماق دران جوشانیده باشد
وبرب توت ورب جو غرغره كردن وبسیار باشد كه سكته یا فالج در زمستان پیدا شود
علاج انچ دران باب یاد كرده فی الجمله نظر كردن كه از چه سبب مرض پیدا شده است
اول سبب زایل كردن بفصد باید كردن وباقی سبب ان ظاهر نباشد و حقیقت
ان در نتوان یافتن كه ماده این تب بیشتر در اندرون باشد ودر بیرون اثر حرارة زیاده
پیدا نباشد ودرین تب اضطراب نباشد چون تبهاء دیگر ونفس دراز كشیدن
وبوی حرارة از دهن امدن وعرق كندیده كردن واگر عرق كندیده كند بد باشد
واگر اسهال وغشی باز دید شود بد باشد **علاج** اب بغایت سرد خوردن ورب
میوهاء ترش قابض امثال رب غوره وسیب ترش ورب ریباس وانار ترش وامرود
ورب به ورب ترنج از هر كدام كه باشد نیك باشد واگر سعال نباشد واین زیادت حاضر
نباشد آب سرد با سركه ومصل ودوغ ترش از هر كدام باشد خوردن غذا مزوره
ترش خوردن وجای بادگیر نشستن وعلاج كه در تب دق یاد كرده شد كردن مگر
اب گرم وحمام كه نشاید وبهتر علاجی است كه هر بامداد یك منقال قرص كافور با رب
ترنج یا رب غوره یا رب ریباس باز خوردن وصندل وكافور در عرق كل سوده بر سینه
مالیدن وبر اتش دود كردن وهر روز كورهاء پر از آب وورق بید وورق انگور
پیش نهادن **نقلست** از بقراط كه در یك روز گرمی ودر عقب ان سردی باز دید
شود احتراز كنند كه تب وبا پیدا خواهد شدن خاصه در اخر تابستان واول نادین باشد
كه مزاج مختلف كرداند مانند فصل نادین **صفت** دوا از نقل رئیس صبر پنج درم زعفران
ومر از هر یكی دو درم شربتی یك منقال با یك وقیه شراب ممزوج وقتی این دوا باید خوردن
كه حرارة غالب نباشد وچون حرارة غالب باشد قطعًا شراب نباید خوردن اما محمد زكریا
منع كرده است كه این دوا در هر وقت نشاید خوردن **نقلست** از ارسطاطالیس
كه چون در فصل زمستان باران اندك باشد ودر فصل بهار باران بسیار باشد و
فصل تابستان بغایت گرم باشد وجانوران بسیار باشند وبیماری بسیار باشد

خاصه طفلان ودر فصل بهار ومهاء اندرونی وبیماء مختلف بسیار بازدید شود خاصه
کسانی را که امتلا در بدن باشد **نقلست** از جالینوس که خوردن کل ارمنی وسرکه وآب سرد
فایده تمام دارد اگر سعال نباشد وتریاق افعی خوردن نیک باشد وچون عفونت در هوا
بازدید شود بزودی بدن از اخلاط پاک باید کردن بفصد وحجامت ومسهل وقی
خاصه کسانی که تری بر ایشان غالب باشد وتدبیر بدکند اما نشستن در جائی که هوا خنک
باشد وغبار نباشد وبیشه وخندق وعلف وزمین نمناک وبوی کندیده نزدیک او
نباشد ودر کو نباشد نیک باشد وجای نشستن که باد شمال آید وشمال گشوده باشد
وتب بغایت گرم نباشد تب آهسته باشد مانند تب دق ونبض زیاده تغیر نکند سبب
آنکه الم بدل نرسد واگر الم بدل رسد حالهاء مختلف بازدید شود وبوی ناخوش از دهن
آید سبب آنکه حرارة ومضرت بدل رسیده باشد بیشتر هلاک شود واگر احوال مختلف
ونبض متغیر نشده باشد وبوی دهن برقرار باشد بیشتر خلاص یابد سبب آنکه حرارة
وعفونت بدل نرسیده باشد اما در رطوبت تاثیر کرده باشد **نقلست** از جالینوس
که تب وبائی را بزودی در نیابند اما از احوال نفس وآب دهن معلوم باید کردن اگر
بثرات سرخ مانند نمله وحمره پیدا شود وبوی دهن گندیده وناخوش شود وچون
دست بر سینه ایشان مالند گرم شود حقیقت آن تب وبا باشد **نقلست** از حنین
که چون تب وبا بازدید شود آب بغایت سرد هر نوبت که خورند بسیار باید خوردن که فایده
بسیار دهد وآب اندک خوردن زیان دارد **نقلست** از یهودی که چون در آخر فصل
بهار واول تابستان باران بسیار باشد در آن سال حصبه وآبله بسیار باشد وچون
در شیب بنات النعش برق وزبانه آتش پیدا شود وباء عظیم بازدید شود
شد باید کردن **نقلست** از ابن سرابیون که در آن سال برغ وجانوران بسیار باشند
ومرض   بسیار واقع شود سبب آنکه اندر آن سال رطوبت وبرف بسیار باشد
نقلست از محمد زکریا که هر شخصی که در مقامی عادة کرده باشد واز آن مقام بمقامی
دیگر رود که هواء آن بخلاف آن مقام عادتی باشد بیمار شود والله اعلم بالصواب
باب بیستم در حصبه وجدری سبب حصبه وآبله
جوشیدن خون است که جزوی از صفرا با آن آمیخته آمده شود بر ظاهر بدن بروز

اید واین هردو نوع ازجنس طاعون کفته اند اما سبکتر باشند همچنانکه جوشیدن درختان
وتمیز کردن ماده لطیف وغلیظ را ازهمدیکر وانچه از سبب امور طبیعی باشد ازبقایاء
خون حیض در وقت شیر دادن مادر حایض بوده باشد وانچه سبب ازخارجی باشد
غیر طبیعی حرارة غریب باشد که از امتلاء خون ودیکر اخلاط باز دید شود وبیشتر در
کسانی باز دید شود که مزاج ایشان کرم وتر باشد ودر فصد وحجامت تقصیر کنند وشراب
وحلوا وکوشت وشیرینی بسیار خورند وحصبه وابله نوعی از بحران اند که طبیعت ایشان
بخارج اعضا رفع کرده باشد واکر طبیعت عاجز شود ورفع نتواند کردن بد باشد وهلاک
کننده باشد این نوع را بحران اسقالی کویند باشد که چون بثرات بیرون اید
اورام کوچک است وبیشتر این مرض در کودکان وجوانان
حصبه وابله — پیران اندک باز دید شود ودر فصل زمستان وبهار بیشتر
خاسته وخشکی — تبی مطبقه دایمه وامتلاء نبض وروی ورکها
حلق وشیرینی دهن وباشد که دهن تلخ باشد واب ازچشم روان بود وخارش وعطسه
ومانند سوزن بر اعضا فرو برند وچون درخواب خیارات وخوف بیند ازخواب بیدار
شود ودر اعضا ومفاصل چون این علامتها باز دید شود حقیقت ابله یا حصبه پیدا
شود اکر حرارت پیوسته غالب باشد حصبه باز دید شود وحصبه مخوفتر از ابله است
وبدترین هر نوع سیاه وسبز وبنفش وکوچک وصلب باشد وبسیار بر اعضا بیرون
اید وانچه بغایت سرخ باشد از نوع که مانند ماه نو بر اعضا پیدا شود وتمام اعضا
فرو کیرد تمامت قاتل اند وبعد از ان زرد بر اعضا پیدا شود وتب ساکن نشود بد
باشد وانچه سفید وباهم پیوسته وانچه بیرون اید وباز ناپیدا شود تمامت بد باشد
وانچه بهتر است وبسلامت نکنه اند نوع سرخ است که بغایت نباشد خاصه چون در
روز سیوم پیدا شود وفرق میان ابله وحصبه انست که ابله دانها پر اب شود
انکه کیک — واز پوست برخاسته باشد وحصبه از روی پوست
تری زیاده نباشد وابله — کزیده باشد وحصبه نوعی از ابله است وچون
وچشم باشد وپیدا شد حصبه بر ساعد دست — چون ترا بنا کاست وبیدا
ویهلو **علاج** ابله وحصبه بهمدیکر نزدیک است در اول ودوم وسوم

فصد کردن وقدر حاجت خون بیرون کردن ور وز سوم احتیاط کردن اکر حصبه
یا ابله بیرون امده باشد فصد نباید کردن وچیزهاء بغایت سرد نشاید خوردن ودر
ابله خون بیشتر بیرون کردن نقلست از شیخ که فصد کردن در ابله وحصبه امزرك
بینی فایده تمام دهد ودر ابتداء جلاب خوردن از عناب ده دانه نبات ده درم واکر بی
نبات خورد بهتر باشد ومیانه روز شربتی خوردن از نبات ده درم اسفیوش دو درم
غذا جو وعدس واندکی سرکه با اب انار برش واکر طبیعت خشك باشد جلاب خوردن از
عناب ده دانه الوی سیاه ده دانه تخم کاشنی سه درم نبات ده درم واکر حرارة وتشنکی
غالب باشد روز اول جلاب خوردن از اب انار برش با به فشرده ونبات ده درم واکر
جلاب خورد از الوی سیاه ده دانه تمرهندی ده درم نبات ده درم تا روز سوم تلیین
طبیعت شاید روز چهارم جلاب خوردن از عناب ده دانه تخم کاشنی سه درم نبات ده درم
غذا جو وعدس میانه روز شربتی از نبات واسفیوش وعرق بید واکر حرارت غالب باشد
وتشنکی بسیار وزبان زبر وسیاه شود روغن بادام بر روی زبان مالد   خوردن
ودر ابتداء خوردن شراب انار وشراب غوره   وشراب عناب وشراب ریباس از هر کدام
که موجود باشد   ده مثقال واکر حرارة بغایت باشد یك مثقال قرص کافور
با اب انار ترش حل کرده خوردن غذا کشکاب وعدس واب انار ترش وچون از روز
چهارم وهفتم بکذرد وابله وحصبه بیرون نیامده باشد یا بسختی بیرون اید بیمار را در جایی
معتدل بخسبانند وجامهاء بسیار بر بالا اندازند که عرق کند وبزودی بیرون اید وغذا
جو وعدس وهفت دانه انجیر دران بخته که خاصیت تمام دارد وبزودی بیرون اید
واکر کاه کاه بیخود شود وخفقان باز دید شود بستانند انجیر هفت دانه مویز ده درم
عدس مقشر ورازیانه وشاخ کل از هر یکی قدری باهم بجوشانند وصافی کنند هر روز سه نوبت
یا چهار نوبت میخورد غذا جو وعدس وانجیر واکر رازیانه ودانه کیاه بزرك وتخم کرفس از
هر یکی سه درم بجوشانند وصافی کنند ونبات دران نهد وباز خورد بزودی بیرون اید
اکر بسختی بیرون اید وبیمار کاه کاه غشی کند وهذیان کوید بستانند عدس مقشر ده درم کشنیز
پنج درم رازیانه پنج درم بجوشانند وصافی کنند زعفران نیم درم نبات ده درم
خورد ودر ابله نکه داشتن چشم باید کردن وسرکه   سوده باشند

درچشم کشیدن واب سرد یا اب کشنیز وورق کل وسرکه در شیشه کردن
وبوی کردن وغرغره کردن سماق مامیثا باسرکه در کوش چکانیدن وعدس وورق کل سرخ
باهم جوشانیدن وغرغره کردن وتنکه داشتن کردن که طبیعت نرم نشود واکر کاه کاه بی خود
شود ودست وپای اندازد وحرکت بسیار کند دلاله کند که ماده روی باندرون نهاده است
اسهال یا عرق خواهد کردن اکر اسهال باز دید شود ورب به یا رب مورد پنج درم سفیوس
بریان کرده دو درم بشربت سرد بازخورد واکر اسهال ساکن نشود صمغ عربی وبارتنک
واسفیوس وتخم ریحان ازهر یکی دودرم بریان کرده کل ارمنی وطباشیر ازهر یکی دودرم
بسته جو دو درم تمامت باهم امیخته باسفیوس بکوبید وباقی کوفته وبیخته بامداد ومیانه
روز بعد و بید تر کرده بروغن بادام چرب کرده فروبرد واکر با اب سرد تر کند وبازخورد
بهتر باشد واکر ساکن نشود قرص طباشیر بسته یکمثقال سفوف نشاسته پنج درم خوردن
غذا جو بریان کرده وخوردن سیب وکاهو وخیار بادرنک وبوییدن نیک باشد واکر
ابله باشد ورق کل سوده وارد برنج وکاورس مفرد ومرکب درجامه خواب افشاندن
واکر زمستان باشد چوب کز یا چوب بلوطیا یا چوب انکور یا چوب مورد مفرد ومرکب
در بیش خود دود کمد کردن واکر تابستان باشد صندل وورق کل ومورد دود کردن
واکر ابله مزمن شود قدری نمک در اب حل کند وپنبه بدان تر کند وبرابله
سوده بران افشاند واکر بغایت خشک شود چنانچه عروق درهم کشد وکوتاه کردانند روغن
بادام بخورد واندکی در عضو مالد واکر ضربت باشد در کف دست وپای مالد وپای
در اب نیم کرم نهد که نزودی بیبک شود واکر بقوة باشد تا بیست نکذرد فروج نخورد
تا پوست ابله تمام بیفتد ودر حصبه نیز تا بیست روز نکذرد فروج نخورد واکر ضعیف
باشد بعد از هفت روز یا چهارده روز که تب مفارقت کرده باشد فروج بخورد وبسیار
باشد که در روز هفتم یا روز نهم یا پانزدهم در حصبه یا ابله تب مفارقت کند بکردن فی
واسهال ورعاف وعرق بعد از مفارقت تب غذا طلب کند واجب کند که چند روز
مزوره ماش سفید کرده با مغز بادام وانار ترش خورد بعد از ان فروج خورد بعد از ان
بزغاله وکوشت کوسفند کوچک یا مزوره انار دانه وزرشک وتمر هندی واکر سعال
باشد شیر جو یا ماش ودر ابتدای ابله یا حصبه جو وعدس با سرکه یا اب انار ترش فو

خوردن نیك باشد وفایده تمام دهد ودر ابتدا وانتها روغن نشاید مالیدن که حرارة
زیاده کند وخفقان بازدید شود **نقلست** از اهرن علاج حصبه وابله مانند
علاج تب باید کردن واز اسهال نکه داشت کردن که بازدید **نقلست**
از محمد زکریا که حصبه مخوف تر از ابله است باید که چیزها خوردن که اندك اندك صفرا
مستفرغ شود واب انار ترش با بیه فشرده ونبات واب خربزه هندی
واب خیار بادرنك واب کدو ولعاب اسفیوش واکر غشی ودل تنکی وغم بازدید شود
اندکی اب نیم کرم خوردن وپای در اب کرم نهادن وقتی که اسهال نباشد **نقلست**
از محمد زکریا که چون حصبه وابله بسختی بیرون اید وتب زایل نشود وبی خودی
وهذیان وخفقان بازدید شود خوف باشد واکر اسهال بازدید شود وسعال باشد
هر باید دخشخاش وبارتنك وتخم بربهی وصمغ عربی از هر یکی دو درم بریان کرده
نبات ده درم نیم کوم خوردن غذا شیره جو وشیره خشخاش وچون پخته شود دو
درم صمغ عربی بریان کرده کوفته بر سر مزوره کند وباز خورد ان شا الله تعالی
باب بست ویکم در توقف کردن تبها هر تبی که بغایت کرم وتیز
باشد توقف ان اندك باشد بزودی زایل شود یا بزودی هلاك کند که طبیعت
بقوة باشد بر سبیل بحران دفع کند بکردن قی وعرق واسهال وهر تبی که بغایت کرم نباشد
توقف ان بیشتر از ان تب باشد بغایت کرم وتیز باشد وبزودی زایل شود امثال
حمی یوم وامکان نباشد وتیز باشد توقف بسیار کند لیکن تب کرم و
تیز نقصان کند وشهرهاء کرم وغذا اندك خوردن وبدن که سست باشد
وامتلا زیاده نباشد وچیزهاء که بدن را کرم واینه کرمی باشد
که یاد کرده شد اما تبهاء دایر یعنی که نوبت اید اکر نوبت دوم سخت تر از اول باشد
دلالت کند که ان تب زود زایل شود واکر نوبت دوم نرم تر باشد وتوقف بسیار کند
دلاله کند که ماده فاسد در بدن بسیار است وعلامت هر تبی در باب ان یاد
کرده شد **باب بست ودیم** در اوقات مرضها هر مرضی که بازدید شود
از تب وغیره اول وقت ان باشد که از احوال ناطبیعی در بدن بازدید شود واثر
حرارة ودرد در اندرون وبیرون پیدا شود وبسیار باشد که در اندرون حرارة

یادرد بازدید شود اثران ظاهر نباشد این را ابتداء کویند وکفته اند که چون حرارة در جوانب
دل وسینه تاثیر کند انرا ابتدا کویند وچون حرارة بالت دم زدن تاثیر کند انرا تزاید کویند
وچون حرارت در تمامت بدن تاثیر کند انرا انتها کویند وچون حرارة روی به نقصان کند
وطبعت بر علت غالب شود وسده ومجری کشاده شوند انرا انحطاط کویند وابتداء ان
باشد که مرض بازدید شود وتزاید انکه مرض زیاده شود وانتهاء ان باشد که مرض بر یک
حال باز ایستد در زیاده ونقصان نشود وانحطاط ان باشد که زایل کرداند
وبخارج بدن اندازد وبعد از انحطاط خوف نباشد کند بخوردن غذا وحرکت
وشناختن هر مرض که باشد در ابتدا چون بانتها رسد سهل باشد شناختنم
دلیل بر انتها که نماز پیشین اید وقت باشد که نماز پسین یا نماز شام
بامداد تب این اکر پیش از نوبت بیاید وتوقف بسیار
خلط فاسد در بدن بسیارست واکر بعد از نوبت اید وزود بکذرد دلالة کند که
بانتها رسیده است ونوبت مقدم موخر افتد از هر جنس که باشد وشرح هریک از پیش
کفته شد نظر باید کرد اکر نوبت دوم سخت تر از نوبت اول باشد دلالة کند که تب
در تزاید است واکر سبکتر از نوبت اول باشد روی بنقصان کرده باشد بزودی
زایل شود نظر باید کردن بقوة وضعف بیمار که این هر دو دلیل تمام دارند وبسیار
باشد که تب پیش از نوبت هر روز بیاید وزود مفارقت کند دلالة کند که ماده
لطیف باشد بزودی زایل شود واکر تب هر روز بر قرار آید دلالة کند که مرض بانتها
رسیده است ان تب مزمن شود بقدر توقف کردن وزایل شدن معلوم شود از تب
ربع وتب بلغمی معلوم توان کردن که بسیار باشد که تب بر یک قرار باشد اما غب غیر
خالص بسیار باشد که در نوبت دوم وسیم زیاده شود وتب مطبقه در تزاید ونقصان
واستوا ان اعتماد بر نضج ماده باشد وبسیار باشد که در وقت تزاید بیمار هلاک
شود وهر تبی که بعد از روز چهارم حرارة ان ساکن شود سلیم باشد والله
اعلم باب بیست وسیم در نضج استیلا شدن
طبعة باشد بر ماده مرض وقهر کردن مرض که باشد پیدا شود
ان وقت انتها وانحطاط باشد وچون نضج باشد وچون نضج

تمام بید اشود خلاص یابد اما خوف

کر نضج در انتها و انحطاط پید اشود و اکر در ابتداء مرض نضج

بد باشد کر ضعیف شود اما چون مرض با نتها رسد و نضج پیدا شود

بیمار ازان ایمن شود اما بتها کر از عفونة خون با زدید شود طلب

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل سیوم در ذکر مرهم‌ها مرهم سفید مرهم ابیض نیز گویند از برای علت سوختگی آتش و قروح و جراحات
صفراوی و از برای نمله و بلخیه و امثال آن اثر جوشها کرم که زرداب میداده باشد نافع باشد و
گوشت بر میاورد و در تابستان صاحب مزاج گرم بسیار مفید است موم کافوری یکجزو روغن گل سرخ
خالص چهار جزو موم را در روغن بگدازند و سفیداب قلعی شسته اندکی داخل کنند تا بتدریج بقدر
سدس روغن در هاون چندان برهم زنند تا خوب مرهم شود و بعد از آن گرمی روغن اندکی بنشیند
مرتبه مرتبه سفیدهٔ تخم مرغ داخل کنند و برهم زنند و آنمقدار که سفیدهٔ تخم مرغ ببرد داخل کنند و بعضی
درین مرهم اندکی کافور نیز داخل میکنند و درینصورت مرهم کافوری نامند و بعضی نسخها عوض
روغن گل روغن بنفشه یا بادام داخل میکنند خصوصا در مرهم کافوری و بهتر بدان درین صورت تبرید
خواهد بود و بعضی عوض روغن گل سرخ روغن مورد کرده اند و در اینوقت تجفیف و گوشت رویانیدن
بیشتر خواهد بود و طریق شستن سفیداب آنست که سفیداب نرم پاکیزه را با آب حل کنند و پس از آن
آب بران ریزند و برهم زنند و آنچه غبار روی بر آنست که در ظرفی دیگر بریزند و آنچه درشت است در ظرف
مانده دور اندازند و آنچه در ظرف دویم ریخته اند آنرا بگذارند تا سفیداب در تهٔ آن بنشیند پس
آب آنرا باهستگی از روی آن بریزند و سفیداب نرم که ته نشسته در سایه خشک کنند و در مرهم
داخل کنند و اگر مکرر بهمین طریق بشویند بهتر نسخه دیگر مرداسنگ پنجمثقال بسیار نرم بسایند
و با سرکه در هاون بعد از آن صلایه کنند تا حل شود و روغن گل سرخ داخل کنند و برهم زنند تا غلیظ
شود و بعد آید و مثل مرهم گردد پس پنج مثقال سفیداب قلعی و اندکی کافور داخل کنند و صلایه
نمایند تا خوب مرهم شود و مرداسنگ را پیش از آنکه بسرکه حل کرده باشد و بطریقی که سفیداب را
میشویند و مرهم سازند ایضا مرهم سفید از برای قروح که با حرارت باشد مرداسنگ چهل و دو مثقال
سفیداب جست نقره هر یک چهل و پنجمثقال موم سفید سیصد مثقال روغن گل سرخ سیصد مثقال
موم را در روغن گل بگدازند و ادویه را نرم صلایه نموده و شسته داخل کنند و مرهم سازند مرهم ابیض
دیگر سفیداب قلعی شسته هفت مثقال [illegible] سفید ده مثقال مرداسنگ سه مثقال جست نقره کثیرا
از هر یک دو مثقال روغن گل سرخ سی مثقال چنانچه قاعدهٔ ساختن مرهم سفیداب و ذکر شده
مرهم نمایند و سفیدهٔ تخم مرغ نیز داخل کنند مرهمی که گوشت بر رویاند و قروح را خشک کند خبث
نقره پنجمثقال قلیمیا نقره سفیداب مرداسنگ توتیا از هر یک پنج مثقال حجر الحدید ده مثقال
قیمولیا گل قرمز حیز ده جوبر از هر یک ده مثقال روغن گل سرخ بقدر احتیاج مرهم اهلک

اکله سوختگی آتش را سود دارد و قروح را خشک کند آهک سفید آنمقدار آب بر آن ریزند
که بر روی آن بایستد و برهم زنند و دو سه ساعت بحیمی بگذارند و بعد از آن آب را از روی آن
بریزند و آب دیگر با داخل کنند و پس از دو سه ساعت بریزند و در مرتبهٔ آخر آب را با آهک برهم
زنند و در ظرف دیگر که نرم و غبار است بریزند و در این ظرف بگذارند تا آهک خوب در ته
آب بنشیند و آب را از روی آن بریزند و آهک را خشک نموده با روغن گل سرخ آن مقدار که روغن
را بخود جذب کند چندان برهم زنند که خوب مرهم شود و اگر آهک مذکور شسته را در سنگ
قسما نرم بسایند و بعد از آن مرهم کنند بهتر خواهد بود و در بعضی نسخها اندکی موم کافوری
داخل کرده اند و باین طریق مرهم می نمایند که موم و روغن را اول میگذارند و برهم میزنند
تا آمیخته میشود و بعد از آن آهک مذکور را داخل میکنند و با پر مرغ بر سوختگی آتش و سوختگی روغن
و امثال آن طلا میکنند مرهم دیگر جهت سوختگی آتش مجرب است آهک را در خرقه بندند و در ظرفی
که آب پاک در آن باشد حرکت دهند تا هرچه آهک پاک باشد از خرقه بیرون رود و ثفل
بماند پس آن ظرف را بگذارند تا آهک در ته ظرف بنشیند و آب را از روی آن بریزند و روغن
زیت داخل کرده برهم زنند و مرهم سازند و اولی آنست که بعد از این عمل چند مرتبه
دیگر بشویند که حدت مطلقا در وی نماند و زیت انفاق داخل کنند که بمقام آنست و در
مرهم آهک را از پارچه لته بگذرانند بهتر خواهد بود نسخهٔ مرهم آهک که با بعضی ادویهٔ دیگر
ترکیب نموده اند آهک کرده بار شسته باشد سی مثقال قیمولیا شسته بیست مثقال گل روی ده
مثقال سفیداب شسته هشت مثقال قلیمیا نقره پنج مثقال گل سرخ با پنج آن کر بات گل برگ متصل آن
هشت مثقال دم الاخوین شش مثقال عصاره لسان الحمل هشت مثقال عصاره عصا الراعی هشت
مثقال دواها بسیار نرم صلایه کرده و بیخته و با روغن گل سرخ و موم بقدر احتیاج مرهم سازند
و دواهای شستنی را بشویند و مرهم نمایند نسخهٔ مرهم دیگر از برای سوختگی آتش آهک شسته موم سفید
و روغن گل سرخ مساوی یکدیگر با سفیدهٔ تخم مرغ مرهم سازند ایضا مرداسنگ خبث نقره سفیداب قیمولیا
آهک شسته روغن گل سرخ سفیدهٔ تخم مرغ بدستور مرهم سازند ایضا نسخهٔ دیگر از برای سوختگی آتش
آهک شسته چهار مثقال تخم چغندر تخم کلم موم از هریک سه مثقال روغن گل سرخ شش مثقال مرهم خلف
کوشنبر و بایاند و قروح را خشک کند و حرارت قروح را رفع کند و مرداسنگ هفت مثقال بسیار نرم صلایه
کرده و با روغن زیت و سرکه از هریک بیست و هشت مثقال در هاون چندان برهم زنند و صلایه

مرهم آهک

کنند

کنند تا مرهم شود و اگر خواهند که تجفیف مرهم زیاده شود چهار دانگ زرد چوبه بسیار نرم صلایه
نموده اضافه نمایند مرهم مجفف قلّ جراحات خشک کرداند و نزدیک بمرهم خلّ مذکور است مرداسنگ شست
دو مثقال دم الاخوین پنج مثقال با روغن گل سرخ و سرکه بدستور مرهم سازند مرهم دیگر مثل سابق مرداسنگ
سفیدآب جست نقره تلیمیا ذهب و فضه از هر کدام دو مثقال دم الاخوین کل ارمنی زرد چوبه انزروت
صبر زرد از هر کدام نیم درم موم و روغن گل سرخ مقدار حاجت مرهم سنجرف از برای جراحتی که بآن حرارتی
و سوزش باشد نافع بود و گوشت برویاند و در تابستان بکار توان داشت سنجرف بیست مثقال
مرداسنگ ده مثقال نرم صلایه کرده اندکی سرکه داخل کنند و بر هم زنند پس قدری روغن زیتون
داخل کنند و بر هم زنند و همچنین یکمرتبه سرکه یکمرتبه روغن زیت اضافه میکنند و صلایه مینمایند
تا برابر مرهم شود پس ده مثقال موم و بیست مثقال روغن گل سرخ داخل کنند و تابستان اگر روغن
زیت نکنند و عوض روغن گل بکنند بهتر خواهد بود و در زمستان روغن زیت کنند و اگر عوض شنجرف
سرنج کنند میتواند بود و اگر هر دو را باهم بکنند نیز میشود نسخهٔ دیگر از برای ورمها که دیر نضج پذیرد
و خنازیر و طاعون را نافع بود مرداسنگ پخته مرکب ده درم اشق موم سفید از هر یک ده درم سقمونیا
شش درم شنجرف هشت مثقال موم را در روغن زیت و روغن شیره بگذارند و ادویه را
کوفته و بیخته بران مرهم نمایند و در قانون قند بوزن مرداسنگ واقع شده و موم بیست و
یکمثقال و روغن زیت بقدر احتیاج مرهم عوجوه این مرهم را بچند طریق میسازند یکی آنکه عوجوه را
با آب بجوشانند و صاف میکنند و بعد از آن از این آب برابر روغن زیت با روغن کنجد و موم بقدر با روغن
گل سرخ از هر کدام کرده روغن کنجد و موم بقدر ربع بروغن چندان بجوشانند که آب برود و روغن بماند
و اگر موم بعد از آن که روغن مانده باشد و آب بتحلیل رفته باشد داخل کنند میتواند بود و طریق دیگر آنکه
عوجوه را نرم میکوبند و می بیزند و با موم و روغن مذکور مرهم سازند و طریق دیگر آنکه عوجوه را در
روغن بشود و بعد از آن بیرون آورند و تخمینا در پنجاه مثقال روغن و پانزده مثقال موم پنجمثقال
عوجوه را با بعضی ادویه دیگر که مناسب مقام باشد آنکه عوجوه را با بعضی ضم کرده مرهم مینمایند
مثل این مرهم کنند انزروت را با پنج اشق سقز از هر کدام دو مثقال عوجوه پنج مثقال اجزا را نرم
صلایه نموده با موم ده مثقال و روغن چهل مثقال بدستور مرهم سازند و بر ریشها که کهنه
شده باشد و بادیم بود و دیر باصلاح آید بکار برند اگر جراحتی یا ریشی باشد که تازه بود
و با حرارت باشد مثل توتیا و سفیدآب و مرداسنگ و خبث نقره و امثال آن ترکیب کنند مجیب ٢

بعد از ان اندرون دراریح و خورده آهن و بطرون و کف دریا از هر یکی قدری
بیامیزد ان جای بنطرون یعنی نمک سرخ بشوید و از ابر پر مرغ طلا کند و در افتاب
بنشیند چند روز چندان بنشیند که ابله کند و بگذارد که اب زرد چون خشك شود
دیگر طلا کند **صفت** طلا دیگر شیطرج و مر و دردی خمر و گل سرخ و زرناس از هر یکی
قدری بغایت نرم بساید و در سرکه بیامیزد و چند روز در افتاب طلا کند مدت بیست
روز که برنك اندام بشود **صفت** دیگر مر و مازو و کف دریا از هر یکی قدری با زفت
سبر شد و طلا کند **نقلست** از اهرن حکیم که سوزن بدان جای فرو برد اگر خون
بیرون اید قابل علاج باشد و اگر اب زرد بیرون اید قابل علاج نباشد **نقلست**
از یحیی ابن ماسویه که علاج برص در ابتدا اسهل است چون مزمن شود عسر باشد ان جای
برص را نیك بمالد اگر بزودی سرخ شود علاج بزودی بپذیرد و اگر دیر سرخ شوده
بخلاف ان باشد **نقلست** از ثابت که علاج برص مدارا باید کردن که از خوردن مسهل
بسیار کرمی در اعضا بازدید شود و خون اندك تولد کند و هضم طعام اندك باشد
نقلست از محمد زکریا که خون مار سیاه بر برص طلا کردن بغایت نیك باشد و
خوردن گوشت مار افعی نیك باشد اگر برص بر جایهای بسیار بازدید شود امکان خلاص
نباشد **نقلست** از سمعون که صاحبان برص را ادویه خوردن که ادرار بول کند بغایت
نیك باشد و چیزهای بغایت کرم و خشك زیان دارد امثال بلادر و غیره و چون برص
بر دست و پای و جائی که موی بروید بازدید شود امکان خلاص نباشد و در ابتداء
پیدا شدن برص بستانند چوب انگور که تر باشد و اب ان بگیرد چنانکه ترش باشد و هر دو
روز یك قدح بخورد فایده بسیار دهد و برص نقصان کند و ازموده است
باب بیستم در جذام جذام علتی بد است هر کس را پیدا شود
اورا از میان مردم بیرون کنند و او را پیس گویند و سبب این از بسیاری سودا
باشد که خون را فاسد کرده اند و در تمامت اعضا پراکنده شود و خون را غلیظ کرده اند
و گندیده شود و در رگها بسته شود و بیشتر این علت از خوردن غذا غلیظ تولد کند
و شود که طبیعت دفع ان نتواند کردن و بیشتر این علت از معده و ضعف سپرز
بازدید شود که جذب سودا نتواند کردن و خون غلیظ و فسرده شود و باشد که سبب

ازبدی منی باشد در افرینش یا زن حایض بوده باشد وبدترین این علت ان باشد که
که از سودای سوخته بازدید شود واجب کند از این علت احتراز کردن ودور بودن
از صاحبان این علت چنانکه رسول صلعم فرموده است تنفر من المجذوم کما تنفر من الاسد
واین علت را داء الاسد کویند وچون این علت پیدا شود در ابتداء اکر تدبیر صواب
کند امید خلاص باشد واکر تقصیر رود ماده متمکن کردد وقرحه در اعضا بازدید شود
وامکان خلاص نباشد. **علامت** ابتدا جذام سرخی لون که میل بسیاهی باشد واواز
کران شود بلك کرفته شود وروی اماس کند همچنانکه باد در روی پیدا شود وعرق
کندیده شود وموی ابروی ریخته شود وخواب بسیار اشفته بیند ولب غلیظ شود
وناخنها ترکیده شود **علاج** در ابتدا فصد کردن از جانب راست از اکحل باورد احمر
وپس هر دو کوش چند نوبت بیاید چندان خون بیرون کند که نزدیك غشی باشد بحسب قوة
ووقت زمان وجلاب خوردن از نیلوفر وبالنکو وتخم کاشنی وکاوزبان از هر یکی سه درم
نبات ده درم غذا ماش سفید کرده ونخود ومغز بادام چند روز چون خلط پخته وپخته
شود مسهل خوردن که ماده سودا بیرون کند امثال مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون
یا معجون نجاح بعد از ان نیك باشد خوردن مغز بادام ومغز فستق ومغز بندق با نبات
ونیك باشد هر روز رطل شیر میش ونبات خوردن واکر اشتها غالب باشد نان شیر
خوردن بعد از چند روز مسهل دیکر خوردن بعد از ان خوردن کوشت بره وبزغاله
وشراب نیکوی رسیده که انکور سفید باشد وهر بامداد بحمام رفتن تا خون رقیق
شود بعد از ان فصد کردن از جانب چپ ودیکر مسهل خوردن واحتراز کردن
از چیزهائی که تولد سودا کند مثل ماهی شور وقدید وکوشت کاو وشتر واسب وکوشت
بز وکوشت صید وعدس وباقلا وبادنجان وبعضی خشك وحرکت بسیار کردن
وجماع وهر چیز که بغایت ترش وقابض باشد وفکر وغم وبیخوابی وهر چیز که کرم و
خشك باشد اما خوردن بیرات بغایت نیك باشد وسعی کردن که بدن فربه
شود وخوردن روغن کنجد وبادام وبنفشه نیك باشد وبوئیدن روغن کنجد کدو
وروغن بنفشه وروغن بادام وشیر زن نیك باشد ودر اعضا مالیدن هم نیکو
باشد واکر هر بامداد ده درم روغن کنجد ویك چهار یك شراب انکور سفید

بازخورد فایده بسیار دهد **صفت** دواي نيك بين بمقدار يك فندق عسل وروغن
گاو از هر يكى ده درم شراب انكور سفيد سه وقيه باهم اميخته بيرد ران حل كند و باز
خورد چند روز بدين موجب فايده تمام دهد **صفت** سفوف كه سود ابر آيد هليله
سياه و هليله كابلى از هر يكى پنج درم غاريقون سه درم بسفايج وافتيمون و
اسطوخودوس وگاوزبان از هر يكى چهار درم نمك هندي ولاژورد از هر يكى
يكدرم نيم تمامت كوفته وبيخته شربتى سه درم باسى درم شراب بازخوردو
زود زود بحمام رفتن اما عرق نبايد كردن واعضا را باب باقلا ونخود وابجند
وحلبه وبوره وكندر وكبريت واشنان مفرد ومركب باسركه ماليدن بعد ازان باب
گرم شستن بعد ازان روغن بادام وروغن بنفشه وروغن كدو وروغن كنجد از هر كدام
كه موجود باشد ماليدن اگر بدين تدبيرها صحت يافت فهو المراد واگر باقى باشد وعلت
مستحكم شود گوشت مار افعى باد وابرزجلى بايد خوردن **صفت** مار افعى بگيرد مار
افعى كه در كوه باشد در جايگاه خشكى كه نمو وشيره نباشد اگر در زمين شور باشد
گوشت او شور باشد اگر خورد آن تشنگى بغايت پيدا شود وچندانكه آب خورد تشنگى
ساكن نشود تا آنگاه كه هلاك شود ومار بايد كه رنگ بسفيدى داشته باشد سر
ودم مار ببيند ازند وشكم ان پاك كند واگر بوقت كشتن مار خون بيرون نيايد وحركت
نكند ازا ترك كند يكى ديگر طلب دارد چون كشته باشد پاك كند وباب ونمك
بشويد بعد ازان در ديگ اندازد ونمك وشبت واندكى خولنجان وآب وزيت
واندكى نخود وكبو تر بچه تمامت در ديگ بجوشانند تا مهرا شود بعد ازان گوشت
مار درميان نان نهد وبا شوربا بخورد اگر سر او بگردد وبجسيد واماس كند بود كه
به شود بعد ازان بدن او پوست رها كند همچنانكه مار پوست رها ميكند وگوشت
تازه برويند خاصيت مار افعى ان است كه اخلاط فاسد از بدن بيرون كند وهر بدى
كه خلط فاسد در ان باشد اول ازا بقى وفصد واسهال چند نوبت پاك كند بعد
ازان گوشت مار افعى ميخورد ووقتى گوشت افعى بايد خوردن كه بدن از اخلاط
پاك كرده بدان نوعها كه ذكر رفت **صفت** برزجلى اگر مار افعى موجود نباشد بدين
عوض مار باشد بستانند هليله سياه وشيطرج هندي از هر يكى ده درم دار فلفل پنج درم

بس سفید دو درم تمامت کوفته وبیخته برروغن گاو چرب کنن ودر عسل کف گرفته بسرشتد
شربتی یك مثقال یا دو درم بحسب قوة علت اما وقتی این دوا باید خوردن که بدن از اخلاط
پاك کرده باشند ودران وقت کرد ابرو کوبد اول بینی و کوش ولبها بروغن بادام چرب
کند وبر کرباس پاره محکم ببندد مبادا اکر کردش برحلق وبینی رود وصاحب این علت را
نیك باشد داغ کردن میان سر ومفاصل وشقیقه وبس قفا ومفاصل دست وپای
وپشت وشکم وسینه نقلست که هر علتی که احتیاج دارد باشد به بریدن یا شکافتن یا داغ کردن
اول بدن از اخلاط پاك کند بفصد ومسهل بعد از ان هر کدام که خواهند کنن نقلست
از جالینوس که شخصی مجذوم از مقامی بمقامی رفت ودر راه تشنه شد از چاهی آب
خورد اعضا او اماس کرد وبی خود شد وبیفتاد وپوست از اعضا او برفت از آن
علت خلاص یافت مردم تعجب کردند چون درین چاه نظر کردند ماری افعی دیدند در آن
چاه مرده بود بدین سبب نفع ان درکتاب ثبت کردند نقلست از اهرن که صاحب این
علت را از مقامی سرد بمقامی کرم نقل کند فایده تمام دهد که بیشتر این علت در ولایتهای
سرد پیدا شود نقلست که تمامت اخلاط در بدن مجذوم فاسد شود چنانکه منی هم
فاسد شود وهر فرزند که در وجود اید مجذوم باشد نقلست از ثابت که نیك باشد
صاحب این علت را بمقامی رفتن که کرم وتر باشد وچشمهاء اب وبیشه بسیار باشد
که فایده تمام دهد بلکه بکلی خلاص یابد وزحمت زایل کردد نقلست از علی بن زین
که عورتی را این علت بود ومدة هفتاد روز بدین دوا علاج کردم خلاص یافت
صفت دوا بکیرد هلیله سیاه کابلی چهل عدد افتیمون هفت مثقال بغایت نرم
بساید وبا قشمش یا میویز نا فایند بسرشند وقدر زی روغن بادام وهر بامداد چهار
مثقال خورد غذا ابکوشت بره وبزغاله شیرخواره نقلست از محمد زکریا که شخصی را
این علت بود در ابتداء فصد کرد ومسهل خورد وزود بحمام رفتن در مدت
چهل روز خلاص یافت صفت مطبوخ افتیمون که سودا وبلغم وصفرا سوخته را
براند وجذام ووسواس وجنون را نیك باشد سنامکی هفت درم نیلوفر وتخم کاسنی
وبنفشه وپوست بلیله وآمله واسطوخودوس وبسفایج وکاوزبان وبالجو
از هر یکی سه درم پوست هلیله زرد وهلیله سیاه از هر یکی هفت درم بیخ سوسن وتخم کشوث

وشاهتره از هر یکی سه درم ورق گل سرخ پنج درم مویز طایفی پی دانه ده درم افتیمون
درصره بسته هفت درم تمامت را در آب بجوشانند و افتیمون در جوش آخر اندازند تا در سه
جوش بزند بدست بمالند و صافی کنند مغز خیار چنبر ده مثقال ترنجبین بیست درم صافی
کرده باهم بیامیزد تربد سفید مجوف کوفته بیخته یکمثقال بر سر شربت افشانند و باز خورد
وصبر کنند تا اسهال تمام بشود بعد ازان شربت سرد بازخورد غذا آبگوشت صفر مطبوخ
دیگر که صفرا و بلغم و اخلاط سوخته را براند و پاک کند پوست هلیله زرد و پوست هلیله
کابلی و هلیله سیاه از هر یکی هفت درم مویز دانه بیرون کرده ده درم الو سیاه بیست
دانه گاوزبان و بالنجو و حشیش غافث و اسطوخودوس از هر یکی چهار درم بسفایج
فستقی سه درم افتیمون در صره بسته در جوش آخر اندازد پنج درم تمامت در دو من آب
بجوشانند تا یمن بماند بدست بمالد و صافی کند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین
بیست درم صافی کرده باهم بیامیزد تربد سفید مجوف تراشیده کوفته بیخته یکدرم غاریقون
بیخته یکدرم **صفت** معجون نجاح که اخلاط سرد و غلیظ و لزج و صفرای سوخته بیرون کند
پوست بلیله و هلیله سیاه و آمله از هر یکی ده درم افتیمون و اسطوخودوس و تربد سفید
از هر یکی پنج درم تمامت کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی پنج مثقال اما اگر
درین علت اعضا مقروح شود مشکل باشد اما داغ کردن بغایت نیک است بدین صفت
آنجا را بشکافند چنانکه نزدیک استخوان رسد بعد ازان میلی باریک گرم کنند چنانکه
بغایت گرم نباشد سه نوبت بریک جای نهند بعد ازان روغن ... و بمالد و نگذارند که
گوشت بروید تا وقتی که استخوان پیدا شود **نقلست** که فرزند مجذوم در کودکی این علت
در وی پیدا نشود **نقلست** این علت در خادمان واقع نشود صاحب این علت را قطعا
صحبت نباید کردن و چون از همه تدبیرها عاجز شود خصی باید کردن که نیکو بی شود
بی شک سبب آنکه تری در بدن بسیار شود و مالیدن پیه روباه و خرس و بط و مرغ
و روغن بنفشه و اکلیل الملک نیک باشد والله اعلم **باب بیست ویکم**
در داء الثعلب سبب این علت سوختن خون باشد بغایت علامت روی آماس کند مانند
روی مجذوم و میل بسرخی باشد و بیشتر این علت در زمستان واقع شود و هوای
سرد و خوردن ادویه و اغذیه سرد و بیشتر در روی پیدا شود و اطراف دست

علاج در ابتداء فصد کردن بعد از ان علق بر انجا انداختن تا خون بکشند و ان عضو را با بی
که سوس و نمك دران جوشانیده باشد شستن بعد از ان ادویه و اغذیه که در باب جذام
یاد کرده شد خوردن بعد از ان مطبوخ هلیله که تربد دران باشد خوردن و طلا کردن
از صابون و رها کردن تا خشك شود بعد از ان باب گرم شستن و احتراز کردن از
جایگاه سرد و چیزهای سرد و ریاحین گرم بوئیدن و پیش خود نهادن بدان موجب
که در جذام یاد کرده شد باب بیست و دویم در نشانها که
سوزن زده باشند و خون که در انجا ایستاده باشد و نشان ابله اما زایل کردن سبزی
و جایی که سوزن زده باشند یا ضربتی رسیده باشد و خون در انجا که مانده بود علاج در ابتدا
فصد کردن و چون مزمن شود طلا باید کردن بستانند اب کشنیز تر و هر روز ده نوبت
بمالد بعد از ان نطرون یعنی نمك سرخ بشوید و دیگر هم طلا کند از کشنیز و اگر خون
در نشیب پوست مانده باشد ان جای را بشکافد و بنطرون و سرکه بشوید اما انجا که سوزن
زده باشند و نیل بامداد در انجا کرده باشند و خواهند که ان نشان برود داروهای
تیز با سرکه بر انجا نهد و اگر بلادر بنهد تا مقروح شود یعنی ریش شود بعد از ان
بنطرون و سرکه بشوید بعد از ان کندر در عسل نرم کند و بر انجای نهد و مدت
سه روز بگذارد بعد از ان بگشاید و باب و نمك بشوید بعد از ان طلا کند صفت دوا
که خون بسته تحلیل کند و نشانها زایل کند زرنیخ زرد چهار درم سنك سرمه و کندر
از هر یکی دو درم کوفته و بیخته در سرکه حل کند و طلا کند صفت طلا که خون بسته زایل
کند ورق مورد و ورق انار بغایت خورد بساید و باب گرم طلا کند صفت طلا دیگر
ورق ترب و پودنه از هر یکی قدری طلا کند و اگر خون در نشیب ناخن بسته باشد بسبب
افتادن یا ضرب رسیدن ان جای سوراخ کند تا خون بیرون اید و ناخن باز جای رود
و درد ساکن شود باب بیست و سیم در نشانهای قرحه و غیره که نشان
مانده و خواهد که باصلاح ارند اسفیداج و روغن گل طلا کند و اگر پیوسته بپه بط بمالد
نیك باشد و اگر ارد گندم با خرما و روغن گل بسرشد و یك شب طلا کند روز دیگر بشوید نیك
باشد و اگر خواهند که نشان ابله زایل کند زود زود بحمام باید رفت و این طلا کردن که
مجربست صفت طلا مرداسنك و بیخ نی خشك وارد باقلا و استخوان پوسیده و تخم خیار

212

وحب البلسان وقسط از هر یکی قدری کوفته با لعاب حلبه ولعاب بزرک سرشند بعد از انکه
ازحمام بیرون امده باشد طلا کنند صفت طلاء دیکر که نشانها ببرد اول روغن جوز بمالد
بعد از ان لادن واستخوان پوسیده بمالد وچند نوبت چنین کند که مراد حاصل شود

باب بیست وچهارم در ورمها که نزدیك ناخنان بود وورمهاء دست و
پای سبب ان ماده کرم وتیز باشد از خون یا صفرا یا خلط دیکر امیخته شود علامت درد بغایت
وسوزش وتشنکی و باشد که از غایت درد تب باز دید شود علاج اکر خون غالب باشد فصد
کردن وجلاب خوردن از عناب ده دانه نیلوفر وتخم کاشنی از هر یکی سه درم نبات ده درم
غذا کشکاب با ماش سفید کرده ومغز بادام واکر تب نباشد خوردن شراب بنفشه ونیلوفر
نیك باشد غذا ماش سفید کرده ومغز بادام واسفناج وان عضو را طلا کنند بچیزی که جذب
باز دید کند واکر احتیاج باشد بمسهل خوردن که بدن را پاك کند از اخلاط وبعد از ان طلا کنند
اولی باشد صفت طلا افیون وبزر البنج از هر یکی قدری در سرکه بساید وطلا کنند نیك باشد
واکر حرارت غالب باشد یخ یا برف بران جای نهد تا حذر باز دید شود واکر درد ساکن نشود
البته ماده جمع شود پس تدبیر باید کردن که پخته شود بستانند ورق سیر وخرد بکوبند وپیه وشیر
بزو شیر خر مرهم کنند وطلا کنند وچون ناخن خالی شود ان را بر نکیرد بکذارد تا شیب ان تازه
براید نقلست از جالینوس که اکر ورم در ناخن باز دید شود واب زرد روانه شود وسوزش
باشد ان را باید بریدن یا داغ کردن اکر تقصیر رود ان را فاسد کرداند وتمامت انکشتان را
زحمت رسد نقلست از محمد زکریا که مرهم اسفیداج وانزروت کافور سفید نیك باشد علاج
شراب بنفشه وشراب خشخاش خوردن غذا ماش سفید کرده ومغز بادام واسفناج چون
خلط پخته شود مسهل خوردن از معجون نجاح وحب افتیمون وزود بحمام رفتن وروغن
بنفشه وروغن بادام مالیدن وطلا کردن از نمك ومصطکی وپیوسته با اب ونمك
نشستن وکاه کاه تخم اسفندان ونمك بران بستن وپیه بط ومغز استخوان کاو وشمع کداخته
نهادن اما ناخن که کژ باشد وترکیده شود علاج شونیز وسرکه ونمك بهم حل کنند وبنهند
واکر دردی خم نهند نیك باشد واکر عسل وروغن کنجد نهند نیك باشد اما زردی
ناخن اکر سبب ماده صفرا باشد علاج کفته شد زهره کاو وماز وشبت از هر کدام
که خواهد کوفته با پیه بط نهند واکر سفیدی در ناخن پیدا شود بزرك وحلبه کوفته

با عسل

باعسل سرشد وبناخن طلا کنذ نیك باشد واکر حلبه وکندر باهم کوفته سهد نیك باشد اما ناخن
کر پیوسته کژ باشد چیزهای نرم باید نهادن تا بیفتد امثال مرهم داخلیون وچون نرم
شود مر وجاوشیر ازهر یکی قدری کوفته با میویزدانه بیرون کرده بکوبند وطلا کنذ
صفت دوای دیکر زرنیخ زرد وزرنیخ سرخ وروغن بادام ومر وکندر ازهر یکی قدری
کوفته باتش نرم ببرد تا مرهم شود مدت سه روز بر ناخن طلا کنذ که فایده تمام دهد صفت
ضماد کبذ سیاه وکرویا وخردل وشونیز ونانخواه ازهر یکی دو درم سکم در ابح ده درم
تمامت کوفته درسرکه حل کنذ تا مرهم شود وطلا کنذ واکر زفت طلا کنذ چون بردارد
زرنیخ سرخ وکبریت ازهر یکی قدری کوفته بران افشاند واکر میویز وروغن زیت نهند
نیك باشد باب بیست وپنجم درثالیل این علت دو نوع است یکی نرم وتر است
ویکی خشك وصلبست انچه نرم باشد بلغم غلیظ که سودا باان امیخته باشد علاج جلاب
خوردن از رازیانه وبیخ سوسن ودانه کیاه بزرك ازهر یکی سه درم نبات ده درم غذا
ماش سفید کرده ونخود ومغز بادام چند روز بدین موجب خوردن چون خلط بخته
شود مسهل خوردن از مطبوخ افتیمون یا معجون نجاح یا معجون خیارچنبر بعد ازان
طلا کردن صفت طلا اشنان سبز وزهره کاو وزنکار وشحم حنظل ونوشادر رواهك
ازهر یکی قدری باب اشنان سرشد وطلا کنذ نوعی دیکر بر روی وپیشانی براید و
میل ان سرخی باشد علاج اکر خون غالب باشد ومانعی نباشد فصد کردن بعد ازان
مسهل خوردن از مطبوخ هلیله بعد ازان بورق کبریا ورق مورد یا شونیز یا خرنوب
وکندر وصمغ الس وواشنان وکبریت مفرد ومرکب وسرکه وزرنیخ زرد با میویز
کوفته سهد مدت سه روز بعد ازان داروی دیکر سهد اکر زایل نشود برك بید در
سرکه حل کرده سهد نقلست از علی بن زین که شیر شك یا بول سك بر ثالیل نهند
زایل کرداند باب بیست وششم در ترکیدن دست وپای
سبب این علت از خشکی بسیار باشد علاج جلاب خوردن از سپستان ده دانه بنفشه
ودانه کیاه بزرك ازهر یکی سه درم ترنجبین ده درم غذا ماش سفید کرده ومغز بادام و
اسفناج بعد ازان مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا معجون نجاح خوردن بعد ازان
زود زود بحمام رفتن وطلا نهادن صفت طلا پیه بزکداخته وماز وبغایت نرم بسابد

وطلا کند صفت دیکر شمع و روغن بنفشه و مغز ساق کاو وکثیرا و مازو از هر یکی قدری
در آب مرزنکوش بر سر آتش نرم مرهم کند وطلا کند اکر زایل نشود انجا بن انجر غلیظ است
ببرد بعد از ان در اب کرم بنهد تا نرم شود بعد از ان اب دو ابنهد بکیرد مرداسنک و
بغایت نرم بساید و در روغن زیت بیامیزد بعد از ان ببرز وکثیرا از هر یکی قدری باهم
امیخته در هاون بمالد تا مرهم شود و بدان عضو مالد واکر دست و پای و تمامت اعضاء
ترکیده شود غلبه شدن بپوست باشد علاج روغن کنجد بیست درم اب انکور سفید
تازه چهل درم خوردن غذا ماش سفید کرده و مغز بادام و اسفناج بعد از ان اکر احتیاج
باشد مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا معجون نجاح خوردن و زود بحمام رفتن و روغن
بنفشه یا بادام بر اعضا مالیدن و اعضا را در ابی که در ان سبوس جوشانیده باشد
شستن صفت موم روغن بکیرد شمع زرد و روغن کل و زوفا تر و پیه بط و نشا و
کثیرا و لعاب دانه به از هر یکی قدری شمع در روغن بکدازد باقی باهم امیخته در هاون
نیک بساید تا مرهم شود و بعد از ان میمالد و در حمام رود چون بیرون اید دیکر بمالد
واکر لبها ترکیده شود مازو بغایت نرم بساید و در عسل بیامیزد وطلا کند نوعی دیکر
روغن زیت و کندر و پیه بط و زوفا از هر یکی قدری در هاون بساید تا مرهم شود
وطلا کند واکر لب ترکیده باشد و زحمت رسد پوست که در اندرون تخم مرغ است
از ابدان چسباند نقلست از محمد زکریا که هر کاه که خواهند که پای ترکیده نشود هر شب
بروغن چرب کند واکر خواهد که پا ترکیده نشود قدری کرباس بر پای بپیچد هر روز
چند نوبت اب بر ان کند که بغایت نیک باشد باب بیست و هفتم در رفتن پوست
از اعضا سبب این علت انواع است بر نشستن چهارپای برهنه و غیره یا چیزی
زبر بر خود مالیدن یا برداشتن بار کران علاج اکر بدن بقوت باشد و مانعی نباشد فصد
کردن بعد از ان کتان پاره بعرق کل تر کردن و نهادن چون کرم شود برداشتن و
دیکر نهادن تا درد ساکن شود و اکر درد و حرارت بغایت باشد مرهم اسفیداج مالیدن
صفت مرهم شمع و روغن بنفشه باهم کداخته اسفیداج و سفیده تخم مرغ باهم در هاون
بمالند صفت مرهم که خارش و سوزش و درد را ساکن کند دانه به و اسفیوش و خطمی
از هر یکی قدری لعاب بکیرد شمع و روغن بنفشه باهم بکدازد و سفیده تخم مرغ باهم امیخته

درهاون بمالد واکر سبب از فشردن موزه باشد بشکافد بعد ازان حضض و اقاقیا کوفته
برانجای طلا کند یا کل ارمنی و مازو و کلنار از هر کدام که موجود باشد کوفته طلا کند واکر در
در پاشنه پای بازدید شود اقاقیا کوفته در سرکه حل کرده طلا کرده واکر شش بز یا شش شیر
بر انجای نهد نیک باشد وچون درد ساکن شود بستانند نعل موزه کهنه و بسوزانند و
خاکستران بران جای نهد اول بروغن چرب کند بعد ازان خاکستر نهد والله اعلم

باب بیست و هشتم در صفت این علتی باشد باشد که شخص عرق
کرده باشد ناکاه باد سرد باو رسد یا اب سرد بخود رسانند یا چند نوبت عرق کرده باشد و در
شستن تقصیر کرده باشد وبیشتر این علت در ولایتها و شهرهای کرم واقع شود وازان
سبب سوزش و خارش در اعضا پدید شود ودانهای کوچک پیدا شود سبب این رطوبه
کرم و تیز باشد که طبیعت ان را بیرون اندازد بواسطه باد سرد یا اب سرد مسام بسته شود یا
همیشه بلک بر هم باشد **علاج** واکر در بدن امتلا باشد انرا بیرون کند بفصد و مسهل
بعد ازان اعضا را شستن بعد از شستن طلا مالیدن اول کوشت خیار طلیدن واکر
خیار موجود نباشد تخم خیار کوفته در اعضا مالد واکر اندکی سرکه بمالد نیک باشد
صفت طلا مازو و زرده چوبه از هر یکی قدری کوفته و بیخته بسرکه و روغن کشند
ودر حمام بخود مالد و یکساعت بنشیند بعد ازان بشوید بابی که سبوس در ان جوشانیده
باشند واکر عدس کوفته باب کشنیز یا اب کاشنی سرشته طلا کند نیک باشد واکر زایل
نشود و زحمت زیاده شود اندکی کافور در ان بیامیزد واکر ارد باقلا و ارد جو و اندکی
سرکه در حمام طلا کند نیک باشد

باب بیست و نهم
در قوبا سبب قوبا خون سوداوی سوخته باشد که طبیعت ان را دفع کند و بظاهر پوست
اندازد لون ان سرخ باشد که میل بسیاهی داشته باشد این علت را اکر زودی علاج
کنند زود زایل شود واکر بدن بقوه باشد فصد کردن و بقدر حاجت خون بیرون
کردن بعد ازان جلاب خوردن از بالنجو و نیلوفر و تخم کاشنی از هر یکی سه درم بیخ سوسن
سه درم نبات ده درم غذا ماش سفید کرده و مغز بادام ونخود چون خلط پخته شود
مسهل خوردن مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا معجون نجاح بعد از مسهل طلا کردن
از روغن کوسفند و پیه بط و پیه مرغ و روغن کنجد و صمغ الو یا کتیرا از هر کدام که خواهد

اول علق بران موضع اندازند تا خون بکشند واکر علت مزمن شود وبکوشت فرو رفته
باشد بعد از مسهل این طلا بمالد بکیرد اشق ودر سرکه حل کند وبمالد صفت طلا
دیکر انستان وزرده جوبه از هر یکی قدری کوفته وبیخته اول اشق دران حل کند و
دنان بیامیزد وبدان موضع طلا کند اما طلا که درین علت نیک باشد که ویا در
سرکه حل کرده واکر ان جای ابشکافد وداروی تیز بران افشانند تا کوشت زیاده
خورده شود بعد ازان مرهم بنهد تا کوشت تازه بروید واکر هر شب ان عضو را بروغن
کل چرب کنند وبامداد بابی کرم بشویند ومغز تخم خیار نیم کوفته دراین جوشانیده باشد
بشستن ومالیدن سرکین بر ستوك وقسط بحری وکبریت ودوالی وبیخ چوب
کنغر ورق بیخ انکشت وکندن وبوره ارمنی از هر کدام که موجود باشد مفرد ومرکب
در سرکه طلا کرده صفت طلا ماز وبی سوراخ پنج درم بول کاو یك سکوره سرکه
یك سکوره تمامت باهم بیامیزد وبر سر اتش بجوشاند تا چاره ومهرا شود بعد ازان
دهان بساید تا مرهم شود وطلا کند که بیخ ان بر کند وخشك کند صفت طلا
مجرب اشق در آب ورق حنا حل کرده صافی کند بعد ازان مغز خیار چنبر وزبد تازه
از هر یکی قدری تمامت باهم بیامیزد وچند نوبت طلا کند بعد ازان باب کرم بشوید
که عظیم مجرب است نقلست که روغن کندم درین علت بغایت نیك است صفت
روغن کندم بستاند کندم پاك وبر پایهٔ اهن کند وکفچه اهن کرم کرده بر بالای کندم بنهد
که رطوبت روانه شود ان روغن کندم باشد ازان قدری با سرکه امیخته بمالد طلا
دیکر کرویا ومیویزج وصمغ آلو از هر یکی ده درم پنج سوسن اسمان کون وکبریت
زرد از هر یکی پنج درم نخود وسرکین کوسفند از هر یکی پنج درم تمامت کوفته و
بیخته در سرکه بسرشد وطلا کند وپیوسته بروغن میمالیدن بغایت نیك باشد
والله اعلم باب سی ام در جرب وخارش جرب دو نوع است یکی خشك
ویکی تر سبب جرب وخارش کرمی وتیزی خون باشد وتعین کردن در رطوبت لزج که
در مسامها بسته شود وطبیعت انرا بکلی دفع نتواند کردن ازان سبب در شیب
پوست بماند همچنانکه اب در جاتی بایستد دران پیدا شود وبسیار باشد که صفرا
سوخته با بلغم شور سوخته که با خون امیخته شود وپیدا شدن این علت از خوردن

غذاهای تیز وشراب وغذای غلیظ وگوشت قدید وپنیر خشك وبادنجان وماهی شور و
برنج که چرب نباشد وادویه گرم امثال فلفل وزنجبیل وانجامهای تیز وسیر وگوشت گاو
وگوشت اسب وشتر وکار سخت کردن ودر جنابت غذا خوردن وتاخیر در جنابت
کردن وبا جرب خفتن وصحبت کردن وبیشتر این علت در مقامی که هوای گرم وتر باشد
ودر فصل بهار واخر زمستان باز دید شود علاج اگر مانعی نباشد در ابتدا فصد
کردن وبقدر حاجت خون بیرون کردن از اکحل وهر بامداد جلاب خوردن از عناب
ده دانه سپستان ده دانه بنفشه سه درم گاوزبان سه درم نبات ده درم غذا ماش
سفید کرده ومغز بادام واندکی نخود چند روز بدین موجب خوردن بعد از آن مسهل
خوردن صفت مسهل سنا مکی هفت درم پوست هلیله زرد سه درم افسنتین
سه درم بسفایج فستقی دو درم گاوزبان سه درم شاهتره پنج درم نیلوفر سه درم بنفشه
سه درم عناب وسپستان از هر یکی بیست دانه هلیله سیاه وپوست بلیله وآمله مقشر از
هر یکی پنج درم افتیمون در صره بسته در جوش اخر اندازد پنج درم تمامت در آب بجوشانند تا مهرا
شود وبدست بمالد وصافی کند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین بیست درم صاف کرده باهم
بیامیزد وباز خورد وصبر کند تا اسهال تمام شود بعد از آن بر قرار اول تدبیر کردن اگر مسهل
دیگر احتیاج باشد حب شاهتره خوردن صفت حب شاهتره بگیرد پوست هلیله زرد وهلیله
سیاه از هر یکی یکدرم صبر اسقوطری یکدرم محموده بریان کرده نیم درم انك تخم شاهتره یکدرم
مقل دانگی کوفته وبیخته باب شاهتره سرشد وحب کند این یك شربت باشد با حلوای
خوردن اما جرب خشك نبود تا بحمام رفتن واعضا باب نخود وسپوس وبوره مالیدن
بی انکه قی کند وپیوسته پنیرات خوردن وطلا کردن از میعه واشنان وزیبق وروغن گاو و
غذا خوردن که میل بچربی باشد واحتراز کردن از غذا که تولد سودا کند صفت طلا کبریت
ونه پنج درم میویزه وکدو با از هر یکی ده درم کوفته وبیخته در سرکه سرشد وبحمام در خود مالد
صفت حب که صاحب جرب را نیك باشد پوست هلیله زرد وهلیله سیاه از هر یکی
یکدرم محموده بریان کرده دانگی ورق گل نیم درم تخم کاشنی نیم درم کوفته وبیخته باب شاهتره
سرشد وحب کند این یك شربت باشد صفت حب که جرب وحکه را نیك باشد
پوست هلیله زرد وهلیله سیاه از هر یکی پنج درم صبر هفت درم محموده بریان کرده سه درم

محموده در اب شاهتره حل کند باقی ادویه کوفته و بیخته دران بسرشد و حب کند و در سایه
خشك کند شربتی دو درم و اکر چند روز اب شاهتره و نبات بخورد فایده تمام دهد صفت
سفوف هلیله زرد در اب نهد بوقت انکه افتاب کرم باشد چند روز بکذارد تا قوت
وطعام ان بیرون اید بعد ازان صافی کند و ثفل ان بیندازد و اب در افتاب نهد تا خشك
شود هر بامداد پنج درم یا ده درم نبات میخورد فایده تمام دهد صفت سفوف دیکر پوست
هلیله زرد و هلیله سیاه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج سه درم نبات
بوزن تمامت ادویه کوفته و بیخته شربتی یا ده درم بشیر بخورد فایده تمام دهد صفت
نقوع پوست هلیله زرد در شیر ابی جوشانند و هر روز قدری میخورد صفت قرص دیکر
کرصاحبان جرب و حکه را نیك باشد پوست هلیله کابلی و بلیله و امله منقا و برنك از هر یکی
پنج درم تربد سفید مجوف هفت درم کوفته و بیخته با فانید کرمانی بسرشد و قرص کند
شربتی دو درم یا دو مثقال بحسب قوت هر روز میخورد تا اسهال پیدا شود بعد ازان ترك
کند صفت دو اکر جرب مزمن را قطع کند بستانند صبر سقوطری و در اب کاشنی
جوشانند سه روز بعد ازان صافی کنند و بنهند تا خشك شود هر روز یك درم میخورد کر
پنج ان بر کند و اکر اسهال بازدید شود بست کندم بخورد و روغن کاو وداغ کرده و غذا اب
کوشت مرغ یا کوسفند فربه و از باب اسهال علاج و احتراز کردن از چیزهای کر تولد
سودا کند امثال کوشت کاو و اسب و شتر و پنیر خشك و بادنجان و عدس و باقلا و کلم
و کوشت صید طلا مالیدن صفت طلا کر جرب تر را نیك باشد زیبق کشته
واقلیمیا نقره و ورق خرزهره اشنان سفید و قلیا و مرداسنك از هر یکی قدری کوفته و
بیخته در سرکه و روغن کل بسرشد و در اعضا مالد و یکشب بکذارد و روز دیکر بحمام رود
و سرکه بر اعضا مالد بعد ازان باب کرم بشوید بعد ازان در خود مالد صفت طلاء
از نقل یحیی بن ماسویه کر جرب را نافع بود خبث الحدید و اشنان سفید و ورق مورد
و زراوند طویل و قلیا و دود سخت و زیبق کشته و بلیدی سلك کر سفید بوده باشد
و مرداسنك و کبریت و زرنیخ سرخ و مازو و زنکار و اسفیداج و حب الغار از هر یکی
قدری کوفته بروغن زیت بسرشد و طلا کند صفت طلاء کر جرب خشك را نیك
باشد بوره ارمنی نمك و قسط و اشنان و کندش از هر یکی یك درم سعه سنا بلیله

شش درم کوفته و بیخته در سرکه و روغن گل

زرده چوب و اشنان سفید از هر یکی دو درم گل سرخ چهار درم کوفته و بیخته در سرکه
و روغن گل بسرشد و در حمام طلا کند **نقلست** از ثابت بن قره کی صاحب جرب و حکه
تا هر روز بحمام رفتن نیک و هر روز یک وقیه روغن کنجد و یک وقیه سکنجبین با هم آمیخته
خوردن نیک باشد و فایده تمام دهد **نقلست** از محمد بن زکریا کی صاحب جرب و حکه را باید
باشد اب شاهتره با شیر میش امیخته خوردن و اگر شاهتره بخورد میش دهد و شیر میش
بخورد فایده تمام دهد اما اطبا منع کرده اند از طلا گرم بسیار مالیدن کی ورم در اعضا ازان
دید شود **صفت** طلا مجرب اول بدن از اخلاط پاک کند بخوردن مسهل بعد ازان
طلا کند بدین صفت بیاز

218

شود یا بلغم شود علاج همچون علاج جرب باید کردن وخوردن مزاب خشخاش وشراب
بنفشه وشراب عناب نیك باشد ومسهل خوردن کرماده سودا مستفرغ شود بعد از ان
طلا کردن صفت طلا گل ارمنی سه درم کافور نیم درم درسرکه وروغن گل حل کرده چند
نوبت مالیدن طلا دیگر اب انار ترش واب انار شیرین وبورق ارمنی وروغن گل
باهم دیگر بر اتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود اب انار ترش زیاده باید درحمام بخود مالد
واگر سرکه وروغن گل واب کرفس باهم بزند وبرخود مالد نیك باشد واگر حضض در سرکه
حل کرده درخود مالد نیك باشد صفت طلا ارد باقلا واب انار ترش ومیان خیار چنبر
از هر یکی قدری باهم بزند ودرحمام بخود مالد واب پوست جوز درخود مالیدن نیك باشد
وتسکین تمام دهند صفت طلا مغز بادام تلخ ومازوی سبز از هر یکی قدری کوفته در
سرکه بساید ودر افتاب نهد تا سرخ شود باروغن کنجد بعد از ان طلا کند واگر خارش
وسوزش بغایت باشد تشنکی بسیار باشد چند روز اب هفت میوه باز خورد غذا مزوره
از تمر هندی یا زرشك یا ناردانه یا اسفناج وهر روز بحمام رفتن واعضا بروغن بنفشه
وبادام ترکند ومالیدن واگر خارش در پوست خایه بازدید شود این طلا مالیدن اگر مجرب است
صفت طلا اقاقیا وشیاف از هر یکی دو درم صبر یکدرم نوشادر نیم درم نشاسته
پنج درم تمامت کوفته درسرکه سرشند ودر حمام بران موضع مالد وبعد از دو ساعت
باب گرم بشوید چون از حمام بیرون اید بروغن بنفشه چرب کند اگر حکه وسوزش
درمقعد بازدید شود زاج سفید بریان کرده باروغن قطران حل کرده بپنبه بدان
بالاید واحتمال کند واگر حکه درگوشه چشم بازدید شود سفیده تخم مرغ وعرق گل باهم بزند
دبر انجای نهد واگر حکه وسوزش درمیان انگشتان دست وپای بازدید شود واماس

کند

علاج در ابتدا سر بشوید و بار چند بشوید بعد از ان
سر روغن بنفشه چرب کند اگر بدین تدبیرها زایل نشود اگر
کوفته و رفته با هم طلا کنند اگر با ان کوفته با نبات ازان نکوید
طلا کنند نیک باشد و اگر حکه و سوزش در سر زیاده بود
پیدا شود و چنانکه انکس زیش میکند انگاه ساکن شود
و گاهی حکه اغاز کند

کند علاج چون حکه اغاز خواهد کردن بحمام رفتن و این طلا کند تخم حنظل نیم درم نشا
پنج درم کوفته بسرکه و روغن گل بسرشد و چند نوبت طلا کند اگر زایل نشود علاجی باید کردن
که درباب مالیخولیا یاد کرده شد و مالیدن روغن بنفشه و روغن کدو و روغن گل و روغن
بادام نیک باشد اما نزودی موی سفید شود و اگر حکه و سوزش در طفلان باز دید شود
بعد از شش ماه بس گوش ایشان اندک حجامت کند و لخارا بابی که بنفشه و نیلوفر و جو در ان
پخته باشد بشوید و مادر احتراز کردن از چیزهای شور و تیز و کار سخت اما خوردن
سکنجبین نیک باشد و اگر در کودکان ده ساله باز دید شود حجامت کند و اب انار ترش و شیرین
و شیره تخم خیارین و شیره تخم بر پهن مفرد و مرکب خوردن نیک باشد و احتراز کردن
از چیزهای شور و شیرین والسلام

باب سی و یکم

در سرخی جوشش خون باشد با صفرا امیخته که در سر و روی و جایهای دیگر پیدا شود و دانها
بیرون اید و باشد که اب زرد بیرون اید و خارش و سوزش پیدا شود بسبب این علت
بخار گرم باشد که از خون برخاسته شود یا چون صفراوی و بلغم شود که با خون امیخته
شود **علامت** اگر خون غالب شود خارش و سوزش در وی زیاده شود و لون اعضا
سرخ و حرارت غالب **علاج** اگر مانعی نباشد فصد کردن و اگر در فصد کردن تقصیر
بود حرارت غالب شود و تب باز دید شود جلاب باید خوردن از عناب ده دانه نیلوفر
و تخم کاشنی از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا کشکاب مبانه روز شربت خوردن از نبات
و عرق بید و اسفیوش و سعی کردن که طبیعت شود و مسهل خوردن از عناب ده دانه
سپستان بیست دانه الوی سیاه ده دانه سنای مکی هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم
تخم کاشنی و بنفشه و نیلوفر و دانه کیاه بزرگ و ورق گل سرخ از هر یکی سه درم تمامت
بجوشانند و صافی کنند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین ده درم شیر خشت ده درم صافی
کرده باهم بیامیزد و باز خورد و اگر صفرا غالب باشد محموده بریان کرده دانگی در ان بیامیزد
و بخورد و صبر کند تا اسهال تمام بشود بعد از ان شربت سرد خوردن غذا کشکاب
بعد از ان خوردن نار ترش و شیرین و سکنجبین و شیره تخم بر پهن و خربزه هندی
و دوغ گاو و مزوره از تمر هندی و انار و زرشک و غوره و نارنج و لیمو چون حرارت
ساکن شود خوردن فروج و بزغاله نیک باشد و احتراز کردن از خوردن شراب و عسل

وچیزهای شیرین وشور وخودرا باب سرد شستن واکرحرارت غالب باشد قرص کافور
باآب انار ترش خوردن اکر بدین تدبیرها زایل نشود مازو در سرکه بسایند وهر بامداد
مقدار دو درم بخورد مدت سه روز واکر زایل نشود صبر درآب کاشنی یا الب کیاه بزرک
جوشانیده چند روز خوردن واکر سبب ماده بلغم شور باشد علامت درد در شب زیاده
باشد وهمکی اندک باشد چون بخاردان جای سفید شود واب زرد یا سفید بیرون اید
علاج هر بامداد جلاب خوردن از رازیانه وبیخ سوسن از هر یکی دو درم دانه کیاه بزرک
سه درم نبات ده درم غذا نخود وماش سفید کرده چون خلط پخته شود مسهل خوردن
بدین صفت مسهل بکیرد عناب ده دانه سپستان بیست دانه انجیر سفید
ده دانه سنا مکی هفت درم بسفایج وکاوزبان ودانه کیاه بزرک وبیخ سوسن از هر یکی
سه درم تمامت بجوشاند وصافی کند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین بیست درم صاف
کرده باهم بیامیزد ترید سفید خراسانی یکدرم کوفته وبیخته بر سر شربت افشاند وباز خورد
وصبر کند تا اسهال تمام بشود بعد از آن شربت سرد بانخورد از نبات وعرق بید وکلاب
وتخم شاهسپرم غذا بر قرار اول عضو را بخارد وسرکه وصبر وشحم حنظل وسیر مفرد ومرکب
باسرکه مالیدن وخوردن بیست جو اب کرفس نیک باشد وبستانند تخم قرطم وخورد
بکوبند وشیر بکیرد واندکی سرکه باهم امیخته بانخورد وخوردن بنیرات وزیرباج کروی
جغندر درآن پوخته باشد نیک باشد باب سی ودوم در ماشرا
ماشرا ورمی باشد از خون که بر روی وپیشانی وسر پدید شود وسبب این علت
از بسیاری خون باشد که در رک اجوف که در پشت است جوشیده شود وبخار خون
بر سر ودماغ براید بر صفت برق علامت سرخی روی واماس پیشانی وتب ودرد علاج
فصد وحجامت کردن وهر بامداد جلاب خوردن از عناب ده دانه الوی سیاه ده دانه
دانه کیاه بزرک وتخم کاشنی از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا کشکاب رقیقه واسفناج
استعمال کردن وسعی کردن که طبیعت نرم شود روز ششم مسهل خوردن اکر تقصیر
بعد روز هشتم مسهل خوردن صفت مسهل عناب ده دانه سپستان بیست دانه
الوی سیاه ده دانه نیلوفر وبنفشه ودانه کیاه بزرک از هر یکی سه درم پوست هلیله
زرد وبیخ سوسن از هر یکی سه درم تمامت بجوشاند وصافی کند مغز خیار چنبر وترنجبین

دیر خشتز

وشیرخشت از هر یکی ده درم صافی کرده باهم بیامیزد و باز خورد و صبر کند تا اسهال تمام
بشود واگر بوقت مسهل خوردن طلا از صندل و آرد جو و کاشنی و گل بر سینه مالد نیك
باشد و مسهل بغایت قوی خوردن نشاید تا اگر ماده قوی کند و بر جانب شش فرود آید
وخطر باشد چون شربت خورده باشد و تب و اماس ساکن شده باشد شربت سرد خوردن
وغذا کشکاب بر قرار بعد از آن مزورهای ترش خوردن از تمر هندی و زرشك و
نابدانه واگر تب و حرارت باقی باشد و اماس باشد بر قرار اول جلاب و شربت خوردن
وغذا کشکاب باشد و مزد ابتدا شربت از تمر هندی ده درم نبات ده درم با ترنجبین نیك
باشد و خوردن سکنجبین و شیره تخم بربهن نیك باشد و خوردن شراب بنفشه
و نیلوفر و عناب و سپستان و شراب آلو نیك باشد و در آخر خوردن شراب حماض و
شراب لیمو و شراب آلو و خربزه هندی واگر سعال باشد خوردن لعاب دانه به و اسفیوس
و شراب عناب و نیلوفر و خشخاش و سپستان غذا جو باکدو و اسفناج چون تب و اماس
ساکن شود خوردن شیره جو با فروجه و برغاله با تمر هندی نیك باشد در جمیع احوال
باید که طبیعت نرم باشد **باب سی و سیم در نمله** و آتش فارسی
نمله دانهای کوچك باشد که خارش و سوزش با آن باشد و حرارت تمام و زود باشد
که با فرجه شود و زیاده شود و بسیار باشد که تب باشد و سبب این علت ماده صفرا
تیز لطیف باشد که با خون آمیخته شود در شیب پوست در رگهاء باریك و ریمی
شود **علاج** اگر بدن بقوت باشد و مانعی نباشد فصد کردن و بقدر حاجت خون
بیرون کردن و هر بامداد جلاب خوردن از نبات ده درم تمر هندی ده درم با نیلوفر
و تخم کاشنی از هر یك سه درم آلوی سیاه ده دانه ترنجبین ده درم غذا کشکاب چون
خلط پخته شود بعد از آن مسهل خوردن **صفت** مطبوخ عناب ده دانه سپستان
ده دانه آلوی سیاه ده دانه سنامکی پنج درم نیلوفر و بنفشه دانه کیاه بزرك و تخم کاسنی
و ورق گل سرخ از هر یکی سه درم پوست هلیله زرد پنج درم تمامت بجوشاند و صافی
کند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین و شیرخشت از هر یکی ده درم صافی کرده باهم
بیامیزد و باز خورد و صبر کند تا اسهال تمام بشود واگر صفرا غالب باشد دانگی
محموده در مطبوخ حل کند بعد از آن مزوره ترش خوردن و احتراز کردن از گوشت

وشیرینی وهرچیز کرتیز وشور نباشد صفت طلا اکر قرحه شده باشد صندل سرخ
وفوفل وشیاف مامیثا واسفیداج وکل ارمنی از هر یکی پنج درم پوست سردج وافیون
از هر یکی یک درم کوفته وبیخته بسرشند وحب کنند بوقت حاجت در سرکه وعرق کل بسایند
وطلا واکر قرحه سخت باشد مرهم اسفیداج بمالد صفت مرهم شمع زرد وروغن
بنفشه باهم بکدازد واسفیداج وسفیده تخم مرغ باهم در هاون بمالد تا مرهم شود واکر قرحه
شده باشد ان طلا که یاد کرده شد بر کناره نهد وتسکین خون وصفرا کردن بخورد شراب عناب
وهرچیز که میل بسردی وتری داشته باشد واز چیزهای کرم وتیز احتراز کردن اما اتش
فارسی دانها باشد که میل بسرخی داشته باشد وباحکه وسوزش باشد چنانکه خاریدن
از حد بکذرد ودانها پر از اب باشد سبب بسیاری خون تیز باشد علاج اکر مانعی نباشد
در ابتدا فصد کردن وهر بامداد جلاب خوردن از عناب ده دانه الوی سیاه ده دانه تخم
کاشنی ودانه کیاه بزرک از هر یکی سه درم ترنجبین ونبات وسکنجبین وشراب الو وشراب
عناب وشراب بنفشه ونیلوفر نیک باشد غذا کشکاب با تمر هندی یا ماش سفید کرده
وتمر هندی وکدو واسفناج وچون اب زرد در دانها پیدا شود بزودی بیرون کنند
وبر اطراف دانها سرکه وکل ارمنی طلا کند وخوردن تخم پرپهن وخربزه هندی ولعاب
دانه به واسفیوش نیک باشد واکر احتیاج مسهل باشد مطبوخ که در نمله یاد کرده
شد خوردن واحتراز کردن از کوشت وشیرینی وچیزهای شور وتیز والله اعلم بالصواب

باب سی وچهارم در جایها که سوخته باشد

انچه بروغن و
اتش واب کرم سوخته باشد اکر در ابتدا دریابند عرق کل سرد بران میریزند واکر
کتان پاره بعرق کل تر کرده ساعت بساعت مینهند نیک باشد وچون درد وحرارت
ساکن شود طلا باید کردن که قرحه پیدا شود صفت طلا بستانند عدس مقشر وورق
کل سرخ از هر یکی قدری در اب بجوشانند تا مهرا شود بعد از ان اردجو وسفیده تخم مرغ و
روغن کل از هر یکی قدری بزنند ودر هاون بسایند وطلا کنند وکتان پاره در اب تر کرده
بر بالای ان نهد صفت طلاء دیکر ورق خطمی تر با ورق خیری تر در اب بجوشانند
تا مهرا شود بعد از ان اسفیداج واب کشنیز وروغن کل از هر یکی قدری در هاون بمالند
وطلا کنند واکر کل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کنند نیک باشد واکر سوختن بسیار باشد

وبدن بقوة باشد ومانعی نباشد در ابتدا فصد کردن وغذای لطیف خوردن که ماده بعضو
زبون نریزد واکر قرحه شود مرهم اسفیداج مالیدن صفت مرهم روغن کل وشمع
باهم بکدازد واسفیداج بقدر حاجت باهم درهاون بمالد وسفیده تخم مرغ باهم امیخته بمالد
واکر قرحه مستحکم شود مرهم نوره یعنی اهک استعمال کند صفت بستاند اهک سفید که آب
ندیده باشد ودر کتان پارهٔ بندد ودر اب بجنباند تا انچه لطیف باشد بیرون اید وانچه
ثقل باشد بیندازد وان اب بنهد تا صافی شود اب از سر ان بریزد واهک که مانده باشد
بنهد تا خشک شود با روغن کل درهاون بساید وطلا کند واهک سفید را اب بران
ریزد ویکساعت رها کند دیکر اب بران ریزد همچنین چهار نوبت بعد ازان با روغن کل در
هاون بساید وطلا کند تا مرهم شود واکر درد بغایت باشد قدری کافور زیاده کند مرهم
اما انچه درین علت بهترست سفیدهٔ تخم مرغ است که با روغن کل سرشد ودم بدم
میمالد واکر چنانکه حرارت اندک باشد بستاند کتد نا وخرد کند بکوبد و بر قرحه مینهد واکر
خواهد که خشک شود این دوا برش افشاند صفت بستاند جو سوخته شش درم
نی سوخته دو درم کلنار سوخته دو درم کاغذ سوخته یکدرم تمامت خرد بساید اول
بروغن چرب کند بعد ازان بران افشاند که امتحان کرده اند در روز سیم بر شود واکر
استخوان مرغ بسوزاند وخرد بساید وبا روغن کل طلا کند نیک باشد صفت طلاء
عدس مقشر ورامک وشاسفرم وپوست هلیله زرد از هر یکی قدری باهم بساید بروغن
بنفشه وسفیده تخم مرغ درهاون بمالد وطلا کند اما نقلست از جالینوس که کلم
ونشاسته باهم بساید وطلا کند واکر سر مفاصل باشد بد باشد نیک احتیاط باید کردن
نقلست از یهودی که اکر جائی سوخته باشد وجای ان خشک شده باشد ارد
کندم وروغن زیت باهم طلا کند واکر مغز نان با اب کرفس سرشد وطلا کند نیک باشد
نقلست از محمد زکریا که در اخر علت روغن کاو وروغن کنجد مالیدن نیک باشد

باب سی وپنجم

در اورام سبب ورم از خون فاسد یا صفرا یا سودا یا
بلغم باشد اکر ورم از خون باشد لون ان سرخ باشد ودر وضربان وسوزش و
ملمس کرم باشد واکر ورم صفراوی باشد ملمس کرم وحرارت غالب وهذیان و
تشنکی غالب اما نقلست از علی بن زین که از صفرا ورم باز دید نشود بسبب لطیفی

ورقیقی اما ورم صفراوی باشد، واکر ورم سوداوی باشد لون ان سیاه وصلب باشد واکر
ورم بلغمی باشد سست وسپید باشد وچون انکشت بران نهند فرو رود بعد ازان
بحال خود باز اید اما ورم بلغمی وسوداوی را درد اندك باشد واکر از ترکیب دو خلط
باشد **علامت** ان پیدا باشد وسبب درد ورم از تفرق الاتصال باشد ونضج کردن
ماده وبسیار باشد که سبب ورم از جوشیدن خون باشد که سوخته شود درد اغاز
کند بعد ازان درد ساکن شود چون ریم شود همچنانکه چیزی که بسوزد خاکستر شود
و ورم که در قعر کوشت باشد درد زیاده ازان باشد که بر بالای کوشت باشد اما ورم
که بر روی پوست باشد درد ان زود پیدا شود انرا حمره کویند **علاج** ورم که از خون
باشد واز صفرا باشد اکر مانعی نباشد در ابتدا فصد کردن وجلاب خوردن از عناب ده
دانه الوی سیاه ده دانه تخم کاشنی ودانه کیاه بزرك از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا
ماش سفید کرده با کشکاب خوردن وسعی کردن که طبیعت نرم شود واکر بدن بقوة باشد
مسهل خوردن وقی کردن بعد ازان غذا خوردن که اخلاط نیك حاصل شود وخوردن
شراب حماض وشراب ریباس وشراب غوره وسکنجبین اکر سعال باشد خوردن شراب
عناب وسپستان ونیلوفر وبنفشه ولعاب دانه به واسفیوش نیك باشد ودر ابتدا طلا
رادع نهادن امثال اب کاشنی واب کشنیز وبوش دربندی وارد جو وعدس واندکی
کافور بیش ازانکه ماده جمع شود اما در عضو رادع نباید نهادن بن بغل وبن کوش وبیخ
ران که این جایها مفرغ اعضای رئیسه اند واکر زحمت زایل نشود بضرورت ماده
جمع شود بعد ازان ریم کردد چیزهائی باید نهادن که پخته شود چیزی نهادن که کشاده
شود وریم بیرون اید امثال خمیر ترش وبلیدی کبوتر واشه ومرهم داخلیون اکر ورم
در بن بغل یا بن کوش یا بن ران باشد رادع نباید نهادن چیزهای جاذب منضج باید
نهادن که ماده بکشد وپخته کند امثال تخم مرو وتخم کتان وتخم خطمی واکلیل الملك
کیاه بزرك بحسب قوة علت چون ماده جمع شود بستانند انجیر وبجوشانند تا مهرا شود
بعد ازان صمغ صنوبر با کبخ سفید وخردل تمامت باهم امیخته در هاون بسایند تا مرهم
شود وطلا کنند **نقلست** از جالینوس که چون ورم بزرك باشد ودرد وسوزش
بغایت باشد تا ماده بکلی جمع نشود امکان خلاص نباشد چیزهای رادع نباید نهادن

الاحمر ما

الا چیزهای مفتح و منضج و چون درد ساکن شود چیزهای باید نهادن که تحلیل کند و کرم
زیاده نباشد و درین علت غافل نباید بودن که عضو را سیاه یا سبز کرداند و صلب شود
صفت طلا که تحلیل کند آرد جو و کشنیز و سرکه از هر یکی قدری باهم سوده طلا کند اما
طلا و قی کند که بدن از اخلاط پاك کرده باشد بفصد و اسهال و اکر بدین تدبیرها
نایل نشود دلالت کند که خلط غلیظ لزج در بدن بسیارست و ان خلط در عروق و
اعضای متشابهه پراکنده است بستانند اسفنوش سفید و در سرکه بزنند و طلا کند
اکر درد ساکن شد فهو المراد و اکر درد باقی باشد ان جای را محجمه بنهد و جذب کند
بعد از ان باستره بزنند تا خون بیرون اید و اکر علق بران جای بنهد تا خون بکشد بعد
از ان آرد جو پنج درم و روغن کنجد پنج درم اب پنجاه درم باهم بجوشانند تا غلیظ شود و طلا
کند و اکر ان جای سبز یا سیاه شود این طلا بنهد برنك و حلبه از هر یکی قدری کند
و باهم بسایند تا مرهم شود و طلا کند و اکر سختی و صلابت در عضو پیدا شود موم روغن
بمالد صفت موم روغن پیه مرغ و پیه بط و شمع صافی و کتیرا و بنفشه از هر یکی قدری
پیه کداخته و روغن کداخته کتیرا بغایت نرم بسایند و بران افشانند و در هاون بسایند
تا مرهم شود و اکر عضو را از عمل کردن طلا اکاهی نباشد امکان خلاص نباشد و اکر اکاهی
یابد بسبب اکاهی به شود و اکر ورم بلغمی یا بادی باشد همچنان بادها کر در حیوان مرده
بازدید شود ان ورم سست باشد و ان چون در اعضا بازدید شود اختلاج بازدید
شود و اکر در شکم بازدید شود استسقا بازدید شود علاج نظر کردن اکر از تدبیر بد
ورم بازدید شود باصلاح باید اوردن شربتها و غذاهای نیك و اکر بعد از بیماری
وتب بازدید شود در ابتدا بازدید شود علاج سرکه و روغن کل باهم بزند و کتان
پاره دران ترکند و بران بنهد و اکر ساکن نشود این طلا بنهد خاکستر چوب انکور و آب
بران ریزد روز دیکر سرکه دران بیامیزد و طلا کند و اکر زایل نشود روغن کرم دران
مالد و چیزی زبر دران مالد و ورق چوب کز و ورق مورد و ورق حنا و کل ارمنی مفرد
و مرکب با سرکه طلا کند نیك باشد بحسب قوت علت و تدبیرهای نیك کردن و احتراز کردن
از امتلاء طعام و اب بسیار خوردن صفت طلا صبر و مر و حضض و اقاقیا و شیاف
مامیثا و سعد و زعفران و کل ارمنی از هر یکی قدری کوفته و بیخته قرص کند و بوقت حاجت

در آب سرکه بماليد و طلا کند و اکر حرارت غالب باشد ان عضو را در اب یخ نهد و اکر حرارت
غالب نباشد در اب کبریت نهد و در آب زاغ و اب دریا نشستن و اکر ورم بر سر عصب
باشد بستانند ورق کل و اشنان سفید و اسفیداج از هر یکی قدری و بغایت نرم بسایند
و بران جای نهد و اکر ورم در سر باز دید شود مانند شوره بستانند مر و صبر از هر یکی
قدری در سرکه بساید و طلا کند که زود بهتر شود **باب سی و ششم در دماميل**
سبب بسیاری دمل خون خالص باشد که کرمی و تیزی دران اثر کند و از کارهای سخت
کردن و پیش از انکه طعام هضم شود حرکت کردن و از خوردن شراب و حلوا و کوشت و
شیرینی بسیار اما صاحب دمل بیشتر اوقات در صحت باشد سبب انکه باز دید شدن
دمل از بسیاری خون باشد و خون بهترین اخلاط است **علاج** فصد کردن و حجامت
کردن و جلاب خوردن از عناب ده دانه الو سیاه ده دانه تخم کاشنی سه درم تمر هندی
ده درم نبات درم ترنجبین ده درم غذا ماش سفید کرده و مغز بادام و اسفناج و تمر هندی
و خوردن شراب عناب و نیلوفر و بنفشه و لعاب دانه بزر و اسفیوش و سکنجبین و شیر
تخم بر بهن نیك باشد چون خلط پخته شود مسهل خوردن **صفت** مسهل عناب پانزده دانه
سپستان بیست دانه الوی سیاه ده دانه سنا مکی هفت درم تخم کاشنی و نیلوفر و دانه
کیاه بزرك از هر یکی سه درم شاهتره پنج درم تمامت بجوشانند و صافی کنند مغز خیار چنبر ده درم
ترنجبین و شیرخشت از هر یکی ده درم صافی کرده باهم بیامیزد و باز خورد بعد از ان
احتراز کردن از خوردن شراب و کوشت و شیرینی اما خوردن شراب حماض و شراب
ریباس و شراب غوره و لیمو و شراب الو و من و ره ترش از تمر هندی و زرشك و نار دانه
و غوره و نارنج نیك باشد اکر باقی باشد طلا نهادن که پخته شود بعد از ان شکافتن
و اکر همچنان سخت باشد و نرم نشود بستانند انزروت باهم بجوشانند و طلا کنند و قتی
که کشاده شود زودی بصلاح اید و اکر دمل کشاده شود ریم بیرون اید و همچنان قرحه
باشد مرهم بنهد که کوشت برویاند **صفت** دوا کندر و انزروت و خون سیاوشان
کندر و زراوند طویل از هر یکی قدری کوفته و بیخته بر جراحت افشانند و بر بندد که زودی
بهتر شود **صفت** دوای دیکر مرداسنك یك وقیه بغایت خورد بساید روغن زیت
سه وقیه باهم بر اتش نرم بجوشاند تا غلیظ شود بعد از ان کندر و خون سیاوشان

و بیرز و زفت از هر یکی دو درم کوفته بران افشانند و باتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود
اما وقتی این عمل کنند که حرارت غالب نباشد و اگر حرارت غالب باشد. این مرهم بکار دارد
صفت مرهم مرداسنگ پنج درم با سرکه بساید تا نرم شود بعد از آن روغن گل و اسفیداج
پنج درم و اندکی کافور بهم بساید تا مرهم شود این مرهم در ورمهای گرم و ریشهای گرم
بغایت نیک باشد صفت مرهم سیاه چون دمل و قرحه شود و خشک باشد نیک
باشد شمع و روغن زیت و زفت و کندر از هر یکی قدری مرهم بسازد و اگر دمل جمع شود
و گشاده نشود و خواهند که گشاده شود بی آنکه آهن رسد بدو بلادر و زفت تر از
هر یکی قدری و در کفچه آهن و بر سر آتش نرم بگذارد تا مرهم شود و بر سر دمل مالد و
سه ساعت بگذارد که آن مقدار که مالیده باشد سوراخ شود و ریم بیرون آید دیگر
آهک آب ندیده را مرهم بابیه و بمالد نیک باشد و اگر دبق و صابون بهم کوفته بنهد
بزودی گشاده شود و اگر دمل در جائی باشد که رگ بسیار باشد یا سر مفاصل باشد
بزودی تدبیر باید کردن و گشادن و اگر تقصیر رود بد باشد و اگر در جایگاهی باشد که
گوشت بسیار باشد بگذارد تا ماده جمع شود و پخته شود بعد از آن تدبیر گشادن کند
پیش از پخته شدن نشاید گشادن که مزمن شود و اگر ورم بزرگ باشد بیک بار بیرون
نکند که ضعف پدید شود اندک اندک بیرون کند نقلست از بقراط که ورم
که در جای خطرناک باشد آهن بران نرسانند دارو نیز نهادن که گشاده شود امام
محمد زکریا گوید که با آهن گشادن بهتر باشد سبب آنکه داروی تیز جایها پخته کند و کند بد
کند نقلست که چون ورم گشاده شود و خلط بیرون آید روغن و آب و مرهمی که در وی
پیه در آن باشد نباید رسانیدن چیزها باید نهادن که خشک کند بتدریج نقلست
که چون خون ریدن اندک باشد یا خون فاسد باشد مدتی بماند یا تدبیر بکند اما
ریشهای کهنه یا کنارهای صلب باشد یا گوشت بروید یا گوشت فاسد سبب آن
باشد که اخلاط بد روی بعضو ضعیف نهاده است اگر سبب بسیار ماندن
قرحه آن باشد که خون باشد هر روز چند نوبت باب گرم بشوید تا سرخ شود بعد از آن
مرهم سیاه بنهد و پیرامن آن بمالد و اگر سبب قرحه از بسیاری خون باشد علاج
فصد کردن و تدبیرهای لطیف کردن و مسهل خوردن تا بدن از خلط پاک شود

بعد از ان علاج قرحه کردن واکر ورم بزرك باشد ونه شود بعد از ان ریم کند واب
زرد بیرون اید علاج مثل در اندرون ورم کند وبشکافند وپاك کند وبعد از ان
ذرور بران افشانند تا کوشت بزیند واکر ورم کرم وتب باشد مرهم سرد باید نهادن
واکر ورم سرد باشد مرهم سیاه که یاد کرده شد نهادن وچیزها نهادن که خشك کند
واکر قرحه مزمن شود وپیوسته ریم از ان اید این مرهم نهادن **صفت** مرهم بستانند
مرداسنك ودر سرکه وروغن زیت بساید تا سفید شود بعد از ان روسوخته و
صبر وکلنار وزرده چوبه وخون سیاوشان وسرنج وزاغ سفید واقلیمیا نقره از هر یکی
مقدار سدس مرهم باهم بیامیزد ودر هاون باهم بمالد تا مرهم شود بوقت حاجت بکار
دارد **صفت** دیکر صبر وکلنار واقلیمیا وروسوخته از هر یکی مناسب بغایت
نرم بساید وبران افشاند **صفت** دیکر صبر وانزروت وکلنار ومر ومازو از هر یکی
مناسب کوفته وبیخته بران افشاند واکر قرحه بهم چسبیده باشد وکوشت پلید
باشد **صفت** مرهم سبز که از عسل وزنکار ترکیب کرده باشد بنهد واکر سوزش
سخت کند وکوشت ان خورده شود علامت تب وحرارت باشد **علاج** مرهم نرم نهادن
واکر سر قرحه کنده وکوشت ان سست باشد علاج داروی تیز باید نهادن تا انرا
خشك کرداند بعد از ان روغن کاو نهادن تا کوشت مرده فنا شود واکر ان جای را داغ
کنند تا کوشت فنا شود بعد از ان کوشت نو بروید بعد از ان روغن میمالند تا خشکی
وسبوسه زایل شود بعد از ان مرهم بنهد تا کوشت نو برویاند واکر لبها قرحه صلب
باشد انرا بخارد تا خون بیرون اید واکر غلیظ باشد ببرد بعد از ان علاج کند واکر
سر جراحت بهم امده باشد ودر نشیب ان ریم جمع شده باشد انرا بخارد تا خون
بیرون اید یا بشکافد بعد از ان علاج کند واکر نتوانند شکافتن داروی بنهد
تا کوشت مرده وکنده فنا شود بعد از ان علاج کنند واکر ضعیف باشد ادویه
باید نهادن که کوشت برویاند وخشك کند وهر مزاجی که تری بران غالب
باشد مرهم نرم وتر باید نهادن اکر بر سر جراحت دوالی وداء الفیل باشد
مسهل باید خوردن از مطبوخ افتیمون یا معجون نجاح وغذا لطیف خوردن
بعد از ان علاج قرحه کردن **صفت** مرهم که ریشهای پلید را نیك باشد وبرود

باصلاح ۱۰

باصلاح اورد انزروت و روسوخت و مازو و زنکار و زراوند از هر یکی مدری
کوفته و بیخته با عسل در هاون بمالند تا مرهم شود و عمل کند **صفت** مرهم که ریشهای
بلید که اطبا از علاج ان عاجز امده باشند زایل کرداند و بزودی باصلاح اورد زاج
سرخ بیست و چهار درم زاج سفید چهار درم کندر سفید سی درم موم بنج درم تمامت
با روغن زیت کهن مرهم کند و بکار دارد **صفت** مرهم از نقل جالینوس و مرهم
بغایت نیك است اکر خورده استخوان بیدا شده یا اکر کوشت برویاند اردکندر و
بیخ سوسن اسمان کون و ادکرسنه و زراوند طویل و بوست بیخ جاوشیر از هر یکی مناسب
اقلیمیا یك جزو باعسل مرهم کند و بکار دارد نافع است **نقلست** از محمد زکریا که بسیار
مرهم بکار داشتم بهتر ازین ندیدم ریشهای فاسد و نواصیر را زایل کند و کوشت نو
برویاند و بزودی باصلاح اورد **صفت** مرهم انزروت ده درم اشنه دو درم
کندر و بیرزد از هر یکی یکدرم بغایت نرم بسایند و باعسل مرهم کنند و بوقت حاجت بکار
دارد و در علاج دمل تاخیر نباید کردن اکر تقصیر رود جراحتهای فاسد باز دید
والله اعلم **باب بیست و هفتم** در سرطان بدانکه سرطان علتی بد است
امکان خلاص نباشد اما اکر در ابتداء علت تدبیر نیك کنند زیاده نشود و چون مدتی بران
بکذرد و بزرك شود امکان زایل شدن نباشد و سرطان ورمی باشد از خون و سودای
سوخته یا صفرای سوخته باشد یا ماده که از سودا با ان امده باشد و صلب باشد و
بیخ ان بهن باشد چون دست بران نهند کرم باشد و در ابتدا بمقدار بنکی باشد و
بزرك شود و رکها سبز و سیاه بیدا شود مانند بایهای سرطان و چون بزرك شود
و مفروح شود امکان خلاص نباشد اما از جهت ضرورت علاج باید کرد یکی انکه
زیاده نشود دوم انکه قرحه نشود و بعضی از اطبا کفته اند که باهن بر دارند اما بعضی
منع کرده اند که نشاید اهن بران رسانند که امکان خلاص نباشد و این علت بیشتر
در زنان واقع شود در بستان و رحم و کردن و در مردان در امعا و کردن و زهار و
بسیار باشد که در حلق و ره کذر طعام باز دید شود بزودی هلاك شود **علاج**
در ابتدا فصد کردن از اکحل یا باسلیق از ان جانب که علت باشد و بقدر حاجت
خون بیرون کردن اکر حرارت غالب باشد جلاب خوردن از تخم کاشنی و بیخ سوسن

ونیلوفر از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا ماش سفید کرده و مغز بادام و نخود و اگر حرارت
نباشد جلاب خورد ازبلجوده ده درم بیخ سوسن دو درم تخم کاشنی دو درم نبات ده درم
غذا ماش سفید کرده و نخود و مغز بادام چند روز بدین موجب خوردن چون خلط
پخته شود مسهل خوردن از مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا معجون نجاح صفت
مطبوخ افتیمون عناب ده دانه و سپستان سی دانه سنا مکی هفت درم نیلوفر سه درم
بنفشه سه درم دانه کیله بزرگ سه درم تخم کاشنی و بیخ سوسن از هر یکی سه درم گاوزبان
سه درم دانه شاهتره پنج درم پوست هلیله زرد پنج درم اسطوخودوس دو درم
بسفایج دو درم افتیمون در صره بسته در جوش آخر اندازد پنج درم تمامت بجوشانند
و صافی کنند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین بیست درم صافی کرده باهم بیامیزد و
خورد و صبر کنند تا اسهال تمام بشود بعد از آن شربت سرد خوردن غذا بر قرار
صفت حب اگر از مطبوخ خوردن کراهیت باشد افتیمون یک درم اسطوخودوس
بسفایج از هر یکی نیم درم پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یکی یک درم نمک
هندی دانگ نیم غاریقون نیم تمامت کوفته و بیخته باب رازیانه سرشته و حب کنند
این یک شربت باشد ده درم شکر در عقب جلاب خوردن بعد از آن خوردن بنیرات
با افتیمون در صره بسته و نبات خوردن و خوردن شراب بزوری نیک باشد و احتراز
کند از غذا که تولد سودا کند و خون غلیظ کند امثال و باقلا و بادنجان و پنیر
خشک و قدید و ماهی شور و گوشتها صید و گوشت گاو و شتر و بز و شراب که از انگور
سیاه باشد و نیک باشد خوردن گوشت بره و بزغاله و مرغ و شراب سفید رقیق اما چیزها
بغایت گرم باشند نشاید خوردن که خون بسوزاند و چون سرطان بزرگ شود هیچ
مداوا نباشد الا آنکه نگه داشت کردن که قرحه نشود و طلا سرد و تر نهادن و اگر قرحه
شود این مرهم بنهد که نیک باشد صفت مرهم اسفیداج سرب و توتیا نشسته از
هر یکی مناسب با روغن گل یا آب کیاه بزرگ یا آب برهنج یا آب کدو یا آب خیار
و یا لعاب اسفیوش از هر کدام که موجود باشد در هاون بساید تا هم شود و عمل کنند
صفت مرهم که سرطان را نگه دارد که قرحه نشود مغز تان و مغز حب البان و اسفیداج
از هر یکی یک درم گل ارمنی با گل مختوم و صمغ بسته از هر یکی دو درم کوفته در روغن گل

بمالد

بمالد و طلا کند اگر قرحه شده باشد بر کناره آن افشانند **صفت** ضماد از بقل بجردی بنا و اسفیداج
و کندر و صبر و گل ارمنی از هر یکی مناسب با روغن مرهم کنند و اگر رطوبت کند خشک بر آن افشانند
که مجرب است **نقلست** از بقراط که صاحب سرطان را مسهل نفرمود و باید خوردن چنانکه
ده نوبت مسهل بخورد که دوا به تمام نهد اگر قرحه شود زنگار بر افشانند و کتان پاره بعرق
گل تر کرده بر آن نهد **نقلست** از جالینوس که آنچه بقراط گفت نیکست اما نقلست از محمد
زکریا و جالینوس که سرطان چون در اندرون باز دید شود بد باشد مگر که بیرون اید و ور[م]
پیدا شود **نقلست** از بوش که سرطان در زنان بیشتر باز شود بسبب نرمی اندام ایشان
اما انکسانی که اندام ایشان لاغر و خشک باشد اندک واقع شود و آنچه از سودای محض
باز دید شود بهتر باشد **نقلست** از محمد زکریا که شخصی را سرطان در بن گوش باز دید
شد چند نوبت زنگار بر آن ریختم و احتما کرد زود خلاص یافت **نقلست** که خوردن گو
مار افعی که باشبت و نمک و شراب ریحانی پخته باشد نیک باشد و فایده بسیار دهد
و خوردن نمک که بر مار افعی کرده باشند نیک باشد و اگر حرارت غالب باشد جلاب
خوردن از تخم کاشنی و دانه کیاه بزرک از هر یکی سه درم ترنجبین ده درم غذا کشکاب
با شیره خشخاش و روغن بادام و آب کاشنی و آب کشنیز و آب کیاه بزرک و آب کاکنج
از هر کدام که باشد مالیدن و سرطان آبی نهادن نیک باشد و خاکستر سرطان با موم
روغن گل مرهم کرده نهادن نیک باشد در همه انواع نگاه داشته باید کردن **باب**
سی و هشتم در خنازیر خنازیر دانه سخت صلب باشد در ابتدا مانند بندقی باشد
در شیب پوست مانند چیزی که در کیسه باشد و بسیار باشد که بزرک شود و باشد که یکی باشد
و بسیار باشد که چند عدد باشد و سبب این علت خون غلیظ سوداوی باشد و بیشتر این علت
بر گردن و شیب بغل و بن ران باز دید شود و سبب اسم انست که این علت در خوک بسیار
باز دید شود و کسانی که مرطوب باشند و گردن ایشان کوتاه باشد و سبب از امتلای بدن
و طعام هضم ناشده طعام دیگر خوردن **علاج** جلاب خوردن از بلجو و بیخ سوسن و رازیانه
از هر یکی سه درم گلشکر ده درم نخود و شیره تخم کاو و بشه چون خلط بخته شود مسهل خوردن
از حب صبر یا حب ایارج فیقرا یا حب قوقایا یا مطبوخ که ترید در آن باشد و قی کردن بستانند
شبت و بیخ سوسن و تخم ترب از هر یکی سه درم بجوشانند و صافی کنند و نمک طعام در آن اندازد

وباز خوردوی کثرتی بعد از ان غذا اندک خوردن و بر کرسنکی و تشنکی صبر کردن و شب معده
از طعام خالی داشتن **صفت** ایارة فیقرا و تربد سفید مجوف از هر یکی یکدرم حب النیل و
غاریقون و افتیمون از هر یکی نیم درم شحم حنظل و نمک هندی از هر یکی دانك و نیم تمامت کوفته
و بیخته باب رازیانه سرشته و حب کند و در میان حلوای ما قوت و تن و برد تا تمام خورده
شود و صبر کنند تا اسهال تمام شود **صفت** مطبوخ عناب ده دانه سپستان پست دانه
سنامکی پنج درم میویز طایفی ده درم انجیر ده دانه کاوزبان و بیخ سوسن و رازیانه و دانه
کیاه بزرك از هر یکی سه درم تمامت بجوشانند و صافی کنند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین
پانزده درم کلشکر ده درم تربد خراشیده کوفته بیخته یک مثقال تمامت باهم امیخته باز خورد
و صبر کنند تا اسهال تمام بیاید بعد از ان احتراز کند از غذاهای که غلیظ باشد و آب
سرد و امتلاء طعام و در ابتدا مالیدن مغزهاء نرم و پیه نیك باشد بعد از ان مرهم
داخلیون و مرهم زسل مالیدن که تحلیل کند و فایده بسیار دهد **صفت** مرهم داخلیون
بستانند مرداسنك یکوقیه روغن زیت دو وقیه بر اتش نرم بکدازد بعد از ان لعاب
حلبه دو وقیه لعاب بزرك یك وقیه لعاب خطمی یك وقیه تمامت باهم امیخته بر اتش
نرم منجنبانند تا مرهم شود و بهتر ان باشد که زفت و زراوند و بیخ سوسن اسمان کون
از هر یکی قدری در ان بیامیزد و بوقت حاجت بکار دارد **صفت** دو ابستانند اشق و در سرکه
کند بسا عسل امیخته در هاون بسایند و عمل کنند **صفت** دوا بستانند دبق و ابن اجب عصفور
کند و صمغ صنوبر باهم نرم کرده طلا کند **صفت** دوا بستانند سرکین کوسفند که کهنه باشد
و با عسل و سرکه سوده طلا کنند **صفت** طلا بستانند حلبه و تخم کرفس و برزك از هر یکی قدری
کوفته و بیخته با لعاب خطمی سرشته و طلا کنند **صفت** طلا بیخ کبر خرد بسایند و بسرزن
سرشته و طلا کنند **صفت** طلا اردجو و ترمس از هر یکی بیست درم زفت و پیه بط
از هر یکی ده درم بعضی کوفته و بعضی کداخته باهم بیامیزد و باب پشن کودك که بالغ نشده
باشد سرشته و طلا کند اکر ورم چند روز بر ختازیر بنهد یکبار دو شب و روز تا تحلیل
کند و چون نزدیك شود و قرحه بردارد و قدری نمد سیاه سرکه تر کرده بر انهند که تحلیل
نبود اترا باید شکافتن و دارو ی تیز نهادن تا ان تحلیل پذیرد بعد از ان دارو ی نهادن
که کوشت نو برویند **صفت** طلا اشق هفت درم ارد کرسنه هفت درم قثاء الحمار و ورق

غار از هر یکی سه درم کند و چهار درم با بزرو موم که بر خانه مکس عسل باشد بکدازند بر موم کنند
از هر یکی سه درم بعضی کوفته و بعضی حل کرده بآب بیش کودک که بالغ نشده باشد بسرشند
و طلا کنند **صفت** طلا پیه خوک و صمغ بادام با هم سوده طلا کنند اما نوعی از خنازیر
آن باشد که بلند شود و از پوست بلندتر باشد و صورت آن مانند انجیر باشد این
نوع بد باشد و بیشتر آن باشد که قرحه شود آنرا باهن باید بریدن اما در بریدن احتیاط
تمام باید کردن که پی و رک و شراین بریده نشود و مضرت زیادت نکردد احتیاط نیک باید
کردن و چون بریده باشند و علت چیزی باقی باشد داروهای تیز باید نهادن مانند قلقدیون
و دیک بردیک تا آنرا فنا کند بعد از آن روغن نهادن تا بصلاح آید **نقلست** از ثابت که چون
خنازیر کشاده شود بستانند پیه کهنه و فتیله کنند و به بول شتر اعرابی که در صحرا کردد کنند
و بر جراحت می‌نهد فایده بسیار دهد **نقلست** از علی بن زین هروی که بستانند شاخ کاو
کوهی و بسوزانند و هر بامداد دو درم میخورد مدت یکماه فایده تمام دهد بلکه بکلی زایل
شود **باب سی و نهم در سلعه** سلعه ورمی باشد مانند کوشت
زیاده که زیاده در شیب پوست و بالای کوشت باز دید شود و چون آنرا بجنبانند از جای
برود و بیخ آن محکم نباشد در ابتدا مانند نخودی باشد و بزرک میشود سبب این علت
از بلغم غلیظ و امتلا طعام باشد و در ابتدا یکی باشد اکر در علاج تقصیر رود چند عدد
پیدا شود و باشد که بلغم و سودا با هم ترکیب شود **علاج** جلاب خوردن از انیسون و
بیخ سوسن از هر یکی سه درم کلشکر ده درم غذا نخود آب با شیره تخم کاو سیه چند روز
بدین موجب خوردن چون خلط پخته شود مسهل خوردن که در باب خنازیر یاد کرده
شد **صفت** طلا اشق و خاکستر بیخ کلم و سرکه و اندکی زیت تمامت با هم بسایند و طلا
کنند و مرهم داخلیون طلا کردن نیک باشد **صفت** مرهم شمع و صمغ صنوبر و پیه
کاو و زفت از هر یکی مناسب مرهم کنند و طلا کنند و چون بزرک شود آنرا باید شکافتن
و بیرون کردن اما در شکافتن احتیاط تمام باید کردن که بسیار سلعه باشد که آن
کیسه باشد اکر کیسه بیرون نکند دیکر سلعه بیرون آید اول آنرا بشکافند چنانکه
کیسه شکافته نشود بعد از آن چنانکه پوست کنند آنرا بیرون کنند و اکر کیسه
پاره شود و تمام بیرون نیاید آنرا با نبر بیرون آرند تا تمام بیرون آید و اکر چیزی باقی

باشد دارو بکرم بنهند تا انرا بسوزاند وکندیده چند نوبت وانجراان کیسه نباشد انرا بیرون
کنند بعد ازان مرهم بنهند تا کوشت نو بیرون اید اما سلعه که بر کردن بیدا شود علاج
ان بستانند فلفل سیاه وسفید ودارفلفل وبیخ دارفلفل ودارچینی وفرفر وخولنجان
ونوشادر وتخم قنابری که انرا سبزه کویند ونعناع از هر یکی قدری ذکر هم وزن تمامت
ادویه کوفته وبیخته با قشمش بسرشد وحب کند هر یکی مقدار یک بندق وهر بامداد
بقفا باز خسبید وهمکی در هاون نهد وکرداند تا حل شود هر روز بنج عدد حب
بدین موجب بخورد که فایده بسیار دهد وبزودی زایل شود ومجربست نقلست
از محمد زکریا که سلعه بزرک باشد بشکافند وبیرون کنند بعد ازان دارو تیز
بنهند تا انرا بکدازد بعد ازان روغن بنهند که زایل شود باب چهل
عقد وعقد عقد دو انها باشد امثال نخود یا بندق که در طفلان باز دید شود و
بسیار باشد که در بزرکی بیدا شود سبب خلط بلغمی یا سوداوی باشد که از سبب سردی
وغلیظی بسته شود اما فرق سلعه وعقد دانست که سلعه بمرور ایام بزرک شود
وعقد نه چنین باشد عقد بیشتر در بشت دست وکف باز دید شود علاج بدن
از اخلاط باک کردن بخوردن مسهل واز خوردن غذای غلیظ وامتلای طعام
احتراز کردن بعد ازان عقد دشکافتن وچندان مالیدن که نرم شود بعد ازان
تسریب بران نهادن ومدت سه روز بستن بعد ازان کشادن اکر زایل نشود
باهن بیرون ودارویی تیز نهادن اما عقد مانند سنجین باشد که در میان
انکشتان ومفاصل دست وپای باشد بعد از انکه از حمام بیرون اید انرا
باید بریدن وشکافتن ودارویی تیز نهادن اکر بلاد بنهند تا قرحه شود بعد
ازان روغن ونمک نهادن نیک باشد باب چهل ویکم
در بلجینه بلجینه بثرات که در حال قرحه شود وخون اید ازان اید واین قرحه بغایت
بد باشد چنانکه حرارت بغایت بیدا شود وخفقان وضعف دل باز دید شود
وچون بثره بخته شود وکشاده شود سوراخها دران بیدا شود واین علت از
اخلاط سوخته بغایت فاسد شده یا از خون بغایت کرم وتیز باز دید شود علاج
اکر بدن بقوه ومانعی نباشد وخون صفراوی غالب باشد فصد کردن وجلاب خوردن

از شراب عناب یا شراب ریباس یا غوره یا شراب الوغذا که شکاب یا ماشی عید یا مزوره
از تمر هندی اگر احتیاج باشد مسهل خوردن از مطبوخ فواکه یا قرص بنفشه بحسب مزاج
و اخلاط بعد از آن احتراز کردن از شراب و چیزهای تیز و اگر سودا غالب علاج جلاب
خوردن اندازه پانزده درم بیخ سوسن سه درم عنب الثعلب سه درم نبات ده درم غذا نخود
مقشر و ماش سفید کرده چون خلط پخته شود مسهل خوردن از مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون
یا معجون نجاح یا معجون خبار چنبر چون بدن از اخلاط پاک کرده باشد احتراز کند از غذا
که تولید سودا و بلغم کند و اگر قرحه شود مرهم اسفیداج مالیدن و بر کناره قرحه گل ارمنی
در سرکه حل کرده مالیدن و اگر خفقان و ضعف دل بازدید شود خوردن شراب صندل
و شراب حماض و شراب ریباس و شراب سیب شامی و قرص کافور با عرق گل هر کدام که
موجود باشد و جای نشستن که میل بسردی باشد باب جهل و دوم
در طاعون طاعون ورمی باشد که بیرون اید در جایها که گوشت اندک باشد امثال
شیب بغل و پشت ران و بن گوش و ساعد دست و سبب این علت خون جوشیده
رقیق با صفراء بغایت متعفن شده که بر صفت زهر باشد و اعضای رئیسه اثر از
خود دفع کرده باشد علامت تشنگی و حرارت و سوزش و بیخودی و قی و خفقان و
کناره ورم سرخ باشد یا سبز یا سیاه و بیشتر این علت در اخر تابستان و اول پاییز باز
شود و این علت بغایت بد باشد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرده که این
بهیچ بنده بازدید مبادا گر لون ورم سرخ باشد امید خلاص باشد و اگر زرد یا سبز
یا سیاه باشد بد باشد علاج درین علت فصد نباید کردن همچنان شخصی که مار
گزیده باشد فصد نباید کردن که زهر در تمامت بدن پراکنده شود این بنده جامع شخصی را
دید که این ورم در شیب بغل او پیدا شد فصد کردن یک نیمه اعضای آن شخص خراب
شد و بعد از آن هلاک شد و شخصی دیگر را پیدا شد فصد نکرد و تدبیر نیک کرد خلاص
یافت در ابتدا تقویه دل باید کردن بخوردن شراب حماض و ریباس و صندل و غوره
و لیمو و نارنج و به و سیب و دوغ ترش و بوییدن سر با بنفشه و نیلوفر و کاهو و در جای
سرد نشستن و برف و یخ پیش خود نهادن غذا مزوره از عدس و سرکه یا جو و تمر هندی
خوردن و مزوره انار دانه و زرشک و تمر هندی خوردن و در جمیع انواع غذا

خوردن که تسکین حرارت وتقویت دل کند وخوردن قرص طباشیر نرم یک مثقال سکنجبین ده درم نیک باشد واکر ورم بشکافند ومحجمه بر سر ورم نهند واندکی خون بیرون کند نیک باشد وازخوردن شرابها سرد وطلاها سرد ضعف وخفقان بازدید شود سر جراحت باب کرم بشویند وبجای سرد بنشیند اما جامها بسیار بخود اندازد تاهوای سرد بدل میرسد ومسامها بسته شود وچون بانتها رسد وخفقان زایل شود وجای ورم مجروح باشد مرهمی که درباب ریش خوره یاد کرده شد بنهد بعد ازان مرهمی بند که کوشت تازه برویند **نقلست** ازمحمد زکریا که از فقامی که طاعون بازدید شود باید کریختن ازشهر عسکر وبرجابها بلند نشستن وهیچ مرهم وطلا سرد بنابد در جراحت نهادن **باب چهل وسیم** دراکله اکله ریش خوره باشد در ابتدا بثره بیرون اید وبزودی قرحه شود سبب این علت ماده بغایت فاسد باشد مانند طاعون وروز بروز زیاده میشود وکوشت میخورد وکند بد میشود **علاج** کوشت کندیده بیرون کنند ودارو نهادن امثال فلقیون ودیک بردیک وداغ کردن نیک باشد وبرکناره قرحه کل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کردن وچون قرحه سیاه شود ورق کلم بجوشانند تامهرا شود باروغن کاو درها وزبستانند تامرهم شود چند نوبت بران نهد تا کوشت مرده وسیاه شده بیفتد وباب وسرکه بشویند بعد ازان مرهم بنهد که کوشت تازه برویاند واکر خواهد که ازین علت باشند مسهل خورند اکر ماده صفرا براند وخوردن شراب حماض وشراب غوره وشراب ریباس وسکنجبین ومزورهای ترش خوردن احتراز کردن ازخوردن شیرینی وشراب وادویه کرم وتن وبوییدن سرد مانند صندل وبنفشه نیلوفر وکاهو وبید نیک باشد واکر بدن بقوم باشد وخون غالب باشد در ابتدا فصد کردن وجلاب خوردن ازعناب والو سیاه وتخم کاشنی ونیلوفر ونبات غذا کشکاب با مامثر سفید کرده بعد ازان مسهل خوردن اکر بدین تدبیرها زایل نشود واعضا نقصان شود ان عضو اکر محال باشد بریدن بعد ازان مرهم نهادن تا باصلاح اید **نقلست** ازفولس که اکر خواهند که داغ کنند بنقره یا مس داغ کنند والله اعلم **باب چهل وچهارم** در عرق مدنی سبب عرق مدنی عفونت باشد که در اخلاط بازدید شود اول بثره باشد بعد ازان سوراخ شود

دریاب اکله بهاورد اب سماق ودهان را ازان اب سماق شوید ودهن شبه لکچی را کوبیده ودر زخم دهان پاشیدن که نافع است ونوعی دیکر دهان را با سرکه وقصب را بجوشانند واب اول دهان شوید وبعد ازان استخوان ادمی را بسوزانند ونرم کوبیده ودر ریش کذارد که نافع است ۱۴۰

تاروکوبند بندری

وچیزی سفید مانند پی وریسمان بیرون اید مانند کرم زیاده میشود وبیشتر این علت در مکه
وولایت خراسان باز دید شود ودر شهرهای کرم وخشک وبیشتر در ساق پای وساق دست
باز دید شود ومادهٔ این علت چون در شیب پوست باشد مانند کرم حرکت کند وبسیار
باشد که از خوردن غذاهای غلیظ که تولد سودا کند باز دید شود علاج اکر بدن بقوة
باشد ومانعی نباشد فصد کردن وجلاب خوردن از عناب ده دانه تخم کاشنی ودانه کیاه
بزرك از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا ماش با مغز بادام واکر بلغم غالب باشد جلاب
خوردن از زرنباد وبیخ سوسن وکیاه بزرك از هر یکی سه درم نبات ده درم ماش ونخود
ومغز بادام چون خلط پخته شود مسهل خوردن از مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا
معجون نجاح تا بدن از اخلاط پاك شود وزود زود بحمام رفتن وغذا خوردن که اخلاط
نیك تولد کند صفت معجون که خوردن نیك باشد بستانند هلیله وبلیله واامله وزنجبیل
وتربد سفید وقنبیل مناسب هم فایند کرمانی هم وزن تمامت ادویه کوفته وبیخته
شربتی پنج درم تا پنج مثقال بحسب قوة وچون ابتدا حرارت وبثره پیدا شود روز اول
صبر نیم درم بازخورد بعد دیگر یکدرم روز سیم سه درم وان جا را بصبر طلا کند
که البته زایل شود وچون از پی بیرون اید یکدرم سرب بستانند وبران پیچند چند روز
اکر بسیار بیرون امده باشد از   ببندازند وباقی بر سرب پیچد ونکه دارد که از
بیخ بریده نشود ودرد زیاده کند تدارك باید کردن اندك کشیدن تا تمام بیرون اید
بعد از ان ضماد نهادن از ارد کندم وزرده تخم مرغ وروغن کل واکر بریده شود انجا
بشکافند چنانکه پیدا شود بعد از ان روغن کاو بران نهند تا کرم بریده شود وخورده
شود بعد از ان مرهم بنهد که کوشت نو بر وباید صفت ضماد که اکر جراحت شده باشد
بزودی باصلاح اورد ودر بیرون امدن مدد دهد بستانند جانسین نیمه درم
شمع سفید بیست درم روغن کنجد پنج درم مرداسنك قدری در شمع بکدازند باقی
با همدیکر در هاون بسایند تا مرهم شود وضماد کند واکر سوزش وحرارت غالب باشد
لعاب دانه به وروغن بنفشه بمالد باب چهل وپنجم در چیزها که در
اعضا رود امثال پیکان وابکینه وخار واکر پیکان در جائی رود زود از ان بکلبتین
بیرون ارند بعد از ان صبر وانزروت ومر پر کنند واکر ابکینه وخار در جائی رود

وپیدا نباشد اکر ضماد بنهند وزرآوند مدحرج کوفته باعسل واشق بسرشند وبنهند یا کندر وپنج دی
کوفته باعسل بسرشند وبنهند **باب چهل وششم** در افتادن وضرب رسیدن
جون شخصی بیفتد یا ضربی بوی رسد اکر تفرق الاتصال نباشد وخون بیرون نیاید آن
عضو را طلا بنهند از مورد وماش مقشر ومغاث وصبر وکل ارمنی واقاقیا وورق سرو
کلنار کوفته باسریش بسرشند وطلا کنند نیك باشد واکر زرده تخم مرغ ومردا سنك
باهم سوده طلا کنند وبکذارد تا خشك شود نیك باشد ومجرب است اکر از افتادن یا
ضرب رسیدن ورم در عضو باز دیده شود وحرارت غالب باشد در ابتدا فصد کردن
وبقدر حاجت خون بیرون کردن وجلاب خوردن از عناب ده دانه تخم کاشنی سه درم
نبات ده درم ودر ابتدا مقدار دانکی یا دو دانك مومیائی خوردن نیك باشد
واکر نیم درم روناس ونیم درم کل مختوم ونیم درم برلك شراب نخود کنند وباز خورد
نیك باشد واکر ضرب بر سر آید رك باسلیق باید کشادن وجلاب خوردن از عناب
ده دانه بنفشه ودانه کیاه بزرك از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا ماش مقشر با مغز بادام
واکر بدن بقوت باشد احتباس طبیعت مسهل خوردن از مطبوخ فواکه وطلا در اول
یاد کرده شد اکر ضرب بر سینه یا شکم آید از آن سبب اسهال باز دید شود **علاج**
از باب اسهال باید کردن اکر ضرب بر سر بند وکشاید جیزی باید نهادن که تحلیل
کنند مانند بابونه واکلیل الملك وشبت وخطمی از هر یکی قدری در آب بجوشانند
وان عضو را بدان آب بشوید وضماد از آرد جو وکرسنه وباقلا بنهد وروغنهای کرم
مالیدن امثال روغن بابونه وروغن نرکس ونسرین وقسط اکر حرارت غالب نباشد
غذا اکوشت ونخود واکر خون بسیار آمده باشد شراب حماض یا شراب ریباس یا شراب
صندل یا غوره خوردن نیك باشد غذا مزوره از تمر هندی وانار دانه وزرشك یا مرغ نیك
باشد **باب چهل وهفتم** در علاج کراورا چوب زده باشند بستانند
پوست کوسفند کر در حال کشته باشد همچنان کرم بر آن جای نهند وبکذارند تا
خشك شود واکر کتان پاره با عرق کل تر کنند وخطر بخطر مینهند نیك باشد واکر خون
در شیب پوست بسته شود مغز بادام با ترب بکوبند وبر آن نهند نیك باشد مجرب است
باب چهل وهشتم در زهرها ومعدنی ونباتی وحیوانی علامت وعلاج

هر زهری کفته شود زیبق هرکس که زیبق کشته بخورد بد باشد درد شکم و پیچیدن شکم باز دید
کند و زبان کران شود و زیبق زنده خوردن هم بد باشد اما مضرت مضرتش کمتر باشد که زود بیرون
اید علاج قی کردن و شراب صرف خوردن و غذا چیزهای لطیف که میل بجربی باشد اما زیبق
کشته خوردن علاج شبت و تخم ترب بجوشاند و صافی کند و عسل بران نهد و باز خورد
و قی کند و اگر سحج باز دید کند علاج اسفیوش بریان کرده و بستحو خوردن غذا برنج بریان
کرده و کرده بیه و آب داغ کرده خوردن اگر زایل نشود علاج سحج که یاد کرده شد کردن و اگر
زیبق در کوش شود و از ان سبب درد و تشنج و اختلاط عقل باز دید شود بزودی بیرون
باید کردن مباد اگر سکته یا صرع پیدا شود بدان بایستد و سر کج کند و بر یک پای چند نوبت
بجهد تا بیرون اید و روغن نیم کرم در کوش چکاند و اگر بدین تدبیرها زایل نشود میل از
رصاص در کوش کند و از ان بجنباند اما شیخ رئیس ابو علی منع کرده است که میل در کوش کردن
نشاید مرداسنک از خوردن مرداسنک درد شکم و قولنج و احتباس بول و کرانی معده
و ورم و کرانی زبان باز دید شود علاج مشترک باشد چیزها باید خوردن که
که تفتیح کند مانند رازیانه و تخم کرفس و شبت و ماء العسل بعد از ان مسهل خوردن
باز کوارش به بیه نرم و شهریاران و باید که طبعت نرم باشد و ادار بول و غذا خوردن که
که میل بجربی باشد و خوردن صرف نیک باشد اسفیداج از خوردن اسفیداج زبان
اعضاست و فواق و سعال باز دید شود و در معده ملتشکی
اب بش سیاه یا سرخ شود علاج قی کردن بشبت و بیخ ترب و عسل و اگر مقدار یکی
محموده در میان ماء العسل حل کرده باز خورد نیک باشد و ابخورده از رازیانه انیسون
تخم کرفس از هر یکی سه درم ده درم غذا نخود و شیر تخم کاو بسته و حقنه تیز کردن
اما خواب نباید کردن و خاییدن کنجد نیک باشد زاج و شنکرف علاج مانند علاج زیبق باید
کردن زنکار از خوردن زنکار نحس معا باز دید شود و روده مجروح کردد و سوزش
و حرارت در حلق باز دید شود علاج در باب خوردن زرنیخ یاد کرده برادت الحدید و
خبث الحدید از خوردن خرده اهن و ریم آهن درد شکم و خشکی زبان و حرارت
و درد سر باز دید شود علاج خوردن شیر و مسهلها که طبعت نرم دارد و خوردن
روغن تازه نیک باشد و روغن بنفشه و روغن بادام یا سرکه امیخته بر سر و پیشانی مالیدن

وکفته اند کز خ برده سنک مقناطیس با مسهل نرم خوردن غذا جواب با روغن وقی کردن نیک زنبخ واهلك این مرد و قروح روده وسعال سخت وخشکی دهان ودر سردی اطراف بازدید شود علاج قی کردن مدام با لعاب بزرك واکر بیخ وکهربا هم بجوشانند ان از خوردن نیک باشد وشیر ولعاب دانه به وکلاب نیک باشد وغذا کر چرب وحقنه کردن نیک باشد واکر حلق رود لعاب دانه به ولعاب اسفیوش خوردن صابون خوردن صابون همچنین علاج باید کردن زاغ انخوردن زاغ سفید دهن کف برارد علاج حسو باید ان شیره سبوس ارد کندم وروغن بادام ونبات آب بعد ازان حرکت کردن وجماع وکار سخت مزاج جکررا تباه کند وکرده ضعیف کرداند وبسیار باشد که استسقا بانکند والله اعلم

باب چهل ونهم

درخوردن ادویه نباتی کر انخوردن ان بیم هلاك باشد خوردن بیش انخوردن بیش خلاص یابند اکر خلاص یابند تب دق بازدید شود علاج بزودی قی باید کردن چند نوبت تخم شلجم در اب بجوشانند وروغن کاو با روغن کنجد باهم امیخته بازخورد وقی کند بعد ازان جفت بلوط درسراب بجوشاند وبازخورد بعد ازان خوردن تریاق بزرك ومثرودیطوس ودوالمسك ومعاجین وبازهرها نیک باشد قرون السنبل انخوردن ان سرسام وسیاهی لون وبول خون بازدید شود علاج مشترك باشد نخورد کشکاب وروغن بادام وخوردن قرص کافور باعرق کل ودوغ نیک باشد وضماد از صندل وعرق کل برجکر نهادن وخوردن سه اب سیب با برف ویخ نیک باشد ولعاب دانه به ولعاب اسفیوش در اب سرد نیک باشد وخوردن دوغ کاو کرترش باشد سردکرده نیک وخوردن روغن بنفشه وروغن کل وروغن نیلوفر نیک باشد فرفیون انخوردن فرفیون اسهال بازدید شود بسیار باشد که اسهال خون باز دید کند وسوزش معده وحرارت غالب شود علاج قی باید کردن بر تخم شبت وروغن بادام وروغن بسیار خوردن نیک وخوردن اب انار ترش وسیب ترش ودوغ کاو سردکرده نیک باشد والله اعلم

باب چهل وهشتم [انجا؟]

درخوردن یتوعات سبعه انخوردن شبرم ومازریون ولحیة التیس ولبن العشر ولبن الراعیم وغرطینا چون زیاده از اندازه خوردن سوزش واسهال بسیار

بازدید کند علاج سعی باید کردن که تیزی شکسته شود بخوردن روغن و زنب و دوغ بعد از ان
خوردن ربهای قابض مانند رب به و رب سیب و شراب ریباس و قرص طباشیر بست
و قرص کهربا با روغن مورد و اگر اسهال خون بازدید شود بد باشد علاج اب سرد بر اعضا
ریختن و علاج ازباب اسهال خون کردن سقمونیا مقدار دو درم اسهال خون بازدید کند
علاج اول شیر یا ماست یا دوغ شیرین باید خوردن تا تیزی ان شکسته بعد از ان
بارتنگ دو درم بریان کرده باب سرد خوردن بعد از ان شراب غوره و شراب ریباس
و رب به و رب سیب نیک باشد غذا مزوره سماق با برنج بریان کرده پاک کرده پیه مازون
خوردن ان مقدار دو درم بد باشد اسهال خون بازدید کند و حرارت و خشکی غالب شود
و علامتهای بد بدید اید علاج شیر و روغن بسیار خوردن و لعاب دانه به و لعاب اسفغول بزر
خوردن و اگر حرارت و سوزش زایل شود و اسهال باقی باشد بارتنگ و اسفغوش
و صمغ عربی از هر یکی دو درم بریان کرده خوردن و چون قی و اسهال زایل شود
مزوره از انار دانه و زرشک خوردن نیک باشد دفلی یعنی خر زهره هر ادمی و حیوانی
که خر زهره بخورد هلاک شود تشنگی و حرارت بر و غالب شود و شکم اماس کند و تاریکی
در چشم بازدید شود علاج بزودی قی باید کردن و لعاب دانه به و لعاب اسفیوش
و تخم خطمی و تخم خیر و خوردن با روغن بادام و اگر شملیز با خرما بجوشاند و روغن بادام
بام بازخورد فایده تمام دهد و خوردن حلواهای تر و لوزینه و پالوده و [illegible]
نیک باشد و خوردن تخم بنکشت نیک باشد و حقنهٔ نرم کردن نیک باشد بلادر
خوردن بلادر حلق و دهان خشک شود و تشنگی و سوزش [illegible]ها بازدید شود و
بسیار باشد که تب و سرسام و دیوانگی بازدید شود نفلست که چون بلادر با جوز هندی
خورند مضرت کمتر باشد علاج قی کردن بروغن گاو یا روغن کنجد و روغن گل زبد
غذا ماش سفید کرده و مغز بادام و اسفناج و کدو و خوردن مغز خیار و خیارین
و مغز بادام و دوغ گاو سرد کرده و میوهاء سرد و تر و آب سرد نیک باشد و در آب
سرد نشستن نیک باشد میویزج از خوردن میویزج حرارت و تشنگی غالب شود
و سوزش در مثانه بازدید شود و بسیار باشد که آب بیشتر مانند خون سرخ شود
علاج قی کردن بشیر و روغن بادام و لعاب دانه به و خطمی و تخم خیر و غذا شیره جو

ومغز بادام بآماش سفید کرده با مغز بادام واسفناج سذاب خوردن سذاب تشنکی
بسیار وسوزش باز دید شود علاج انجه در باب خر زهره یاد کرده شد تفسیا صمغ سذاب
است از خوردن ان ستکی بول وبران باز دید شود وورم زبان وسوزش حلق ومعده
وسرخی چشم ودوی باز دید شود علاج قی باید کردن بروغن وزبد واب کرم وغرغره
کردن بروغن کل وشیر بعد ازانکه معده پاك کرده باشد خوردن سکنجبین نیك باشد
وبیخ اشنزغار بغایت نیك باشد کر تریاق است جلهنك تخم ترید نر داست ازخوردن
ان خناق وورم زبان وحلق وغثیان وقی باز دید شود علاج قی کردن باب کرم
وروغن وحقنه نرم کردن بعد ازان علاج هیضه کردن اشنان وخربق سفید و
غرطینثا وقثاء الحمار وغاریقون سیاه ازخوردن اینها مفرد ومرکب غثیان وقی
واسهال وضعف معده وعرق سرد باز دید شود علاج قی کردن وچیزی نرم خوردن
کحرارت وسوزش بنشاند وخوردن شیر وروغن وزبد غذا مزوره ازماش سفید
کرده ومغز بادام تمام بعد ازان چیزهای قابض خوردن امثال قرص طباشیر است
ورب به ودر آب سرد نشستن ترید سفید وترید زرد چون بی ترکیب خورند
اسهال وقی وسوزش معده ودوده باز دید کند علاج قی کردن باب کرم و
روغن بعد ازان رب غوره وریباس ورب به وسیب ترش خوردن غذا مزوره
سماق وانار دانه شراب صرف بناشتا خوردن خناق وخفقان ودرد مفاصل
وتشنکی وسوزش وپیچ چشم وروی باز دید کند واشتهای طعام باطل
شود علاج قی کردن بسکنجبین اکر بدن بقوة باشد فصد کردن ومسهل خوردن
نیك باشد بعد ازان دوغ ترش سرد کرده وشراب حماض وغوره ومزوره ترش
خوردن نیك باشد **باب پنجاه ویکم** در خوردن چیزهای نباتی
کر علت در اعضا باز دید کند افیون ازخوردن ان دو درم سدر وسبات وقی
خوابی وبیخودی وحذر وافلاج وتاریکی چشم وسستی زبان وتنکی نفس و
کداز باز دید کند وبیشتر ان باشد کر هلاك شوند واکر در شراب خورند زودتر
هلاك شوند علاج قی کردن [illegible] ونمك در بوره وحقنه تیز کردن وده درم
سکنجبین باده دوم افسنتین خوردن واز تریاقات وچند بیخ ستروبین وفلفل

وابهل

وابهل از هر یکی قدری کوفته با عسل سرشته شربتی ده مثقال با سکوفیه شراب خوردن
واعضا بروغن قسط و روغن سیوس و روغن بابونه ساعت بساعت مالیدن و
خواب نباید کردن وموی سر بر کندن وجای کرم نشستن وتریاق خوردن غذا نخود
اب باکبوتر ودارچینی جوز ماثل از خوردن مقدار یکدرم چشم سرخ شود ودوار و
بی خوابی باز دید شود وعرق سرد وضعف نبض وبیشتر ان باشد که هلاک شوند
علاج قی کردن بنمک سرخ واب کرم واعضا باب کرم شستن وبروغن کرم مالیدن
مانند روغن قسط ونار دین وبابونه وزنبق غذا اب کوشت جرب وشراب صرف
خوردن بیروج از خوردن ان سرخی چشم وبیخودی وخارش وکرانی باز دید شود
علاج قی کردن باب کرم ونمک وعسل کردن وسرکه با عرق کل بر سر وپیشانی مالیدن
وخواب نا کردن وعطسه آوردن وموی بر کردن شوکران کفته اند که بزر البنج
رومی است مانند افیون از خوردن ان خناق وسردی اطراف وکشیدن اعضا
وتاریکی چشم وکرانی اعضا وپای باز دید شود علاج قی کردن بابی که شبت در ان
جوشانیده باشد ونمک وعسل بعد از قی شراب صرف خوردن با قدری فلفل سوده
ساعت بساعت وخوردن تخم انجره وانکنارد وکرویا ومیعه با شراب امیخته نیک باشد
وضماد ارد کندم بر معده نهادن عنب الثعلب نوعی از ان سیاه باشد از خوردن ان
خفه وزبان خشکی وفواق وقی واسهال باز دید شود علاج قی کردن باب کرم
وبروغن بعد از ان خوردن شیر وعسل وشیر خر نیک باشد وخوردن مغز بادام
وپسته وجلغوزه واب کوشت مرغ نیک باشد کشنیز تر اکر بسیار خورند دوار
وسدر وبیخودی واختلاط عقل وکرفتگی اواز باز دید شود مانند کسی که شراب
با بنک خورده باشد علاج قی کردن بروغن واب شبت وعسل وخوردن زرده
تخم مرغ نیم برشت وفلفل ونمک واب کوشت از مرغ فربه بزرقطونا بسیار خوردن
از غم واندوه بسیار وعلت بد باز دید کند خاصه که کوفته باشد علاج قی کردن
باب کرم وشبت وعسل بعد از ان خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت وحسوی
جرب وشراب کهنه نیک باشد باب پنجاه ودوم در زهرهای
حیوانی ذراریح از خوردن ان درد شکم ودرد وسوزش مثانه وبسته شدن

آب بیش واختلاط عقل و وسواس ودیوانکی وتب کرم ونسیان باشد که بول خون و
اسهال باز دید شود علاج قی کردن باب کرم وروغن کنجد بعد از ان بشیرهٔ تخم بن
ولعاب اسفیوش ولعاب دانه بهی خوردن وکشکاب با لعاب بزرك خوردن وابکوشت
با روغن بادام وکدو واسفناج بخوردن ودوغ کاو وشراب بنفشه وروغن کل و
سفیده تخم مرغ وشیر زن در سوراخ قضیب چکانیدن خرکوش بحری از خوردن
ان درد معده وقی بسیار وبول چون تنکی نفس وسرخی چشم وسعال خشک وبن
ودرد کرده باز دید شود علاج قی کردن باب کرم وروغن کنجد بعد از ان شیر خر
وشیر زن وورق خطمی وورق حنین پخته خوردن ولعاب اسفیوش ودام
به خوردن علامت بر شدن ان باشد که بول صافی شود وبوی ان کنده نباشد غذا شیره
جو وماش با مغز بادام واسفناج ومرغ وجربا از خوردن اسها درد معده وقی و
درد دل باز دید شود علاج قی کردن باب شبت وروغن کنجد ضفادع ابی که سبز
باشد یا سفید از خوردن اینها تاریکی چشم وخناق وتنکی نفس ودوار وسستی
اندام وخشکی حلق وکند دهان وافتادن دندان باز دید شود علاج قی کردن
باب کرم وروغن زیت ودر حمام نشستن وعرق بسیار کردن واعضا بروغن قسط
وروغن ناردین یا روغن زنبق مالیدن غذا نخوداب با مرغ وشیره تخم کاو پسته
سالامندرا جانوری است بر دیوارها رود مانند سوسمار دم کوتاه دارد نقطها
زرد باشد چنانکه اگر در اتش اندازند نسوزد واتش بمیراند از خوردن ان درد معده
وشکم باز دید شود وابیش بسته شود وتشنکی بسیار باز دید شود علاج جلاب
خوردن از بالجو سه درم وانیسون دو درم بیخ سوسن سه درم نبات ده درم
غذا نخوداب با شیره تخمه کاو پسته وخوردن تریاق وکندر وجنطیانا نیک باشد
ماهی مرده بعد از چند روز خوردن بد باشد علتهای بسیار باز دید کند علاج قی کردن
بشبت وروغن کنجد ونمک بعد از ان کلشکر ومعجون کرم خوردن کوشت بریان کرده
چون از اتش بیرون ارند یکساعت بنهند تا سرد شود اکر کرم بوشتن بد باشد خوردن
ان که حرارت وسوزش معده واسهال وغم وفکرهاء نسیان وتاریکی چشم باز دید کند
علاج قی کردن بروغن واب وعسل ونمک وخواب نباید کرد بعد از قی خوردن

راب میبه وشراب انکوری کهنه وخوردن سیب وکل ارمنی وتریاق نیك باشد وعلاج مانند
علاج هیضه باید کردن والله اعلم بالصواب **باب پنجاه وسیم** درخوردن زهرها
خوردن زهر افعی امکان خلاص نباشد اما علاج اب کرم وشیر وروغن خوردن وقی کردن
وطلاکردن تریاق بزرك ومثرودیطوس وپازهر خوردن ودوالمسك باشراب وانکوشت
خوردن واکر نفس متواتر وغشی بازدید شود امکان خلاص زهره پلنك ازخوردن آن
صفراوی وکرانی وزنکاری بازدید شود ویرقان وبوی صبر ازدهان اید اکر در ساعت
برد امید خلاص باشد علاج قی کردن باب کرم وشیر وروغن بعدازان تریاك خاصه تعلق
بان دارد خوردن بدین صفت کل مختوم وحب الغار ازهر یکی ده درم پنیرمایه آهو چهل درم تخم
سداب ومر ازهر یکی یکدرم نیم تمامت کوفته وپخته بعسل کف کرفته سرشند شربتی دو مثقال
زهره سك ابی مقدار یکعدس خوردن بعد ازیکهفته بکشد علاج قی کردن بروغن کاو وشیر
چنطیانا ودارچینی وفرنك مایه خرکوش خون کاو ازخوردن ان جون کرم وتازه باشد
بردکلو وخناق وتنکی نفس وکرانی زبان وسرخی چشم وبیخودی وغثیان بازدید شود علاج
حقنه بزودی کردن ومسهل خوردن اما قی نباید کردن وخوردن انجیر وفلفل وتخم کرفس
برازیانه وانکزد وبوره نخ انکدان باسرکه وبی سرکه نیك باشد واکر خون در قصبه شش ومعده
سینه وروده ومثانه بسته شود بد باشد علامتها بازدید شود امتنا زردی لون وضعیفی
نبض وسستی اعضا وبیخودی وسردی اطراف علاج اکر وهم در حلق نباشد قی کردن وخوردن
پنیرمایه خرکوش وشیر وانجیر وتریاق اربعه وشونیز وعلاجها که دباب اول یاد کرده شد
شیر فاسد شده که نهاده باشند ومیل وطعم ترشی کرده باشد ازخوردن ان بدوار وهیضه
ودرد وپیچش شکم بازدید شود علاج قی کردن باب شبت وعسل وروغن کنجد وروغن کرم
برمعده مالیدن جون شیر در مثانه ومعده بسته عرق سرد وبیخودی وغثیان بازدید شود علاج
پنیرمایه خرکوش یك مثقال بایك وقیه سرکه خوردن وخوردن سرکه باب نیم کرم نیك باشد وخوردن
پودنه باسکنجبین وتخم کرفس باسکنجبین نیك باشد **باب پنجاه وچهارم** در داروها
که باعضا طلا کنند تا جانوران بکریزند مغز سر خرکوش باسرکه وروغن زیت وورق بیخ انکشت
باهم کوفته صفت دیکر ورق صنوبر وتخم کرفس صحرائی وبیخ بلسان وبیخ اسفند ان مفرد ومرکب
کوفته وپخته بروغن زیت سرشند وباعضا طلا کنند واکر روغن ترب براعضا مالند

پشه نزدیك نیاید **باب پنجاه و پنجم** در چیزها که در خانه بیفشانند یا دود کنند جانوران
بگریزند پودنه و سیسنبل و ورق پنج انگشت در خانه افشانند جانوران بگریزند بیخ سوسن و سلك و
شاخ گاو کوهی و موی سر آدمی و سم بز بر آتش نهند عقرب و مار بگریزند نوعی دیگر سکبینج و زفت
و جاوشیر و مقل بر آتش نهادن نوعی دیگر بوشا در و خردل در آب حل کرده و در خانه افشاندن
بگریزند دیگر آب دهان آدمی که هنوز چیزی نخورده باشد بناشتا در دهان مار جانوران
که بکشند بمیرد و آب دهان چون در دهان عقرب کنند بمیرد و اگر کبریت و سم دراز گوش و جاوشیر
و زرنیخ زرد و پیه بز و روغن گاو دود کنند عقرب بمیرد صفت دیگر که عقرب بیرون نیاید از جای
خود مبعر و زرنیخ و سرگین بز و پیه بز بر آتش نهند و اگر ترب در سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید
و اگر حنظل بجوشانند بر افشانند کیك از خانه برود و اگر سذاب و خرنوب و خر زهره در آب بجوشانند
و در خانه بیفشانند کیك برود و اگر کبریت و خر زهره در جامه خواب نهند کیك بجوشد مانند مست
راندن پشه چوب صنوبر باشو نیز با مورد و کبریت و مقل و حرملی و ورق سرو و سرگین گاو و مفرد
و مرکب دود کنند و اگر روغن در دست و روی مالد پشه نزدیك نیاید شغال چون بوی
سذاب بشنود بگریزد موش راندن و کشتن مرداسنگ و خربق و بذر البنج و کبریت و بادام
و برك موش و بادام تلخ و دانه زردالوی تلخ با هر چیزی که بیامیزند چون موش بخورد بمیرد
و اگر خایه موش بکشند و رها کنند موشان دیگر بگریزند و اگر کبریت و قطران در خانه افشانند
مورچه بگریزد و اگر زرنیخ در شیر حل کنند مگس بمیرد و بگریزد و اگر کنه و خربق سیاه بر آتش
نهند مگس بگریزد و اگر کبریت بشر دود کنند زنبور بگریزد والله اعلم **باب پنجاه و ششم**
در گزیدن جانوران اگر شخصی را وقتی جانوری بگزد و ندانند که چه جانور است واجب است
که بالای آن عضو را ببندد و محجمه بر آنجای نهد و آن را جذب کند تا زهر بیرون آید و اگر حاجت
باشد آن عضو را بشکافند و علق بر آن اندازند و مرغی کوچك پاره کنند و گرم بر آنجا نهند
چند بار و اگر در درد آغاز کند طلا جاذب بنهند مانند پلیدی کبوتر و پلیدی باز و پودنه و کبریت
و بول آدمی و خاکستر چوب انجیر با سرکه و زفت و نمك و سیر و سرگین گوسفند و اهلك و عسل
و زیت و اگر ورم کند از پلیدی کبوتر و مشك طرامشیع و گل شقایق و سیر بند و کبریت و پودنه
از هر قدری مناسب هم طلا کند و نگذارد که سر جراحت با هم آید و نیك باشد خوردن تریاق
بزرك و مثرودیطوس و مار افعی از گزیدن مار افعی اینك خلاص باشد اما علاج اگر محال

باشد ان عضو را ببندد و قی کردن و شیر بسیار خوردن و باقی کردن و تریاق خوردن و شیر و شراب
خوردن و مرغی پاره کردن و بر سر جراحت نهادن چند نوبت مرغ نهادن و خوردن این
دوا نیک باشد صفت انیسون و تخم کشوث و مغز حب فلفل از هر یکی ده درم زراوند مدحرج چند بید ستر
از هر یکی پنج درم کوفته و بیخته بشراب بسرشند شربتی سه درم با اب یا شراب خوردن نیک باشد
و خوردن گوشت شغال با نمک تمام و روغن گاو که کهنه بوده باشد و در میان گل سر بن نشستن
صفت معجون که نیک باشد حب بیخ سوسن اسمان گون و زنجبیل و زراوند مدحرج از هر یکی
پنج درم کندر و سذاب بری از هر یکی چهل درم ارد کرسنه چهار درم کوفته و بیخته شربتی سه درم
با شراب خوردن نیک باشد و نیک باشد خوردن تریاقها و مفرحها و سیر و پیاز و ترب و کندنا
و سذاب و مرزنگوش و ورق گل و اب بشن آدمی و فصد نشاید کردن اگر ضرورت باشد در اخر
شاید عقرب گزیدن عقرب انچه ماده بود بزرگ تر از نر باشد اما نیش عقرب نر بزرگتر باشد اما
نر ماده سلیم تر باشد و عقرب بر نه نوع است سفید و زرد و سرخ و خاکستری و کبود در نگ و نسبین
و سیاه و ذهبی نوعی دیگر جراره گویند بدترین همه است این نوع در ولایت ششتر و عسکر مکرم
بسیار باشد از گزیدن عقرب درد سخت و هذیان و غثیان و قی باز دید شود و گاه گاه درد
ساکن شود باز درد اغاز کند علاج اگر محال باشد بالای جراحت بر بندند و گاو رس با نمک یا سبوس
گرم کرده بنهند و شیر عا قرقرحا کوفته بر ان موضع نهادن و چیزهای لطیف می نهند مانند سیر و پیاز
و عاقرقرحا و مغز فندق و برگ کرنب و کبریت زرد و روغنهاء گرم مالیدن مانند روغن بابونه
و زنبق و نسرین و فرفیون و شقایق و خوردن تریاق و نهادن نیک باشد صفت تریاق زراوند طویل
و حنطایانا و حب الغار و بیخ حنظل و افسنتین و زرده جوبه از هر یکی مناصب هم کوفته و بیخته بعسل
کف گرفته بسرشند طفلان را نیم درم بزرگ را یک مثقال نیک باشد خوردن پیاز و گرویا و سیر
و سعد و دانه سورد و تخم کاشنی صحرائی و سکبینج و ترب و اگر بیخ حنظل کوفته با اب بیش بسرشند
و طلا کنند در حال درد ساکن شود نوعی دیگر سذاب و ارد جو نهادن درد ساکن صفت
معجون فلفل هشت درم دار فلفل پنج درم سنبل دو درم زراوند و بیخ اذخر از هر یکی سه درم کوفته
و بیخته با شراب انگوری بسرشند شربتی یک درم اما گزیدن عقرب جراره ان عقرب کوچک است
زهر ان بغایت گرم باشد و هلاک کننده است بسیار علامت کرب و یرقان باز دید شود علاج
شیر بسیار خوردن و قی کردن بعد از ان شراب سیب با عرق گل خوردن و حجامت بر سر جراحت

نهادن و مکیدن و چیزی کرم بر سر جراحت نهادن مانند فرفیون و جندبیدستر و بر کنارها
زخم گل ارمنی با سرکه حل کرده طلا کردن غذا کشکاب یا ماش سفید کرده خوردن و نیک باشد
خوردن دوغ ترش اگر طبیعت سخت باشد حقنه کردن و غرغره کردن بعد از ان مزوره ترش
خوردن مانند زرشک و ناردانه و تمر هندی و غیره **صفت** تریاقی که نافع بود پوست بیخ کبر
و جنطیانا و افسنتین رومی و زراوند مدحرج و پوست بیخ کاشنی صحرائی از هر یکی مناسب هم کوفته
و بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی دو درم **صفت** قرص که فایده بسیار دارد تخم کاشنی صحرائی
و گل سیب ترش و کشنیز خشک از هر یکی مناسب هم کوفته و بیخته شربتی دو درم با ده درم
شراب سیب ترش خوردن رتیلا و عنکبوت از گزیدن ایشان درد و سوزش و خارش
باز دید شود **علاج** محجمه نهادن و مکیدن و اب گرم بران موضع ریختن و مالیدن و تریاق
خوردن و در میان ریگ گرم و کاورس نهادن و خوردن تخم کرفس و شبت و شونیز
نیک باشد **صفت** تریاق فلفل و زراوند مدحرج و بیخ سوسن و ناردین و عاقرقرحا و تخم کندر
صحرائی و زیره سیاه و کلواتارو و پنیرمایه خرگوش و قرفه و میعه و خشخاش و حب البلسان
از هر یکی ده درم کوفته و بیخته با ب کبر سرشته شربتی دو درم و اگر درد شکم و قراقر پیدا شود
تخم کرفس و رازیانه و شونیز نیک باشد با شراب صرف اما از گزیدن عنکبوت حکه و سوزش
تمام باز دید شود و باشد که تب باز دید شود **علاج** شربتی از تمر هندی ده درم نبات ده درم
با سکنجبین سه درم خوردن و طبیعت نرم کردن بخوردن مطبوخ فواکه و غذا کشکاب
با مزوره ماش حسب حرارت و اگر عضو مجروح و گندیده شود ابرا از گوشت گندیده پاک کنند بعد
از ان مرهم جراحت کردن و حضض در عرق بید حل کرده طلا کردن نیک باشد **باب**
پنجاه و هفتم در گزیدن زنابیر زنبور سه نوع است دو نوع از ان یکی زرد و باریک از گزیدن
ان درد و خفقان و وسواس باز دید شود و باشد که تب باز دید شود و اگر بر موش مرده نشینند
بیشتر انکه در مدت سه روز هلاک شود **علاج** ان جای نیش فراخ باید کردن و محجمه را
نهادن و از امکیدن تا زهر بیرون اید و اگر درد بغایت باشد یک درم برنجاسف خوردن و اگر
سه درم کشنیز بخورد در حال درد ساکن شود و شیاف احتمال کردن از خیارزه و گیاه برگ
و کنجد و ورق کنجد کوفته نیک باشد و گل و سرکه طلا کردن و گل سرخ و غیره مالیدن و کتان
پاره در اب یخ تر کردن و ساعت بساعت نهادن که درد ساکن شود و اب سرد ریختن نیک باشد

وگزیدن

وخوردن شراب غوره وریباس ولیمو وحماض نیک باشد ومزوره ترش خوردن وان جای در آب
کرم نهادن وچون بیرون آرد در آب سرد نهادن کرد درد ساکن شود **باب پنجاه و**
هشتم درگزیدن مارهزارپای ان جانوری باریک دراز است وبرهر جانب بیست ودو پای
دارد گاه دراز شود وگاه کوتاه شود وگاه درگوش رود از گزیدن ان درد وگردیدن سر باز دید شود
علاج سرکه ونمک مالیدن واگر ساکن نشود ان جانور را بکشند وبکوبند وبدان جای نهند وزرباوند
طویل وجنطیانا وپوست بیخ کبر وارد کرسنه از هر یکی قدری خوردن **باب پنجاه ونهم**
درگزیدن ادمی درد سخت باز دید شود خاصه که روزه داشته باشد یا مجروح باشد **علاج** کتان پاره
بروغن زیت چرب کرده نهادن نیک باشد واگر درد ساکن نشود باقلا وباز خاییدن با عسل بنهند درد
ساکن شود واگر ساکن نشود وورم کند ودیر کند مرهم سیاه بنهند اگر زایل نشود انجا را بروغن
زیت چرب کنند وارد باقلا بر افشانند یا صندل وسرکه هر روز چند نوبت طلا واگر استخوان گوساله
سوخته وخرد سوده بنهند نیک باشد واگر کلم سوخته بنهند نیک باشد **باب شصتم** درگزیدن
گرگ وسگ **علاج** انچه درباب ادمی یاد کرده شد وسرکه بلجام مالیدن ونهادن بنمک باشد و بیاز
ونمک وعسل وسذاب وباقلا وبادام تلخ مفرد ومرکب نیک باشد واگر ورق لسان الحمل با نمک
وورق چناو بودنه بنهند نیک باشد **باب شصت ویکم** درگزیدن سگ دیوانه جراحت را نباید
گذاشت که درست گردد لیکن بزرگتر باید کرد ومحجمه بر نهادن ومکیدن ومدت چهل روز جراحت
گشاده داشتن تا زهر وی تمام بالاید وتن بر عرق آوردن کنند بگرمابه وغیر آن وچون ان
جراحت ماده بسیار آلوده باشد وعرق وخون بسیار رفته تدبیر استفراغ کنند بسو بر که سودا
فرود آورد ودارو بدو قوی دهند وبماء الجبن وبطبخ افتیمون طبع نرم میدارند [illegible]
تریارنده میکنند وشیر وشراب یا هم امیخته خوردن سود دارد وتریاق اربعه وتریاق بزرگ
ودار وی سرطانی سود دارد خاصه در اول واگر در حال یا روز اول یا روز دوم داغ کنند
سخت صواب باشد وبا داغ بگرمابه نباید برد واز سرما نگاه باید داشت ودواء ذراریح سود
دارد   انه بگیرند ذراریح وسر وپا وپر او پاک کنند از این ذراریح یک جزو عدس
مقشر یک جزو زعفران وسنبل وقرنفل وفلفل ودارچینی از هر یکی سدس یک جزو بسرشند
وقرص کنند هر یکی بوزن دو دانگ شربتی یک قرص بخورد پس اندر گرمابه برند واندر
ابزن نشانند تا هم اندر ابزن بول کنند نافع باد

مرهم باسلیقون

گوشت در قروح ماده برویاند و قرحی که در مواضع عصبی باشد باصلاح آورد و بجهة جراحاتی که با آن حرارتی نباشد موافق بود و در صلابتها
و ورمهای سخت تلیین و تحلیل کند و قروحی که احتیاج بتحلیل داشته باشد فایده رساند زفت راتینج [illegible] تمام پنج مثقال موم سفید ده مثقال
روغن زیت شصت مثقال و در بعضی نسخها [illegible] مثقال موم را در روغن زیت بگدازند و راتینج را صلایه نموده و زفت را در آن حل کنند و برهم زنند
تا مرهم شود و بعضی این ادویه را باهم کرده چندان میکوبند که خوب مرهم شود و این مرهم باسلیقون صغیر است و چون چهار مثقال قنه اضافه
نمایند باسلیقون کبیر نامیده اند و مغیره را مرهم زفت و ضماد الاربعه نیز گویند و بعضی پیه خوک اضافه میکنند و در این صورت در تحلیل
اقوی خواهد بود باسلیقون کبیر نسخهٔ قانون موم نود مثقال زفت پنجاه و شش مثقال مرمکی راتینج سقز از هر کدام بیست و هشت مثقال
روغن زیت چهارصد و چهل مثقال مرهم دلخلیون خنازیر را بتحلیل برد و از برای جمیع اورام صلب نافع بود مرداسنگ هفت مثقال
بسیار نرم صلایه کنند و با هشت مثقال و نیم روغن زیتون در پاتیلی کنند و با آتش آهسته مرداسنگ را در روغن مذکور حل کنند و بجوشانند
تا فی الجمله غلظت بهم رساند و رنگش بگردد پس لعاب حلبه و لعاب تخم خطمی و لعاب تخم مرو از هر کدام چهارده مثقال داخل کنند و آهسته
آهسته میجوشانند و پس از آن داخل میکنند مرهم [illegible] و مرهم حواریین نیز گویند جراحات کهنه و قروح خبیثه مزمنه را اگر دیر مانده
باشد نافع بود و بواسیر را پاک کند و بقایای ماده خنازیر را پاک کند و تحلیل برد و از برای گزیدهٔ سگ دیوانه نفع دهد موم سفید را
تینج زراوند طویل کندر و سفید [illegible] از هر یک شش مثقال مرداسنگ نه مثقال جاوشیر زنگار اشق از هر یک چهار مثقال سکبینج قنه از هر کدام
سه مثقال آنچه صمغ است در سرکه حل کنند و بقیه ادویه را نرم صلایه نمایند و موم را در نود مثقال روغن زیت بگدازند و همه ادویه را داخل کرده
در هاون چندان برهم زنند تا خوب مرهم شود مرهم حواریین نسخهٔ قانون چنین ذکر کرده اند که این مرهم دوازده دواست منسوب بدوازده
حواریین از این جهت حواریین نام کرده اند جراحات را از گوشت فاسد و چرک پاک کند و مندمل سازد و بواسیر و خنازیر صعب را سود
دارد موم سفید راتینج از هر کدام بیست و هشت درم جاوشیر زنگار از هر یک بیست و چهار درم زراوند طویل کندر از هر یک شش درم مرمکی
قنه از هر کدام چهار درم مقل ازرق شش درم مرداسنگ نه درم مقل را با صمغهای دیگر با سرکه حل کنند و ادویهٔ دیگر را نرم صلایه
نموده در تابستان با صد و هشتاد مثقال و در زمستان با دویست و هفتاد مثقال روغن زیت مرهم سازند مرهم نخلی از برای
جراحتهای تازه و قرحها که دیر باصلاح آیند و از برای طاعون نافع بود پیه گوساله پاکیزه که نمک نرسیده باشد بگدازند بیست و هشت مثقال
مرداسنگ و قلقدیس را دویست و هفتاد مثقال زیت قلقدیس را صاف نمایند و هشتاد مثقال از قرابین نرم بسایند و روغن زیت را
داخل کنند و خوب برهم زنند و پیه را بر روی آتش بگدازند و مرداسنگ و قلقدیس را با روغن زیت صلایه کرده داخل ریزند و با آتش آهسته
طبخ نمایند و بچوب نخل تازه که پوستش را جدا کرده باشند برهم زنند و هر گاه که چوب رو به خشکی نهد چوب دیگر عوض کنند و این چوب پارها
[illegible] در آن انداخته چندان بجوشانند تا قریب بانعقاد شود و در قانون همین مرهم است که بنام مرهم قلقدیس مذکور کرده اند و مقدار
مرداسنگ سه رطل آورده اند و در بعضی کتب پیه خوک مذکور است و گفته اند که تسکین درد نقرس و مفاصل بکند و در بهار خاصه
ورمهای رخو بلغمی نافع بود و ورمهای پستان و خصیه و اورام مقعد را فایده دهد و شکستگی استخوان و کوفت عضل را مفید بود و تسکین
الم قطع بکند مرهم بازردی در جراحات گوشت برویاند و پاک کند و جراحات خشک سازد و از برای زخم شمشیر و سایر جراحات بزرگ نافع است مرداسنگ
چهل و پنج مثقال زیت انفاق نود مثقال دم الاخوین پنج [illegible] اشق زراوند از هر کدام شش درم مرداسنگ [illegible] نرم بسایند
و با روغن زیت در پاتیلی کنند و با آتش آهسته بجوشانند تا مرداسنگ حل شود پس از آتش فرو گیرند و اشق را که با چهارده مثقال سرکه
حل کرده باشند داخل کنند بعد از آنکه اندکی سرد شده باشد پس باز بر روی آتش بگذارند و بقیه ادویه را نرم صلایه نموده و بیخته داخل کنند
و برهم زنند تا مرهم شود مرهم اخضر گوشت فاسد را و مرده را پاک کند و لحم زاید را فانی سازد اشق را در سرکه حل کنند و نیک برهم زنند
و قدری زنگار اضافه کنند مرهم نمایند مرهم زنگار قروح خبیثه و جراحات کهنه را مندمل سازد و تجفیف رطوبات در قروحی
که رطوبت داشته باشد بکند گوشت زاید را بخورد موم بیست و یک مثقال اشق هفت صمغ صنوبر بیست و یک مثقال روغن زیت نود مثقال
زنگار پاکیزه چهارده مثقال اشق را در آب سداب حل کنند و صمغ صنوبر و موم را در روغن زیت بگدازند و اشق را داخل کنند و زنگار نرم
صلایه نموده اضافه نموده زنند تا مرهم شود ایضاً نسخهٔ قانون زنگار دو درم موم صمغ صنوبر از هر یک پنج درم روغن زیت بسه [illegible]
در این نسخه هم صمغ صنوبر واقع است و هم راتینج و در قانون بنظر رسیده و هم در کتاب دیگر مجسطی ظاهر مکرر مینماید چه اگر راتینج صمغ
صنوبر است مکرر آنکه مراد از این صمغ صنوبر کبار باشد و از دیگری صغار مرهم مصری قروح کهنه را پاک کند از چرک و گوشت فاسد را
بخورد عسل بیست و هشت مثقال سرکه کهنه چهارده مثقال هر دو را بجوشانند تا آنقدر که سرکه برود و قوام عسل بماند و زنگار چهار مثقال
نرم صلایه نموده داخل کنند مرهم سازند مرهم اسود گوشت فاسد را بخورد و گوشت صالح برویاند و از برای اکثر زخمها نافع بود
موم زفت سقز و روغن زیت اجزا مساوی یکدیگر موم را در روغن زیت بگدازند و سقز و زفت را در آن حل کرده مرهم سازند

مرهم شادنج از برای قروح رده ... سید و شقاق آن نافع بود و تجفیف قروح آن بی آذیتی بکند و روغن بنفشه و روغن گل سرخ از هر یک هفت
مثقال موم زرد در روغنها بگدازند و سفیداب قلعی شسته و سرنج شسته و گل ارمنی از هر کدام دو مثقال حجر الیسین یکمثقال و زنگار دو دانک افیون دو دانک
نرم صلایه نموده در آن داخل کنند و نیک بر هم زنند تا مرهم شود و طریق شستن سرنج نیز مثل سفیداب است پیش ازین مذکور شده مرهم عسل
دمل را نضج دهد ... عسل را صاف کنند و بقوام آورند مثل ان انزروت داخل نموده مرهم سازند مرهم زنجفر نسخه دیگر از برای خنازیر و سرطان
و اورام خصیه نافع بود مرداسنگ قند از هر یک بنجل مرکند راشق از هر یک ده درم روغن زیت بقدر کفایت مرهم مقل از برای شقاق
مقعد و بواسیر نافع بود مقل ازرق را با لعاب تخم کتان حل کنند و با موم سفید و دو درم روغن کنجد و پیه قاز و مغز ساق گاو و تازه و روغن گاو
و کوهان شتر تازه بی نمک مساوی هم از هر کدام ده مثقال مرهم ... پیه قاز و مغز ساق گاو و کوهان شتر را بگدازند و صاف نمایند و روغنهای
دیگر و موم را گداخته داخل کنند و بعد از آن مقل را که حل کرده اند داخل کنند و چندان بر هم زنند که خوب بهم شود و اگر اندکی زنجفر داخل نیز
کنند گنجایش دارد و مغز ساق گاو را اگر نگداخته در آخر حل کنند میتواند بود و درین مقام از موم و روغنها تا پانزده مثقال مقل داخل
میتوان کرد مرهم سنا مکی از برای جرب و حکه نافعست سنا مکی پوست هلیله زرد مرداسنگ سفیداب اجزا برابر بکوبند با روغن بنفشه
و روغن گل سرخ بقدر احتیاج مرهم سازند مرهم توتیا مجفف و مدمل بود و قروح را خشک کند توتیا شسته سفیداب شسته مرداسنگ از هر کدام
چهل مثقال ترتیب کرده بآتش آهسته طبخ نمایند تا بقوام آید مرهم شود مرهم فرفیون از برای جراحات عصب نافع بود زیت انفاق ده مثقال
موم زرد دو مثقال و نیم فرفیون یکمثقال موم را در روغن بگدازند و فرفیون را داخل کنند و مرهم سازند مرهم قلعی گوشت برویاند و قروح را
خشک کند از برای سقله نافع بود جهت قلعی روغن زیت او اخبث قلعی را در روغن زیتون حل کنند و بعد از آن سفیداب را داخل کنند و بر هم زنند
تا مرهم شود مرهم عرق مدنی چون بر روی ریشه بگذارند با سانی بیرون آورد موم سی مثقال مرداسنگ سه مثقال خاکستر سه مثقال آهک چهار دانک
موم را در روغن شیرخشت بگدازند و ادویه بدان مرهم سازند مرهمی که از برای رویانیدن گوشت بسیار خوبست مرداسنگ هفت مثقال بسیار
نرم صلایه کرده با بیست و یک مثقال روغن زیتون بجوشانند و بر هم زنند تا حل شود بعد از آن انزروت و پنج سیر آسمانی از هر کدام دو درم نرم
سائیده داخل کنند و بر هم زنند ایضاً مجفف قوی بود و ریشها که چرک و زرداب بسیار داشته باشد استعمال نمایند کندر آرد جو توتیای
کرمانی اجزا مساوی هم بسیار نرم سائیده با عسل کف گرفته ترکیب کنند مرهم نافع از برای سرطان متقرح سرطان که هم ریش نشده باشد
و خوف آن باشد که ریش شود و تسکین حدت وی بکند سفیداب سرب توتیای شسته مرد و برابر با روغن گل سرخ و با آب خرفه تلا و آب عنب الثعلب
با بیضه یا با آب کدو یا لعاب بزر قطونا هر کدام که حاضر باشد مرهم سازند ایضاً از برای سرطان بی نظیر است و صحف از سرب باهم بسایند با روغن گل سرخ
و آب گشنیز تا تو لنجه از آن حل شود بر سرطان صلا نمایند نافع بود مرهم کتان از برای التحام جراحات و التیام لحم بسیار خوبست پارچه کتان پاکیزه شسته
انقدر بکوبند که مثل غبار شود و با روغن زیت انفاق یا روغن مورد ترکیب کرده مرهم نمایند و پیش از آنکه کتان را داخل کنند مقدار فندقی قند
با روغن مذکور در ظرف آهنی بکنند و بر روی آتش بگذارند تا قند حل شود پس کتان کوفته را داخل کنند مرهمی که ورمهای صلب و دملهای بزرگ را
منفجر سازد و قایم مقام نیشتر باشد زفت مکی و موم مکی هفت مثقال مرداسنگ چهار درم نشادر دو درم نمک نفطی یک درم بوره ارمنی نیم درم
روغن خیری بیست و یکمثقال فلفل پس چهار مثقال و نیم جاوشیر دو درم اشنان فارسی سکبینج پوست بیخ کبر روغن شبرم از هر یک چهار درم
روغن زیت هفت مثقال زهره گاو چهار مثقال و نیم اندکی موم با روغنها بگدازند پس سایر ادویه را نرم سائیده با آن مرهم نمایند ایضاً
بعد از آنکه ورم نضج یافته باشد اندکی در موضعی که بر آمدگی ورم بیشتر باشد بگذارند منفجر سازد آهک آب نرسیده بصابون مرهم سازند ایضاً
دنو را آب صابون مرهم سازند مرهمی که ورم را نضج دهد و چرک خارج را که در ورم نزدیک است بیرون آورد و پاک گرداند مغز پنبه دانه تخم کتان
و کسب آن برابر هم باشد تا بر شند مرهم نافع از برای ریشهای پر چرک و چرکین باشد از زرد صلایه نموده با عسل بر شند مرهم جالینوس
مرهم خل و مرهم لازوق نیز خون جراحات را مندمل سازد و ریشهای کهنه را نافع بود و قروحی که عمق داشته باشد بهم می آورد مرداسنگ
یکرطل و نیم نرم سائیده با دو رطل روغن زیت و سه رطل سرکه باهم بیامیزند و بر هم زنند تا مرهم شود پس در پاتیلی و بر روی آتش نرم بگذارند
و همیشه بر هم زنند تا وقتی که برسد و علامت رسیدن آن آنست که رنگش بگردد و سیاه رنگ شود و قوام بهم رساند مرهم جاذب
جذب خار و پیکان و غیره بکند و اورام و دملها را نضج دهد و قروح غایره گوشت برویاند موم و سقز از هر کدام سه رطل ابنج ربع
رطل زیت کهنه یکرطل مجموع را بر روی آتش اخگر بگذارند و حل کنند و چهار ده مثقال بوره ارمنی صلایه نموده اضافه کنند و مرهم سازند
مرهم نمک تجفیف قروحی که با رطوبت و فساد باشد بکند و ریشهای کهنه و سعفه و ثالیل را سود نماید و مرداسنگ را نرم سائیده
در نوره و پنج مثقال روغن زیت باهستگی بجوشانند تا حل شود و بعد از آن حل کنند و نمک هندی دو درم صمغ صنوبر مویزج
بوره ارمنی زنجبیل کبریت از هر کدام سه درم این ادویه را نرم بسایند اشق سکبینج جاوشیر از هر کدام چهار درم این ادویه را
بسرکه حل کنند و مجموع را با هم مرهم سازند مرهم فراسیون از برای جراحات کهنه نافع بود زیت انفاق ده درهم موم دو درم و نیم

دو مثقال ... با ... روغن گل سرخ از هر یک ... درم

مرهم باسلیقون

گوشت در قروح ما بوده برویاند و قروحی که در مواضع عصبانی باشد باصلاح آورد و بجهت حرارتی که با آن حرارتی نباشد موافق بود و بجهت صلبتها
و ورمهای سخت تلیین و تحلیل کند و قروحی که احتیاج بتحلیل داشته باشد فایده رساند زفت راتینج [illegible] پنج مثقال موم سفید ده مثقال
روغن زیت شصت مثقال و در بعضی نسخها سی مثقال موم را در روغن زیت بگدازند و راتینج را صلایه نموده و زفت را در آن حل کنند و بر هم زنند
تا مرهم شود و بعضی این ادویه را باهم کوبیده چندان میکوبند که خوب مرهم شود و این مرهم باسلیقون صغیر است و چون چهار مثقال کندر اضافه
نمایند باسلیقون کبیر نامیده اند و صغیر را مرهم زفت و ضماد الاربعه نیز گویند و بعضی پیه خوک اضافه میکنند و درین صورت در تحلیل
اقوی خواهد بود باسلیقون کبیر نسخهٔ قانون موم نود مثقال زفت بجای و شش مثقال مصطکی راتینج سقز از هر کدام بیست و هشت مثقال
روغن زیت چهارصد و چهل مثقال مرهم دخلیون خنازیر را بتحلیل برد و از برای جمیع اورام صلب نافع بود مرداسنگ هفت مثقال
بسیار نرم صلایه کنند و با هژده مثقال و نیم روغن زیتون در پاتیلی کنند و با آتش آهسته مرداسنگ را در روغن مذکور حل کنند و بجوشانند
تا فی الجمله غلظت بهم رساند و رنگش بگردد پس لعاب حلبه و لعاب تخم خطمی و لعاب تخم مرو از هر کدام چهارده مثقال داخل کنند و آهسته
آهسته میجوشانند و پس از آن داخل میکنند مرهم سیاه و مرهم حواریین نیز گویند جراحات کهنه و قروح خبیثه مزمنه را که دیر مانده
باشد نافع بود و بواسیر را پاک کند و بقایای ماده خنازیر را پاک کند و تحلیل برد و از برای گزیدگی سگ دیوانه نفع دهد موم سفید را
تنبج زراوند طویل کندر سفید از هر یک شش مثقال مرداسنگ نه مثقال جاوشیر زنگار اشق از هر یک چهار مثقال سکبینج قنه از هر کدام
سه مثقال آنچه صمغ است در سرکه حل کنند و بقیه ادویه را نرم صلایه نمایند و موم را در نود مثقال روغن زیت بگدازند و همه ادویه را داخل کرده
در هاون چندان برهم زنند تا خوب مرهم شود مرهم حواریین نسخهٔ قانون چنین ذکر کرده اند که این مرهم دوازده دواست منسوب بدوازده
حواریین از این جهت حواریین نام کرده اند جراحات را از گوشت فاسد و چرک پاک کند و مندمل سازد و بواسیر و خنازیر صعب را سود
دارد موم سفید راتینج از هر کدام بیست و هشت درم جاوشیر زنگار از هر یک بیست و چهار درم زراوند طویل کندر از هر یک شش درم مر مکی
قنه از هر کدام چهار درم مقل ازرق شش درم مرداسنگ نه درم مقل را با صمغهای دیگر با سرکه حل کنند و ادویه دیگر را نرم صلایه
نموده در تابستان با صد و هشتاد مثقال و در زمستان با دویست و هفتاد مثقال روغن زیت مرهم سازند مرهم تجلی از برای
جراحتهای تازه و ریشها که دیر باصلاح آیند و از برای طاعون نافع بود بپیه گوساله پاکیزه که نمک نرسیده باشد بگدازند بیست و هشت مثقال
مرداسنگ و قلقدیس را دویست و هفتاد مثقال زیت قلقدیس را و صاف نمایند و هشتاد مثقال از آن برگیرند نرم بسایند و روغن زیت را
داخل کنند و خوب بر هم زنند و پیه را بر روی آتش بگذارند و مرداسنگ و قلقدیس را با روغن زیت صلایه کرده را در آن بریزند و با آتش آهسته
طبخ نمایند و بچوب نخل تازه که پوستش را جدا کرده باشند برهم زنند و هرگاه که چوب رو به خشکی نهد چوب دیگر عوض کنند و این چوب پارها
یوم علیحده در آن انداخته چندان بجوشانند تا قریب بانعقاد شود و در قانون همین مرهم است که بنام مرهم قلقدیس مذکور کرده اند و مقدار
مرداسنگ سه رطل آورده اند و در بعضی کتب پیه خوک مذکور است و گفته اند که تسکین درد نقرس و مفاصل بکند و در بهار خاصه
و ورمهای رخو بلغمی نافع بود و ریشهای بیسته و خصیه و اورام مقعد را فایده دهد و شکستگی استخوان و کوفتگی عضل را مفید بود و تسکین
الم قطع بکند مرهم بازردی در جراحات گوشت برویاند و پاره‌ها که کرد آید و خشک سازد و از برای زخم شمشیر و تیر جراحات بزرگ نافع است مرداسنگ
چهل و پنج مثقال زیت انفاق نود مثقال دم الاخوین پنج سوسن [illegible] اشق زراوند از هر کدام شش درم مرداسنگ را علیحده نرم بسایند
و با روغن زیت در پاتیلی کنند و بر آتش آهسته بجوشانند تا مرداسنگ حل شود پس از آتش فرو گیرند و اشق را که با چهارده مثقال سرکه
حل کرده باشند داخل کنند بعد از آنکه اندکی سرد شده باشد پس باز بر روی آتش بگذارند و بقیه ادویه را نرم صلایه نموده و بیخته داخل کنند
و بر هم زنند تا مرهم شود مرهم اخضر گوشت فاسد را و مرده را پاک کند و لحم زاید را فانی سازد اشق را در سرکه حل کنند و نیک بر هم زنند
و قدری زنگار اضافه کنند و مرهم نمایند مرهم زنگار قروح خبیثه و جراحات کهنه را مندمل سازد و تجفیف رطوبات در قروح
که رطوبت داشته باشد بکند و گوشت زاید را بخورد موم بیست و یک مثقال اشق هفت صمغ صنوبر بیست و یک مثقال روغن زیت نود مثقال
زنگار راتینج چهارده مثقال اشق را در آب سداب حل کنند و صمغ صنوبر و موم در روغن زیت بگدازند و اشق را داخل کنند و زنگار نرم
صلایه نموده اضافه نموده زنند تا مرهم شود ایضا نسخهٔ قانون زنگار دو درم موم صمغ صنوبر از هر یک پنج درم روغن زیت بقدر احتیاج
درین نسخه هم صمغ صنوبر واقع است و هم راتینج و در قانون بنظر رسیده و هم در کتاب دیگر مجسطی ظاهر مکرر مینماید چرا که راتینج صمغ
صنوبر است مگر آنکه مراد از یکی صمغ صنوبر کبار باشد و از دیگری صغار مرهم مصری قروح کهنه را پاک کند از چرک و گوشت فاسد را
بخورد عسل بیست و هشت مثقال سرکه کهنه چهارده مثقال هر دو را بجوشانند تا نصف سرکه برود و قوام عسل بماند و زنگار چهار مثقال
نرم صلایه نموده داخل کنند و مرهم سازند مرهم اسود گوشت فاسد را بخورد و گوشت صالح برویاند و از برای اکثر زخمها نافع بود
موم زفت سقز و روغن زیت اجزا مساوی یکدیگر موم را در روغن زیت بگدازند و سقز و زفت را در آن حل کرده مرهم سازند

مرهم شادنج از برای قروح ... سفید و شقاق آن نافع بود و تجفیف قروح آن بی اذیتی بکند روغن بنفشه و روغن گل سرخ از هر یک هفت
مثقال موم زرد در روغنها بگدازند و سفیداب قلعی شسته و سرنج شسته و گل ارمنی از هر کدام دو مثقال حجر الحیة التیس یکمثقال و دو دانگ افیون دو دانگ
نرم صلایه نموده در آن داخل کنند و نیک بر هم زنند تا مرهم شود و طریق شستن سرنج نیز مثل سفیداب است که پیش از این مذکور شد مرهم عسل
دمل را نضج دهد ... عسل را صاف کنند و بقوام آورند مثل آن انزروت داخل نموده مرهم سازند مرهم زنجفر نسخه دیگر از برای جراحات بواسیر و سرطان
و اورام خبیثه نافع بود مرداسنگ قند از هر یک یک درم کندر اشق از هر یک ده درم روغن زیت بقدر کفایت مرهم مقل از برای شقاق
مقعد و بواسیر نافع بود مقل ازرق را لعاب تخم کتان حل کنند و با موم سفید و روغن کنجد و پیه قاز و مغز ساق گاو تازه و روغن گاو
و کوهان شتر تازه بی نمک مساوی هم از هر کدام ده مثقال ... پیه قاز و مغز ساق گاو و کوهان شتر را بگدازند و صاف نمایند و روغنها
دیگر و موم را گداخته داخل کنند و بعد از آن مقل را که حل کرده اند داخل کنند و چندان بر هم زنند که خوب بهم شود و اگر اندکی و بنه موم ...
کنند گنجایش دارد و مغز ساق گاو را اگر نگداخته در آخر حل کنند میتواند بود و درین مقام را نموم و روغنها تا پانزده مثقال مقل داخل
میتوان کرد مرهم سناء مکی از برای جرب و حکه نافع است سناء مکی پوست هلیله زرد مرداسنگ سفیداب اجزا برابر یکدیگر با روغن بنفشه
و روغن گل سرخ بقدر احتیاج مرهم سازند مرهم توتیا مجفف و مدمل بود و قروح را خشک کند توتیا شسته سفیداب شسته مرداسنگ از هر کدام
چهل مثقال ترتیب کرده باتش آهسته طبخ نمایند تا بقوام آید و مرهم شود مرهم فرفیون از برای جراحات عصب نافع بود زیت انفاق ده مثقال
موم زرد دو مثقال و نیم فرفیون یکمثقال موم را در روغن بگدازند و فرفیون را داخل کنند و مرهم سازند مرهم قلعی گوشت برویاند و قروح را
خشک کند از برای سقله نافع بود جنت قلعی روغن زیتا و اخبث قلعی را در روغن زیتون حل کنند و بعد از آن سقر را داخل کنند و بر هم زنند
تا مرهم شود مرهم عرق ... چون بر روی رشته بگذارند بآسان بیرون آورد موم سی مثقال مرداسنگ سه مثقال اخماکستر سه مثقال آهک چهار دانگ
موم را در روغن شیر بجت بگذارند و ادویه بدان مرهم سازند مرهمی که از برای ریاپیل گوشت بسیار خوب است مرداسنگ هفت مثقال بسیار
نرم صلایه کرده با بیست و یک مثقال روغن زیتون بجوشانند و بر هم زنند تا حل شود بعد از آن انزروت و بیخ سوسن آسمانی از هر کدام دو درم نرم
سائیده داخل کنند و بر هم زنند ایضا مجفف قوی بود و ریشها که چرک و زرداب بسیار داشته باشد استعمال نمایند کندر آرد جو توتیای
کرمانی اجزا مساوی هم بسیار نرم سائیده با عسل کف گرفته ترکیب کنند مرهم ... از برای سرطان متقرح سرطان که هم ریش نشده باشد
و خوف آن باشد که ریش شود و تسکین حدت وی بکند سفیداب سرب توتیای شسته هر دو برابر با روغن گل سرخ و ماء حی حزفه تلاه و آب عنب الثعلب
با آب خیار یا آب کدو یا لعاب بزرقطونا هر کدام که حاضر باشد مرهم سازند ایضا از برای سرطان بی نظیر است و صحیفه از سرب باهم بسایند با روغن گل سرخ
و آب کشنیز تا تو ولنجه از آن حل شود بر سرطان ... صلا نمایند نافع بود مرهم کتان از برای التحام جراحات و لنان لحم بسیار خوب است پارچه کتان پاکیزه شسته
انقدر بکوبند که مثل غبار شود و با روغن زیت انفاق با روغن مورد ترکیب کرده مرهم نمایند و پیش از آنکه کتان را داخل کنند مقدار قندی قنه
با روغن مذکور در ظرف آهنی بکنند و بر روی آتش بگذارند تا قنه حل شود پس کتان کوفته را داخل کنند مرهم که ... صلب و دملهای ... را
نضج سازد و قایم مقام نیشتر باشد ... هفت مثقال مرداسنگ چهار درم ... دو درم نمک نفطی یکدرم بوره ارمنی نیم درم
روغن خیری بیست و یکمثقال لعلقد پس چهار مثقال و نیم جاوشیر دو درم اشنان فارسی بیخد ... پوست بیخ کبر و روغن شبت از هر یک چهار درم
روغن زیت هفت مثقال ذهن کاو چهار مثقال و نیم اندکی موم با روغنها بگدازند پس سایر ادویه را نرم سائیده با آن مرهم نمایند ایضا
بعد از آنکه ورم نضج یافته باشد اندکی در موضعی که برآمدگی ورم بیشتر باشد بگذارند منفجر سازد آهک آب ... مرهم سازند ایضا
دنو را آب صابون مرهم سازند مرهمی که ورم را نضج دهد و چرک خارج را که در ورم نرم است بیرون آورد و پاک گرداند مغز تخم کتان
و کسب آن برابر هم باشد تا سرشته مرهم نافع از برای ریشهای چرک و چرکن باشد انزروت صلایه نموده با عسل سرشته مرهم جالینوس
مرهم خل و مرهم ... نیز خوانند جراحات را مندمل سازد و ریشهای کهنه را نافع بود و قروحی که عمق داشته باشد بهم آورد مرداسنگ
یکرطل و نیم نرم سائیده با دو رطل روغن زیت و سه رطل سرکه باهم بیامیزند و بر هم زنند تا مرهم شود پس در پاتیلی و بر روی آتش نهند بگذارند
و همیشه بر هم زنند تا وقتی که برسد علامت رسیدن آن آنست که رنگش بگردد و سیاه رنگ شود و قوام بهم رساند مرهم جاذب
جذب خار و پیکان و غیره بکند و اورام و دملها را نضج دهد و قروح غایره گوشت برویاند موم و سقز از هر کدام سه رطل انیج ربع
... زیت کهنه یکرطل مجموع را بر روی آتش اخگر بگذارند و حل کنند و چهار ده مثقال بوره ارمنی صلایه نموده اضافه کنند و مرهم سازند
مرهم زنگ تجفیف قروحی که با رطوبت و فساد باشد بکند و ریشهای کهنه و سعفه و ثالیل را سود دارد مرداسنگ را نرم سائیده
در نود و پنج مثقال روغن زیت باهستگی بجوشانند تا حل شود و بعد از آن حل کنند و نمک هندی دو درم صمغ صنوبر مویزج
بوره ارمنی زنجبیل کبریت زرد از هر کدام سه درم این ادویه را نرم بسایند اشق سکبینج جاوشیر از هر کدام چهار درم این ادویه را
بسرکه حل کنند و مجموع را باهم مرهم سازند مرهم فراسیون از برای جراحات کهنه نافع بود زیت انفاق ده درم موم دو درم و نیم

فراسیون یکدرم موم را در روغن زیت بگدازند و فراسیون را نرم صلایه کرده داخل نمایند مرهم نافع از برای شقاق و … مرغ نیمرو تخم مرغ از هر کدام
هفت مثقال موم سفید بیست و یک مثقال سفیداب قلعی چهارده مثقال مرداسنگ با آب پاک پرورده و شسته و شش درم سفیده یکعدد تخم مرغ
با بستور مرهم سازند موم روغن موم سفید یکجزو روغن گل سرخ سه جزو با هم مخلوط سازند و با آب کاسنی پرورده موم روغن دیگر در امراض حاره
از برای حرارت حکه و … برای اعضا طلا کنند موم سفید بیست و یک مثقال روغن گل سرخ و روغن بنفشه از هر کدام چهارده مثقال موم را
در روغن بگدازند و با گلاب و آب خرفه تازه و کشنیز تازه و کاسنی و سرکه بپرورند و بر روی خرقه از کتان بگذارند و بر عضو نهند ایضا
از برای سوزش و حرارت سینه خواه با تب باشد و خواه بی تب موم سفید شسته صاف کرده در روغن گل سرخ بگدازند و با آب کدو و خیار
و خرفه در هاون بر هم زنند تا خوب مخلوط شود پس خرقه را بدان تر کرده بر روی صدر گذارند و بگدازند ایضا از برای ذات الصدر نافع بود
بعد از آنکه مرض رو بانحطاط نهاده باشد بگدازند موم سفید شسته ده مثقال در روغن بنفشه بگدازند و آب کدو و آب برگ بید و
برگ جنازی انقدر که ببرد داخل کنند و بر هم زنند تا مخلوط شود مرهم بحوره از برای تعقد عصب و صلابت آن سود دارد و نرم کند پیه مرغ
خانگی پیه شتر مرغ پیه کرده بز سه مغز ساق گاو پیه اردک موم روغن شیره همه برابر هم بگدازند و صاف کنند و استعمال نمایند
مرهم ملیخرین نافع از برای هر جراحتی که اطبا از علاج آن عاجز مانده باشند بزودی باصلاح آورد سفیده ده درم خاکستر صنوبر هفت درم
توبال مس پنج درم توبال آهن پنج درم مر مکی دو درم جاوشیر دو درم زراوند کبیر از هر یک هفت درم اشق پنج درم اشق و جاوشیر را در سرکه
حل کنند و ادویه دیگر را نرم صلایه نموده با آن مخلوط سازند و بر جراحتی که ناسور داشته باشد بگذارند فایده تمام دارد و اصل نسخه هر جا
که بنظر رسید موم و روغن نبود که اگر بقدر احتیاج روغن زیت و موم داخل کنند گنجایش دارد و این مرهم از حکمای قدیم است تالیف فلیفرنوس
حکیم مرهم رومی احمر از برای هر جراحتی که باشد از برای جراحتهای کهنه نفع تمام دهد روغن زیت صد و هشتاد مثقال سرکه مثل آن
مرداسنگ صد و پنجاه مثقال مس سوخته ده درم زنگار هشت قلقطار قلقند توبال مس از هر کدام هشت درم سرکه و روغن زیت را
با هم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند پس از آتش فرو گیرند و مرداسنگ و سایر ادویه را داخل کنند و باز بر روی آتش نرم بگذارند
و قطع نمایند تا سرخ و غلیظ شود مرهم نافع از برای تحجر و هر حکه رطوبت بسیار داشته باشد و مرداسنگ با سرکه صلایه نموده
شش درم با بیست مثقال روغن با آتش آهسته بجوشانند تا حل شود پس اسفیداج و گلنار فارسی سرمه زرده چوب دم الاخوین
سنج یمانی قلیمیا فضه از هر کدام یکدرم نرم سائیده داخل کنند و بر هم سازند ایضا گوشت زخم و قروح برویاند و زود باصلاح آورد مرداسنگ
نرم سائیده هفت مثقال با بیست و یک مثقال روغن زیت بجوشانند تا حل شود پس کندر بارزد انزروت دم الاخوین زفت از هر کدام دو درم
داخل کنند و مرهم سازند و در ریشها که با حرارت نباشد استعمال نمایند مرهم مقل نسخه دیگر از برای شقاق مقعد و بواسیر نافع بود
مقل یمانی بجهت مغز زرد آلو تلخ مغز ساق گاو و کوهان شتر تازه بی نمک زرده تخم مرغ میعه سایله اجزا را مساوی بستور مرهم سازند
مرهم بواسیر از برای بواسیر که باد رد بود یا … سود دارد زرد چوبه ده درم مرداسنگ ده درم … با روغن گل سرخ
و موم مرهم سازند مرهم نافع از برای گزیدن اژدها و میمون و سگ پیه گداخته موم قند از هر کدام پنج درم زیت غسل از هر کدام
بیست درم مرهم سازند و جای زخم را بدان طلا کنند ایضا از برای گزیدن سگ و شیر و مار … توبال مس … زنگار … اسمانی
از هر کدام یکجزو جشت نقره دو جزو قنه را در روغن زیت و موم حل کنند و سایر ادویه را اضافه نموده مرهم سازند مرهم نافع از برای
برص اگر کهنه نشده باشد … نبیج زرد شیطرج اهک زراوند اجزا را برابر کوفته و بیخته با بول صبیان در آفتاب بپرورند تا بیست
روز هر روز تازه کنند پس مرهم نهند و بر موضع برص طلا نمایند بعد از آنکه موضع را با بول صبیان شسته باشند و اگر از بول کراهت کنند
عوض سرکه کنند مرهم مقل نسخه دیگر از برای بواسیر موم روغن شیرجت پیه مغز ساق گاو کوهان شتر تازه قفر الیهود اجزا
مساوی با لعاب تخم کتان مقل را قفر الیهود را حل نموده با روغنها مرهم نمایند مرهم قفر از برای گزیدن سگ و لسع مار و عقرب
و سایر هوام و جرب و حکه سوداوی و قوبا بسیار نافع بود موم یکرطل قفر الیهود یکرطل صمغ صنوبر یکرطل … یکرطل
رطل سفیداب … از هر یک بیست و هشت مثقال جاوشیر چهار مثقال سرکه یکرطل و نیم روغن زیت یکرطل و نیم موم و قفر و صمغ صنوبر را
در روغن زیت حل کنند و بر روی آتش آهسته فرو گیرند و بگذارند که گرمی روغن بنشیند و قلقند را صلایه کرده با قدری سرکه داخل کنند
و آهسته آهسته حرکت دهند و در ظرف واسعی و بر روی آتش نرم پس فرو گیرند و سفیداب … داخل کنند و در هاون بر هم
زنند تا مرهم شود مرهم حولاتی از برای … و رام و قروح کرم مفید است روغن گل سرخ روغن بنفشه از هر کدام یکجزو موم سفید نیم جزو

حضض

61628

در باب دفع آزار خنهه(؟) از دیوانه و سگ ... دو نای فرمودند بازرفته و بسیار زخم کوبیده

و یک وقیه عسل و بقدر نیم وقیه روغن خالص و بقدر نیم وقیه آرد گندم حلوا نموده صاحب آزار

صبح ناشتا بقدر یک گردوی تربید هند بخورد تا وقت چاشت و بعد از آن حلوای پخته قدری

روغن در بالای آن که چرب باشد بخورد و شب در وقت خواب بقدر گردوی تربید هم بخورد و از خوردن

گوشت و ترشی تا چهل روز بخورد و ترنگیان بخورد دوا با امر کرد است

فلفل دارفلفل دارچینی سیلانی زیره سبز زیره سیاه بابونه زنیان

دو مثقال

ذراوند مدحرج ... هلیله املج مغز چلغوزه نارجیل تازه

جوز واگر خیا که به این دوا ساخته شود مغز بزرگ صاحب آزار سه کل داغ بگذارد یکی در سال کامل و یکی

عدس

در این شاخ و یکی در آن شاخ بحول قوه الله شفا میشود

عل	۴	۴	عا	۴	۴	۴عم	[illegible]	[illegible]
عم عا	عما عما	۵	۳ عه	۵	۵	۵	۷	۵
۱	۱	۱	۲	۱	۱	۱	۱	۱
		٠	٠	٠	٠		٠	٠
۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۴	[illegible]		۵
۳	۶	۴	۳	۴	۴	۳	۴	۲
					أ			

چشمیوه پوست خشخاش ... زوالجلد
اربه وسرکه کمهار رواند
و چشمیزه را در میان ابن بخور ...
نبات شبی نشت تباشیر
و قدری اب کاسنی درمیان چشمیزه
کرده و در چشم کند که نافع بود از برای
رفع باد پلشت و اگر خواهند که حب سازند
آب انار شیرین ابن و اورا حب سازد

٢	٧	٦
	٥	١
۴	٣	٨

بیاورد آب انار ترش و انار شیرین
آب هر دو را بگیرد در میان زرف
کاشی ... خشک بود و بعد با آب کاسنی
در چشم کند که نافع بود ...

١٥	٨	١	٢۴	١٧
١۶	١۴	٧	٥	٢٣
٢٢	٢٠	١٣	۶	۴
٣	٢١	١٩	١٢	١٠
٩	٢	٢٥	١٨	١١

۴۵	۳۴	۲۳	۱۲	۱	۸۰	۶۹	۵۸	۴۷
۴۶	۴۴	۳۳	۲۲	۱۱	۹	۷۹	۶۸	۵۷
۵۶	۵۴	۴۳	۳۲	۲۱	۱۰	۸	۷۸	۶۷
۶۶	۵۵	۵۳	۴۲	۳۱	۲۰	۱۸	۷	[illegible]
۷۶	۶۵	۶۳	۵۲	۴۱	۳۰	۱۹	۱۷	۶
۵	[illegible]	۶۴	۶۲	۵۱	۴۰	۲۹	۲۷	۱۶
۱۵	۴	۷۴	۷۲	۶۱	۵۰	۳۹	۲۸	۲۶
۲۵	۱۴	۳	۷۳	۷۱	۶۰	۴۹	۳۸	۳۶
۳۵	۲۴	۱۳	۲	۸۱	۷۰	۵۹	۴۸	۳۷

8

BAWARD : AVICENNA:

1- OPHTHALMOLOGY: ʿAIN AD-DAWĀ
SHAMS AD-DĪN MOHAMMED IBN EL-HASAN EL -RAHTĀL EL MASARŪF
BI-BĀWARD
MUHAMMED BĀWARD WITH PICTURE

2- TREATISE ON DISEASES OF THE HEAD

3- ON FEVERS AND POISONS

Persian

From the Meyerhof Library, Cairo, Egypt

4

= H =

H. 21 Size: cm. 28 x 17. ff. 127, lines 25. Oriental paper and binding, in red leather with floreal impressions. Writing: regular oriental nashī, red titles; the pages are bordered with golden and black lines. Dated (f 53r) 24 Safar 1102 (27 november 1690 A.D.). The leaves and the binding are damaged by worms.

Persian. f 1v–53r 'Ayn-i dawā', ophthalmology Ophthalmology by Šams ad-dīn Muhammad ibn al-Hasan Bāward (unknown, according to Meyerhof). The work was illustrated with figures, of which only the first ones were drawn: the others, for which blank spaces have been left in the text, have been omitted.

¶ Pages f 54v–125r is an anonymous work on medicine. Notes by Prof. Giorgio della Vida Vatican Library

Rare and valuable codex.

Written 1690 A.D.

DR. CASEY WOOD
AMERICAN EXPRESS CO.
ROME, ITALY

For thes.
CASEY A. WOOD
Ophthalmic Collection
McGill Medical Library

For the
CASEY A. WOOD
Ophthalmic Collection
McGill Medical Library

617.7 B354

61028 1947

From the Meyerhof Library, Cairo, Egypt